هشت فراز هزار نیاز

فراز چهارم:

نهضت ملی شدن نفت

هدی صابر

به نام خدای مشرف

هشت فراز هزار نیاز

فراز چهارم: نهضت ملی شدن نفت

هشت‌فراز، هزارنیاز

فراز چهارم: نهضت ملی شدن نفت

اثری از: هدی صـابر

ویرایش اول، خرداد ۱۳۹۸

فهرست مطالب

درآمد ۱۴
نشست سی و دوم: مطلع بحث ۱
نهضت ملی، نیاز زمانه ۴
نهضت ملی، تداوم مشروطه‌خواهی ۱۱
ویژگی‌های اصلی نهضت ملی ۲۴
هدف نهضت ملی ۳۳
روش نهضت ملی ۳۷
نشست سی و سوم: فضای بین‌المللی ۴۱
پیش از طبل و آتش ۴۵
پس از طبل و آتش ۵۴
پرسش و پاسخ ۶۹
نشست سی و چهارم: شرایط داخلی؛ ایران دهه بیست ۷۹
نیم‌نظری ضروری به جهان ۸۱
عصر رهایی ۸۱
جنگ جهان‌گیر ۸۴
فرتوتی امپریالیسم کهن ۸۴
امپریالیسم نونفس ۸۵
تمام‌نظری به ایران؛ دهه بیست در میدان دید ۸۷
اشغال و تحقیر ایران ۸۷
حذف آلمان از دوران ۸۸
فرار رضاخان از میدان ۸۸
آمریکای صحنه‌گردان ۸۹
اقتصاد در بحران ۹۱
سیاست در نوسان ۹۲
استقرار ملک جوان‌بخت ۹۳
نوعصرها، سرفصل‌ها ۹۳

احیای دانشگاه ۱۰۷
اقتصاد به دنبال برنامه ۱۰۷
نفت تاریخ‌ساز ۱۰۹
نسل پیش‌برنده ۱۱۰
پرسش و پاسخ ۱۱۲
نشست سی و پنجم: زمینه های بروز حرکت ۱۲۳
پرتو مناسب ۱۲۶
ملات تحول ۱۲۷
جنبش اجتماعی ۱۳۱
باب‌های نو ۱۳۳
ذهن زخم‌خوره ۱۳۴
غارت شرکت ۱۳۶
نوسهم‌خواهی بیگانه از منابع ملی ۱۳۷
سفره افشا ۱۳۸
تَرک در باروی استبداد ۱۴۲
هدف ـ شعار از ذات بردمیده ۱۴۳
آمادگی و صلاحیت‌های جلودار ۱۴۴
تجربه ۱۴۴
جمع‌بندی ۱۴۴
یقین ۱۴۴
اراده ۱۴۶
آموزگاری هدف‌دار ـ حوصله‌دار ۱۴۶
جامه‌دان خوش‌محتوای ملی ۱۴۷
قطب‌های مؤید ۱۵۰
توده امیدوار ۱۵۱
پرسش و پاسخ ۱۵۳
نشست سی و ششم: روایت فراز ۱۵۷
فرار رضاخان ۱۵۹

استقرار شاه جوان ۱۶۰
آغاز به کار مجلس چهاردهم ۱۶۰
نفت‌خواهی قدرت‌ها ۱۶۰
افتتاح باب نفت در مجلس ۱۶۱
نفت؛ مرزبند دوران ۱۶۱
مصدق و موازنه منفی ۱۶۲
اعتصاب نفت‌گران جنوب ۱۶۳
قرارداد گس ـ گلشائیان، نطق ماندگار مکی ۱۶۴
تشکیل جبهه ملی ۱۶۵
ورود کاشانی به عرصه ۱۶۷
تشکیل کمیسیون نفت در مجلس ۱۶۸
ترور رزم‌آرا ۱۶۸
ملی شدن صنعت نفت در ایران ۱۶۹
حکومت نظامی علا ۱۶۹
ترفند سید ضیا، ذکاوت مصدق، تشکیل دولت ملی ۱۷۰
تصویب قانون خلع ید ۱۷۱
آغاز نبرد میهنی ـ مصدقی ۱۷۱
ورود امریکا به صحنه جنگ نفت ۱۷۱
عروسی ملی؛ خلع ید از انگلستان، تأسیس شرکت ملی نفت ایران ۱۷۲
اعلام اجرای قانون ملی شدن سراسری صنعت نفت ایران ۱۷۳
محاصره اقتصادی، نبوغ حقوق‌دان ۱۷۴
اخراج انگلیسی‌ها به فرمان مصدق ۱۷۵
نبرد چندجبهه‌ای ۱۷۵
تأثیرات زنجیره‌ای ملی شدن در کشورهای نفت‌خیز ۱۷۵
وحدت ملی ۳۰ تیر ۱۷۵
پیروزی لاهه ۱۷۷
مجلس هفده، ریاست کاشانی، اختیارات ویژه مصدق ۱۷۷
جبهه‌بندی نو، آتش‌بیاران ۱۷۸

توطئه ۹ اسفند ۱۷۸
انحلال مجلس هفدهم ۱۷۸
زین کردن اسب وحشی کودتا ۱۷۹
ناکامی خیز اول ۱۷۹
۲۸ مرداد؛ کامرانی جبهه ارتجاع ۱۷۹
دولت کودتا، ماشین سرکوب، محاکمه میان‌دار ۱۷۹
پرسش و پاسخ ۱۸۱

نشست سی و هفتم: مطالبات، شعارها، نیروی آغازگر، رهبری، نیروهای دست‌اندرکار ۱۹۳
مطالبات ۱۹۵
مطالبات سطح عام ۱۹۶
مطالبات سطح خاص ۱۹۷
مطالبات سطح اخص ۱۹۸
برنامه‌ی دولت؛ تحصیل مطالبات ۱۹۸
برنامه‌ی جبهه؛ زمینه‌ساز ذهنی ۲۰۱
ویژگی مطالبات ۲۰۳
شعارها ۲۰۴
ویژگی‌های شعارها ۲۰۴
نیروهای آغازگر ۲۰۸
روشنفکری مسئول ایران‌خواه ۲۰۸
رهبری ۲۱۰
مرد پرچم‌دار ۲۱۰
مردان کمک‌کار ۲۱۴
نیروهای دست‌اندر کار ۲۱۹
روشنفکران ایران‌خواه ۲۱۹
طیفی از روحانیت ۲۱۹
بازار و اصناف ۲۲۰
بخشی از جامعه مطبوعاتی ۲۲۰

توده دانشجویی ملی و مذهبی ۲۲۰
طیف‌های مذهبی پای‌کار ۲۲۰
پرسش و پاسخ ۲۲۱

نشست سی و هشتم: مردم، ایدئولوژی ۲۳۱
مردم ۲۳۳
مردم دوران ۲۳۳
رهبری دوران ۲۳۵
وصل تاریخی مردم ـ رهبری ۲۳۶
ایدئولوژی نهضت ملی ۲۴۳
دو کمک‌کار برای نضج ایدئولوژی ملی ۲۴۴
جریان‌های ایدئولوژیک درون نهضت ملی ۲۴۵
وجوه مشترک ره‌یافت‌های ایدئولوژیک ۲۵۴
شرایط تکوین ایدئولوژی ملی ۲۵۵
وجه غالب ایدئولوژی دورانی: بورژوازی ملی ۲۵۸
پرسش و پاسخ ۲۶۳

نشست سی و نهم: استراتژی، مشی، تشکیلات، برد اجتماعی- برد جغرافیایی، جهت‌گیری طبقاتی ۲۷۵
استراتژی نهضت ملی ۲۷۷
پیش‌پرده ۲۷۸
ره‌یافت تاریخی ۲۸۱
عناصر استراتژی برتراویده ۲۸۲
در میدان توسعه سیاسی ـ اجتماعی ۲۸۵
عرصه توسعه اقتصادی ۲۹۰
مشی نهضت ملی ۲۹۸
طریق قانونی، سنت پارلمانی، تمسک توده‌ای ۲۹۸
تشکیلات نهضت ملی ۲۹۸
فراکسیون ۲۹۹
جبهه‌ای با دو پشته و یک کپه ۲۹۹

کابینه ۳۰۵
برد اجتماعی ـ برد جغرافیایی ۳۰۵
نهضت همه‌گیر ۳۰۵
نهضت مسری ۳۰۶
جهت‌گیری طبقاتی ۳۰۷
حمایت از نیروهای مولد ۳۰۷
به‌زیستی فرودستان ۳۰۸
تجهیز تجارت ملی ۳۰۸
سمت تبدیل تاجر به صنعت‌گر ملی ۳۰۸
پرچم بورژوازی ملی ۳۰۸
پرسش و پاسخ ۳۱۰
نشست چهلم: دستاوردها و ناکامی‌ها ۳۲۱
دستاوردهای نهضت ملی شدن نفت ۳۲۳
دستاوردهای فکری ـ ایدئولوژیک ۳۲۳
دستاوردهای استراتژیک ـ تاریخی ۳۲۹
دستاورهای اجتماعی ۳۳۹
دستاورهای سیاسی ۳۴۲
دستاورهای تشکیلاتی ۳۴۶
کاستی‌ها ـ ناکامی‌های نهضت ملی شدن نفت ۳۴۸
لیبرالیسم فردی ۳۴۹
مفت‌بازی بزنگاهی ۳۴۹
شکنندگی ایدئولوژیک ۳۴۹
پیچدگی ناکافی ۳۵۰
پوکی تشکیلات ملی ۳۵۰
تلقی اداری از تشکیلات ۳۵۰
اخلاق و خصلت دوران‌سوز و سقوط آزادها ۳۵۰
چپ‌روی مرحله‌سوز ۳۵۱
کم بها دادن به ارتجاع ۳۵۱

تزریق رخوت به پیکره ملی ۳۵۱
پرسش و پاسخ..... ۳۵۳
نشست چهل و یکم: جمع‌بندی فراز ۳۶۵
جمع‌بندی فراز نهضت ملی شدن صنعت نفت..... ۳۶۷
پیش‌نیازهای جمع‌بندی ۳۶۷
اصول جمع‌بندی ۳۶۸
عناصر جمع‌بندی..... ۳۶۸
پرسش و پاسخ..... ۴۰۰

درآمد

به نام رفیق رهگشا

هشت فراز، هزار نیاز عنوان سلسله آموزش‌هایی است که توسط هدی صابر با هدف «نقبی به گذشته‌های تاریخی و تسطیح معبری به سمت حال» از آذرماه ۱۳۸۵ تا آبان ۱۳۸۷ در حسینیه ارشاد برگزار شد. دغدغه‌های او برای ایرانِ فردا او را به این سمت سوق داد که در ۷۵ نشست جوانانی علاقمند را برای هم‌اندیشی و درس‌آموزی از تاریخ گرد هم آورد تا برگ‌های تاریخ سده‌ی اخیر را به قصد «غبارروبی از گذشته‌ها، شفاف‌سازی‌ها، تجربه‌اندوزی‌ها و عبرت‌آموزی‌ها» با هم ورق زنند.

تاکنون دفترهای «پیش از آغاز» و «جنبش تنباکو» انتشار یافته و «نهضت جنگل»، «انقلاب مشروطه»، «جنبش ۴۲-۳۹»، «جنبش ۴۰-۵۰»، «انقلاب ۵۷» و «دوره‌ی اصلاحات» به صورت اینترنتی در دسترس علاقه‌مندان قرار گرفته است. هم اکنون نیز ویرایش اولیه‌ی این دفتر به عنوان آخرین دفتر «هشت فراز، هزار نیاز» به صورت اینترنتی در اختیار علاقه‌مندان قرار می‌گیرد.

در این دفتر همچون دفاتر انتشاریافته‌ی گذشته تلاش شده تا حفظ امانت‌داری صورت گیرد، ضمن این‌که متنی منسجم و روان ارائه شود و متن با استفاده از مطالب آموزشی که در اسلایدها ارائه شده تیتربندی شود. لذا هر آنچه در کروشه و پاورقی آمده است از ویرایشگران متن است. در پاورقی‌ها سعی بر این بوده است که ضمن رفع هرگونه ابهام متن، خوانندگان به هدف آموزشی سلسله نشست‌ها دست‌یابند.

نهضت ملی، نیاز زمانه

عزت‌اللّه سحابی

نهضت ملی، تداوم مشروطه خواهی

حبیب‌الله پیمان

نشست سی و دوم

سه‌شنبه ۱ آبان ۱۳۸۶

به نام خدا

هدی صابر: با عصر بخیر خدمت دوستان، برادران، خواهران. جلسه سی و دوم را شروع می‌کنیم. فراز جنگل را در هفت شماره پشت سر گذاشتیم و به فراز بعدی رسیدیم. طبق سنت همیشگی جلسه‌ی اول را با بحث مهمان شروع می‌کنیم؛ مهمانی که اشرافش بیشتر از بنده است. آرام آرام هم به دوران‌هایی می‌رسیم که مشاهده‌گران بلاواسطه وجود دارند. به جا و بایسته است که جلسه‌ی اول را با موسپیدان و چروک‌برچهره‌ها شروع کنیم؛ چروکی و سپیدی‌ای که از آسیاب به دست نیامده، بلکه حاصل عبور از دالان‌های پیچ در پیچ و تجربه‌های تاریخی است. [طبیعتاً] حق تقدم در مطلع بحث با چنین افرادی است.

در جلسه‌ی امروز، من مزاحمتان نیستم. پانزده دقیقه‌ی اول در خدمت آقای مهندس سحابی هستیم که طبق سنت همیشگی مطلعی را مطرح می‌کنند. سپس جلسه به مدت ۷۵ دقیقه در اختیار آقای دکتر پیمان است که انشاءالله از تجارب و اندوخته‌های تجربی و پس‌پیشانی‌شان به طور مکفی استفاده خواهیم کرد. آقای دکتر پیمان از آن دسته افراد تاریخی هستند که ذکرشان گذشت؛ ایشان هم خودشان از دوران دانش‌آموزی به فعالیت‌های سیاسی - اجتماعی روی آورده‌اند و در طول این مدت بیش از پنج دهه سعی کرده‌اند به طور مستمر نماینده‌ی تفکر سوسیالیست‌های خداپرست در ایران باشند، هم به تجهیز نسل‌های مختلف به دیدگاه تاریخی معتقدند. در دهه‌ی پنجاه اقدام به انتشار مجموعه‌ی مجلدات مستند و مسلسل گل سرخ توحید را تیغ نگهبان است[1] کرده‌اند. [ایشان با انتشار این اثر] در حقیقت طلسم رویکرد سنتی را به تاریخ اسلام شکستند و با بیان جدید، توضیح مشی‌ها و استراتژی‌ها تاریخ اسلام را تصویر کردند. در مدت زمانی هم که نشریه‌ی امت منتشر می‌شد سلسله پاورقی‌های «سنت‌ها در

۱. پیمان، حبیب‌الله، گل سرخ توحید را تیغ نگهبان است، بی‌جا، انتشارات قلم، ۱۳۵۷.

تاریخ» به قلم ایشان چاپ می‌شد. در کنار تمامی این تلاش‌ها همیشه سعی کرده‌اند تجربه‌ی تاریخی مشروطه و نهضت ملی را برای گریز از تکرارش و استفاده از نکات مثبت و مستنداتش به نسل های همزمان با خودشان و بعد از خودشان منتقل کنند.

در خدمت آقای مهندس سحابی هستیم.

نهضت ملی، نیاز زمانه

عزت‌الله سحابی: با سلام خدمت برادران و خواهران. همانطور که فرمودند از میان هشت فراز و هزار نیاز امشب به فراز چهارم می‌رسیم که نهضت ملی خوانده شده است. درباره‌ی علت نام‌گذاری دوره‌ی مد نظر به نهضت ملی چند نکته به ذهن بنده می‌رسد. گذشته از هزار نیاز مورد اشاره‌ی آقای صابر، که بخشی از آنها هم در دوره‌های گذشته مطرح شده است، در این دوره ما نیازهای تازه‌ای داشتیم. اول اینکه کشور ما تازه از جنگ برخاسته بود؛ جنگ ناخواسته‌ای که به آن تحمیل شده بود. قوای متفقین کشور را اشغال کرده بودند. در مدت حدود پنج سال تمام امور کشور ما را تحت‌الشعاع [خودشان] قرار داده بودند و از [منابع و ظرفیت های‌ما] استفاده و بهره‌برداری کرده بودند. جنگ که تمام شد قرار بود [سه اتفاق بیفتد]: ۱- حق ایران را به جا بیاورند و پاداشی برای کشور و ملت ایران منظور بدارند، چرا که ایران را پل پیروزی خودشان ساخته بودند؛ ۲- استفاده‌ی بیش از ظرفیت از تأسیسات به خصوص و جدید نظامی ما را جبران کنند، چرا که جنگ باعث استهلاک آن تأسیسات شده بود. کشور ما در دولت رضاشاه دوران دیکتاتوری پلیسی شدیدی را پشت سر گذاشت و بعد از آن دوران آزادی فی‌الجمله‌ای در کشور برقرار شد، فضا باز شد، احزاب، روزنامه‌ها، تشکیلات، اصناف و ... راه افتادند. [خلاصه اینکه] تحرکی پیدا شده بود. اما در [کنار] این تحرک نابه‌سامانی‌هایی [هم] دیده می‌شد. از جمله اینکه با وجود پیدا شدن این تحرک‌های اجتماعی، تحرک سیاسی [جامعه همچنان] با توسعه و ترقی در جامعه همراه نبود و هیچ‌گونه توسعه‌ای در امور دیده نمی‌شد. نه فقط در بخش اقتصادی بلکه کارهای دولتی هم که در دوران پانزده بیست ساله‌ی سلطنت رضاشاه با سرعت پیشرفت کرده بود در این دوران راکد شد. این باعث ایجاد نوعی احساس غبن در مردم می‌شد؛ چرا که از

خود می‌پرسیدند جنگ و رفتن دولت رضاشاه و آمدن این آزادی‌ها برای توسعه و ترقی کشور چه ارمغانی به باور آورده است؟ مسئله‌ی دیگر این بود که بدنه‌ی جریان‌های حاکمه‌ی کشور، که جریان‌های راست آن زمان بودند، و بدنه‌ی ارتش می‌گفتند عدم رشد و ترقی و پیش نرفتن کارها در جامعه به دلیل همین آزادی‌ها و فضای بازی است که پیدا شده است؛ بنابراین، لازم است تمرکز و بازگشتی به دوره‌ی قبل داشته باشیم. در نتیجه‌ی این طرز تفکر برای بازگشت به دیکتاتوری دوره‌ی رضاشاه تلاش می‌کردند.

مجموعه‌ی این شرایط بعد از جنگ جهانی دوم وضعیت ویژه‌ای برای ما می‌ساخت. از طرف دیگر، وضع اجتماعی و فرهنگی ما در شرایط بعد از جنگ جهانی دوم تفاوت‌های عمده‌ای با زمان جنبش جنگل، و بالاتر از همه، دوران تنباکو داشت. برای مثال در این دوره اقشار تحصیل‌کرده در جامعه رشد کرده بودند. اکنون دیگر دانشگاه داشتیم و تعداد افراد لیسانس و فوق لیسانس با دوره‌های گذشته متفاوت بود. مدارس بسیار توسعه پیدا کرده بود. افکار عمومی از نظر علم و دانش و... بسیار بازتر شده بود. دوران جنگ جهانی دوم هم دورانی بود که تبلیغات جهانی مردم را خیلی متوجه آشفتگی‌های سیاسی بین‌المللی کرده بود و مردم توجه، اطلاعات و احساساتی به رژیم‌های حاکم آن زمان پیدا کرده بودند. عده‌ای طرفدار شوروی و عده‌ای طرفدار غرب بودند. در هر صورت فضای فرهنگی ـ اجتماعی کشور با دوران مشروطه، جنگ اول و تنباکو تفاوت داشت. سطح جامعه بالاتر [رفته] و در نتیجه انتظارات بیشتر [شده] بود.

در چنین شرایطی باید چه شود؟ بر کدام انتظارات باید دست نهاده شود؟ یکی از مهمترین نیازها این بود که دولت متوجه بود برای اجرای کارهای عمرانی، پیشرفت کشور، سازندگی و تجدید خرابی‌های جنگ باید هزینه‌ها و طرح‌هایی را به جا بیاورد و اجرا کند ولی برای این طرح‌ها بودجه ای نداشت. بنابراین، دنبال تأمین منابع مالی برای انجام برخی اصلاحات و ترمیم‌ها بود. مردم هم در این جهت موافق و همراه بودند. مهمترین منبع مالی آن زمان برای کشورها برای ترمیم خرابی‌های جنگ وام‌های «بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه»[1] بود؛ بانکی که بعد از جنگ جهانی دوم تأسیس شد و اروپا

1 .International Bank for Reconstruction and Development

و ژاپن توانستند با وام‌های آن بخش عظیمی از خرابی‌های جنگ را جبران کنند. اما وام‌های این بانک به ایران تعلق نمی‌گرفت. افکار عمومی، به ویژه اقشار نخبگان و روشنفکران، متوجه شدند که ما خودمان ثروتی داریم: نفت؛ [اما] مشکل اینجا بود که نفت در دست خودمان نبود. قرارداد شرکت صاحب نفت در واقع نفت ما را غارت می‌کند و چیزی کمتر از یک‌دهم درآمدش را به کشور ایران می‌دهد؛ آن هم به تشکیلات و دولتی که خودش تحت نفوذ است. حاکمیت شرکت صاحب نفت آنچنان بود که در سرتاسر سرزمین خوزستان، که مهمترین و بزرگترین پایگاه و مرکز منابع نفتی ما بود، کوچکترین کارهای تولیدی و صنعتی، حتی در سطح تأسیس نانوایی و نجاری، باید با اجازه‌ی شرکت نفتی انجام می‌شد. دولت در آنجا حاکمیتی نداشت. همه‌ی اینها مردم را به این نتیجه رساند که ما گرچه در ظاهر مستقل هستیم، در واقع مستقل نیستیم و استقلال سیاسی و حکومتی واقعی نداریم؛ حکومت ما تحت نفوذ است. بنابراین، حرکتی که در جامعه ایجاد شده بود باید می‌توانست پاسخ‌گوی این وضعیت باشد. [پس به طور کلی، حرکت تحول‌خواه در جامعه باید] هم نیازهای رشد، ترقی، آبادانی و توسعه را پاسخ می‌داد، هم با گرایش‌ها و تمایلات هیئت حاکمه برای بازگرداندن دیکتاتوری رضاخانی مبارزه می‌کرد و هم با نفوذ خارجی‌ها، به ویژه دولت انگلستان، در ایران مقابله می‌کرد.

این چند نیازی که عرض کردم مسئله‌ی روز بود. پس شرایط، اوضاع و احوال ایجاب می‌کرد که اگر حرکتی به منظور مقابله صورت می‌گیرد، حرکت یک‌جانبه و تک‌هدفی ساده‌ای نباشد بلکه هدف جامعی داشته باشد. این بود که این حرکت بعدها نام «نهضت ملی» به خود گرفت، نامی فراتر از مشروطه، جنبش تنباکو و حتی جنبش جنگل. [نهضت ملی] جنبشی است که می‌خواهد همه‌ی ملت برای تأمین همه‌ی نیازهایش به پا خیزد، و همه‌ی ملت در این [خیزش] شریک باشند. البته این جریان به این سادگی هم نگذشت. این کشمکش حدود ده سال، از ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۹، ادامه داشت تا اینکه بالاخره طیف رهداری از بزرگان و دلسوزان کشور با رهبری مرحوم دکتر محمد مصدق در دوره‌ی چهاردهم مجلس حرکت را آغاز کردند.

آغاز این حرکت زمانی بود که این پیشنهاد از طرف دولت شوروی به ایران آمد که امتیاز نفت شمال ایران را به دست گیرد. جناح راست مجلس چهاردهم با این

امتیازخواهی به شدت مخالفت کردند. علت آن هم سیاست مقابله با روسیه و طرفدارانش بود. در این برهه‌ی خاص که پیشنهاد به‌دست‌گیری امتیاز نفت شمال از طرف شوروی به ایران داده شد عده‌ای از ایرانی‌ها که تحت پرچم حزب فعال و فراگیر «توده» جمع شده بودند از این پیشنهاد دفاع کردند. در این مقطع دکتر مصدق در مجلس با این موضع‌گیری مقابله و سخنرانی معروفی کرد که بعدها به «طرح سیاست موازنه‌ی منفی» معروف شد. اساس حرف مصدق در آن سخنرانی این بود که از زمان قاجاریه به این سو کشور ما تحت فشار، مداخله و دخالت‌های انگلستان و روسیه، دو قدرت جهانی آن روز، قرار داشته. تحت تأثیر این وضعیت امروز درون کشور و هیئت حاکمه‌ی ما عده‌ای طرفدار انگلستان و عده‌ای طرفدار روس شده‌اند و هر کدام به این منظور که برای خودشان جلب قدرت و حمایت کنند تا در نهایت بتوانند به بهره‌برداری‌های مد نظر دست زنند، به این قدرت‌های خارجی نزدیک می‌شوند. طبیعی است در مقابل این بهره‌برداری باید به دولتی که انتخاب کرده بودند امتیازهایی می‌دادند. لذا مسابقه‌ای در کشور راه افتاده بود از این قرار که مرتب انگلستان از ایران امتیاز می‌گرفت و به دنبال آن روس‌ها فشار می‌آوردند و امتیاز جدیدی می‌گرفتند و دو مرتبه این چرخه و مسابقه [تکرار می‌شد و] به همین منوال ادامه پیدا می‌کرد. از همین رو بود که دکتر مصدق در آن سخنرانی خود در مجلس چهاردهم مطرح کردند که راه نجات ما این است که به هیچ یک از قدرت‌های خارجی نگاه، اتکا و امید نداشته باشیم و فقط به سرپنجه خودمان متکی داشته باشیم.

این سخنرانی ایشان همان زمان بازتاب بسیاری گسترده‌ای داشت. از جهتی حزب توده با صحبت‌های ایشان مخالفت کرد و از طرف دیگر جریان‌های راست که مایل بودند ارتباط و اتکای‌شان را به انگلستان داشته باشند. نهضت ملی ایران از همان زمان آغاز می‌شود. نهضتی که هم برای رهایی از وابستگی به قدرت‌های خارجی بود و هم در جهت مقابله با تلاش‌هایی که برای بازگرداندن دوران دیکتاتوری رضاشاه صورت می‌گرفت. بنابراین، نهضت ملی‌ای که با حرکت دکتر مصدق در ایران آغاز می‌شود دو وجه و جنبه دارد. هم جنبه‌ی استقلال‌طلبی دارد، استقلال از مداخلات خارجی و حمایت و اتکای به خارج، و هم جنبه‌ی آزادی‌خواهی و ریشه‌دار کردن دموکراسی‌ای که از دوره‌ی مشروطه در ایران پایه‌گذاری شد ولی با همه‌ی فراز و فرودهای بسیاری که به

خود دیده بود تا آن زمان هیچ‌گاه تحقق خارجی پیدا نکرده بود. بنابراین، نهضت با ملی دو شعار آغاز می‌شود: ۱- آزادی و برقراری دموکراسی در داخل؛ ۲- مقابله با وابستگی و جلب حمایت قدرت‌های خارجی. این نهضت در سال‌های ۱۳۲۶، ۱۳۲۷ و ۱۳۲۸ فراز و فرودهایی دارد تا در سال ۱۳۲۹ بر استیفای حقوق ملت از قرارداد نفت متمرکز می‌شود؛ قراردادی که عرض کردم شرکت صاحب نفت [ضمن آن] هیچ‌گونه حقوقی برای ایران قائل نشده بود و [مبتنی بر آن] بسیار بسیار ظالمانه با ایران رفتار می‌کرد. در همین سال‌ها کمپانی‌هایی در عربستان قراردادهایی براساس تقسیم منافع ۵۰-۵۰ بسته بودند ولی [شرکت‌های حاضر در ایران] در ایران به بستن چنین قراردادهایی رضایت نمی‌دادند. فقط ۱۶% از درآمد نفت به ایران می‌رسید.

حرکتی که با ابتکار دکتر مصدق در ایران آغاز شد رو به سوی استقلال، بی‌طرفی و موازنه‌ی منفی [داشت] و در بستری از آزادی و دموکراسی شکل گرفته بود. همانطور هم که عرض کردم، این حرکت می‌توانست پاسخ خوبی برای نیازهای متعدد ایران آن روز باشد.

حرکت و جنبش نفت که آغاز شد به دولت دو ساله‌ی دکتر مصدق منجر شد. او موفق نشد در این مدت تمام اهدافش را محقق کند ولی به توفیقی بسیار بسیار مهم رسید. آن هم اینکه ملی شدن نفت فقط صورت قضیه بود. [آنچه در اصل به دست آمده بود] کاهش شدید نفوذ انگلستان بود، [آن هم] در حالی که نفوذی صد، صد و پنجاه ساله داشت. انگلستان از آغاز قرن نوزدهم در ایران نفوذ بسیار داشت. [اما به دنبال جنبش ملی شدن نفت و کاهش نفوذ انگلستان] می‌بینیم که در امتیاز نفت کنسرسیوم، که بعدها پس از دکتر مصدق هم بسته شد، سهم انگلستان از نفت جنوب ایران از ۱۰۰% به ۴۰% نزول کرد. این تنزل به معنای نزول قدرت و نفوذ سیاسی انگلستان در ایران هم بود. انگلستان که یکی از موانع رشد و توسعه‌ی ایران بود در اینجا مغلوب شد. بنابراین، باید به خاطر داشته باشیم که نهضت ملی نهضتی موفق بود؛ به این معنی که حداقل بخشی از اهداف خودش را به دست آورد.

متعاقب این مطلب، نکته‌ی دیگری در جریان دولت مصدق برای ما روشن شد و آن اینکه دنیای آن روز ملی شدن نفت ایران را نمی‌توانست تحمل کند. تمام امتیازات نفت کل جهان در اختیار شش هفت شرکت بزرگ امریکایی و انگلیسی بود که

می‌ترسیدند اگر ایران بتواند جنبش ملی شدن صنعت نفتش را به ثمر بنشاند دیگر این قضیه باب می‌شود و [تبدیل به] جریانی در همه‌ی جهان می‌شود. بنابراین، همه‌ی دولت‌های بزرگ آن روز دنیا با ما مقابله کردند. علت دیگر مقابله‌ی کشورهایی نظیر انگلستان و امریکا و تابعینشان، مانند فرانسه، که اصلی‌ترین مقابله‌کنندگان با جریان نهضت ملی بودند، این بود که آنها فاتحان جنگ جهانی دوم بودند.

در این جریان مصدق ابتدا مدتی برای تحقق، پایداری و به رسمیت شناخته شدن اصل ملی شدن در مراکز بین‌المللی و مجامع جهانی تلاش کرد. او در پیش‌برد قانونی کار تا حدود زیادی موفق بود ولی برای اجرایی و عملی شدن تمام آنچه مصوب شده بود ممانعت و کارشکنی‌های بسیاری سر راه او بود. با این حال او توانست الگویی در ایران به جا بگذارد؛ الگویی که برای ما و آینده‌ی ایران بسیار بسیار مهم است. این الگو چیزی نبود جز پانهادن «اقتصاد بدون نفت». معنای اقتصاد بدون نفت این بود که اگر ما یک منبع درآمد ملی داشته باشیم و همه‌ی اتکای ما هم به آن باشد، طبیعی است که دولت‌ها و قدرت‌های خارجی از این تک‌اتکایی و تک‌محصولی ما سوء استفاده خواهند کرد و ما را از آن ناحیه تحت فشار قرار خواهند داد. بنابراین، راه حل منطقی این است که دست‌کم برای مدتی موقت از این منبع درآمد انحصاری بی‌نیاز شویم. این اقتصاد بدون نفت فقط شعار نبود. در کتاب اقتصاد بدون نفت[۱] آقای انور خامه‌ای خیلی خوب با ارقام و آمار و منحنی‌ها نشان داده می‌شود که در این دوران دوساله تحرک بسیار مهمی در فعالیت‌های اقتصادی کشور پیدا شد. حدود هشت هزار شرکت در این مدت کوتاه در ایران تأسیس شد که فعالیت بسیاری از آنها صادرات غیرنفتی بود. این نقطه‌ی آغاز صادرات غیرنفتی اقتصاد ایران بود. مابقی شرکت‌ها هم به فعالیت‌های تولیدی مشغول بودند. بدین ترتیب، تحرکی در زمینه‌ی تولید در ایران پیدا شد. [به عبارت دیگر] اقتصاد بدون نفت جان‌مایه‌ای بود که حیات اقصادی کشور آغاز شود و فعال و پرنشاط پیش برود. دیدیم که قدرت‌های جهانی هم نمی‌توانستند این را تحمل کنند و بالاخره این حرکت را از راه کودتا با شکست مواجه کردند. ولکن باز آثار مثبت این حرکت حتی بعد

۱. خامه‌ای، انور، اقتصاد بدون نفت، تهران، نشر انتشار، ۱۳۶۹. انتشارات ناهید این کتاب را در سال ۱۳۷۵ تجدید چاپ کرده است.

از کودتای ۲۸ مرداد هم ادامه پیدا کرد. حتی بعد از این مدت هم درآمد ایران از حلقه‌ی نفت بسیار بالاتر از گذشته بود. در نتیجه اقدامات توسعه و آبادانی شهرها و مراکز کشور از سال ۱۳۳۳ آغاز شد. در حالی که سال‌ها بود این روند تعطیل و متوقف شده بود. همراه این جریان شاهد رشد فرهنگی هستیم. تعداد دانشگاه‌ها در کشور افزایش یافت. خلاصه آنکه این حرکت با وجود حمله‌هایی که به آن شد و شکست‌هایی که خورد، برکات و آثاری میمون هم برای کشور ما داشت.

نهضت ملی، تداوم مشروطه‌خواهی

حبیب‌الله پیمان: با عرض سلام و با نام خدا. هر پدیده‌ای زمانی به خوبی فهم می‌شود که در ظرف زمان و کانتکست تاریخی خودش ملاحظه شود. بحث نهضت ملی هم از این قاعده مستثنی نیست. دلیل انتخاب و پیگیری این روش هم این است که هیچ پدیده‌ای بدون ارتباط با حوادث پیشین نیست؛ از حوادث پیشین خود تأثیر گرفته و بی‌تردید رد پای تحولات پیشین در آن هست. کمی فراتر هم برویم به انگاره‌ای می‌رسیم که خود من هم به آن باور دارم و آن مسئله‌ی روح یک قوم و روح یک ملت است. به نظر من هر ملت و قومی موجودیتی زنده دارد. یعنی جدا از زندگی تک تک افراد آن جامعه نوعی تداوم، حیات و سرگذشت جمعی دارد. در این تداوم تجربیاتی را می‌اندوزد، دستاوردهایی به وجود می‌آورد، آنها را انباشت می‌کند و به نسل‌های بعد منتقل می‌کند به نوعی که تدوامی از استعدادها، خلاقیت‌ها، کارهای مثبت و منفی را در خود دارد. ما اگر بخواهیم وضعیت امروزی ملت خودمان را در تلاش برای زنده ماندن، بقا، آزادی، استقلال و ماندگاری، ضعف‌هایی که در این تلاش از خودش بروز می‌دهد و برخی موانع تاریخی که پیوسته در برابر پیشرفت جامعه‌ی ما بازتولید می‌شود درک کنیم، هیچ چاره‌ای جز بازگشت به تاریخ نداریم. وقتی به تاریخ برمی‌گردیم تمام اینها برایمان بسیار واضح و روشن می‌شود. گویی بر فراز این چند هزاره به تماشای جریان ایستاده‌ایم و آن وقت [است که] نقاط برجسته و تجربیات تکرارشونده یا تکامل‌یابنده را مشاهده می‌کنیم. آن وقت بهتر می‌شود فهمید و تشخیص داد که ما الان باید چه کنیم. بدون این درک و [بدون] نگاهی از فراز در گیر و دار حوادث و گرداب‌ها به هر جا پیچیده می‌شویم و این سو و آن سو می‌رویم و چه بسا نابود شویم یا به جایی برویم که انتظار نداشته‌ایم و جزو برنامه‌ی‌ما نبوده است.

به نظر من در نگاهی کلی به تاریخ ایران چهار نهضت بزرگ را باید برجسته‌ترین نقاط عطف تاریخ و سرنوشت ملت ایران بدانیم. اولین نهضت به آغاز تاریخ ما، قبل از تشکیل دولت سلطنت مطلقه، برمی‌گردد. دیگری در دوران ورود اسلام است که تحولاتی بنیادین به وجود آمد. اتفاق سوم عصر مشروطه است. وقایع منتهی به انقلاب سال ۱۳۵۷ هم چهارمین نقطه عطف است. به نظر من اینها هم خصلت‌ها و اهداف

مشترکی دارند، هم با موانع کمابیش مشابهی روبرو هستند، هم در نگاهی جامع روندی تکاملی به دنبال هم دارند.

اگر بخواهم سیری برای این وقایع قائل شوم، این‌گونه تعبیر می‌کنم که ملت ایران در نخستین تجربه‌ی خودش آزادی، استقلال، عدالت و مشارکت جمعی در اداره‌ی امور خودش را تجربه کرد. این اولین تجربه‌ی جمعی اقوام آریایی ساکن ایران است که پیگیر شکل‌گیری تمدن شدند. این تجربه مدت کمی هم دوام نیاورد ولی با تشکیل دولت متمرکز خاتمه پیدا کرد و در کل شرایطی پیش آمد که دیگر امکان تکمیل آن تجربه نبود. محصول و میراث آن [تجربه همین بود که تبدیل به] سرمشق نخستینی شد و یاد، خواست و آرزوی آن در وجدان جمعی ملت ایران و تاریخ ایران ماند. سرانجام، با ورود اسلام فرصتی پیش آمد تا کل نظام شاهنشاهی متمرکز ضربه بخورد. به این ترتیب، فرصت جدیدی برای بازسازی و تجدید خواسته‌ها، آرزوها و سرمشق‌ها، البته به شیوه‌ی متکامل‌تری، پیش آمد. ولی خب به دلایلی که اطلاعاتی اجمالی درباره‌ی آنها داریم، در آن شرایط تاریخی امکان موفقیت این حرکت وجود نداشت. فایده‌ی این حرکت تحریک مجدد و زنده شدن این حافظه‌ی تاریخی شد.

این کشش درونی ادامه داشت تا به انقلاب مشروطه رسیدیم. انقلاب مشروطه بسیار سرنوشت‌ساز بود، چون به حدود ۲۵۰۰-۲۶۰۰ سال انتظار ملت ایران برای برگشت به سرمشق اولیه‌اش پایان داد. این انقلاب سعی کرد به آرزوی زیستن در فضای استقلال، آزادی و عدالت دست پیدا کند و آن سرمشق را در شکل مدرنش احیا کند. نهضت ملی ایران هم به اعتقاد بنده پدیده‌ی متمایزی از مشروطه، مهمترین پدیده‌ی تاریخ ایران، نیست بلکه ذیل آن [جای می‌گیرد] و گویی تلاشی برای تکمیل و تمام کردن پروژه‌ی ناتمام مشروطه است. اهداف نهضت ملی به تمامه همان اهداف مشروطه است که ضربه خورده بود و به واسطه‌ی دیکتاتوری فاصله و فترتی بین آن و حوادث بعدی ایجاد شده بود. بنابراین، باید دوباره ادامه پیدا می‌کرد تا تکمیل شود.

بیشتر روایت‌گران تاریخ ایران تجربه‌ی نخست را نادیده گرفته‌اند. تاریخ ایران را از مادها و هخامنشیان شروع می‌کنند که تاریخ گسترش سلطنت است و مردم نقشی در آن ندارند. مردم جایی در این روایت‌ها ندارند. در تاریخ‌نویسی‌های رایج، دوران مزدکیان اولین باری است که از مردم نامی برده می‌شود آن هم در قالب شورش مردم

همراه مزدک. غیر از این دیگر هیچ یادی از مردم نمی‌شود؛ چون سرتاسر تاریخ روایت پادشاهان است. در حالی که قضیه به این شکل نیست. شروع تاریخ ایران با مردم بوده است. همان‌طور که می‌دانید، آریایی‌ها اقوام کوچ‌نشینی بودند که شغل بیشتر آنها هم شبانی بوده است. پس از استقرار بخشی از اقوام آریایی در ایران، ابتدا دوره‌ای با شکار، دامپروری و صید طی شد و بعد از آن دوره‌ی کشاورزی آغاز شد. در مناطق مستعد استقراری پدید می‌آید و قبایلی مشغول کشاورزی می‌شوند. ایجاد این واحدهای کشاورزی مساوی است با بنا نهاده شدن اولین پایه‌های تمدن جدید مبتنی بر کشاورزی که طولانی مدت‌ترین پایه‌ی تمدنی تاریخ است. چندین قرن طول می‌کشد تا این واحدهای کشاورزی در سرتاسر ایران ایجاد می‌شود. دوران دامپروری دوران گردآوری محصول و استفاده از طبیعت است. در مقابل، دوران کشاورزی دوران ایجاد محصول بوده است. نهادینه‌سازی این سیستم جدید با مشکل خشکی زمین‌ها، آب و کمبود باران مواجه بود. باید با این مشکل مقابله می‌شد تا آب کافی برای کشاورزی به دست بیاید. نتیجه‌ی مبارزه‌ای فوق‌العاده سخت و دشوار احداث قنات بود که ابداع بسیار بزرگی برای خود ما و کل آسیای مرکزی بود. بدین وسیله پایه‌های تمدنی ساکنین این منطقه بنا نهاده و امنیتی نسبی برقرار شد.

در اینجا مایلم به نکته‌ای اشاره کنم. در این دوران مردم به صورت اشتراکی زندگی می‌کردند. زمین ملک خصوصی کسی نبود، بلکه بین همه مشاع بود. محصول بین همه تقسیم می‌شد. همه کار می‌کردند و بهره می‌بردند. مدیریت هم بر عهده‌ی پدر خاندان با همراهی شورایی از ریش‌سفیدان و معمرین قوم بود. بنای مدیریتی هم بر گفتگوهای آزاد بود که همه‌ی افراد جامعه‌ی کوچک هر منطقه در آن گفتگوها شرکت داشتند. بنابراین، نوعی دموکراسی ابتدایی یا نظام شورایی اولیه برقرار بود. خروجی این سیستم مدیریتی هم برابری، آزادی و مشارکت در مدیریت و تصمیم‌گیری بود. دوستان لازم است بدانند که ملت ایران جزو معدود ملت‌هایی است که هرگز به مقیاس یک ملت به بردگی کشیده نشده است. با آزادی شروع کرد و آزادی‌اش را به رغم محدودیت‌ها و شرایط دشوار حفظ کرد. در حالی که بسیاری از ملت‌ها و اقوام به بردگی کشیده شدند. در ایران هم اگر بردگی در اثر جنگ‌ها به وجود آمد، شکلی بسیار فرعی و حاشیه‌ای

داشت، نقشی در تولید نداشت. تولید مبتنی بر کشاورزی دهقانان آزاد بود. بنابراین، آزادی، برابری، عدالت و مدیریت جمعی اولیه‌ای وجود داشت.

آنچه تا اینجا گفته شد بسیار ابتدایی بود. نکته‌ای که مهم است و این تجربه را به سرمشقی تاریخی تبدیل و آن را در وجدان ملت ایران پایدار می‌کند نهضت فرهنگی ـ دینی زردشتی این ملت بود. اگر این نهضت نبود، می‌شد توجیه کرد که همه‌ی این کارها ناخودآگاه، ناخواسته و ناهشیار انجام شده است، مثل هر پدیده‌ی طبیعی دیگری بوده و برجستگی خاصی ندارد. دوره‌ی اولیه‌ای بوده، زندگی ساده و جمعیت کم بوده است و همگی در کارها مشارکت داشته‌اند. اما آمدن دین زردشت این را به عرصه‌ی خودآگاه جامعه‌ی ایران کشاند. چون مردم را به اتصال با امر متعالی، یعنی خداوند، دعوت کرد و به دنبال آن آموزه‌هایی برای مخاطبانش داشت که آنها را به وضعیت انسانی‌شان آگاه کرد. این بسیار مهم است. چون در این آموزه‌ها، که می‌توانید اصلی‌ترین آنها در گات‌ها[1] مشاهده کنید، ایرانیان مخاطبان این آموزه‌ها هستند. وقتی انسان به عنوان یک «انسان» مخاطب امر متعالی قرار می‌گیرد از حالت شئ بودن و موجودی در سطح موجودات طبیعی بودن خارج می‌شود. از ناخودآگاهی به خودآگاهی می‌آید. میل به آزادی در ناخودآگاه انسان هست ولی زمانی ارزشمند است که در خودآگاه انسان باشد و به او احساس آزادگی و احساس انسان بودن بدهد. این تحول در قوم ایرانی اتفاق افتاده است. البته این حرف به معنای عدم وقوع این اتفاق در اقوام دیگر نیست، الان موضوع صحبتم قوم ایرانی است. این احساس آزاد بودن و احساس انسان بودن بسیار با ارزش است. کافی است شما یک بار در تجربه‌ای معنوی انسان بودن خودتان را تجربه کنید. آن وقت است که می‌شود گفت وجود داشتنتان را دریافته‌اید. ما می‌توانیم وجود داشته باشیم ولی در سطح طبیعت باشیم، فقط نوعی

---

۱. گات‌ها کهن‌ترین بخش کتاب اوستا و مشتمل بر هفده سروده‌ی منتسب به زرتشت است. زبان اصلی این سروده‌ها اوستایی کهن و نخستین برگردان چاپ شده ی آن به زبان فارسی امروزی حاصل تلاش موسی جوان در سال ۱۳۴۸ است. جوان، موسی، تفسیر اوستا و ترجمه گات‌ها، تهران، شرکت سهامی چاپ رنگین، ۱۳۴۸. انتشارات دنیای کتاب این ترجمه را در سال ۱۳۸۲ تجدید چاپ کرده است. ترجمه‌های متأخر دیگری از این کتاب نیز در دسترس است.

«بود» باشیم. ولی وقتی می‌فهمیم به عنوان «انسان» وجود داریم تازه وجود انسانی پیدا می‌کنیم. این با نوع وجود داشتن سایر پدیده‌های طبیعی بسیار متفاوت است. این نوع «هست بودن انسان» بسیار اساسی است و همین جوهر آزادی، استقلال وجدان و خلاقیت‌هایی است که از خودش بروز داده است. در زمانی که این اتفاق برای ایرانیان رخ داد، که چنانچه گفتم اثرش در نخستین مکتوبات اسناد زردشتی ثبت شده است و می‌توان آنها را مشاهده کرد، ساکنان این منطقه با چند پدیده مواجه بودند که آموزه‌های دینی به حمایت از آنها در این جنبش بزرگ زیستی ظاهر شد. جنبشی که به نوبه‌ی خود رستاخیزی بوده است در مبارزه با موانع زیستی و تشویق به استقامت، پایداری، آباد کردن و تولید کردن به اضافه‌ی مشکل هجوم اقوام بیابان‌گردی که هنوز به کوچی و شبانی ادامه می‌دادند. این اقوام پی در پی به اقوام یک‌جانشین حمله و آنها را غارت می‌کردند تا کمبودها و مسائل و مشکلاتشان را بهبود ببخشند. این معضل تبدیل به خطری بسیار فوری شد. به محض اینکه کشاورزان توانستند با نهرسازی، کانال‌سازی و حفر قنات بر شکل کم‌آبی فائق آیند با خطر حمله‌ی اقوام کوچ‌نشین مواجه شدند به طوری که پیوسته امنیتشان در معرض تهدید و خطر بود. به این ترتیب، مردم با پدیده‌ای به نام ناامنی روبرو شدند که متأسفانه تا امروز چنگ و دندان از گلوی ملت ایران بر نداشته و به شدت به روان جسم و وجدان جمعی و فردی ما آسیب زده است.

در اینجا آموزه‌های دینی هم به کمک برای حل این مسئله شتافتند. در گات‌ها آموزه‌های بسیاری برای تشویق به مقاومت شدید در برابر اقوام کوچ‌نشین هست، کسانی که دروغ‌پرستان نامیده می‌شدند. اما تداوم معضل ناامنی و زمانی که پس از قرن‌ها دفاع‌های پراکنده دیگر کارساز نبود نظامی‌گری غلبه پیدا کرد. وقتی مردم واحدهای اجتماعی، شوراها و نظام‌های خانوادگی خودشان را داشتند و خودفرمان بودند نتوانستند راه برون‌رفتی قطعی و دائمی برای این وضعیت بیابند و در نتیجه در جنگ دائم قرار گرفتند. [در این اوضاع] نیروهای نظامی جنگجو و فرماندهان خوب جنگجو نقش بالایی در جامعه به دست آوردند. داشتن این نقش بالا خود به خود امتیازاتی به آنها داد. اولین تمایزهای طبقاتی با همین اشرافیت نظامی شکل گرفت، چیزی که در واقع به ضرورت جنگ و دفاع به وجود آمده بود. رفته رفته شاهد اتحاد گروه‌های نظامی هستیم

به هدف و مصلحت بهتر مبارزه کردن، که سرانجام به شکل‌گیری پادشاهی‌ها و ایجاد نظام‌های شاهنشاهی ختم شد. اینها تغییراتی بسیار جدی و حائز اهمیت است.

در این زمان ملت ایران چند ویژگی را از دست داد. ابتدا خودفرمانی سیاسی‌اش از او گرفته شد. در رتبه‌ی بعد مالکیتش بر زمینش را از دست داد؛ دیگر عمده‌ی زمین‌ها به تملک پادشاه یا دولت در آمد و برخی ابعاد استقلالش آسیب دید، گرچه برخی ابعاد دیگر حفظ شد. این نظام پادشاهی قرن‌ها ادامه داشت. در این دوران خصلت‌های مهمی حفظ شد. در تمام دوران پادشاهی ایران تا اواسط ساسانیان، چه دوران هخامنشی، چه سلوکی و چه اشکانیان، عرصه‌ی تولید که بیشتر دست روستاییان و پیشه‌وران بود، از مداخله‌ی مستقیم قدرت و نظام سیاسی مصون ماند و در نتیجه نیروهای مولد ایران همچنان استقلال و کمی آزادی را تجربه می‌کردند. تقسیم زمین و آب، نظام تولید و آبیاری همگی دست خودشان بود. در نهایت باید محصول را به عنوان حق و بهره‌ی مالکانه و خراج [به دولت] می‌دادند. اینها را به دولت پرداخت می‌کردند ولی قبل از این مرحله مدیریت تمام مراحل به دست خودشان بود. به نظر من همین عمده‌ترین رمز ماندگاری جامعه و ملیت ایرانی است. چون حکومت‌ها با همه‌ی مقاومت‌ها و مبارزه‌هایی که داشتند گاه در تلاطم‌های سخت شکست‌هایی هم می‌خوردند. دوره‌ای مقدونیان یونانی آمدند بیشتر از یک قرن ایران را دست گرفتند. بعد عرب‌ها، بعد مغول‌ها و بعد ترک‌ها آمدند. مدت زمان پیوستگی این حملات و شکست‌ها طولانی شد. هر ملت و جامعه‌ی دیگری در چنین تصرف و اشغال درازمدت چندقرنی به سادگی از بین می‌رود. دیگر معلوم نیست بتواند [باقی] بماند و بعد هم به عنوان یک ملت و یک هویت ملی خودش را حفظ کند. این حفظ، تداوم و بقا مدیون عوامل متعددی بود که یکی از آنها وجود همین نیروهای مولدی است که شهر و روستاها زیر لوای آن استقلال نسبی به تولیدشان ادامه دادند. اینها هستند که مردم واقعی ایرانند. شما خواهید دید که بیشتر از قرن پنجم به بعد و با آمدن ترکان غزنوی و سلجوقی الی آخر تا مشروطیت، که طبقه‌ی حاکمه‌ای در ایران ایجاد شد، بافت طبقه‌ی حاکم عشایری، طایفه‌ای و برخاسته از طوایف دامپرور و شبان شد. در حالی که حکومت‌های قبل، نظیر سامانیان، صفاریان و طاهریان، خاستگاه مردمی ایرانی یعنی پیشه‌وری و روستایی دارند. پایگاه و خاستگاه اینان نیروهای مولد ایرانی بودند.

من از این مطالب اشاره‌وار می‌گذرم ولی بدانید که این تفاوت‌ها بسیار در تاریخ ایران تأثیرگذار و معنادار است. برای مثال درباره‌ی مردم ایران قضاوت‌هایی می‌شود، از جمله اینکه در قرن‌های اخیر مردمی غارتگر، تنبل، خودفروش و بیگانه‌پرست هستند. این قضاوت‌ها به قدری جدی شده است که به عنوان صفات ذاتی ایرانیان جا افتاده است، در حالی که چنین نیست. بخش عمده‌ی این صفات در درجه‌ی اول از مرکز حکومت‌های طوایفی تولید شده است؛ که البته اینها هم در ذات بد نبوده‌اند بلکه متصف بودنشان به این صفات دلایل اقتصادی، اجتماعی و سیاسی دارد. اقتصادشان تولیدی نبوده است، شیوه‌ی‌شان برای به دست گرفتن حکومت و حفظ آن نظامی‌گری، غلبه و زور بوده است و زندگی‌شان هم با خراج و باج می‌گذشته است. این شیوه‌ی زندگی آثاری اخلاقی و اجتماعی داشته است که به کل بدنه‌ی حاکمه‌ی مدیران و حلقه‌ی نزدیکانشان سرایت کرد. از همین جا است که تا به امروز هم آثار و نتایج این مشکلات را در کل نظام اداری ایران می‌بینیم و گرفتارش هستیم. اما این به نیروهای مولد ایران ارتباطی ندارد. البته که آنها هم کمابیش از این صفات متأثر شدند ولی [تأثیرپذیری‌شان] چندان جدی نبود.

این سرمشق اولیه با آمدن اسلام یک بار دیگر در دوره‌ای بسیار کوتاه بازتولید شد. اسلام وقتی آمد، به رغم اینکه در ایران نظام متمرکز شاهنشاهی بود، در رم امپراتوری مترکز رم بود، در عربستان هم اشرافیت قبیلگی حاکم بود، طرح نظام شورایی را درانداخت. البته شکل بیرونی‌اش را از همان جامعه‌ی عربستان گرفت ولی محتوایی که به آن داد بسیار مهم بود. محتوای این طرح این بود که اعضای شوراها به جای اینکه اشراف و سران قبایل باشند، نخبگان فکری ـ سیاسی جامعه باشند. شورا از مهاجرین و انصار یا اهل حل و عقد تشکیل شده بود؛ یعنی کسانی که مبارزه کرده‌اند و به آگاهی رسیده‌اند، از هر قبیله، نژاد و جنسی که باشند. یعنی برخاستن از بطن مبارزه‌ی اجتماعی درون جامعه بدون تمایزات طبقاتی، قومی، نژادی، جنسیتی و ... . این [مؤلفه‌ها] شورا را تشکیل می‌داد. من به علت کمبود وقت دیگر درباره‌ی سایر ویژگی‌های شورا در اسلام بحث نمی‌کنم فقط این را اضافه می‌کنم که وقتی پیامبر فوت کرد بلافاصله مسلمانان بدون لحظه‌ای تأمل برآن بودند که باید دور هم جمع شوند با گفتگویی، البته به هر میزان ناقص، ضعیف و نارسا، شُور کنند که چه کسی بعد از پیامبر باید سرپرست

امورشان باشد. این هم در قرآن بود و هم در شیوه‌ی پیامبر و اساساً مدلش در جامعه سابقه داشت. بنابراین، نظام عرب‌ها دیگر نظام شورایی بود و چهار خلیفه‌ی اول هم به آن وفادار ماندند، به رغم اینکه نقایص زیاد داشت، ولی به هر حال اصل شیوه محفوظ مانده بود. به این ترتیب، با ورود اسلام به ایران یک بار دیگر آن سرمشق اولیه که جامعه به وسیله شورایی از برجستگان و نخبگان مورد اعتماد مردم اداره می‌شود و بین اینها هم برابری است [زنده شد]. چنانچه می‌دانید، پیامبر مهاجرین و انصار را برادر یکدیگر ساخت به نحوی که در همه چیز هم سهیم شدند، هم آزادند، یعنی از تمام وابستگی‌ها به قبایل، اربابان، سنت، آباء و اجداد، نظام طبقاتی، شرک آزاد شدند، هم به خودآگاهی رسیده‌اند، یعنی نسبت به وضعیت انسانی‌شان آگاهند. درست مثل سرمشق اولیه‌ای که در نهضت زردشتی اولیه‌ی ایران اتفاق افتاد.

تجدید حیات این ارزش‌ها در ایران لحظاتی بیش نپایید. وضعیت جامعه چیزی مشابه گذشته شد، البته با کمی تفاوت. درگیری‌های سخت قبیله‌ای درگرفت که متأسفانه باز نیروی نظامی می‌توانست تعیین‌کننده باشد و به این ترتیب کار از دست مردم در آمد. اینجا باید به نکته‌ای کلیدی توجه داشت. هر زمان عامل تعیین‌کننده‌ی سرنوشت جامعه و تعیین ساختار سیاسی درگیری نظامی می‌شود معمولاً برنده‌ی این نبرد نیروهای مولد و توده‌ها نیستند. چون وقت اصلی آنها صرف تولید، اندیشیدن، کار یدی و فکری است و همه‌ی وقتشان را صرف نظامی‌گری نمی‌کنند. پیش از ورود اسلام، اقوام بیابان‌گرد تمام‌وقت در فکر شکار بودند [و به تناسب] جنگجو و بسیار پرقدرت [هم] بودند. وقتی برای ورود اسلام باز جنگ در گرفت جنگجوترین‌ها پیروز شدند، کسانی که اسلحه، نیرو و عصبیت داشتند. بنابراین، تا وقتی ساختارهای اجتماعی ـ اقتصادی به نحوی است که وزن سنگین را به نیروهای جنگاور می‌دهد، برنده‌ی حاکم کسی است که در میدان جنگ پیروز می‌شود. حق با کسی است که در نبرد نظامی پیروز می‌شود؛ حق با کسی است که پیروز شده است؛ پیروزمند صاحب حق است؛ حکومتی مشروع است که در جنگ با رقبایش پیروز شده است و قدرت را به دست گرفته است. این بعد از سرمشق دوم، یعنی دوره‌ی اسلام، تبدیل به یک اصل شد؛ چون آنقدر این قضیه تکرار شد که دیگر به عنوان یک اصل جا افتاد. این شد اساس نظام سیاسی و تئوری نظام‌های سیاسی در ایران بعد از اسلام تا مشروطه. این هم از سرمشق دوم.

اکنون به مشروطه می‌رسیم. ادعای مشروطه این بود که گرچه شاهان از طریق ایجاد حکومت‌های متمرکز مطالبه‌ی امنیت مردم را در برابر هجوم دائم اقوام دیگر کمابیش برآورده کردند، اما خود همین سیستم نظام سیاسی بازتولید ناامنی می‌کرد. چون جنگ‌ها باید پیوسته تکرار می‌شد؛ هرجا حکومت به قصد کشورگشایی می‌رفت متقابلاً باید جنگی اتفاق می‌افتاد. یعنی کشور طرف مقابل به محض اینکه قوی می‌شد جنگی دیگر آغاز می‌کرد؛ هر قومی که سرکوب می‌شد و به عقب رانده می‌شد منتظر فرصت بود تا سر جای خودش برگردد. این شیوه‌ی ایجاد امنیت که چندین قرن تا ورود اسلام طول کشید و بعد از آن هم دوباره تکرار شد امنیتی به مردم می‌داد و بالاخره کارها پیش می‌رفت اما امنیت باثبات و ثبات پایدار [به مردم] نمی‌داد. بنابراین، ترس از ناامنی، تجاوز و اشغال در وجود جامعه و قوم ایرانی متأسفانه نهادینه شد. این ترس و احساس ناامنی درونی آثار رفتاری بسیاری ایجاد کرده است که تا امروز در رفتار و کنش‌های دفاعی و جمعی ما بزور دارد و ما آثار و آسیب آن را تجربه می‌کنیم. مشروطه می‌خواست بگوید به جای اینکه امنیت را به حکومت واگذار کنید به خودتان برگردید ولی این بار به جای آن تفرّد خودتان با اتحادی بین همه‌ی نیروها و طبقات واحدِ «ملت ایران» را ضمن حفظ تکثر به وجود بیاورید؛ یعنی تکثر قومی در واحد ملی جمع شود. اراده‌ی عمومی منشأ تبلور و متضمن ایجاد آنچنان قدرتی در نام قانون اساسی و پارلمان باشد که بتواند آزادی و استقلال همه را حفظ و امنیت را برای همه تأمین کند.

این پدیده‌ی بسیار مهمی بود. درست است که گفته می‌شود این مدل از غرب آمد، پارلمان و قانون اساسی به این صورت را آزادی‌خواهان از غرب گرفتند، ولی یادمان باشد که [پیش از این] خواست استقلال، آزادی و خودفرمانی در وجدان جمعی ایرانیان بود. اگر وقت شد، اشاره خواهم کرد که مدل دولت _ ملت که از غرب آمده است با سرمشق ما تفاوتی دارد. تا امروز بحث می‌شود که مادامی که مدل [دولت–ملت] تحقق پیدا نکند توسعه‌ی سیاسی ما حل نمی‌شود، کار و تحقیق بر روی [این مدل‌ها] بسیار مهم است و شاید اگر به تفاوت مد نظر من دقت شود، مسیر توسعه‌ی سیاسی ما با آنچه

در غرب محقق شده است متفاوت باشد. در مدل دولت _ ملت طبق نظریه‌ی هابز،[۱] لاک[۲] و روسو[۳] و امثال آنها اولاً افراد صاحب منفعت تصمیم می‌گیرند که دولت دست چه کس یا کسانی و به چه صورت باشد، به این ترتیب، دولت از ملت برمی‌خیزد و دولت _ ملت شکل می‌گیرد. ثانیاً این افراد صاحب منفعت هستند که تصمیم می‌گیرند برای مثال جنگ کنند یا به جای جنگ دولتی تشکیل دهند که حافظ منافع جمعی صاحبان قرارداد باشد. در حالی که در ایران چنین اتفاقی نیفتاده است. در ایران افراد بر اساس منافع خصوصی شان گرد هم جمع نمی‌شدند. جای جلب منفعت خصوصی در [حرفه و] کارشان بود، نه در کشورداری‌شان. در گردهم آیی‌ها می‌گفتند ما علاقه‌ی مشترکی داریم و امنیت امر مشترک عمومی ما است. نه اینکه بگویند امنیت برای حفظ منافعمان است و چند درصد از منفعت تو حفاظت می‌کند و چند درصد منفعت من را حفظ می‌کند که در نتیجه هم در اولین مدل‌های سیاسی کسانی صاحب رأی و حق انتخاب شدن بودند که صاحب مال، ملک، تجارت و پول بودند. در غرب فقط اینان اعضا و اصحاب قرارداد بودند. مردمی که هیچ پول و منفعتی نداشتند به هیچ روی جزو قرارداد شمرده نمی‌شدند. قرن‌ها طول کشید تا حق رأی در اثر مبارزات خود مردم (کارگران و زنان) به دیگران هم داده شد. چنبن نبود که اصحاب قرارداد در آغاز

---

۱. توماس هابز. Thomas Hobbes. (۱۵۸۸-۱۶۷۹). فیلسوف سیاسی انگلیسی. مهم‌ترین اثر او لویاتان است که ترجمه‌های متعددی به فارسی دارد از جمله: هابز، توماس، لویاتان، مترجم: حسین بشیریه، تهران، نشر نی، چاپ اول، ۱۳۸۰.

۲. جان لاک. John Locke. (۱۶۳۲-۱۷۰۴). فیلسوف انگلیسی و پدر لیبرالیسم کلاسیک. نظریه‌ی سیاسی او در کتاب رساله‌ای درباره حکومت آمده که حمید عضدانلو آن را ترجمه و در سال ۱۳۹۱ به همت نشر نی منتشر کرده است.

۳. ژان ژاک روسو. Jean-Jacques Rousseau . (۱۷۱۲-۱۷۷۸). متفکر سوئیسی در حوزه‌ی سیاست و تعلیم و تربیت. قرارداد اجتماعی مهم‌ترین اثر سیاسی او است که تا کنون دو ترجمه‌ی فارسی از آن منتشر شده است: روسو، ژان ژاک، قرارداد اجتماعی، مترجم: غلامحسین زیرک‌زاده، تهران، نشر چهر، ۱۳۲۹. (ناشران متعددی این کتاب در سال‌های مختلف منتشر کرده‌اند.) و روسو، ژان ژاک، قرارداد اجتماعی، مترجم: مرتضی کلانتریان، تهران، آگاه، چاپ اول، ۱۳۷۹.

دموکراسی‌های غربی به اینها حق رأی داده باشند. از درون قرارداد حق رأی عام به معنای امروزین آن در نمی‌آمد. البته از آرمان‌خواهی‌های عالمان فلسفی آزادی و برابری برمی‌آمد ولی در مدل محقق شده‌ی‌شان چنین آرمان‌هایی جای نداشت.

اما در ایران چنین نبوده است و من فکر می‌کنم ما به اشتباه این اندازه سفت به این مدل غربی چسبیده‌ایم. از دل سرمشق‌های اولیه‌ی ایران پروژه‌ای در می‌آید که می‌تواند دموکراسی چسبیده به اقتصاد بازار نباشد. ما می‌خواهیم به زور دموکراسی‌ای داشته باشیم که مانند غرب به اقتصاد بازار پیوند سخت خورده باشد که در نتیجه‌ی آن هم همان‌طور که رقابت سخت اقتصادی حول محور منفعت است اینجا هم رقابت سخت بر رأی باشد برای حفظ منافع بازار. نتیجه این می‌شود که برندگان بازار در سیاست هم برنده‌اند. هرکس سرمایه‌ی بیشتری دارد در سیاست هم دست بالاتری دارد. در سرمشق اول و دوم ایران چنین چیزی نبوده است. حتی مشروطه هم وقتی حرکتش را آغاز کرد دنبال چنین چیزی نبود. انگیزه‌ی مردمی که در مشروطه شرکت کردند این نبود که بورژواها بیایند با هم بنشینند برای دیگران تصمیم بگیرند. اگر مطالبه‌ی حق رأیی هم بود، برای همه بود. همه‌ی طبقات از اشرافی تا روستایی حق رأی داشت. البته نفوذها متفاوت بود.

نکته‌ی صحبت‌های من این است که این تفاوت‌ها را باید دید. مسیری که ما تا امروز پیموده‌ایم متفاوت با غرب بوده است. اکنون باید مسیر را بازشناسی کنیم و بدانیم می‌خواهیم چه مقصدی را بازیابی کنیم. بدانیم سرمشق اولیه‌ای که در وجدان ما هست چیست. روحیه‌ی ملت ما آمادگی این را دارد که جدا از منفعت‌های شخصی‌اش بر اساس خیر عمومی، منافع ملی و همدردی جمعی و انسان‌دوستانه با هم مشارکت کند و جامعه‌اش را اداره کند. یعنی برابری، برادری، آزادی و خودفرمانی را به دست بیاورد. آزادی و دموکراسی با عدالت و برابری همراه باشد، نه یکی بدون دیگری. به نظر من مضمون خواست اصلی مردم در انقلاب مشروطه هم تمامی این فاکتورها توأم با هم بود. روحیه ی ورود مردم به انقلاب هم همین بود. چنانچه در ورود به نهضت ملی هم همین روحیه جاری بود. دکتر مصدق هم که یکی از عناصر تبلور وجدان جمعی ملت ایران است ورودش به نهضت ملی با همین اهداف و آرمان‌های تاریخی ملت ایران است که اشاره خواهم کرد.

پس ما آن دو سرمشق به علاوه‌ی مشروطه را داریم. اکنون می‌خواهیم جمع‌بندی کلی داشته باشیم از اینکه چرا این سرمشق پس از مشروطه دنبال نشد و انقطاعی حاصل آمد تا به نهضت ملی رسیدیم. ما از طرفی مثل گذشته در درگیری با قدرت‌های بزرگ بودیم. ایران در تمام طول تاریخ با بیرون از خودش درگیر بوده است و این عنصر و عامل در وضعیت داخلی ما همیشه تأثیرگذاری بسیاری داشته است. بعد از مشروطه هم این وضعیت را داشتیم که این بار ایران شده بود زمین بازی تضاد روس و انگلیس با یکدیگر. این تضاد برای ایران هم نعمت و فرصت بود و هم خطر و تهدید. فرصت بود، چون ملت ایران توانست از این تضاد استفاده کند به این شکل که وارد این شکاف شود و انقلابش را پیش ببرد. تهدید بود، چون قدرت‌های استعماری می‌توانستند بلافاصله با یکدیگر آشتی کنند، چنانچه در دوران قاجار چنین کردند، و به این ترتیب خطر پرقدرت‌تری علیه ایران شوند. در دوران قاجاریه ایران یکبار می‌خواست از تضاد بین فرانسه و روس استفاده کند که بلافاصله این دو علیه ایران با یکدیگر متحد شدند. روس و انگلیس هم در مشروطه این کار را کرده بودند. به محض اینکه این جنبش پیروز شد انگلیس و روس با هم متحد شدند و قرارداد تقسیم ایران را با یکدیگر امضا کردند و برای سرکوب کامل جنبش مشروطه به کمک یکدیگر اقدام کردند. ما این مسئله را، البته با کمی تفاوت، در نهضت ملی هم داشتیم. این بار به جای روس و انگلیس، امریکا و انگلیس را داشتیم. فرصت تضاد بین امریکا و انگلیس این بود که نهضت ملی توانست رشد کند. زمانی که دیگر پیروز شده بود و در شرف استقرار بود امریکا و انگلیس با یکدیگر متحد شدند و با ترتیب دادن کودتایی نهضت را سرکوب کردند.

یکی از مسائل قابل بررسی در اینجا مسئله‌ی اشرافیت قبیله‌ای موجود در مشروطه است. اعیان و درباریان وارد جنبش نهضت ملی شدند و در دوران نهضت ملی و دولت ملی بعد از مشروطه هم اکثر پست‌ها را داشتند. علت امر هم این است که بیشتر اعیان و اشراف تحصیل‌کرده و اروپارفته بودند و البته به واقع هم بیشترشان آزادی‌خواه بودند. اما وضع به شکلی بود که حتی عین‌الدوله[1] هم مدتی نخست‌وزیر و رئیس‌الوزرای عصر مشروطه شد. این عامل مهم است چون باعث شده بود جا برای نمایندگان واقعی

۱. عبدالمجید عین‌الدوله. (۱۲۲۴-۱۳۰۶). نخست‌وزیر دوره‌ی مظفرالدین‌شاه.

انقلابیون کم باشد یا اصلاً نباشد، یعنی نمایندگان توده‌های پیشه‌ور، شهری و روستایی که البته این بار [مشارکت] روستاییان [در واقع هم] کم بود. همچنین عرصه برای نسل تحصیل کرده‌ی جدیدی که به میدان آمده بود فراخ نبود. این وضعیت در دوران نهضت ملی هم به رغم کودتای رضاشاه همچنان برقرار بود. بخش کهن سنتی عنصر اشرافیت تا زمان اصلاحات ارضی شاه باقی بود و اشراف و مالکان بزرگ همچنان حیات داشتند. این مسئله در اینکه بافت ساختار حاکمیت ایران سر تا پا دگرگون و متحول نشود تأثیر جدی داشت. چراکه رضاشاه با همین‌ها زندگی کرده بود و خودش نیز رفته رفته به مالکی بزرگ تبدیل شد. در نهایت فقط توانست کمی اینها را محدود کند وگرنه از نظر اجتماعی این طبقه به طور کامل مسلط بودند، رعیت وجود داشت و رعایا در شرایط بسیار بدی زندگی می‌کردند.

مسئله‌ی مهم‌تر و عامل بعدی که بعد از مشروطه داشتیم و یکی از عوامل مؤثر در نهضت ملی بود و نقشی دوگانه داشت جامعه‌ی سیاسی است. مشروطه را تحصیل‌کردگانی به وجود آوردند که پرچم‌دار مفاهیم جدید بودند. در دروان نهضت ملی این گروه بسیار گسترده‌تر از دروان مشروطه شده بودند. آمار دانشجویان و روشنفکران این دوره بسیار بیشتر از دوره‌ی مشروطه است. اما همان کسانی که عامل تزریق مفاهیم جدید به جامعه و بیداری جامعه بودند و جنبش را تا رسیدن به پیروزی‌هایی رهبری کردند اختلافات و ضعف‌هایی میان خودشان داشتند که همین یکی از مهمترین عوامل شکست نهضت مشروطه است. اگر بخواهیم عوامل درونی شکست مشروطه را رتبه‌بندی کنیم این عامل در صدر این جدول قرار می‌گیرد و مهمترین عامل است. افراط و تفریط‌ها، احساساتی شدن‌ها، شتابزدگی‌ها، اقتباس و تقلیدهای کورکورانه از مفاهیم و مدل‌ها و صف‌بندی‌های قبیله‌ای آسیب‌های جامعه‌ی سیاسی روشنفکری نوین ما بوده است. همین عامل نهضت را از درون ضعیف کرد. فرصت نداد دولت ملی مستقر شود و در برقراری امنیت که مهمترین کارکردش بود موفق شود. نه تنها امنیت را نتوانست در جامعه برقرار کند بلکه در حوزه‌ی اقتدار سیاسی نوین هم که [متشکل از] نخبگان بود امنیتی وجود نداشت و میان اعضا نزاع افتاد. در مجلس اول و دوم کش‌مکش‌ها از شکل متعارفش، که باید بحث و نقد باشد، خارج می‌شد و شکل فحاشی و خشونت به خود می‌گرفت و حتی بیرون از مجلس به اَشکالی

مانند ترور هم کشیده می‌شد. بنابراین، ما شاهد ایجاد و تشدید خصومت و رقابت بودیم نه گفتگو برای رسیدن به قوانینی که بیشترین مصلحت را برای جامعه دارند. نتیجه‌ی تشدید این وضعیت فرصت یافتن عوامل استعمار و ارتجاع بود. به این ترتیب، همه چیز دست به دست هم داد و جامعه‌ی ایرانی را از درون دچار انحطاط کرد. ضربه‌ی بعدی هم جنگ جهانی و ماجراهای بعدی بود.

ما در دوران نهضت ملی هم همین وضعیت را داریم. جامعه‌ی روشنفکری ایران فرصتی ایجاد کرد و با قدرتی به میدان آمد. در رأس آنها هم دکتر مصدق و امثال او بودند. ولی این جامعه یک‌پارچه نبود. تضادها و ضعف‌های درونی این جامعه بزرگترین عامل شکست نهضت ملی شد. البته این بار هم ما با دشمن خارجی روبرو بودیم، نه با نیروی نظامی مستقیم، بلکه از طریق مداخلات انگلستان و بعد از آن مداخلات امریکا و بعد هم دیگر کشورها. ولی جامعه‌ی سیاسی ما غیرمستقیم از عوامل بیرونی و ضعف‌های تاریخی خودش رنج می‌برد. تبلور آن هم انشقاق در صف نیروهای آزادی‌خواه و به طور عمده در حزب توده بود. [ضعف‌های درونی] حزب توده اهمیت داشت زیرا قدرت اجتماعی بزرگ تعیین‌کننده‌ی آن زمان بود و اگر درست حرکت می‌کرد ممکن بود سرنوشت نهضت ملی به کلی عوض شود. می‌شود گفت حزب توده اکثر نیروهای تحصیل کرده‌ی آن زمان را با آگاهی و دانش بالایی سازمان‌دهی کرده بود و این بسیار مهم بود. اگر این امکان در اختیار نهضت ملی بود، نهضت ملی از توانایی بالایی برای حفظ خودش و تثبیت موقعیت خودش در سازندگی و دفاع برخوردار بود. تصور کنید چنین نهضتی که بار اصلی‌اش بر دوش جامعه‌ی روشنفکری سیاسی است بخش بسیار توانا و پرتحرکش دائم علیه خودش حرکت کند، خودش را از درون ناامن کند و درگیر و مشغول به خودش باشد. آنچنان مشغول به خودش باشد که فرصت و توان کافی برای مقابله با توطئه‌های دشمنان شناخته‌ی شده‌ی تاریخی‌اش مثل ارتجاع و استعمار نداشته باشد. اگر فرصت داشتم، نمونه‌هایی عینی از این مسئله را مثال می‌زدم.

ویژگی‌های اصلی نهضت ملی

به ویژگی‌های اصلی نهضت ملی می‌رسیم. همان‌طور که مهندس سحابی هم اشاره کردند، نهضت ملی همان سرمشق تاریخی را در وجدان خودش داشت ولی طبیعتاً

می‌خواست در چارچوب قانون اساسی مشروطه حرکت کند که مدل پیروزی هم بود و استقرار پیدا کرده بود. یعنی مردم دوباره در درجه‌ی اول آزادی و استقلالشان را به دست بیاورند و از مداخله‌ی بیگانه و حاکمیت استبدادی نجات پیدا کنند. دکتر مصدق در این برهه کاری مهم کرد که البته بیشتر اوقات معنای نهفته در آن کار چندان به چشم نمی‌آید. ما می‌خوانیم دکتر مصدق به جامعه و دهقانان می‌رسید. برای مثال با لایحه‌ی مشارکت دادن روستاییان در سهم اربابی این کار را کرد. در این لایحه گفته شده بود که ۲۰% از محصول به دهقانان و روستاییان واگذار شود در حالی که پیش از این تمام محصول سهم مالک بود. همچنین پیشنهاد تشکیل شورای ده یکی دیگر از این قبیل اقدامات بود. برای نخستین بار دکتر مصدق پیشنهاد تشکیل شورای روستایی را می‌دهد. انجمن‌های ایالتی و ولایتی هم که از قبل مطرح بود جزو برنامه‌های مصدق بود ولی فرصت پیدا نکرد آن را گسترش دهد. اینها را از نظر نهادسازی در نظر داشته باشیم.

اکنون سراغ تکیه‌گاه‌هایش در کل جنبش برویم. دکتر مصدق در لحظات حساس و به کرّات می‌گوید من به ملت ایران تکیه دارم. این فقط شعار مصدق نبود. خیلی‌ها شعار می‌دهند که ما با اتکا به مردم و نیروی مردم آمده‌ایم و ایستاده‌ایم. ولی مصدق اگر هم این را مطرح می‌کرد، از باب شعار نبود. او به نیروی مردم ایمان داشت. باور داشت که این نیرو می‌تواند قوی‌ترین پشتیبان و تکیه‌گاه نهضت باشد و هست. این اولین باور مصدق بود.

باور دوم او این بود که نیروی مردم ایران را -که در طول هزاران سال به عقب رانده شده و اکنون دیگر بازیگر اصلی صحنه‌ی سیاست، اداره و تعیین سرنوشت کشور نیست و از این عرصه کنار زده شده و حداکثر در همان عرصه‌ی تولید و زندگی خصوصی و فضاهای مذهبی حاضر است، البته آن هم به شکل ضعیف- به جایگاه اصلی‌اش برگرداند و [او را] بازیگر اصلی میدان تصمیم‌گیری کند. مصدق صادقانه این را می‌خواست. برای اینکه مطمئن شوید این از اعتقادات راسخ مصدق بود کافی است صحبت‌ها، دغدغه‌ها و تعلیماتش را بخوانید. در جا به جای سخنان و شیوه‌ی عملش می‌توانید این [باور] را ببینید. هر کجا قدرت و فشار دشمن زیاد می‌شود فوری به مردم پناه می‌آورد. حتی به دنبال درست کردن نیروی نظامی نیست. به او پیشنهاد می‌دهند در برابر کودتا گارد نظامی درست کند، می‌گوید من به نیروی ملت ایران اعتماد دارم.

«مستظهر به قدرت ملت ایران هستم». این پاسخی بود که برای آقای کاشانی نوشته بود. گویی چند روز پیش از کودتا نامه‌ای از طرف کاشانی برای مصدق آمد که در آن اظهار می‌داشت با کودتا موافق نیست و از مصدق خواسته بود کاری کند که کودتایی در راه است. [اما مصدق] به راستی اعتقاد داشت که ملت ایران می‌تواند اما آن روز ملت ایران به وسیله‌ی کسانی که باید ملت را مطّلع می‌کردند و از آنها تقاضای حضور می‌کردند، خبردار و دعوت نشدند.

بله، راه دیگری هم داشت که از قضا مصدق هم به آن می‌اندیشید. راه دیگر این بود که ملت ایران و این نیروی مردمی متحزّب و متشکّل می‌شد تا مسائلی از این دست پیش نیاید که اطلاع‌رسانی‌ها به علت توده‌وار بودن مردم و نبودن هرگونه ارتباط از طریق رادیو و بلندگو با تأخیر [و به کندی] انجام شود. [او به دنبال این بود که] تشکیلات وجود داشته باشد و سازمان‌دهی شده باشد تا در چنین موقعیتی بایستند. آرزوی مصدق این بود که مردم ایران متحزّب شوند. این [آرزو] در خاطراتش هم به کرّات گفته شده است. یک بار خودش این کار را شروع می‌کند. در سرگذشتش هست که گفته است آمدیم حزب درست کنیم، دوستان را جمع کردیم، جلساتی تشکیل دادیم، آیین‌نامه‌ای نوشتیم و هیئت مدیره انتخاب کردیم. هیئت مدیره که انتخاب شد جلسه‌ی بعد دیگر کسی نیامد. پرس‌وجو کردیم که چرا دوستان نمی‌آیند؟ پاسخ آمد که خب هیئت مدیره که انتخاب شده است! مصدق به شدت سرخورده می‌شود. می‌گوید اینها گمان کرده‌اند حالا که عضو هئیت مدیره و کادر رهبری نشده‌اند و رهبری با دیگران است دیگر کاری ندارند. گویی [فقط] آمده بودند که در کادر رهبری باشند و حالا که در کادر رهبری نیستند پس دیگر کاری انجام نمی‌دهند. در اینجا ایمان مصدق به تشکّل از بین نمی‌رود ولی می‌بینند زمانی رسیده است که دیگر باید کار خودش را انجام دهد. ولی پس از آن هم باز در این باره تذکر می‌دهد. در مقایسه ای واحد با حزب توده‌ای‌ها می‌گوید حسن حزب توده‌ای‌ها همین است که متشکل هستند، نیروهایشان را تشکیلاتی و سازمان‌یافته بار می‌آورند. ولی نیروهای ملی و مردمی متشکّل نیستند، لذا نمی‌توانند از آرمان‌هایشان با همان کیفیت و سرعت دفاع کنند.

این آروزی مصدق و شکایت و درد دل او است. او معتقد بود ملت ایران می‌تواند نهضت را حمایت کند و به این استظهار داشت. رمز نهفته در این ایمان بسیار مهم

است. این همان سرمشق اولیه است که در وجدان دکتر مصدق بیدار شده است. بسیاری از روشنفکران ما تا امروز هم دم از مردم و دموکراسی می‌زنند ولی اکثر آنها همچنان نخبه‌گرا هستند و تا امروز در مدل ولایتی دوران نظام شاهنشاهی و امامت از نوع ولایتش زندگی می‌کنند. در تفکر اینان فقط نخبگان و پیشتازان و رهبران حق و صلاحیت دارند. توده‌ها [فقط] باید بیایند، به این گروه رأی دهند، به آنها مشروعیت ببخشند و از آنها اطاعت کنند.

مصدق واقعاً چنین اعتقادی نداشت. این خیلی مهم است؛ در رجال دوران قاجار و مشروطه و آن روز کمتر کسانی به این ایمان می‌رسند. این است که من می‌گویم در وجود مصدق وجدان جمعی و تاریخی ملت ایران جریان داشته است و او به این وجدان هشیار بوده است. این چیزی است که مصدق را جاودانه کرده است. من به جد معتقدم نهضت ملی همچنان زنده است و با بردن نامش شور ایجاد می‌شود آن هم در کسانی که نه مصدق را دیده‌اند و نه خاطره‌ای از نهضت ملی دارند. در نهایت می‌شود گفت از نسل امروز کسانی از باب مقابله با حکومت متأخر، مصدق را دوست دارند چون او ملی بوده است اما این نمی‌تواند علت این حیات و جاودانگی باشد. علاقه‌ای که امروز با بردن نام نهضت ملی و مصدق در افراد بیدار می‌شود از سر لجاجت با گروه‌های دیگر نیست. این شور عمیق برخاسته از همان اعتقاد و باور قلبی مصدق است. نمی‌شود داستان مصدق و نهضت ملی را بخوانید ولی متأثر، برانگیخته و سرتاسر شور، هیجان و احساس نشوید. چون همان دغدغه‌های تاریخی که سه هزار سال ملت ما دنبال کرده است و سعی کرده است آنها را با چنگ و دندان به دست بیاورد و آنها را حفظ کند در شمایان نیز هست و با خواندن داستان مصدق و نهضت ملی می‌بینید که مصدق دقیقاً همان را می‌خواسته و خواستش هم صادقانه و صمیمانه است. کار مصدق بازسازی توان ملی، نیروی مردم، حاضر کردن و به صحنه آوردن این مردم [است] که همان مردم مولد هستند، نه دلال، اقتباس‌چی و مقلد. [مراد از مردم مولد] هم تولیدگران فکری است (مثل کار روشنفکران و تحصیل‌کردگان) و هم تولیدگران مادی در شهر، روستا و صنعت و ... . به همین جهت، در عمل هم به بخش فعال و خلاق تولیدکننده میدان می‌دهد. این خیلی مهم است. درست است که عنوان جنبش «اقتصاد بدون نفت» است ولی مصدق اعتقاد دارد که این ملت می‌تواند روی پای خودش بایستد.

زمانی نزدیک کودتا پیشنهاد مشترک ترومن،[۱] چرچیل[۲] و هندرسون[۳] به مصدق می‌رسد که شرایط فعلی را بپذیرد، بعد امریکا خواسته‌های مصدق را برآورده می‌کند. مصدق این پیشنهاد را قبول نکرد. تحلیلی که همان زمان از چرایی طرح این پیشنهاد در روزنامه بیرمنگام پست منتشر شد از این قرار بود که این پیشنهاد زمانی به ایران داده شد که ایران تحت فشار شدید اقتصادی، سیاسی و اجتماعی بود. کشور تحت این فشار علی‌القاعده آماده‌ی تسلیم شدن است. بنابراین، پیش‌بینی این بود که مصدق در مقابل این پیشنهاد تسلیم می‌شود. ولی مصدق تسلیم نشد. اینجاست که می‌خواهم عنصر دیگری را در خاطرتان برجسته کنید، بسپارید و اضافه کنید. این عنصر دیگر شکنندگی مقاومت ایران است. کتابی هست تحت عنوان مقاومت شکننده[٤] و به غیر از این کتاب هم بارها شنیده‌اید که مردم ایران اهل ایستادگی نیستند. برخی‌ها از اساس منکر هر نوع شجاعت، جسارت و ایستادگی در مردم ایران شده‌اند. این گونه قضاوت کردن‌ها واقعاً نشان‌دهنده‌ی جهل از واقعیت تاریخی است.

غیر از این مسئله، این واقعیت وجود دارد که ملت ایران در بسیاری از مواقع در برابر هر تهاجمی ابتدا ایستاده و با جنگ، چنگ و دندان دفاع کرده است. اگر در عرصه‌ی نظامی به دلیل عدم توازن قوا شکست خورده است، از آنجا که دیگر همه‌ی ملت نباید

---

۱. هری اس. ترومن. Harry S.Truman. (۱۸۸۴-۱۹۷۲). سی و سومین رئیس‌جمهور آمریکا.

۲. وینستون چرچیل. Winston Churchill. (۱۸۷۴-۱۹۶۵). نخست‌وزیر سال‌های ۱۹۵۱ تا ۱۹۵۵ بریتانیا. او حدود سی کتاب تألیف کرده که برخی از آنها به فارسی ترجمه شده‌اند، از جمله: چرچیل، وینستون لئونارد اسپنسر، خاطرات جنگ جهانی دوم، مترجم: تورج فرازمند، تهران، بی‌تا؛ طوفان نزدیک می‌شود، مترجم: تورج فرازمند، تهران، نیل، ۱۳۴۸؛ تا پایان خواهم جنگید، مترجم: مرضیه خسروی، تهران، روزگار نو، ۱۳۹۴.

۳. لویی هندرسون Loy Wesley Henderson (۱۸۹۲-۱۹۸۶) طی سال‌های ۱۳۲۹ تا ۱۳۳۲ سفیر امریکا در ایران بود.

٤. فارن، جان، مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران از سال ۱۵۰۰ میلادی مطابق با ۸۷۹ شمسی تا انقلاب، مترجم: احمد تدین، تهران، رسا، ۱۳۷۷. این کتاب در سال ۱۳۸۹ به چاپ دهم رسیده است.

نابود می‌شدند، یا فرار می‌کنند یا عقب‌نشینی می‌کنند و [در مقابل] شروع می‌کند به مقاومت در دو عرصه‌ی دیگر: ۱- مهمترین آنها عرصه‌ی تولید است. این گروه زمین ایران را آباد نگه می‌دارند و تداوم نسل‌ها را با همین تولید اقتصادی خودش تضمین می‌کند؛ نمی‌گذارد ایران مرتع چنگیز شود؛ ۲- عرصه‌ی دیگر مقاومت فرهنگی و معنوی است. فرهنگی شامل بخش ادب و زبان است که زنده می‌شود و میراثش را حفظ می‌کند. بخش معنوی آن، که بسیار هم با ارزش است، پیوند دادن روحیه و روان آزادی‌خواه و استقلال طلبش با امر متعالی است. با عرفان و خداگرایی معنوی نمی‌گذارد روحش تسخیر و تسلیم شود و زیر سلطه برود. روحش را مستقل، بیدار و فعال نگه می‌دارد و تسلیمش هم تسلیم ظاهری است. هیچ وقت تسلیم تمام و کمال نشده است، جز معدودی از افراد. مصدق این را می‌داند و می‌خواهد مقاومت ملت ایران را زنده کند. چراکه در دوران این هفت قرن و بعد هم دوران استعمار ضربه‌های سختی وارد شد که اعتماد به نفس ملت ایران را در هم شکست. کاری به وقایع پیش‌تر و دوران مغول به این سو نداریم؛ صحبت ما درباره‌ی دوران متأخر است. مرادم ضربه‌ای است که از روس‌ها خوردیم که در نتیجه‌ی آن بخشی از ایران از کشورمان جدا شد. این اتفاق برای همه‌ی ایرانیان به شدت متأثرکننده بوده است و به اعتماد به نفس جمعی ملت ما آسیب زده است. اثرات آن ضربه هنوز هم هست. این ضربه‌ها ادامه پیدا کرد و ضربه‌هایی هم از انگلیس در جریان متفقین و رضاشاه خوردیم. در دوران نهضت ملی این اتفاقات در حال وقوع دوباره بود. اینها موانع بزرگی بر سر بازسازی توان ملی است.

مصدق در چنین وضعیتی دنبال این بازسازی است. برای این بازسازی چه کار می‌کند؟ فقط نصیحت می‌کند؟ خیر. نکاتی را برای ملت تأکید می‌کند، ملت را مخاطب خود قرار می‌دهد، آنان را دعوت می‌کند، به آنان اعتماد صمیمانه می‌کند، یک کلام دروغ به مردم نمی‌گوید. این مردم برای بازیابی اعتماد به نفس ازدست‌رفته در اثر شکست‌ها و دروغ‌ها نیازمند راستی و صداقت هستند. اما از همه‌ی اینها مهم‌تر، کاری که خود مصدق پیش قدم آن است، ایستادگی است. او در راه آرمان اصلی و هدف مقدس خودش می ایستد و این را به دیگران هم می‌گوید. می‌خواهد درس بدهد که [رسیدن به] آرمان‌های بزرگ، اهداف بزرگی مانند آزادی، عدالت، استقلال، معنویت و امثال اینها، جز با فداکاری و ایستادگی میسر نمی‌شود. چندین مرتبه این آموزه‌ها را تکرار

می‌کند. می‌گوید باید ایستاد. همین ماجرا که پیش می‌آید می‌گوید انگلیس و امریکا می‌خواستند این کار را بکنند ولی ما ایستادیم، ملت ایران ایستاد و من هم ایستادم. هم در دادگاه می‌گوید و هم بعد در خاطراتش می‌آورد که من در راه آرمانم پذیرای هر چیزی بودم؛ مرگ برایم چیزی نبود. به من فحش می‌دهند؟ فحش چیست؟ در اینجا توصیه‌ی مادرش را یادآوری می‌کند که مردم و آزادگان باید در این راه‌ها بایستند. مصدق از آن دسته کسانی است که عقب‌نشینی نمی‌کنند. بعضی از او ایراد می‌گیرند که چرا پیشنهاد بانک پنهان را نپذیرفت. اگر می‌پذیرفت، کودتا نمی‌شد. یا اگر رفراندوم نمی‌کرد، کودتا نمی شد. کسانی که چنین انتقادهایی می‌کنند جوهر تاریخی نهضت ملی را درک نکرده‌اند. فکر می‌کنند دعوای مصدق سر نفت بود. در حالی که تلاش مصدق برای زنده کردن ملت ایران بود. اگر قرار باشد حکومت ملی بماند ولی ملت ایران همچنان به حاشیه رانده شوند، چنین حکومت ملی‌ای چه ارزشی دارد؟ برای اینکه ملت ایران بماند باید خود مصدق درس ایستادگی را تا قدم آخر بدهد. نباید از اصل آرمان ملت که حاکمیت ملی بوده است عقب‌نشینی کند. بسیاری از پیشنهادات مطرح شده حاکمیت ملی را نقض می‌کرد. اگر مصدق در برابر هر کدام از آنها عقب‌نشینی می‌کرد، به منزله‌ی پذیرش شکست بود. این شکست فرقی با قبول شکست در جنگ با روس‌ها و انگلیس‌ها ندارد. مصدق نباید تسلیم می‌شد. می پرسند چرا مصدق رفراندوم کرد؟ مگر غیر از این بود که می‌گفت در سخت‌ترین لحظاتی که من تنها می‌مانم نقطه اتکای من فقط ملت ایران است؟ مجلس در اختیار دربار و انگلیس‌ها بود. در چنین شرایطی مصدق باید چه کار می‌کرد؟ ناچار بود به مردم روی بیاورد.

بزرگترین اتفاق دوران مصدق و پیروزی او همین چند اقدامی است که منتقدان به عنوان اشکالات کار مصدق مطرح کرده‌اند؛ منتقدانی که زمانی یار مصدق بودند و خواه از سر دلسوزی انتقاد می‌کردند، خواه دنبال گرفتن نقطه ضعف بودند. در حالی که تمام این‌ها دقیقاً نقاط قوت نهضت ملی و مصدق است. اگر هم مصدق به هر کدام از آن پیشنهادها تن داده بود، شاید در ظاهر نهضت ملی می‌ماند ولی معنا مرده بود و شکست خورده بود. درست است که حزب توده از نظر نظامی ضربه خورد ولی ضربه‌ی اصلی‌ای که خورد ضربه‌ی معنوی بود که بعد از آن دیگر بازسازی‌اش تقریباً غیرممکن شد؛ چون دیگر اعتماد از دست رفته بود.

عامل بعدی، عنصر شکاف میان دولت و مردم است. این شکاف بسیار عمیق بود. شکافی که از همان سحرگاه که تاریخ ایران را روایت کردم، بعد از شکل‌گیری دولت متمرکز شروع شد. ولی مردم آنجا ناگزیر بودند برای دفع هجوم و ناامنی‌ای که امنیت و تمام زندگی و هستی‌شان را در معرض نابودی قرار بوده تن به چنین شکلی از دولت بدهند و آن زمان لازم بود که همین شکل برای دولت هم بماند. همان‌طور که انتظار می‌رود همه تشکیل پادشاهی متمرکز را برای رسیدن به امنیت قبول داشتند و [به آن] رضایت دادند. این رضایت، رضایتی بود که اضطراری بود. چون برای برقراری امنیت چاره‌ای جز این نداشتند. به همین جهت، برای چنین دولتی که باید از پس تأمین امنیت بر بیاید شرایطی در نظر گرفته شد. این هم از نکات بسیار مهم تاریخ ما است که البته کم به آن پرداخته می‌شود. لازم است شما دوستان درباره‌ی نظام شهریاری و نظام آرمانی شهریاری مطالعه بفرمایید ببینید ویژگی‌ها و شرایط این نظام چگونه تنظیم شده بود. اهمیت برقراری امنیت در آن نظام تا جایی بود که اگر شاهی به تعهداتش پشت می‌کرد، یعنی نمی‌توانست امنیت را برقرار کند، از عدالت منحرف می‌شد و از عقلانیت و حکمت عدول می‌کرد دیگر شاه نبود و مردم حق داشتند علیه او شورش و او را برکنار کنند. مقصود اینکه تمام فکر و ذکر و خواسته‌ی مردم این بود که ناامنی موجود را با ضوابط و آموزه‌های دین، فرهنگ و سنت های عامل آن روز مهار کنند.

در چنین سیستمی لاجرم شاهد شکافی بین دولت و ملت بودیم. شاهان می‌آمدند و می‌رفتند و از مردم فقط سرباز و مالیات می‌خواستند، همین و بس. مردم برای جنگ‌هایی سرباز و مالیات می‌دادند که شاید به هیچ روی موافق برگزاری آنها نبودند. شاید مردم نمی‌خواستند شاهشان به مصر لشکرکشی کند و آنجا را فتح کند، [شاید در نظر مردم] همین که از مرزهای موجود دفاع می‌کرد کافی بود. [در عمل هم دیدیم] نتیجه‌ی لشکرکشی تا مصر و یونان دشمن‌تراشی بود. هر جا خارج از مرزهای ایران لشکرکشی شود نتیجه‌اش فقط دشمن‌تراشی است. بنابراین، جنگ‌های دفاعی به قصد برقراری امنیت به جنگ‌های تهاجمی به قصد توسعه‌ی امپراتوری تبدیل شده بود. همچنان هم ملت ایران بودند که هزینه‌ی این جنگ‌ها را می‌دادند. مردم دیگر با این دولت غریبه و بیگانه شده بودند. مردم با دولتی آشنا بودند که به دنبال «عدالت، امنیت و آبادانی» بود، سه کارکرد عنوان شده برای دولت‌های پادشاهی. مشروعیت دولت‌ها

نزد مردم تا زمانی بود که به این سه آرمان پایبند بودند. جهان‌گشایی، خراب و ویران کردن شهرها، برده‌گیری و اسیر گرفتن جزو این آرمان‌ها نبود. این جریان تا مشروطیه ادامه پیدا کرد.

در مشروطه دوباره ملت شکل گرفت. مردم از حالت‌های پراکنده و مجزا خارج شدند و واحد ملی و روحیه‌ی ملی، این بار در تقابل با استعمار و دولت استبدادی، شکل گرفت. دو عامل خارجی ملیت نوین را در ایران شکل داد؛ مرادم ملیت دوران مشروطه تا به امروز است. واکنش به این دو عامل در ما احساس هویت جدید ملی ایجاد کرد. این دو عامل از این قرار بودند: ۱- مخالفت با استعمار و مداخله‌ی بیگانگان، حرف ما این بود که ما می‌خواهیم خودمان باشیم، مستقل باشیم؛ ۲- مخالفت با دولتی که تا آن روز مساوی با استبداد، سرکوب و نظام‌های طایفه‌گری بود و با مردم، تولید و آبادانی بیگانه بود؛ دولتی که تا آن روز مرتب از مردم باج، خراج و مالیات می‌گرفت ولی با مردم نسبتی نداشت و تلاشی برای مردم نمی‌کرد. بنابراین، اکنون ما ملتی‌ها در برابر دولتی‌ها و ما ملی‌ها در برابر خارجی‌ها قرار داشتیم. این هویت ملت ایران که در مشروطه شکل گرفت. این دو عنصر هویت [بخش] بعدها آرمان‌های مشروطه و نهضت ملی شد. شکاف بی‌اعتمادی به سادگی از بین نمی‌رفت، چرا که بسیار سابقه‌دار بود و در نهاد ما جای گرفته بود که دولت‌ها هیچ کاری جز غارت ندارند. کو تا زمانی که شاه عادلی بیاید و به آبادانی برخیزد؟ اثر خاطره‌ی تمام رنج‌ها، مصیبت‌ها، کشتارها و خشونت‌ها در ضمیر ناخودآگاه این ملت نشسته بود. بنابراین، درجه‌ی بی‌اعتمادی به دولت بالا بود. طبیعی است ملتی با چنین روحیه‌ای واکنش‌های دفاعی شدیدی در برابر دولت داشته باشد. از جمله‌ی این واکنش‌های دفاعی می‌توان به برخوردهای دوگانه و دروغ گفتن به دولت اشاره کرد که همه‌ی آنها هم به منظور حفظ خود است، یعنی جنبه‌ی تدافعی دارد. از آثار و آسیب‌های زیاد این وضعیت می‌گذرم. مهم این است که این شکاف عمیق ادامه پیدا کرده است.

مشروطه فرصت ایجاد دولت ملی بود. تا پیش از این دولت داشتیم ولی در مشروطه «دولت ملی» ساخته شد، یعنی دولتی از خود ملت. در مشروطه دولتی‌های مستبد شکست خوردند، استعمار خارجی هم شکست خورد. اکنون فرصتی برای تشکیل دولتی ملی دست داد، یعنی دولتی از میان ملت. ملت دیگر دولتی را که از میان خودشان

بود قبول داشتند. اگر دقت کنید، می‌بینید در فاصله‌ای که دولت ملی ایجاد می‌شود مردم تمام آن شکاف‌ها را با عواطف و حمایتشان [پر می‌کنند]. اگر کسی پول می‌خواست، دیگران نمی‌گذاشتند به بانک شاهنشاهی برود و از روس‌ها پول بگیرد. از پول‌ها و جواهرات خودشان به او می‌دادند تا استقلال به دست آمده متزلزل نشود. روس‌ها اولیتماتوم می‌دادند و ملت می‌گفتند ما می‌ایستیم. ملت با تمام وجود پشت دولت ملی می‌ایستد، چون دولت را از آنِ خودش می‌داند. یعنی به محض اینکه دولتی از میان مردم می‌آید، به مردم اعتماد می‌کند و به آنها راست می‌گوید ملت با تمام وجود پشت و پناهش هستند ولی خب متأسفانه این وضعیت دیری نپایید.

هدف نهضت ملی

مصدق در نهضت ملی این واقعیت جامعه‌ی ایران را می‌داند. چون می‌داند، به سهم خودش اجازه نمی‌دهد حتی یک بار به اعتماد بین او و ملت ضربه زده شود تا بعد ملت نگویند دولتی هم که از میان خودمان برخاست خراب از آب در آمد. در سطح جامعه تکیه کلام‌های ناشی از بی‌اعتمادی و ضربه خوردن اعتمادها درباره‌ی دولت‌ها وجود دارد. مصدق برای التیام بخشیدن به این وضعیت سیاست شفافیت را پیش می‌گیرد، شفافیت با مردم، صداقت و راستگویی، گزارش صادقانه به مردم دادن، هیچ چیز را از مردم پنهان نکردن، به آرمان‌هایشان پشت نکردن، به رأی و نظر آنها عمل کردن. اینها بسیار مهم و باارزش است. سعی مصدق این بود که اعتماد میان ملت و دولت را که زمان مشروطه تا حدودی شکل گرفته بود زنده کند. [در ساختار] دولت هم درست است که به نظر من مصدق داشت دموکراسی غربی و دولت-ملت، نمایندگی و پارلمان را پیاده می‌کرد ولی این کارش متأثر از دو چیز بود: ۱- وجدان تاریخی؛ ۲- خواست و روحیه‌ی مردم. اگر خواست و روحیه‌ی مردم به شکل دیگری بود، مسیر ما می‌توانست متفاوت باشد و هنوز هم متفاوت است. تا زمانی که روشنفکران و آزادی‌خواهان متوجه این نکته نشوند همچنان در پیچ و خم تئوری حل توسعه‌ی سیاسی خواهند ماند. هنوز که هنوز است، حتی در وضعیتی که دولت‌هایی سر کار می‌آیند که نماینده‌ی مردم هستند، مانده‌اند که چرا دولت _ ملت شکل نمی‌گیرد، چرا ملت به دولت اعتماد ندارند. همان‌طور که اشاره کردم، نظامی که از ایران می‌تواند در بیاید مدلی از دموکراسی

شورایی است. من فکر می‌کنم اگر پایه‌های اولیه‌ای که دکتر مصدق ریخت، تداوم پیدا می‌کرد و در شوراهای کارخانه‌ها و شوراهای ایالتی و ولایتی نفوذ می‌کرد، [حاصل] دموکراسی پارلمانی لیبرالی غربی نمی‌شد بلکه دموکراسی شورایی می‌شد که سطح وسیعی از مردم در اداره‌ی امور ایالت و محله‌ی خودشان یا در سطح ملی در پارلمان مشارکت کنند. این اولین مسئله‌ی مهم [است].

مسئله‌ی مهم دوم این است که در دموکراسی لیبرالی بحث عدالت نیست، گرچه این اواخر رالز[1] بحث عدالت را به مثابه انصاف مطرح کرده است که کمی پروژه‌ی لیبرالیسم را متوجه عدالت هم بکند. اما به هر حال عدالت در بنیاد دموکراسی غربی نیست. به همین جهت هم اکنون دچار مشکلاتی است که می‌خواهد از همان بنیان قراردادی‌ای که بوده است عدالت معقولی را استخراج کند. ولی همان‌طور که گفتم، در ایران رفتار از روی تفاهم و همبستگی ملی مبتنی بر قرارداد نیست، بلکه مبتنی بر همبستگی انسانی است. در ایران بیش از همه جنبش‌های عدالت‌خواهی داشتیم، به خصوص ماقبل اسلام. مهمترین جنبش عدالت‌خواهی قبل از اسلام متعلق به مزدک است. غیر از آن هم مرتب جنبش‌های دیگر برقرار بودند. اینها همه برای همبستگی برابرخواهانه‌ی جامعه‌ی ما است. جامعه‌ی ما طی تاریخ مسیر دشواری را طی کرده است. مثل یونانیان نبود که در شرایط آب و هوایی خاصی باشند و بدون کار سخت خودشان روی زمین به نتیجه برسند. بیشتر یونانیان تاجرانی برده‌دار بودند که برده‌ها برایشان کشاورزی کردند و خودشان مشغول اربابی بودند و لذا وقت داشتند و نشستند فلسفه ساختند و انبوهی کارهای دیگر انجام دادند. اما ایرانیان باید در شرایط سخت کار می‌کردند تا نانشان را خودشان به دست بیاورند. این اشتراک، با هم بودن و کار دوش به دوش سخت در عمل به آنها همبستگی انسانی داد و آموزه‌های توحیدی هم این را خودآگاهانه کرد.

---

۱. جان رالز. John Rawls. (۱۹۲۱–۲۰۰۲). فیلسوف سیاسی آمریکایی. مهمترین اثر او کتاب نظریه‌ای در باب عدالت است که نشر مرکز آن را در سال ۱۳۹۶ با ترجمه‌ی مرتضی نوری منتشر کرده است.

این دو موضوع درس‌های بزرگی برای ملت ایران بودند. دوش به دوش در بستر واقعیت‌ها و کار کردن در عرصه‌ی تولید، آبادان کردن طبیعت، جامعه، با هم رنج بردن، با هم زحمت کشیدن، با هم شادی کردن که در ایرانیان فوق‌العاده بالا بوده است، در هر برهه‌ای از زمان جشن‌های فصلی دسته‌جمعی داشتند، جشن برداشت محصول، جشن پایین، جشن بهار، جشن آخر ماه، اینها همه حیات جمعی می‌آفریند و در وجدانشان نهادینه می‌شود. [در چنین فرهنگی] دیگر بحث این نیست که هر کس در بازار چقدر سرمایه و چقدر منفعت دارد، چیزی که در انسان‌گرایی لیبرالی غرب فوق‌العاده نیرومند شده است. در آن نظام فردگرایی بسیار قوی شده است. بر خلاف کلیشه‌هایی که امروز می‌گویند، در فرهنگ ایرانی ضمن اهمیت دادن به استقلال فردی، روح جمعی هم قوی است. اگر در برخی برهه‌ها مثل الان این روحیه ضعیف می‌شود، ناشی از فشار شدید عوامل بیرونی است. امروز شرایط ما غیرعادی و بیمارگونه است. آزمایش‌ها هم نشان داده است که در شرایط پرفشار واکنش‌ها طبیعی نیست. اینکه امروز در خیابان‌ها می‌بینید مردم به هم اعتماد ندارند، به هم پرخاش می‌کنند و بد و بیراه می‌گویند، اینها واکنش‌های غیرعادی تحت فشار فوق‌العاده است. شما هر موجود زنده‌ای را در شرایط پرفشار بگذارید همین واکنش‌های پرخاش و خشونت را از او می‌بینید. به محض اینکه مردم از این فشار خارج می‌شوند در پناه صحرا، به دشت و طبیعت می‌روند، [وقتی] حادثه‌ای برای کسی پیش می‌آید آن روحیه‌ی همبستگی به جمعیت ما بر می‌گردد و همه به کمک فرد آسیب‌دیده می‌شتابند. چون در آن موقعیت‌ها در این فشار ترافیک و فشار سیاسی، اقتصادی و اجتماعی نیستند. می‌بینید کمی آزاد که می‌شوند همه فداکار و با هم مهربان می‌شوند. کسانی که در عرصه‌های انقلاب و جنگ بودند به خوبی صحنه‌های اینچنینی را به خاطر دارند. شما در تاریخ و حتی در همین نهضت ملی می‌بینید که گاه مردم عرصه‌های زیبای جاودانه‌ای از همبستگی انسانی ساخته‌اند. اینها سرمایه‌های بسیار بزرگی است که به نظرم بسیاری از روشنفکران هنوز به آنها توجهی ندارند. علت این بی‌توجهی هم این است که تاریخ ایران را پایه‌ی تئوری‌سازی قرار نداده‌اند. از دل فرهنگ دموکراسی لیبرالی [هم چیزی غیر از] فردگرایی مبتنی بر رقابت منتهی به جنگ و خصومت برای رسیدن به سود بیشتر بیرون نمی‌آید. ما باید از این بابت خوشحال باشیم. نباید به زور آن نوع دموکراسی را به فرهنگمان حُقنه

کنیم. [باید] اجازه بدهیم مسیر طبیعی خودش را در شکل مدرنش بسازد. نظام‌های انسانی شورایی عادلانه، دموکراسی شورایی عادلانه می‌تواند اینجا شکل بگیرد، چون ملت ایران به واقع این روحیه‌ی جمعی انسانی را دارد.

یکی دیگر از ویژگی‌های این دوران مسئله‌ی توازن منفی است. جناب مهندس سحابی هم به این مسئله اشاره کردند. تا قبل از قاجار و دوران ضعف قاجاریه دفاع از استقلال در شکل صوری (تمامیت ارضی) به وسیله‌ی قدرت نظامی انجام شد. میل به استقلال و حفظ سرزمین در شاهان وجود داشت چون بالاخره این سرزمین را می‌خواستند. قاجارها هم نمی‌خواستند بخش‌هایی از ایران به آن آسانی از چنگشان خارج شود اما به علت نوع حکومتشان که آنها را از تحولات جهان غافل نگه داشته بود ضعیف شده بودند. آنها برای حفظ این سرزمین دست به شیوه‌ای بسیار خطرناک زدند که آن توازن مثبت بود. این سیاست ناصرالدین‌شاه و سیاست فتحعلی‌شاه بعد از شکست از روسیه بود. سیاست توازن مثبت می‌گوید اکنون که ما ضعیف هستیم و دو گرگ هم می‌خواهند ما را بدرند، ما باید این دو را به جان هم بیندازیم. برای این کار لازم است آنها را هر بار با دادن تکه نان‌هایی تطمیع کنیم. این وضعیت اواخر دوره‌ی قاجار بود. در مشروطه و بعد از مشروطه هم ما هنوز در دوره‌ی ضعف بودیم. در حالی که قدرت‌های بزرگ پیش رفته بودند و قوی و قوی‌تر شده بودند. مصدق در این وضعیت می‌خواست از استقلال ایران دفاع کند. این واقعاً نبوغ می‌خواهد. او نطفه‌ی این تئوری و راه جدید را ریخت. آن هم در وضعیتی که ما باز کشورمان اشغال شده بود. نه تنها قدرت‌ها بر ما مسلط بودند بلکه حضور نظامی هم در کشورمان داشتند. نمایندگانی هم در ساختار سیاسی و اجتماعی‌مان مثل حزب، نخست‌وزیر و رئیس‌الوزرا داشتند. در این وضعیت شروع به امتیازخواهی کردند. هر کس بر نفت یک منطقه دست گذاشت: امریکا، روسیه، انگلستان. امریکا دست بر نفت سیستان و بلوچستان گذاشت. بلافاصله روس‌ها هم به نفت شمال طمع کردند. انگلیسی‌ها هم که نفت جنوب را داشتند. اگر قرار بود به طور عادی در ادامه‌ی سیاست‌های حفظ سرزمین عمل شود، باید با این درخواست‌ها موافقت می‌شد تا توازنی [بین قدرت‌های رقیب] ایجاد شود. در این ماجرا حزب توده هم مدافع دادن امتیاز به روسیه بود. منتها نه از موضع این سیاست بلکه از موضع وابستگی و مبتنی بر این باور که اولین کشور سوسیالیست

باید بماند، قوی و پیروز شود تا بقیه [بتوانند به آن تأسی کنند]؛ بنابراین، همه چیز باید در خدمت روسیه باشد. در عنوان‌گذاری این امتیازدهی هم از همان عنوانی استفاده کردند که در ایران بود. [آنها] طی مقاله‌ای که به گمانم به قلم احسان طبری[1] بود گفتند همان‌گونه که انگلستان در جنوب منافعی دارد و جنوب حریم منافع و امنیت انگلستان و امریکا است، شمال هم به طور طبیعی حریم امنیت روسیه است. یعنی به دنبال همان سیاست توازن مثبت بودند. اینجا مصدق وارد می‌شود و با توده‌ای‌ها مخالفت می‌کند ولی نه مخالفتی فقط با «نه» گفتن، بلکه همراه با نشان دادن راهکار عملی. می‌خواهد از استقلال دفاع کند تا دوباره جایی دیگر از این سرزمین از دست نرود. نیروی نظامی هم که نداریم بتوانیم خارجی‌ها را از کشور بیرون کنیم. قدرت ملی هم که هنوز شکل نگرفته است. در بطن دولت هم که همه عناصر ارتجاعی و وابسته هستند. چیزی هم نمانده بود که بخش‌هایی از کشور تکه تکه جدا شوند. در چنین موقعیتی مصدق سیاست توازن منفی را مطرح می‌کند و کسی نمی‌تواند با او مخالفت کند. به قدری این سیاست زیبا و در شرایط مناسب طرح شد و بلافاصله وجدان تاریخی ایرانیان در قالب جنب و جوش‌های مردمی حمایتی از آن کرد که کسی نتوانست با مصدق مخالفت کند. همه به هر نحوی معتقد بودند که ایران باید بماند. حرف مصدق این بود که اگر شما طالب ماندن ایران هستید، با دادن امتیازات مناطق مختلف که دیگر آن قسمت‌ها برای ایران نمی‌ماند. این مناطق در صورتی حفظ می‌شوند که امتیاز ندهید. در مقابل این طرز بیان دیگر همه آچ مز می‌شوند. بنابراین، این سیاست برنده می‌شود و پایه‌ی نهضت ملی از طریق بنیان‌های ملی، نه امتیاز دادن، مستقر می‌شود. مصدق این پیشنهاد را داده است ولی می‌داند که این پیشنهاد لغزنده است تا زمانی که حرکت جدی نهضت با اهدافی که گفته شد(اینکه ملت ایران واقعاً در صحنه بیاید و توانش را به دست بیاورد) شروع شود.

روش نهضت ملی

کلام آخر من درباره‌ی روش‌های نهضت ملی است. در این قسمت به عمده‌ترین روشی که جوهره‌ی روش نهضت ملی است اشاره می‌کنم. دکتر مصدق چگونه به

---

۱. احسان طبری. (۱۲۹۵-۱۳۶۸). عضو کمیته‌ی مرکزی و هیئت سیاسی حزب توده‌ی ایران.

پیروزی رسید؟ مسیری که او طی کرد برای امروز و فردا و همه وقت ما مهم است. مصدق از مجلس شروع کرد ولی پیش از آن روشنفکر جامعه بود. پیش از مجلس مبارزه می‌کرد و دوره‌ای هم تبعید شد. در عرصه‌ی جامعه بود و در گفتگوهای سیاسی در عرصه‌ی عمومی حضور داشت. تعامل، گفتگو و نقد می‌کرد. منش او مبتنی بر گفتگوی انتقادی بود. چه پیش از مجلس و چه پس از ورود به مجلس که در صحن علنی مجلس از رضاشاه و سید ضیا[1] انتقاد کرد. این مشی اصلی مصدق با حکام، طبقه‌ی حاکم، نیروهای سیاسی و به طور کلی نیروهایی است که اهل رعایت منافع ملی نیستند. از این گفتگوی انتقادی، هر کجا که شکل گرفته باشد، استفاده می‌کند و آن را گسترش می‌دهد. چنین نگاه نمی‌کند که اگر من امروز در اقلیت مجلس هستم، اعتراض و انتقادی نداشته باشم، صبر کنم تا اکثریت شوم، آنگاه هر قانونی خواستیم تنظیم و تصویب کنیم. مصدق نه تنها چنین نگاهی ندارد، بلکه به این عرصه‌ها هم اکتفا نمی‌کند. می‌گوید این عرصه‌ی عمومی و ملت است که باید قوی شود. گفتگوی انتقادی باید در عرصه‌ی عمومی رشد کند. توان ملی باید بازسازی شود. نیروی ملی باید قدرتمند شود. جنبش مردم رشد کند. آنگاه جنبش مردمی از درون جامعه حاکمیت را تحت فشار قرار دهد و تأثیر بگذارد قوانینی به نفع مردم و کشور وضع شود. اینها دو روش و دو نگاه است که بسیار هم با یکدیگر متفاوت هستند.

یک نگاه می‌گوید قدرت باید تسخیر شود، آنگاه در ایده‌آل‌ترین حالت تغییرات از بالا با تصویب قوانینی به نفع جامعه شروع شود. در این نگاه مردم فقط رأی‌دهندگانی هستند که حداکثر بتوانند نخبگان را به پارلمان بفرستند. نگاه دیگر می‌گوید ابتدا مردم باید جامعه و عرصه‌ی عمومی را در تسخیر خودشان درآورند، رشد کنند و نیرومند شوند تا جایی که حکومت نتواند آنها را نادیده بگیرد. در این نگاه خود به خود نمایندگانی که از دل مردم می‌آیند باید آرمان‌های مردم را نمایندگی کنند، قوانینی به نفع مردم تصویب کنند. چون مردم فعال و حاضر در صحنه هستند و گفتگوی انتقادی به

---

۱. سید ضیاءالدین طباطبایی. (۱۲۶۸-۱۳۴۸). نخست‌وزیر دوره‌ی احمدشاه قاجار. انتشارات شرکت کتاب در لس آنجلس کتابی با عنوان سید ضیا مرد اول یا مرد دوم کودتا: گفته ها و نا گفته هاي تاريخ معاصر ايران از زبان سيد ضياء الدين طباطبايي به کوشش صدرالدين الهی در سال ۱۳۹۰ منتشر کرده است.

شکل فعال میان مردم و حکام و نیروهای سیاسی جریان دارد. این مشی و رمز پیروزی مصدق بود. به همین دلیل است که می‌بینید مصدق را مجلس به نخست وزیری نرساند، این مردم بودند که او را به نخست‌وزیری رساندند. طرفداران مصدق در مجلس اقلیت ناچیزی بیش نبودند. فشار افکار عمومی بود که حاکمیت را ناچار به پذیرش مصدق کرد. دوام اقلیت ملی در مجلس هفدهم هم به حمایت مردم بود.

متأسفانه این مشی بعد از نهضت ملی عوض شد و ما هم آن را فراموش کردیم. دورانی هم فرصت‌هایی برای تجدیدحیات این مشی پیش آمد ولی جدی گرفته نشد. برای مثال در دوران انقلاب امکان گفتگو زیاد شد، ولی ما دیدیم که نیروهای سیاسی جامعه‌ی ما به جای اینکه این فرصت را برای ایجاد گفتگوی انتقادی بین خود، فعال کردن عرصه‌ی عمومی و سازماندهی و نهادسازی میان مردم، شوراها، نهادهای مردمی، انجمن‌ها، احزاب، اتحادیه‌ها صرف کنند، صرف مبارزه و رقابت کردند. هر گروهی دنبال این بود که در نهایت سهم و قدرت بیشتری به دست بیاورد که بعد از آن یا همه‌ی این عرصه‌ها را از آن خود کنند یا دست‌کم سهم به‌دست‌آورده را حفظ کنند. تمام فرصت تاریخی سال‌های اول انقلاب از دست رفت و به همین دلیل این فرصت زودتر سوخته شد.

در زمان مصدق هم کسانی که این طرز تفکر را قبول نداشتند این فرصت را سوزاندند. مانند احزاب رقیبی که می‌خواستند به مجلس راه پیدا کنند. بحث مخالفین و ویژگی‌های شخصیتی هم که جداست. این مشکل تا امروز هم ادامه دارد. مسیر مصدق از درون هسته‌ی ایجاد گفتگوی انتقادی با همه‌ی نیروها است. او با روحانیت هم گفتگوی انتقادی داشت.

متأسفانه فرصت من تمام شد ولی بحث نقش تعامل مصدق و در کل جنبش‌های ملی با روحانیت و مذهب که در مشروطه و نهضت ملی بسیار مهم و اثرگذار است باید توضیح داده شود. خلاصه آنکه تعامل و گفتگو زمینه‌ی ایجاد همبستگی و رشد جنبش‌هایی است که می‌توانند مبنای پیش‌برد اهداف تاریخی ملت ایران یعنی آزادی، استقلال و عدالت باشد.

فضای بین المللی

نشست سی و سوم

سه شنبه ۸ آبان ماه ۱۳۸۶

با سلام به دوستان و شب بخیر. با اجازه‌ی بزرگتر مجلس، آقای مهندس سحابی، بحث را آغاز می‌کنیم. نشست سی و سوم هستیم. فراز چهارم که فراز نهضت ملی است، فراز کلیدی و مهمی است. همان‌طور که مشروطه در میان هشت فرازی که با هم شروع کرده‌ایم و انشاءالله به پایان می‌بریم فراز کلیدی و مهمی بود، نهضت ملی هم فرازی مبنایی است. جلسه‌ی قبل از محفوظات، دانش و تحلیل پس‌پیشانی و تجربی آقای مهندس سحابی و آقای دکتر پیمان استفاده کردیم. این جلسه با همان روش قبل بحث را آغاز می‌کنیم. منابع هم خدمت دوستان داده شده است[1]. منابع نهضت ملی بسیار تفصیلی‌تر از منابع نهضت جنگل است اما [در انتخاب] این منابع چند نکته لحاظ شده؛ نکته‌ی اول اینکه این منابع [فقط به منظور] آشنایی معرفی شده‌اند. نکته‌ی دوم اینکه دورانی که ما در آن به سر می‌بریم چندان دوران تمرکز نیست؛ دورانی نیست که افراد روی متون متمرکز شوند. چون دوران تمرکز نیست و دوران عدم تمرکز است، اندکی تورق می‌تواند جای مطالعه‌ی دقیق‌تر را بگیرد. البته هیچ چیز جای مطالعه‌ی دقیق و عمقی را نمی‌گیرد ولی به هر حال تورق قدم بعدی، بهتر و مناسب‌تر از این است

---

۱ . منابع فراز نهضت ملی نفت:

- تجدد آمرانه، تورج اتابکی، مهدی حقیقت‌خواه، انتشارات ققنوس.
- رشد روابط سرمایه‌داری در ایران؛ ۱۳۴۱-۱۳۰۴، م سوداگر.
- گذشته چراغ راه آینده است، جامی، انتشارات ققنوس.
- مصدق و نهضت ملی ایران، انجمن اسلامی دانشجویان اروپا.
- تاریخ بیست و پنج‌ساله‌ی، غلامرضا نجاتی، انتشارات رسا.
- پنجاه سال نفت ایران، مصطفی فاتح، نشر علم.
- خاطرات و تالمات مصدق، جلیل بزرگمهر، انتشارات علمی.

که لای هیچ کتابی باز نشود و برگه‌دان‌ها و شیرازه‌ها تمیز بمانند. سابق بر این، آدم به کتابخانه‌ها، به ویژه کتابخانه‌های دانشجویی، که می‌رفت [می‌دید که] کتاب‌ها و شیرازه‌هایشان حالت نرمی پیدا کرده‌اند. جای انگشت روی آنها بود و شکل هندبوک [به خود گرفته بودند]؛ یعنی بین انگشت سبابه و انگشت شصت کامل فشرده می‌شد. ولی الان همه‌ی کتاب‌ها تر و تمیز و تیراژها کم است. همان تیراژهای کم را هم بیشتر برای آرشیو و ویترین می‌خرند. با این اوصاف با توجه به وضع واقعاً موجود تعداد منابع [معرفی‌شده] کم است. بیشتر برای آشنایی و انس با فضای دوره و درک جوهر حرکت [معرفی شده‌اند]. کتاب گذشته چراغ راه آینده است[1] مبنایی‌ترین کتاب است و بقیه‌ی منابعی که خدمتتان عرضه شده کمک‌کار و کمک‌درس آن منبع محوری است.

بحث امروز را با توضیحی مقدماتی آغاز می‌کنیم. کمی جلوتر به شناخت بزرگ‌مرد دوران، مرحوم دکتر مصدق، [می‌رسیم] که با شانتاژ، جوسازی و احساسات ساختگی بزرگ نشده است. انشاءالله [این مباحث را] ضمن بحث مرور خواهیم کرد و نگاهی از درون به آنها خواهیم داشت. [در نهایت می‌رسیم به] مرور اتفاقات منبعث از جوهر درونی دکتر مصدق [که] ترشح مبارکی به شرایط ایران دهه‌ی بیست و سی کرد و رطوبت آن ترشح مبارک هنوز قابل مشاهده و استنشاق است. طبق همان اسلوب پیشین از فضای بین‌المللی شروع می‌کنیم تا ببینیم فضای جهان چه بوده و ایران ما چه جایی در جهان آن زمان داشته است.

فضای بین‌المللی

در فراز جنگل تا سال‌های ۱۲۹۹، کودتای رضاخان، سال ۱۳۰۰، شهادت میرزا و دو دهه‌ی حکومت رضاخان بر فضای جهان درنگ و تأنی کردیم و اکثرمان به طور اجمالی با آن فضا آشنا هستیم. اکنون می‌خواهیم ببینیم در دهه‌ی بیست، هم‌زمان با تحولات ایران، در جهان چه می‌گذشته و سپس در فضاشناسی بین‌المللی بر زمینه‌های نهضت ملی شدن صنعت نفت متمرکز شویم.

---

۱. این کتاب از سال ۱۳۵۷ به بعد بارها چاپ شده است. چاپ اخیر آن در سال ۱۳۹۲ توسط انتشارات نگاه (تهران) به همت گروه پژوهشی جامی، ویراسته‌ی فرید مرادی انجام شده است.

فضای بین‌المللی به فضای قبل از جنگ جهانی دوم و بعد از جنگ جهانی دوم قابل تقسیم است، پیش از طبل و آتش و پس از طبل و آتش. در واقع حد فاصل بین دو جنگ اول و دوم و شرایط بعد از جنگ دوم بین‌المللی را با هم مرور می‌کنیم.

پیش از طبل و آتش

شرایط پیش از جنگ دوم را، پیش از اینکه کوس جنگ به صدا در بیاید، آتش جنگ مشتعل و همه‌گیر شود و بوی باروت مرگ از آن متبادر شود، با هم مرور می‌کنیم. تیترهای قابل تعمق و درنگ، در حد وقت جلسه، [عبارتند از]: ۱- بحران بزرگ سرمایه‌داری بین دو جنگ؛ ۲- پاروچین‌های پس از بحران؛ ۳- سفت‌کاری‌های منزل‌گاه دولتی سوسیالیست، که شوروی سابق است؛ ۴- مانور و شلتاق فاشیست‌ها در مرکز، غرب و جنوب اروپا؛ ۵- وحدت فاشیست‌ها در سطح اروپا و بیرون اروپا؛ ۶- ادامه‌ی دست‌آوردهای جهان نو؛ ۷- نقطه‌چین آرمان‌ها و جریان‌های آرمان‌خواه.

بحران بزرگ سرمایه‌داری

در سال ۱۹۲۹ اتفاق مهمی در تاریخ اجتماعی_اقتصادی دوران نو افتاد. بورس نیویورک در سال ۱۹۲۹ سقوط کرد و به بحران بزرگ مشهور شد. از آنجایی که روند جهانی‌شدن از آغاز سده‌ی بیستم، یعنی از سال ۱۹۰۰، آرام‌آرام روند جدی شده بود و سرنوشت و سرشت کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری به نوعی با هم هم‌پیوند شده بود، بحران ۱۹۲۹ که از آمریکا شروع شد در فاصله‌ی کوتاهی به همه‌ی کشورهای درجه‌ی اول و دوم سرمایه‌داری جهان، به طور مشخص آمریکا و اروپا، تسری پیدا کرد و همه‌گیر شد. پول‌های ملی سقوط کرد. دلار که آرام‌آرام می‌رفت تا به ارز جهان‌روا و جهان‌شمول تبدیل شود و جای لیوره‌ی استرلینگ[1] را بگیرد، که حدود ۱۵۰ سال بر جهان اقتصادی بین‌المللی و تجارت بین‌المللی حکم‌روایی کرده بود، دچار این حادثه شد. به این علت است که [این] بحران بزرگ به «بحران سرمایه‌داری سال ۱۹۲۹» موسوم است؛ اولین بحرانی که شکل زنجیره‌ای پیدا کرد.

---

۱. پول پادشاهی بریتانیا

بحران زنجیره‌ای بعدی بحران تورم و رکود سال‌های ۱۹۷۴ و ۱۹۷۵ میلادی بود که از اروپا شروع شد و به همه‌ی جهان، از جمله آمریکا، تسری پیدا کرد. ولی بحران ۱۹۲۹ از آمریکا شروع شد و به اروپا سرایت پیدا کرد. این بحران عوارض و تشعشعات بسیار زیادی داشت، [از جمله اینکه] نیروی کار را با بحران مواجه کرد، به بحران بیکاری‌های گسترده، به بحران درونی نظام بورس و بیمه‌ی کشورهای سرمایه‌داری منجر شد. اما مهم‌تر از همه‌ی اینها این بود که اولین زمینه را برای نقد تئوریک جدی نظام سرمایه‌داری فراهم کرد. حدود یک و نیم سده قبل از این بحران بزرگ، [تئوری اقتصادی فراگیر] تئوری دست نامرئی آدام اسمیت[1] بود که کمابیش برگرفته از تئوری laissez faire, laissez passer[2] فیزیوکرات‌ها بود. این تئوری پیش از کلاسیک‌ها، که آدام اسمیت نماینده‌ی اصلی و بزرگ آنها بود، بروز و ظهور پیدا کرده بود. مضمون laissez faire, laissez passer این بود که بگذار همه آزاد باشند. در طبیعت و اکوسیستم همه‌ی پدیده‌ها و موجودات آزاد هستند و قدرت مانور طبیعتی دارند و طبیعت و تعادل اکوسیستم محصول تعادل و قدرت مانور همه‌ی پدیده‌های درون اکوسیستم است. اقتصاد هم باید این‌چنین اندام‌واره باشد. همچنان که طبیعت، بدن انسان و ارگانیسم بدن انسان تعادل عمومی دارد، در اقتصاد هم اگر همه‌ی عناصر اقتصادی را در موضع تقابل عرضه و تقاضا آزاد بگذاریم خود عرضه و تقاضا به نقطه‌ی تعادلی خواهند رسید.

خیز اول [اقتصاد] تئوریک را فیزیوکرات‌ها برداشتند و خیز دوم را، که متدیک‌تر، علمی‌تر و مرهون آدام اسمیت بود، کلاسیک‌ها برداشتند. آدام اسمیت هم تئوری دست نامرئی را آورد و گفت در اقتصادِ جهانِ آزاد یا اقتصادِ سرمایه‌داری دستی نامرئی هست که تعادل‌بخش همه‌ی نیروهاست، تعادل‌بخش بین نیروی کار و نیروی سرمایه، بین عرضه و تقاضا، بین سرمایه‌ی فیزیکال و سرمایه‌ی پولی و مالی. لذا ضرورتی ندارد که دولت مداخله‌گری این وسط بیاید.

---

۱. آدام اسمیت. Adam Smith. (۱۷۲۳-۱۷۹۰). پیش‌گام در اقتصاد سیاسی و پدر علم اقتصاد مدرن. مهم‌ترین کتاب او در حوزه‌ی نظریه‌پردازی اقتصادی ثروت ملل است که در سال ۱۳۹۷ به قلم سیروس ابراهیم‌زاده ترجمه و به همت انتشارات پیام منتشر شده است.

۲. عبارت فرانسوی laisser faire, laisser passer معادل عبارت انگلیسی Let do, let pass به عنوان شعار مکتب اقتصادی فیزیوکراتیسم شناخته می‌شود.

بحران سال ۱۹۲۹ ترکی اساسی به تئوری‌های پیشین وارد کرد و تئوری‌های پیشین در سیر آزمون و خطای خودشان با مردودی تاریخی مواجه شدند. [این اتفاق] زمینه را برای همه‌ی اقتصاددان‌های غیرسرمایه‌داری و غیرکلاسیک، که بیشترشان سوسیالیست یا مارکسیست بودند، فراهم کرد تا به شلتاقی جدی در نقد دست نامرئی آدام اسمیت دست ببرند. این یک وجه قضیه بود. وجه دیگر قضیه این بود که نیروهای کارگری درون کشورهای سرمایه‌داری گرایش‌های رادیکال‌تری پیدا کردند. زیرا کارخانه‌ها با بحران مواجه شده بودند و مجبور بودند شرایطشان را با وجود ریزش نیروی کارگری بهینه‌تر کنند. تقابلی بین نیروی کار یا بازو و نیروی سرمایه‌دار بوجود آمد. از این منظر هم امکان جدی‌تری برای قدرت مانور هرچه بیشتر نیروهای رادیکال پدید آمد. به عنوان مثال در خود آمریکا از دهه‌ی ۲۰ آرام‌آرام زمینه‌ی جدی‌تری برای نشو و نمای افراد رادیکالی که یا به راه رشدهای غیرسرمایه‌داری معتقد بودند یا اساساً گرایش‌های سوسیالیستی و کمونیستی داشتند فراهم شد.

پاورچین‌های پس از بحران

مجموعه‌ی این اتفاقات در آمریکا و اروپا باعث شد حکومت‌های کشورهای سرمایه‌داری بعد از بحران بزرگ ۱۹۲۹ تا شروع جنگ دوم، سال‌های ۳۸ و ۳۹ میلادی، پاورچین‌تر راه بروند و مجبور شوند تهمیدات و سیاست‌های نویی پیشینه کنند که پیش‌تر در قاموس سرمایه‌داری وجود نداشت. این تمهیدات از خود آمریکا شروع شد. حد فاصل ۱۹۳۲ تا ۱۹۳۸ دوران حاکمیت و ریاست‌جمهوری روزولت،[1] نماینده‌ی دموکرات‌ها، در آمریکا بود. [او] طرحی تحت عنوان new deal آورد به معنای رسم، روش و اسلوب نو. [طرحی که] می‌شود گفت مضمون رادیکالی داشت. [با معرفی کردن این طرح] برای اولین بار در آمریکا بحث امنیت اجتماعی مطرح شد. قانون امنیت اجتماعی ملی برای اولین بار در سال ۱۹۳۵ در آمریکا تصویب شد که مضامین و انگاره‌های نویی به جامعه‌ی آمریکا عرضه می‌کرد، [از جمله] بیمه‌ی بیکاری، بیمه‌ی

۱. فرانکلین دلانو روزولت. Franklin Delano Roosevelt. (۱۸۸۲-۱۹۴۵). سی و دومین رئیس‌جمهور آمریکا.

سالمندی و بیمه‌ی عفلیجی. اینها در چارچوب قانون امنیت اجتماعی ملی ۱۹۳۵ تصویب و سپس مُجرا شد.

اتفاق دیگری که در زمان روزولت [افتاد و] در چهارچوب همین رسم نو یا اصلاحات مندرج بود موازین منصفانه‌ی کار بود که کار را در سطح ۴۸ ساعت در هفته آورد. قبل از آن محدودیت ویژه‌ای نبود یا اگر هم بود، اعمال نمی‌شد و با اغماض حاکمیت مواجه بود. [در همین مسیر] تعیین حداقل دست مزد [را داریم]؛ یعنی کارفرما از سطحی به پایین دیگر نمی‌توانست دست‌مزد بدهد. فدراسیون کارگران آمریکا در همین دوره احیا شد. مسکن ارزان قیمت برای کارگران و طبقات فرودست احداث شد. زاغه‌ها تخریب و مناطق شهری و مدنی جدید جانشین زاغه‌های حاشیه‌ی شهرها شد.

روزولت دست به اقدام دیگری هم زد. [آن هم] تصویب اخذ مالیات‌های تصاعدی بود با این شعار که هرکس درآمد بیشتری دارد، باید مالیات افزون‌تری پرداخت کند. یعنی خود سرمایه‌داری پیش‌قدم شد تا بالانس بین الاکلنگ زِهْوار دررفته‌ی بین نیروی کار و نیروی سرمایه را تا حد امکان تراز کند. [به این صورت که] از این طرف با مالیات‌های تصاعدی امکان بازتوزیع را در جامعه‌ی آمریکا فراهم کند. از آن طرف هم منابع جدی‌تری به بهبود وضعیت اجتماعی، معیشتی و اشتغال نیروی کار و نیروی مادون متوسط تخصیص بدهد. این اتفاقات آرام‌آرام در اروپای قبل از جنگ جهانی دوم هم رخ داد.

سفت‌کاری‌های منزلگاه دولتی سوسیالیسم

وجه سوم [اوضاع بین‌الملل] اینکه سفت‌کارهایی در منزلگاه دولتی سوسیالیست، که شوروی سابق بود، صورت می‌گرفت. سفت‌کاری به این مفهوم که [اوضاع شوروی در این] دوران بر محور اراده‌گرایانه‌ی استالین می‌گذشت. استالین جدا از اینکه اراده‌گرا و سرکوب‌گر بود، توان سازمان‌دهی و طراحی هم داشت و در مجموع سامان‌ده بود؛ [البته] در کنار نقطه‌چین خونینی که در اتحاد جماهیر شوروی از خودش باقی گذاشت. [اگر به خاطر داشته باشید] ما رضاشاه را دوگانه تحلیل کردیم، هم توسعه‌ی کلاسیکش را دیدیم و هم سرکوب انسانی‌اش را در عرصه‌ی سیاسی. گفتیم او از فرمول دوگانه‌ی

آتاتورک[1] متأثر بود. فرمولی که یک وجهش «لاییکلیک» بود، یعنی امروزیت، و وجه دیگرش «غربَه چی لیک» به این معنی که مدل [مطلوب پیشرفت] مدل مدنیت غرب است. [اقدامات او] سه ویژگی داشت: ۱- اصلاحات از بالا؛ ۲- اصلاحات اقتصادی _ اجتماعی منهای اصلاحات سیاسی؛ ۳- غیرمشارکتی بودن. این مدل در ایرانِ زمان رضاشاه [به صورت] خشن‌تر و خونین‌تری تکرار شد و ما این تحلیل دوگانه‌ی توسعه‌ی کلاسیک اقصادی و سرکوب‌گری را از نظر گذراندیم.

[هنگام صحبت از] استالین انگاره‌ای که پسِ پیشانی بسته می‌شود بیشتر تبادر خشونت و سرپنجه‌های او است. اما زمان استالین اتفاقات مهمی هم در شوروی رخ داد. البته توجه داشته باشید که نوع مواجهه‌ی من با موضوع توصیفی است، نه مدافعه‌گرایانه. در این نگاه توصیفی، وجه اول این است که اقتصاد را متمرکز کرد و محور توسعه را دولت گذاشت؛ نیرویی غیردولتی وجود نداشت. تعاونی‌هایی راه افتاد بود. با ادبیات خودشان، چلغوز و سالغوزهای آغاز به کار کرده بودند که بیشتر در حوزه‌ی اقتصادی و فلاحتی بودند و تعاونی‌های فلاحتی محسوب می‌شدند. [وجه دوم] در حوزه‌ی صنعت [است از این قرار که] اساساً نیروی مستقل از دولت وجود نداشت. حتی تعاونی‌ها هم چندان امکان بروز و ظهور اقتصادی _ اجتماعی در عرصه‌ی صنعتی نداشتند. این است که در حوزه‌ی اقتصاد مدرن خود استالین وسط قرار گرفت و سازمان برنامه‌ی شوروی را به اسم «گاسپلان»[2] درست کرد که در آن برنامه‌های پنج ساله ریخته می‌شد. [این کار] از دهه‌ی ۱۹۲۰ [آغاز شد، یعنی] بعد از فوت لنین که شرایط [به طور] یک‌پارچه به دست استالین افتاد. [بدین ترتیب] سازمان برنامه‌ی متمرکزی [وجود داشت] به اضافه‌ی برنامه‌ریزی کاملاً متمرکز. برنامه‌ریزی متمرکز دیگر در سال‌های دهه‌ی آخر حیات استالین کاملاً عمودی بود. از اقتصاد کلان به بخش‌ها، از بخش‌ها، به رشته‌ها و از رشته‌ها به واحدهای تولیدی می‌رفت. حتی واحد تولیدی کمتر کمتر می‌توانست برنامه‌ی خودش را مستقل از برنامه‌ی کلان گاسپلان بریزد. [در این دوران]

---

۱. مصطفی کمال پاشا، معروف به آتاتورک به معنای پدر ترک‌ها. Mustafa Kemal Atatürk. (۱۸۸۱-۱۹۳۸). بنیان‌گذار جمهوری ترکیه.

2 .Gosplan

دانشمندی هم به نام لئونتیف[۱] در شوروی رخ ظاهر کرد . نبوغ ویژه‌ی او این بود که جدولی به نام «جدول داده _ ستانده» اختراع کرد. این جدول همه‌ی مبادلات بخش‌های کلان اقتصادی را با هم به طور کامل نشان می‌داد. اینکه بخش صنعت به بخش خدمات، نفت، کشاورزی چه چیزی داده و چه چیزی از آنها گرفته است. بخش کشاورزی به بخش‌های غیرکشاورزی چه چیزی داده و چه چیزی از آنها گرفته است. برنامه‌ریزی در شوروی تحت تأثیر اطلاعات جدول داده _ ستانده متمرکزتر شد. آقای دکتر بانویی، از اساتید جوان دانشکده‌ی اقتصاد دانشگاه علامه طباطبایی، یکی از اساتید دانشگاهی بود که در ایران دهه‌ی هفتاد، قبل از اینکه برنامه‌ی اول توسعه‌ی زمان هاشمی تدوین شود، برای طراحی و پیشنهاد جدول داده _ ستانده خیز برداشت و توانست برای اولین بار جدول داده _ ستانده‌ی سال‌های ۱۳۳۸ به بعد را در سال ۱۳۷۴ طراحی کند که قدم مثبتی بود. کاری که حدود پنجاه سال پیش از آن با مساعی لئونتیف در اتحاد شوروی سابقه داشت. [خلاصه آنکه] برنامه‌ریزی به طور کامل متمرکز شد. توسعه علاوه بر اینکه بر محور دولت بود بر محور صنایع سنگین شکل گرفت و بر کاکل فولاد چرخید. تمایل ویژه‌ی خود استالین این بود که بِیسی صنعتی در اتحاد شوروی پایه‌گذاری کند که قابل رقابت با بیس‌های صنعتی کشورهای سرمایه‌داری، به خصوص آمریکا، شود. در کنار این بیس صنعتی، به خودکفایی در غلات، بخش فضا و اتم و در نهایت بهبود نُرم‌های اجتماعی بها داد. به عنوان مثال شاخص‌ها [از این قرار شد]: [نسبت] تعداد معلمین به دانش آموزان، [نسبت] تعداد اساتید به دانشجویان، [نسبت] تعداد تخت‌های بیمارستانی به بیماران؛ نرم‌های که با نرم‌های رفاهی در غرب قابل رقابت هستند.

خود استالین هم سانترالیزم محض پیشه کرده بود و اتوریته و نظارت داشت. در مواقعی خودش به طور کامل مثل عقابی بر برنامه و شرایط افتاده بود؛ تسلطی که

---

۱. واسیلی لئونتیف. Wassily Leontief. (۱۹۰۶-۱۹۹۹). اقتصاددان آمریکایی روس‌تبار. کتاب اقتصاد داده _ ستانده با برگردان کورس صدیقی ترجمه‌ی فصل‌هایی از دو کتاب لئونتیف است که در سال ۱۳۶۵ به همت وزارت برنامه و بودجه، مرکز مدارک اقتصادی _ اجتماعی و انتشارات در تهران به چاپ رسیده است.

دستاوردهایی بسیار جدی هم داشت. برنامه‌های سوم و چهارم توسعه‌ی شوروی از این نمونه ها هستند که نظر استالین با اراده‌گرایی خاصی داشت بر نظر کارشناسان گاسپلان غالب شد. می‌شود گفت در سال‌های آخر حیات استالین شوروی دومین تولیدکننده‌ی توانمند صنعتی در جهان بود. اتفاق مهمی بود! [به خصوص] با عنایت به اینکه کشورهای رقیب شوروی مثل آمریکا، آلمان، ژاپن و اروپایی‌های پیشرفته از بیس‌ها و پایه‌های صنعتی شگرفی برخوردار بودند در حالی که تازه یکی دو دهه بود از سقوط تزارهایی می‌گذشت که در دورانشان بیس صنعتی ویژه‌ای در شوروی وجود نداشت، شرایط نیمه‌کشاورزی ـ نیمه‌صنعتی، به نفع بخش کشاورزی، بود. با توجه فقر مبانی و [فقر] بیس‌های صنعتی در اتحاد شوروی، که میراث تزارها بود، این مسابقه از طرف استالین مسابقه‌ای بسیار کیفی بود و دستاوردهای بسیار بزرگی داشت. با این اوصاف است که می‌گویم در منزلگاه دولتی سوسیالیسم سفت‌کاری‌هایی جدی صورت گرفت. علاوه بر اینکه می‌شود گفت در این دوران اتحاد شوروی تعهداتی در ارتباطش با بخشی از جهان داشت که با اتحاد شوروی سمپاتی داشتند، در حالی که برخی کشورهای سرمایه‌داری این تعهدات را نداشتند.

شلتاق فاشیست‌ها

وجه بعدی شلتاق فاشیست هاست. فاشیست‌ها در سه قطب اروپا بروز و ظهور پیدا کردند، ابتدا در ایتالیا، بعد آلمان و بعد هم اسپانیا.

ایتالیا

موسولینی[1] از ۱۹۲۲ زمام‌دار وقت ایتالیا شد و اعلام رژیم فاشیست کرد. «فاشیسم» برگرفته از «فاشی» به مفهوم تَرکه‌هایی است که دوران امپراتوری باستانی روم نماد قدرت بود. ترکه توسط حاکمیت همیشه نماد قدرت بوده [است]. ترکه که بالا می‌رود توده‌ها کوتوله می‌شوند، تمایلات صنفی آب می‌روند، تمایلات تشکیلاتی و حزبی در زمین فرو می‌روند. این «ترکه»ی معادل «فاشی» نماد حکومت موسولینی بود که لقب فاشیست را به خودش و پیرامونی‌هایش داد. پیرامونی‌های موسولینی از همان

۱. بنیتو موسولینی. Benito Mussolini. (۱۸۸۳– ۱۹۴۵). رهبر ایتالیای فاشیست طی دوران جنگ جهانی دوم.

۱۹۲۲ سیاه‌پوشان بودند. خودش شیفته‌ی جلال روم باستان و [به دنبال] احیای آن بود. با سه شعار کیفی تاریخی آمد: ۱- محافظ نظم هستیم؛ ۲- هودار قانون ملی هستیم؛ ۳- حامیِ دارایی افراد هستیم. با سه شعار «حفظ نظم»، «تسری قانون در سطح ملی ایتالیا» و «حمایت از سرمایه‌ی افراد» طیف‌های متوسط و متوسط به بالای محافظه‌کار و نیمه‌محافظه‌کار به طور کامل به او پیوستند. از سال ۱۹۲۴، یعنی دو سال بعد از به قدرت رسیدن و تجمیع هوادارانش، پارلمان را خنثی، مطبوعات را سانسور، اتحادیه‌ها را منحل و فضا را پلیسی کرد. دسته‌جات مراقب سیاه‌پوش هم به عنوان نظام رسمی حاکم پدیدار شدند.

آلمان

سیر آلمان با حزب کارگران ناسیونال _ سوسیالیست [ورق خورد]. کسانی که هم گرایش سوسیالیستی داشتند هم گرایش نژادپرستانه. آنها هم به نوعی محور تجمیع طیف‌های به اصطلاح رادیکال ملی و ضدکمونیست قرار گرفتند. خود هیتلر و حزب کارگران ناسیونال _ سوسیالیست گرایش عمیق ضدکمونیستی هم داشتند. [اینان] آرام آرام به عنوان قدرت درجه‌ی اول آلمان مطرح شدند. ابتدا هم از پارلمان شروع کردند. در سال ۱۹۲۸ فقط دوازده کرسی در پارلمان داشتند. اما روند پیشرفتشان آنقدر جدی بود که در ۱۹۳۰، ۱۳۰ کرسی و در ۱۹۳۲، ۲۳۰ کرسی را به خودشان اختصاص دادند. کمونیسم را تابو کرده بودند. مثل سیاهپوش‌های ایتالیا، قهوه‌ای‌پوشان راه انداختند. آزادی‌ها را محدود کردند و مانور ضدآزادی به راه انداختند.

اسپانیا

قضیه در اسپانیا فرق داشت. اسپانیا محل تجمع همه‌ی چپ‌ها، رادیکال‌های ملی، مخالفین سلطنت و مخالفین روحانیت کلیسای مرتجع بود. در آنجا امکان به وجود آمدن حکومت ملی رادیکالی با گرایش سوسیالیستی فراهم شده بود. اینجا هم سلطنت و کلیسای حامی سلطنت قطب سنتی تاریخی‌ای بودند که از دیرباز ریشه داشتند؛ [این گروه] هم تجمع پیدا کرده بودند و با حمایت مرتجعین بین‌المللی و امپریالیست‌های بیرون از اسپانیا جنگ داخلی اسپانیا را رقم زدند. جنگی که در حد فاصل سال‌های ۱۹۳۶ تا ۱۹۳۹ حدود هفتاد هزار کشته بر جای گذاشت. بعد از وقوع این اتفاقات در

اسپانیا، از سال ۱۹۳۹ که فرانکو[1] حاکم مطلق شد تا ۱۹۷۴ که فوت کرد، فاشیست‌ها [در اسپانیا] حاکم بودند اما همیشه جدالی حداقلی در همه‌ی زمینه‌ها بین رادیکال‌ها و آرمان‌خواهان با فاشیست‌ها برقرار بود؛ از حوزه ی فیلم، هنر و ادبیات گرفته تا فوتبال. تیم رئال مادریدی که امروز می‌بینید تیم سلطنت‌طلب‌های [آن روز] اسپانیاست. استادیومش در منطقه‌ی اعیان‌نشین چامارتین در مادرید است. پایه‌گذار باشگاه رئال مادرید هم، سانتیاگو برنابئو، از نزدیکان فرانکو بود. در این اوضاع چپ‌ها هم بیکار ننشستند؛ این درسی است برای ایران که روشنفکرها هیچ وقت بروز و ظهور اجتماعی ندارند. چپ‌های اسپانیا که از قبل تیم بارسلون و استادیومش را داشتند، استادیومی که با پزوتاپزوتاهای مردم و چپ‌ها ساخته شد، [فعالیتشان را در باشگاه جدی‌تر کردند]. رنگ پیراهن این باشگاه هم ارغوانی و سرخ بوده و هست که رنگ پرچم کاتالونیا است. چپ‌ها و کاتالونیاهای آرمان‌گرا از همان سال‌های ۱۹۳۸ و ۱۹۳۹ که فرانکو حاکم شد، مقابل فرانکو ایستادند و تا آخر جنگ و گریزهایی گاه به گاه با او داشتند. چپ‌ها هر هفته روزهای یکشنبه و دوشنبه که بازی فوتبال بود در استادیوم بارسلون جمع می‌شدند و تظاهرات ضدسلطنت و ضد فرانکو برگزار می‌کردند. خلاصه آنکه از هر امکانی برای نشان دادن تمایلاتشان و به رخ کشیدن تنفرشان از حاکمیت استفاده می‌کردند.

وحدت فاشیست‌ها

[در این برهه] فاشیست‌های جهان آرام آرام با هم پیوند خوردند. در ۱۹۳۶ محور روم ـ برلین تعریف شد که اتحاد بین موسولینی و هیتلر بود. بعد هم ژاپنی‌ها [پیوستند] که آنها هم ید طولایی در شلتاق ضدبشری داشتند. [به این ترتیب، اتحاد] کشورهای محور قبل جنگ جهانی اول به وجود آمد.

ادامه دستاوردها

اما در کنار این [وقایع] دستاوردهای جهان نو هم ادامه داشت. سبک‌های مدرن در ادبیات، نقاشی، شعر و داستان‌نویسی آمد. پنیسیلین کشف شد. مکتب فکری جدید اگزیستانسیالیسم آمد؛ در دوره‌ای که از آن صحبت می‌کنیم فرانسوی‌ها نماینده‌ی

---

۱. فرانسیسکو فرانکو. Francisco Franco. (۱۸۹۲-۱۹۷۵). حاکم سال‌های ۱۹۳۹ تا ۱۹۷۵ اسپانیا.

فکری [این] مکتب جدید بودند. اتفاقات خرده‌ریز بسیاری افتاد. برای مثال شش هفت فیلم از ده فیلم بزرگ تاریخ سینما در همین دوران وسط جنگ ساخته شده است. [بدین ترتیب]، فیلم‌های بزرگی در اروپا و آمریکا ساخته شد که آرشیو سینمای جهان را تقویت کرد. رادیو گسترش جدی‌تری از قبل پیدا کرد. تلویزیون در این دوره برای اولین بار وارد آمریکا شد و آرام آرام به اروپا هم راه پیدا کرد. قطار ارتباطات را گسترده‌تر و جدی‌تر از قبل کرد. دستاوردهای گذشته آرام آرام و بطئی‌تر از قبل [مسیر خودش را طی می‌کرد]. چون جهان زیر چنبره‌ی جنگ می‌رفت و ذهن‌ها چروک شده بود، خطر جنگ ذهن‌ها را چروک کرده بود. اما [از آنجا که نوآوری] سنت بشر است و بشر در سخت‌ترین شرایط هم دستاوردهای خودش را متعیّن می‌کند، در آن‌سوی جهان دستاوردها کماکان در حال تعیّن بود.

نقطه‌چین آرمان‌ها

[در فضای بین‌الملل پیش از طبل و آتش] نقطه‌چین آرمان‌ها هم زده می‌شد. آرام آرام در این دوره و در فاصله‌ی بین دو جنگ نیروهای ملی جدید، نیروهای چپ جدید و نیروهای ضدفاشیست تکوین پیدا می‌کردند.

این فضای پیش از کوس جنگ و آتش بین‌الملل دوم است.

پس از طبل و آتش

اکنون سراغ مرور پی‌آیندهای پس از طبل و آتش، یعنی بعد از جنگ و بعد سراغ لایه‌های بعدی بحث می‌رویم.

پی‌آیندهای جنگ

بیزاری و تبری عام از فاشیسم

جنگ که به طور قطعی در سال ۱۹۴۵ پایان پیدا کرد عموم جهان بیزاری و تبرّی ذاتی از فاشیست پیدا کردند. [این وضعیت] به طور ویژه [در اروپا جاری بود؛ زیرا] مردم اروپا چند میلیون کشته داده بودند، ترکیب جمعیتشان به نفع ترکیب مونث به هم خورده بود و مردها تلفاتی جدی داده بودند، بخش مهمی از جامعه‌ی اروپا به طیف‌های عفلیج و از کار افتاده تبدیل شده بود، شیرازه‌ی صنعت [از هم] پاشیده شده بود، مدنیت سابق به هم خورده بود. ضمن اینکه موسیولینی و هیتلر که به عنوان سمبل فاشیسم

شناخته می‌شدند در اروپا بودند. بیزاری و تبری [ناشی از این مسائل] در حال حاضر اروپا هم وجود دارد و قابل رویت است. اینها همه نشان از آن دوره‌ی جنگ پنج شش‌ساله‌ی خانمان سوز دارد.

به سمت صلح، به سوی آزادی

در چنین شرایطی آرام آرام حرکت به سمت صلح و به سوی آزادی پیش آمد. خانه‌های صلح و ضدجنگ متعددی در اروپا و بقیه‌ی جهان به وجود آمد. هم‌زمان با پایه‌گذاری کمپ‌های صلح، میل به آزادی و درافتادن با بقایای نظام کهن فاشیستی هم قابل مشاهده و رؤیت بود.

حذف دو قطب امپریالیستی

اتفاق مهمی که افتاد این بود که آلمان و ژاپن، دو قطب مهم امپریالیستی جهان، در درون جنگ ذوب و حذف شدند. این دو کشور ویژگی‌های مشابهی داشتند؛ استارت‌هایشان بسیار جدی بود، نظم آهنین، میل به توسعه، جهان‌گشایی و جهان‌گیری و بیس‌های صنعتی جدی‌ای داشتند، کارشان خستگی‌ناپذیر بود، بهره‌وری‌هایشان با بهره‌وری سایر کشورهای اروپایی و آمریکا، به عنوان قطب جدید سرمایه‌داری، تقریباً کمتر قابل‌رقابت بود. با توجه به این زمنیه‌ها در جنگ همه دست به دست هم دادند و خود فاشیسم هم در داخل این کشورها تبدیل به خوره‌ای داخلی شد. خوره‌ی درونی فاشیسم و همچنین وحدت بیرونی باعث شد این دو قطب امپریالیستی محو و غیب شوند و جهان نفس راحتی از قید این دو قطب بکشد. به دنبال حذف دو قطب اقتصادی امپریالیسم ژاپن و امپریالیسم آلمان، خود کشورهای سرمایه‌داری هم مجرای تنفس و راحت‌باشی پیدا کردند.

فرتوتی امپریالیسم کهن

در کنار اینها، امپریالیست‌های کهن اروپایی، که بار اصلی جنگ بر دوش اینها بود، فرتوتی جدی پیدا کرده بودند. جلوتر خواهیم دید که برخلاف جنگ جهانی اول، آمریکا در جنگ جهانی دوم فشاری را متحمل نشد. جنگ در خاکش نیامد و شعله‌ی جنگ درون خاک آمریکا تسری پیدا نکرد. ولی اروپا با خاک یکسان شد و کشورهای مقتدر و اتوریتری مثل فرانسه و انگلیس بسیار فرتوت شدند و امکانات اقتصادی و صنعتی‌شان

را به طور جدی از دست دادند. لذا می‌شود گفت که امپریالیسم کهن در جریان جنگ جهانی دوم به اصطلاح براندازی شد و بقایایش ماند که در ادامه‌ی بحث می بینیم بقایایش چه سرنوشتی پیدا کردند.

روند بازسازی

پی‌آیند [قابل بررسی] بعدی جنگ روند بازسازی آن است. روند بازسازی از دو منظر قابل ملاحظه است، یکی از منظر طرح مارشال[1] و دیگری از منظر سازمان نوتأسیس OECD[2] در درون کشورهای اروپایی.

طرح مارشال

طرح مارشال کمک‌های بلاعوض اقتصادی آمریکا به اروپای جنگ‌زده بود. این کمک‌ها در ابتدا خیر تاریخی جلوه می‌کرد ولی در درون خودش هدف‌گذاری‌های سیاسی _ استراتژیک جدی داشت. بنا بود بازسازی اروپا در چهارچوب طرح مارشال توسط آمریکایی‌ها صورت بگیرد. این پیشنهاد به شوروی هم داده شد که شوروی با آن مخالفت کرد و حاضر نشد هیچ کمکی از آمریکا دریافت کند. اما اروپایی‌ها کمک گرفتند و این کمک دو مجرا در اروپا به روی آمریکا باز کرد. یکی مجرای وابستگی مالی بود، که بالاخره اروپایی‌ها وام‌دار آمریکا شدند. دوم هم مجرای سیاسی _ استراتژیک بود.

سازمان اروپایی

خود اروپایی‌ها هم در سال ۱۹۴۸ سازمان اروپایی همکاری اقتصادی را در پاریس سازمان دادند. این سازمان بنا بود که سه وظیفه بر عهده بگیرد: ۱- نظارت بر طرز استفاده از کمک طرح مارشال در هریک از کشورهای عضو؛ ۲- احیای حیات اقتصادی اروپا؛ ۳- همکاری‌های متقابل. این اولین باری بود که در اروپای بعد از جنگ کمپ سرمایه‌داری درون‌قاره‌ای شکل می‌گرفت.

نظم نوین جهانی

---

1 .Marshall Plan

۲. Organisation for Economic Co-operation and Development (سازمان همکاری و توسعه‌ی اقتصادی)

اما مهمتر از اتفاقات درون اروپا، اتفاقات کلان جهان بود. نظم نوین جهانی بعد از جنگ جهانی دوم شکل‌گرفت. نظم بین‌المللی‌ای که بعد از جنگ جهانی اول رخ ظاهر کرد، بعد از جنگ جهانی دوم جدی‌تر از قبل پدیدار شد.

نو نهادها

سه کنفرانس تشکیل شد؛ سه کنفرانسی که در نظام‌دهی جهان بعد از جنگ دوم تأثیر به سزایی داشت. کنفرانس اول «دامبارتن اوکس» (Dumbarton Oaks) بود که اوت و اکتبر ۱۹۴۴ تشکیل شد. از دل آن سازمان ملل متحد شکل گرفت. یعنی سازمان ملل که شکل پیشرفته‌تر و جهان‌شمول‌تر جامعه‌ی ملل بعد از جنگ جهانی اول بود، بعد از جنگ جهانی دوم شکل گرفت و در درون خودش هم شبکه‌بندی شد و [به عنوان] ناظری عمومی بر جهان ایفای نقش کرد. کنفرانس بعدی «کنفرانس برتن وودز» (Bretton Woods) بودکه بیشتر جنبه‌ی مالی و اقتصادی داشت. در ژوئیه‌ی ۱۹۴۴، یعنی زودتر از سازمان ملل، منجر به تشکیل «صندوق بین‌المللی پول» و «بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه» و یا «بانک جهانی» شد. این نهاد عهده‌دار نظم و نسق مالی کشورهای سرمایه‌داری و تفوقشان بر جهان بعد از جنگ جهانی بنیان‌برانداز دوم بود.

نو مناسبات

در چهارچوب نهادهای جدید نهاد دیگری هم شکل گرفت. «کنفرانس بین‌المللی کار» در همین سال‌ها تشکیل شد که از درونش «سازمان بین‌المللی کار» در آمد. آن هم بنا بود که مسئول نظام‌دهی عمومی به وضعیت اشتغال در کشورهای سرمایه‌داری و غیرسرمایه‌داری جهان باشد. نظم جدید جهانی [روی کار] آمد و سازمان ملل اعلامیه‌ی ۱۹۴۸ حقوق بشر را تصویب کرد. پیش‌تر اعلامیه‌ی حقوق بشری در جریان نبردهای داخلی آمریکا تصویب شده بود که برگ اول حقوق بشر جهان تلقی می‌شد. در آن برگ اول فقط به حقوق فردی بشر تصریح و بر آن تأکید می‌شد. در حالی که این برگ دوم به بشر تشخص اجتماعی هم می‌داد.

عادی‌سازی حیات

[پس از ثبات کمابیش] اَشکال نوین نظم در جهان، مردم جنگ‌زده سعی کردند آرام آرام حیات اجتماعی‌شان را هم عادی کنند. برگزاری المپیک ۱۹۴۸ لندن اولین نمایه‌ی

عادی‌شدن جهان بود. دو سال بعد هم اولین جام جهانی فوتبال برگزار شد. [به این ترتیب]، جهان با برگزاری مسابقات و فستیوال‌های جهانی به پیوند مجدد بعد از جنگش فکر کرد.

جایگاه والاتر انرژی

[در این دوران] اتفاق دیگری [هم افتاد] که ما جلوتر در بحث‌ها با آن سر و کار داریم. جهان سرمایه‌داری حرکتی را قبل از جنگ جهانی دوم شروع کرده بود که بین دو جنگ و بعد از دو جنگ آن را تکامل بخشید. بنا بود سوخت مدرن یا سوخت فسیلی جایگزین سوخت سنتی یا سوخت زغال‌سنگی بشود. [این اقدام باعث شد] تا کشورهای نفت‌خیز، از جمله ایران، اهمیت استراتژیک بیشتری در مقایسه با قبل بیابند.

اعصار پس از جنگ

بعد از جنگ ما با اعصار مختلفی مواجهیم. عصر اول عصر جنگ سرد است. عصر دوم عصر رهایی، استقلال و جنبش‌های ملی است. عصر سوم هم عصر انقلاب است.

عصر جنگ سرد

می‌شود گفت عصر جنگ سرد بلافاصله بعد از جنگ دوم شروع می‌شود. درست است که در جنگ دوم شوروی با قطب‌های سرمایه‌داری مثل آمریکا، فرانسه و انگلستان پیوند خورد اما این پیوند ضمن اینکه رگه‌های استراتژیک داشت تا حدودی تاکتیکی هم بود. در آن دورانِ وحدتِ ضدفاشیستی علیه کشورهای محور، هر کدام از این قطب‌ها به منافع استراتژیک عادی خودش هم فکر می‌کردند و می‌شود گفت زمینه‌های یارکشی برای بعد از جنگ جهانی دوم از درون جنگ چهار پنج ساله‌ی دوم سرباز کرد. بعد از جنگ تنش آمد؛ تنشی که ابتدا فقط سیاسی بود. در ۵ مارس ۱۹۴۶ وینستون چرچیل[۱] نطقی در حضور ترومن،[۲] رییس جمهور وقت آمریکا، کرد که در آن نطق برای اولین بار بعد از جنگ پوز ضدکمونیستی گرفت و درخواست کرد همه‌ی کشورهای آنگلوساکسون متحد شوند علیه منافع جهان کمونیسم که به رهبری اتحاد شوروی بود.

---

۱. وینستون چرچیل. Winston Churchill. (۱۸۷۴-۱۹۶۵). نخست وزیر بریتانیا در سال‌های ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۵ و ۱۹۵۱ تا ۱۹۵۵.

۲. هری ترومن. Harry Truman. (۱۸۸۴- ۱۹۷۲). سی و سومین رئیس‌جمهور آمریکا.

به فاصله‌ی کوتاه چند ماهه‌ای ژنرال تیلوری[۱] روی کار آمد که در تحولات قبل و بعد از جنگ، هم در آمریکا و هم در کل کمپ سرمایه‌داری، نقش ویژه‌ای داشت. این تیلور بعدها رئیس ستاد ارتش آمریکا و سفیر آمریکا در ویتنام جنوبی شد. از تیپ‌های استراتژ نظامی بود. او هم عنوان کرد که آمریکا این توان را دارد که پدرخوانده‌ی جهان سرمایه‌داری شود و مقابل شوروی و بلوک کمونیست قد علم کند. این شلتاق‌ها از طرف کشورهای سرمایه‌داری زمینه‌ی جنگ سرد را فراهم کرد. از آن طرف استالین هم برای خودش قلدری محلی بود که نه در محاوره و نه در سازماندهی کم نمی‌آورد. آرام آرام جنگ سرد شروع شد؛ جنگی که این وقایع را در درونش داشت:

دو اردو

دو اردو و دو کمپ به وجود آمد: کمپ سرمایه‌داری (امپریالیستی) و کمپ سوسیالیستی.

دو صاحب اردو

هر یک از این دو کمپ سراردوها و صاحب اردوهای خودشان را پیدا کردند: آمریکا و شوروی.

موقع تاریخی دو صاحب اردو

موقعیت تاریخی دو صاحب اردو قابل توجه است. هر دو به نوعی یدک‌کش بلوک خودشان بودند.

جغرافیای سیاسی نو پس از یارکشی تاریخی

اتفاق مهمی که افتاد این بود که استالین درایت و تیز هوشی استراتژیک و تشکیلاتی داشت و در درون همان جنگ جهانی دوم یارکشی کرده بود. به این مفهوم که سعی می‌کرد در مناطقی که از سیطره‌ی آلمان‌ها آزاد می‌کند حکومت محلی سوسیالیستی برقرار کند؛ کل اروپای شرقی مشمول این اتفاق شد. می شود گفت تمام کشورهای اروپای شرقی از سال‌های آخر جنگ تا سال ۱۹۴۸ سرخ شدند و در عمل شوروی هم مثل آمریکا صاحب‌کمپ شد. بعد از این یارکشی‌ها جغرافیای سیاسی جهان تغییر کرد که تفاوت بسیاری با جغرافیای سیاسی قبل از جنگ جهانی دوم داشت.

---

۱. مکسول تیلور. Maxwell Taylor. (۱۹۰۱-۱۹۸۷). سیاست‌مدار آمریکایی.

هم‌زمانی تیمارداری _ پدرخواندگی

هر دو کشور [به نوعی تیماردار و پدرخوانده شدند]. آمریکا تیماردار جهان سرمایه‌داری شد، پول و طراحی اقتصادی _ اجتماعی در اروپا ریخت. کمک‌های بلاعوض نقدی و جنسی به اروپایی‌ها و بقیه‌ی کشورهای جنوبی کرد که از جنگ متضرر شده بودند. استالین و اتحاد شوروی هم در عمل پدرخوانده‌ی جهان سوسیالیست شدند. این اتفاقات درون جنگ سرد بود.

عصر رهایی

اما اتفاقی مهم‌تر، که فارغ از درگیری امپریالیست‌ها و سوسیالیست‌های دولتی است، عصر رهایی است.

فرتوتی مهرداران

اینجا بزنگاهی بوجود آمد. مهرداران یا امپریالیست‌های کهن فرتوت شدند. دیگر فرانسه آن توان و کشش را نداشت که تور نظامی، پلیسی و غارت‌گرانه‌اش را روی کل آفریقا پهن کند. ایتالیا هم دیگر این امکان را نداشت که تور کوچک‌تر از فرانسوی‌هایش را در بخشی از آفریقا بگستراند. انگلیس هم دیگر توان برقراری مناسبات اتوریتر سابق را با بقیه‌ی جهان نداشت؛ انگلیسی که قبل از جنگ جهانی دوم از باب کنایه به وسعت مستعمراتش عنوان می‌شد خورشید در کشورهای تحت مدار بریتانیا غروب نمی‌کند.

بغض و میل مهارشدگان

هم‌زمان با فرتوت شدن و موریانه‌خوری درونی کشورهای مهاردار سابق بغض تاریخی کشورهای مهارشده و میلشان به رهایی نشو و نما کرد.

هند؛ استقلال پرتشعشع

«استقلال هند» تلاقی فرتوتی قطب‌های سابق با میل دینامیسم درونی کشورهای مایل به رهایی است. اتفاق بسیار بسیار مهمی که در سال ۱۹۴۷ افتاد. حالا هندی‌ها از چند منظر نمونه بودند. آرمان‌دار بودند، آرمان رهایی را بیش از صد سال حمل کرده بودند، بسیار پیگیر و صبور بودند، پس از مواجهه با چند تهاجم وحشیانه و خونین از سده‌ی نوزدهم آمده بودند، هر طور بود نقطه‌چین‌های خونین، خشن و تیغ‌دار را با صبر، منش و درایت گاندی از سر گذراندند. در این میان چیزی که کمتر به آن عنایت می‌شود

سازمان‌یافتگی هندی‌ها است. همه فکر می‌کنند گاندی [فقط] با مهر، محبت و شعار انسان‌دوستی بر انگلستان غلبه کرد. در حالی که این فقط جوهر حرکت گاندی بود. حرکت او سازمان‌یافتگی داشت. حزب کنگره داشتند؛ حزبی که در سخت‌ترین شرایط به بقای خودش ادامه داد و الان بیش از ۱۱۰ سال از حیاتش می‌گذرد. تربیت حزبی داشتند. خود گاندی میلیشیای ۱۵۰ هزاری داشت. این‌طور نبود که انگلیس با گل و لبخند بیرون برود. [درست است که] مشی مسالمت‌آمیز بود، آنتاگونیستی و مسلحانه نبود. اما میلیشیایی جدی هم داشت که همه‌ی تظاهرات و میتینگ‌های گسترده را میلیشیای ۱۵۰ هزار نفره‌ی گاندی سامان می‌داد. گذشته از این، خودش هم دو وجهی بود. امروز همه فقط مهر گاندی را می‌بینند. در حالی که هم گاندی و هم بقیه‌ی رهبران هند نفرتی هم داشتند. نفرتشان در عمل مسلحانه و آنتاگونیسم سنتی بروز و ظهور پیدا نمی‌کرد. نفرتشان آنجا بود که به فرمان گاندی همه‌ی مردم در روز مشخصی همه‌ی کالاهای انگلیسی را در میدان‌های اصلی جمع کردند و سوزاندند. این هم وجهی از نفرت است. در هند باید به سازماندهی در کنار جوهر مدارا و نفرت در کنار مهر گاندی به نوع بشر و مردم هند توجه داشت. به این دلایل است که استقلال هند بسیار پرتشعشع دانسته می‌شود ضمن اینکه محصول تلاقی فرتوتی مهرداران و بغض و میل رهایی مهارشدگان هم بود.

جشن‌های آسیایی

اتفاق دیگری که افتاد برپایی جشن های استقلال در آسیا بود. جدای از هند، عصر رهایی را بِرمه‌ای‌ها هم رقم زدند . برمه‌ای‌ها در مقابل مهاجم های ژاپنی مقاومت مسلحانه پیشه کردند و بعد هم دوره ای با انگلیس درگیر بودند. گرایش چپ آنجا حاکم بود. اولین کنگره‌ی سراسری، که اتحاد ضدفاشیستی آزادی‌خواهان خلق برمه بود، در ۱۹۴۶ تشکیل شد. یک سال بعد با رؤیت توان جنبش چپ برمه در زمان اَتلی،[1] نخست وزیر وقت انگلیس، امکان استقلال برمه در ۱۹۴۷ فراهم شد. در ژانویه‌ی ۱۹۴۸ هم

۱. کلمنت اتلی. Clement Attlee. (۱۸۸۳-۱۹۶۷). نخست‌وزیر سال‌های ۱۹۴۵ تا ۱۹۵۱ انگلستان.

برمه‌ای‌ها به طور کامل مستقل شدند، هم اندونزی از قید هلند رها شد و به این ترتیب آسیایی‌ها جشن [استقلال] به پا کردند.

هلهله‌های آفریقایی

از طرف دیگر صدای هلهله‌های سنتی آفریقایی‌ها هم با آزادی سودان و لیبی و بقیه‌ی کشورهای آفریقایی شنیده شد. با این داستان را بیشتر در بررسی دهه‌های ۵۰ و ۶۰ سر و کار داریم و آنجا تحلیلشان می‌کنیم.

نظام پیمان‌ها؛ بند انگشت اتصال

در این دوران سه کشور اردودار استعماری سابق، یعنی فرانسه، انگلستان و هلند، از سر استیصال اتصالی بندانگشتی برقرار کردند با کشورهایی که پیش‌تر مستعمره‌ی خودشان بودند. این اتصال ها در قالب تشکیل نظام پیمان‌ها بود. با این پیمان‌ها کشورهای مشترک‌المنافع راه انداختند، کشورهای مشترک‌المنافع انگلستان (بریتانیا)، فرانسه و هلند. منتها [در عقد این پیمان‌ها] خیلی عقب‌نشینی کردند و آفریقا و آسیا از قید آنها رها شدند. این عصر رهایی بود.

عصر انقلاب

سیر تکوین اندیشه

در عصر انقلاب نخست سیر تکوین اندیشه‌ی حاکم عصر را با هم مرور می‌کنیم. ابتدا «سوسیالیست‌های تخیلی» آمدند و بخشی از تاریخ اروپا را به خودشان اختصاص دادند. طنین آرمان‌های اولیه‌ی مساوات‌خواهی، عدالت‌طلبی و بشردوست را برای اولین آنها در انداختند. بعد «سوسیالیست‌های عینی» یا «مارکسیست‌ها» آمدند. آنها این اندیشه را علمی‌تر و سازمان‌یافته‌تر کردند، پیوند تشکیلاتی‌شان با طبقات محروم، در مقایسه با اسلاف تخیلی‌شان، جدی‌تر بود. در این سیر انقلاب شوروی به وجود آمد. لنین آمد وتبصره زد که کار روشنفکر فقط آگاهی‌بخشی و تنویر نیست، بلکه باید سازماندهی کند. محصول این تبصره و نیروهایی که به دنبال آگاهی‌بخشی او آزاد شدند انقلاب شووری و تشکیل اتحاد شوروی بود. این نقطه‌چین زده شد و آرام آرام پیش رفت

و بعد در اروپا به روزا لوگزامبورگ[۱] وصل شد. سیر تکوین اندیشه‌ی سوسیالیستی آرام آرام ادامه داشت. حتی در درون جنگ هم با توجه به اینکه مردم اروپا با فاشیست‌ها درگیر بودند، فاشیست‌هایی که در کنه خودشان از سرمایه‌ی ارتجاعی هم دفاع می‌کردند، شاهد ادامه‌ی این سیر هستیم. به خصوص که چپ‌ها در مقاومت در اروپا علیه فاشیست‌ها قهرمانی کردند، اسطوره‌ای شدند، مثل پارتیزان‌ها در یوگوسلاوی و مثل چپ‌ها که دوشادوش ملی‌ها در فرانسه و سایر کشورهای اروپایی جنگیدند. در ادامه‌ی این سیر تکوین به طلایه‌دارای چین می‌رسیم.

طلایه‌داری چین

عصر انقلاب بیشتر دهه‌های ۶۰، ۷۰ و انتهای ۵۰ را به خودش اختصاص می‌دهد. در انتهای دهه چین رایت‌دار و طلایه‌دار شد؛ یعنی پرچم‌دار انقلاب در دوران بعد از جنگ جهانی دوم شد. اگر هندی‌ها بیشتر جنبه‌ی مبارزاتی، روش و منش داشتند، چین، به اصطلاح رهبران چینی، در زایشگاه تاریخ سه قلو زایید. سه قلو به این مفهوم که در درجه‌ی اول تبیین فلسفی داشت؛ چینی‌ها با خودشان فلسفه آوردند. هندی‌ها دستگاه جهان‌بینی خاصی با خودشان نیاوردند. درست است که گاندی جهان‌بینی خاص خودش را داشت یا رابیندرانات تاگور[۲] هندی شاعر، عارف و درون‌گرا بود و تبینی فلسفه‌ی شرقی از جهان داشت اما دستگاه فکری با خودشان نیاوردند. قلوی اول چینی‌ها دستگاه فلسفی بود، تبیین جهانی داشتند. در درجه‌ی دوم تبیین اجتماعی داشتند. در درجه‌ی سوم تبیین استراتژیک و مبارزاتی داشتند. لذا چین از این نظر پیشرفته‌تر بود که با خودش عنصر اندیشه آورد و استقلال اندیشه داشت. با اینکه اتحاد

---

۱. روزا لوکزامبورگ. Rosa Luxemburg. (۱۸۷۰-۱۹۱۹). رهبر سوسیالیست و کمونیست آلمانی. آثار متعددی از این متفکر به فارسی ترجمه شده است که یکی از مهم‌ترین آنها کتاب اصلاح یا انقلاب است که در سال ۱۳۸۱ با ترجمه‌ی اسدلله کشاورزی به همت نشر آزادمهر منتشر شده است. برخی از آثار دیگر او نیز در این کتاب قابل مشاهده است: گزیده‌هایی از روزا لوکزامبورگ، به کوشش پیتر هوریس، کوین آندرسن، ترجمه‌ی حسن مرتضوی، نیکا، مشهد، ۱۳۸۶.

۲. رابیندرانات تاگور. Rabindranath Tagore. (۱۸۶۱-۱۹۴۱). شاعر، فیلسوف، موسیقیدان و چهره‌پرداز اهل بنگال هند.

جماهیر شوروی شکل گرفته بود و اتوریته‌ی الهامی و فلسفی بر بقیه‌ی جهان، آرمان‌خواه‌ها و سوسیالیست‌ها برقرار کرده بود، اما چینی‌ها این خصلت مستقل را داشتند که ملات اندیشه‌ی فلسفی خودشان را با بیل و فرغون خودشان فراهم کنند که این خیلی مهم بود. «مائو»[1] جهان را تبیین کرد. تضاد مائو در ادبیات فلسفی به عنوان یکی از پله‌های مرجع تلقی می‌شد. به رغم نقدهایی که امروزه وجود دارد در ۶۰-۷۰ سال پیش چیز نویی بود و بخشی از جهان را به خودش سمپاتیزه کرد. این است که [می‌گویم] چینی‌ها سازماندهی، عنصر مبارزه، عنصر فلسفی و هم عنصر «از نو» شدن داشتند. آقای مهندس سحابی همیشه در [مرور] تجربه‌ی چین تأکید می‌کردند که چینی‌ها در مقطعی حدود ۹۰% تشکیلات روستایی و ۹۵% تشکیلات شهری‌شان را از دست دادند. منتها خود مائو با توجه به توان جمع‌بندی و توان نقادی این امکان را داشت که از نو شروع کند و این از نو شروع کردن منجر به شکست دادن چیانگ کای‌شک[2] شد که بقایای همان نظام کهن ارتجاعی و فاشیستی بعد از جنگ جهانی دوم بود. مائو در نهایت توانست انقلاب چین را پایه‌گذاری کند. [بررسی] سیر نقطه‌چین چینی‌ها را انشاءالله جلوتر در دهه‌های بعدی ادامه می‌دهیم.

زمینه‌های تسری ایده انقلاب

وجه بعدی زمینه‌های تسری ایده‌ی انقلاب است. شوروی هنوز در دهه های ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ پرتوافکن بود. در چین هم که انقلاب شده بود. منطقه‌ی لاتین آرام آرام می‌رفت که به کمپ انقلاب بپیوندد. بخش‌هایی از آسیا و آفریقا آماده‌ی انقلاب بودند که انشاءالله اگر فرصت بود در سیر دهه‌های بعدی به اینها می‌پردازیم.

خلاصه آنکه دوران کل بحث ما عصر رهایی است. مرحوم دکتر مصدق و نهضت ملی ایران هم در عصر رهایی و عصر جنبش‌های ملی قابل تبیین هستند. عصر انقلاب

---

۱. مائوتسه تونگ. Mao Zedong. (۱۸۹۳-۱۹۷۶). تئوریسین مارکسیسم لنینیسم، سیاست‌مدار انقلابی کمونیست و رهبر جمهوری خلق چین. از او کتاب های متعدد به جا مانده و به فارسی برگردان شده که برخی از مهم‌ترین آنها در این اثر قابل مشاهده است: منتخب آثار مائوتسه دون، جرس، تهران، ۱۳۷۰.

۲. چیانگ کای‌شک. Chiang Kai-shek. (۱۸۸۷- ۱۹۷۵). رهبر سال‌های ۱۹۲۸ تا ۱۹۳۱ چین.

تازه پرتوافشانی کرده و گزینه‌ی مصدق مثل گزینه‌ی سوکارنو،[۱] ناصر[۲]، گاندی و نهرو[۳] در عصر رهایی و جنبش‌های ملی معنی می‌دهد تا عصر انقلاب. منتها چون سفره‌ی عصر انقلاب هم نیمه‌باز شده ما نمی‌توانیم آن را نادیده بگیریم. مروری بر آن کردیم و رد شدیم.

انتهای ورانداز

یک نیرنگ- یک زخم فعال

[در این روزگار] اتفاقات دیگری هم در جهان [در حال وقوع] است. اتفاق اول این است که شاهد یک نیرنگ هستیم. آن نیرنگ زخمی را فعال کرد که هنوز از آن چرک و خون ترشح می‌شود. در ۱۹۴۸ با مساعی انگلستان، فرانسه، آمریکا و تا حدودی سازمان ملل کشور فلسطین اشغال و [تبدیل به] کمپ همه‌ی یهودیان سرگردان جهان شد. کشور اسرائیل به نفع بیرون‌ریزی فلسطینی‌ها از منزل سنتی، تاریخی و پرپیشینه‌ی خودشان تشکیل شد. جنگ اول اعراب و اسرائیل را در سال ۱۹۴۸ داریم که هر دو جنگ را مرور خواهیم کرد. جنگ ۱۹۶۷ و بعد هم جنگ رمضان ۱۹۷۳ واقع شد.

بنیان‌گذاری‌ها

اتفاق دوم بنیان‌گذاری‌ها، به ویژه در جهان عرب، است. چند اتفاق در جهان عرب می‌افتد. اتفاق اولش تشکیل «اتحادیه‌ی عرب» در ۱۹۴۳، یعنی آخرین سال جنگ جهانی دوم است. [برای تشکیل این اتحادیه] مصر، سوریه، اردن، عراق و لبنان تجمع پیدا می‌کنند و عربستان هم در مارس ۱۹۴۵ به آنها می‌پیوندد. [بدین ترتیب]، اتحادیه‌ی عرب رسماً با گرایشات پان‌عربیسم در سال ۱۹۴۵ در قاهره بنیان‌گذاری می‌شود. در کنار این تشکیلاتِ مادرِ پان‌عربیسم تمایلات فلسفی حزبی هم در درون کشورهای

---

۱. احمد سوکارنو. (۱۹۰۱-۱۹۷۰). اولین رئیس‌جمهور کشور اندونزی از سال ۱۹۴۵ تا ۱۹۶۷.

۲. جمال عبدالناصر. (۱۹۱۸-۱۹۷۰). دومین رئیس‌جمهور مصر از ۱۹۵۶ تا ۱۹۷۰.

۳. جواهر لعل نهرو. (۱۸۸۹-۱۹۶۴). اولین نخست‌وزیر هند پس از اعلام استقلال.

عربی پیدا می‌شود. حزب بعث با بنیان‌گذاری میشل عفلق[1] در ۱۹۴۰ تشکیل می‌شود. در ۱۹۴۶ اعلام موجودیت می‌کنند. در ۱۹۴۷ کنگره برگزار می‌کنند و البعث در سوریه ارگانشان می‌شود. این حزب بعث مثل [بذر] مرقه است. قبل از انقلاب بعضی شهرها بود که امکان چمن کردن زمین‌های خاکی نبود. بچه‌ها هم مرقه می‌خریدند [و زمینشان را سبز می‌کردند]. مرقه را که بپاشی خودش می‌دود . احتیاج به چمن ندارد زمین چمن اگر بخواهد احداث شود، باید زیرسازی شود، یک لایه خاک ذغال ریخته شود، یک لایه خاک نرم ریخته شود، یک زمستان زیر برف بخوابد تا در نهایت چمنی در بیاید. ولی مرقه اصلاً این طوری نیست. حزب بعث هم مثل اخوان‌المسلمین مرقه‌ای بود؛ یعنی در جهان عرب که پاشیده شد، دیگر همه‌ی جهان عرب را به خودش مشغول کرد. اخوان‌المسلمین که در دهه‌های قبل بنیان‌گذاری شده بود مرقه‌گونه دویده بود و سرایت کرده بود. حزب بعث هم مانند آن از سوریه شروع شد، به عراق و اردن رفت و مرقه‌گونه دوید و سرایت کرد. تشکیلاتی‌ترین صورت آن بعدها در عراق شکل گرفت و به صدام حسین رسید. جنایات این چهار سال داخل عراق هم شیرین‌کاری‌های ادامه‌دهندگان روش حزب بعث است. منتها حزب بعث اولیه طبیعتاً اینها نبودند؛ آنها شعارهای سه‌گانه داشتند: وحدت، آزادی، سوسیالیسم در درون کشورهای عربی و پان‌عربسیم در بیرون از کشورهای عرب.

بنیان‌گذاری دیگری، که آن هم مثل مرقه‌پاشی بود، بنیان‌گذاری افسران آزاد بود. افسران آزاد اولین بار توسط ناصر در مصر پایه‌گذاری شد. اعراب در جنگ ۱۹۴۸ شکست خوردند. [بعد از آن شکست] رگه‌ی رادیکالی از افسران جوان بودند که به شکست نظامی اعراب در جنگ اول با اسرائیل و حاکمیت‌های سنتی عربی نقد داشتند. از دل این نقد افسران آزاد در آمدند. افسران آزاد در سال ۱۹۵۲ در مصر کودتا کردند که با این کودتا فاروق، که انگلیسی بود، سلطنتش در مصر جمع شد و جمهوری مصر تشکیل شد. اولین رییس‌جمهور مصر هم ژنرال نجیب بود که بعد از ژنرال نجیب، ناصر، رادیکال‌تر از او، آمد. این افسران آزاد بعدها به لیبی، سودان و ... رفتند که آخر

---

۱. میشِل عَفلَق. (۱۹۱۰-۱۹۸۹). بنیادگذار عقیدتی جنبش بعث (شکل سکولاری از ملی‌گرایی عربی).

دهه‌ی ۵۰ و ۶۰ [اینها را] می‌بینیم. جعفر نمیری[۱] در سودان و قذافی[۲] در لیبی نمایندگان افسران آزاد در سودان و لیبی بودند که آنها هم سلطنت‌های انگلیسی را ور انداختند و جمهوری‌های رادیکال جدید به پا کردند. بعداً فایل این بنیان‌گذاری‌ها را باز می‌کنیم و پی می‌گیریم.

بیرون از اردوها

یکی از اتفاقات دیگر این بود که بخشی از کشورها از اردوها و کمپ‌ها بیرون رفتند، از جمله یوگوسلاوی. بروز تیتو[۳] درون جنگ ضدفاشیستی چهره ظاهر کرده بود. هم نظامی و هم استراتژسیت [بود]. تیپ مهرگرای مردمی یوگسلاو بود. حاضر نشد به کمپ شوروی برود. در آلبانیست‌ها هم انور خوجه[٤] در کمپ شوروی نرفت. [بدین شکل] ابرو و پرانتزی بیرون از اردوی محور استالین باز شد که یوگسلاوها و آلبانیست‌ها پایه‌گذار آن بودند.

خاورمیانه؛ جغرافیا و نفت

آخر قضیه را با بحث نفت می‌بندیم. گفتیم سوخت فسیلی، از جمله نفت، در مقایسه با سوخت قدیم، که زغال سنگ بود، اهمیت جدی‌تری پیدا کرد. نفت آرام آرام می‌رفت تا خودش را به درون بیست قلم کالای اول تجارت بین‌الملل بکشاند. همیشه بیست قلم اول، به ویژه ده قلم اول کالای تجارت جهانی، کالاهای بسیار استراتژیکی هستند که بیشترین تعیین‌کنندگان وزن، نبض و سهم کشورها از تجارت جهانی است. پیش‌تر زغال سنگ این وضعیت را داشت. زغال سنگ دیگر آرام آرام کنار می‌رود. زیرا قبل از جنگ، ناوگان دریایی و زیردریایی کشورهای امپریالیستی راه افتاد. آن ناوگان در دوران خودش حکم های‌تکنولوژی را داشت که آن های‌تکنولوژی دیگر با سوخت

---

۱. جعفر محمد النُمیری. (۱۹۳۰-۲۰۰۹). رئیس جمهور سودان از ۱۹۶۹ تا ۱۹۸۵.

۲. معمر قذافی. (۱۹۴۲-۲۰۱۱). رهبر انقلاب لیبی از ۱۹۶۹ تا ۲۰۱۱.

۳. یوسیپ بروز تیتو. Josip Broz Tito. (۱۸۹۲- ۱۹۸۰). رئیس‌جمهور و رهبر اتحادیه کمونیست‌های یوگسلاوی.

٤. انور خوجه (۱۹۰۸-۱۹۸۵)دبیر اول حزب کارگر و رهبر جمهوری سوسیالیت خلق آلبانی از پایان جنگ جهانی دوم تا زمان مرگ.

فسیلی زغال سنگی کثیف و سنگین نمی‌توانست ادامه حیات بدهد. [به این ترتیب]، سوخت فسیلی و نفتی به صنعت راه پیدا کرد. دیگر صنعت هم به مداری رسیده بود که زغال سنگ کفافش را نمی‌داد و به عصر نفت رسیده بود. از طرف دیگر، صنایع مصنوعی هم، مثل صنعت کائوچو، رونق جدی پیدا کرد. صنایع پلی‌مری، که از نفت استفاده می‌کردند، رونقی جدی پیدا می‌کردند. به این علت است که نفت اهمیت جدیدی پیدا کرد. متناسب با پله پله بالا آمدن نفت در پلکان بیست قلم کالای اول تجارت جهان اهمیت خاصی پیدا کردند، به ویژه کشورهای نفت‌خیز و به ویژه خاورمیانه که منبع نفت هستند. بنابراین، جغرافیای خاورمیانه هم مهم‌تر شد. چون اتحاد شوروی به وجود آمده بود، کمپ درست کرده بود و امپریالیست‌ها می‌خواستند با استفاده از خاورمیانه کمربند سبز ضدکمونیستی دور شوروی بکشند. از این حیث و از حیث اینکه خاورمیانه میزبان منابع نفت هم بود، خاورمیانه آرام آرام به صورت قطب جدید استراتژیک جهان در آمد و اهمیت ویژه پیدا کرد. بعد که جنبش ملی شدن صنعت نفت توسط مصدق و یاران مصدق و مردم ایران سامان پیدا کرد اهمیت نفت و خاورمیانه افزون‌تر از قبل شد که انشاءالله آن را در جلسات بعد خدمتتان توصیف خواهیم کرد.

پرسش و پاسخ

پرسش: شما در صحبت‌هایتان به تمرکزگرایی اقتصادی استالین اشاره کردید و اینکه در کل فرد سازماندهی بود و تمرکز سازمانی اقتصادی هم به وجود آورد. قبل از استالین، لنین رهبری شوروی را به دست داشت و تز بورژوازی ملی را هم مطرح کرده بود. به نظر هم می‌رسد دکتر مصدق و برخی افراد دیگر، خواه مستقیم و خواه غیرمستقیم، تا حد زیادی از این تز الهام گرفته بودند. پرسش اول من این است که چرا در صحبت‌های خود هیچ اشاره‌ای به به بورژوازی ملی نکردید؟ نکته‌ی دیگر اینکه این تز لنین ذاتاً با تمرکزگرایی مطلق اقتصادی استالین نمی‌خواند. آیا این تضاد فهمیده شد؟ اگر فهمیده شد، چه سرنوشتی برای آن به وجود آمد و چگونه به نفع استالین حل شد؟ استالین چگونه این ایده را پایمال کرد؟ گویی دستاورد لنین و استالین در اینجا خیلی با هم متضاد است.

پاسخ: لنین در دوره‌ای بود که خودش مقدمتاً انقلاب را در مرحله‌ی دموکراتیک فرض می‌کرد. اصل موجود در مرحله‌ی دموکراتیک هم اصل تجمیع نیروهاست؛ یعنی از پرولتر است تا سرمایه‌داران ملی. در حالی که دوران استالین دیگر دوران انقلاب دموکراتیک نبود. بنابراین، دوران لنین با دوران استالین تفاوت ماهوی داشت. طبق تصور آنها، در دوران انقلاب دموکراتیک فرض بر این است که باید برای تمام نیروهایی که به هر میزان خصلت دموکراتیک، خصلت ملی و نفرتی ضدفاشیستی دارند امکان مشارکت فراهم شود. در دوران استالین این تلقی وجود نداشت و دوران انقلاب دموکراتیک نبود، دوران انقلاب به مفهوم اقتصادی _ اجتماعی سانترالیزه و شکل‌گرفته‌اش بود. بنابراین، مرحله‌ها و تلقی‌ها متفاوت بود. در دوره‌های تاریخی‌ای هم که جلسات قبل بحث کردیم، اشاره‌ای به نپ[1] لنین کردیم.

من تصور می‌کنم که انتخاب لنین هم انتخابی نهایی نبود. یعنی می‌خواست از بوروژازی، که خصلت دموکراتیک و تا حدودی خصلت ضداستعماری و ضدتزاری

---

۱. سیاست‌های نوین اقتصادی لنین.

دارد، در مرحله استفاده کند. برای مثال لنین برخوردی با اتاق بازرگانی داشت. اتاق بازرگانی روسیه از زمان تزارها باقی مانده بود. همه‌ی سوسیالیست‌های پیرامون لنین به او اعتراض می‌کردند که چرا لنین این نهاد ارتجاعی سرمایه‌داری را بر نمی‌اندازد. استدلالی که او آورده بود استدلالی تاکتیکی بود. گفته بود آنها اطلاعات و شناختی از تجارت بین‌المللی دارند که ما نداریم. ما آن شناخت و اطلاعاتشان را می‌گیریم، بعد که اطلاعاتشان به ما منتقل شد دیگر با آنها کاری نداریم. این برخورد با اتاق بازرگانیِ به جا مانده از نظام تزاری سرمایه‌داری برخورد استراتژیک نبود، برخورد تاکتیکی بود. علت هم این بود که در مرحله‌ی اول همه باید می‌آمدند.

اما مرحله‌ی استالین دیگر حدود دو دهه بعد از مرحله‌ی انقلاب دموکراتیک لنین بود. دیگر دلیلی نداشت که همه بیایند. در مرحله‌ی لنین چیزی شکل نگرفته بود، در حالی که بنا بود چیزی شکل بگیرد. ولی زمان استالین دیگر همه چیز شکل گرفته بود. ساختار حکومتی بود، نظام اقتصادی بود و نظام اجتماعی بود و ... . اینها تفاوت‌های لینن و استالین بود. وجه بعدی این است که اصل تجمیع نیروها، که زمان لنین بود، در دوره‌ی استالین جای خودش را به اصل تثبیت و محوریت داده بود. باید مرکزیتی شکل می‌گرفت که همه‌ی نیروها حول آن مرکزیت شکل پیدا می‌کردند تا به نفع پایه‌گذاری اتحاد شوروی مقابل قطب‌های نظام سرمایه‌داری قد علم کنند. در دوران لنین به هیچ وجه این دغدغه‌ی استراتژیک مطرح نبود. [دوران لنین، دوران] انقلاب دموکراتیک در حال تکوین بود که می‌توانست به استقرار حکومت نایل شود؛ چشم‌انداز این بود. این [در] دوره‌ی استالین شکل گرفته بود. جنگ سرد هم شروع شده بود. در جنگ جهانی دوم بهانه‌ای تاریخی برای استقرار سانترالیسم فراهم شد. بعد از جنگ هم استالین آن بهانه را ادامه داد و آورد و به مبارزه‌ی ضدامپریالیستی و قد علم کردن مقابل نظام سرمایه‌داری جهان تبدیل کرد. به این علت است که تلقی‌هایشان از اساس با هم فرق می‌کرد. ویژگی‌های تشکیلاتی‌شان هم با هم فرق می‌کرد. لنین بیشتر زیستش در اروپا بود. زمانی که مساعی استراتژیکش را برای انقلاب در شوروری به کار برد خودش در سوئیس و آلمان بود. از نظر فکری در محفل و پاتوق به دنیا آمده بود. در پاتوق‌های سوئیس و آلمان طیف‌های مختلفی از سوسیالیست‌ها را تجربه و تحمل کرده بود. ولی استالین به هیچ وجه این‌طور نبود. او در حزب تولد فکری پیدا کرده بود و در حوزه‌ی

تعلیماتی نشو و نما کرده بود. در مدار بسته تربیت شده بود. مدار باز و اوپن لنین را در نظر بگیرید، مدار بسته‌ی استالین را هم در نظر بگیرید. ماهواً از نظر خصلتی، مشی و راهکارهای تشکیلاتی با هم تفاوت‌های طیفی دارند. بنابراین، خیلی‌نمی شود این دو را با هم مقایسه کرد. در حوزه‌های تربیتی و تنفسی، مشی و منش، مرحله و تلقی با هم تفاوت داشتند. این را این‌طور باید تحلیل کرد.

درباره‌ی این هم که گفتید در بررسی‌مان به بورژوازی ملی بها ندادیم باید بگویم به ایران و دوره‌ی مصدق که برسیم در بحث اقتصاد بدون نفتش انعقاد نطفه‌ی نخستین بوروژوازی ملی را باز می‌کنیم . در جهان آن زمان هم که داریم صحبت می‌کنیم بوروژوازی ملی با دولت‌های ملی مفهوم پیدا کرد. آرام آرام می‌رسیم. ولی دورانشان خیلی خیلی کوتاه بود. یک سری انقلاب‌های ملی صورت گرفت که از ابتدا هم به شوروی و آن کمپ وابسته نبود. برای مثال خط افسران آزاد، لیبی، سوریه، سودان و مصر یک کمپ هستند که از اول اصلاً به شوروی وابسته نبودند. یا انقلاب الجزایر انقلاب ملی با گرایشات عدالت‌طلبانه بود؛ انقلاب سوسیالیستی به آن مفهوم نبود. برای اخراج به پا شد. در آسیا هم به همین ترتیب بود. خلاصه آنکه یک سری کشورها آرام آرام خط ملی پیدا کردند و بعد از تشکیل دولت ملی ایده‌ای جهان‌شمول پیدا شد: ایده‌ی راه رشد غیرسرمایه‌داری. راه رشد غیرسرمایه‌داری را هم باز مارکسیست‌های از نوع شوروی ساخته و پرداخته کردند. دیدند همه به کمپ نمی‌پیوندند. یوگسلاوی به کمپ نپیوست. آلبانی به کمپ نپیوست. ناصر برای پیوستند به کمپ ملاحظات جدی داشت و استقلال خودش را حفظ کرد. مصدق در ایران عنصر جدی ملی سازش‌ناپذیر داشت و تیپی نبود که به کمپ بپیوندد. لیبی لب مرز بود. هند با همه‌ی گرایش‌های سوسیالیستی نهرو و خانم گاندی[1] هیچ وقت وارد کمپ نشد. بنابراین، واقعیت وجودی اینها واقعیتی جدی بود. تئوریسین‌ها آمدند تئوری پیوستن به کمپ را پیشنهاد کردند که خب قبلش ساختار نظامش هم به وجود آمده بود؛ پیمان ورشو به وجود آمد مقابل آتلانتیک شمالی، ناتو. به لحاظ اقتصادی هم کشورهایی که در اروپا سرخ شدند هیچ‌گونه هویتی ملی بروز

۱. ایندیرا گاندی. (۱۹۱۷-۱۹۸۴). نخست‌وزیر سال‌های ۱۹۶۶ تا ۱۹۷۷ و ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۴ هند.

ندادند؛ همه ذیل شوروی آمدند. راه رشدی غیرسرمایه‌داری هم تئوریزه شد که آن هم می‌شود گفت تا حدودی جاده‌ی فرعی الحاق به شوروی بود. به عنوان مثال سودان، لیبی، مصر، الجزایر و بخشی از آسیایی‌ها همه آن راه رشد غیرسرمایه‌داری را رفتند و حزب توده هم در ایران ، دهه‌های بعد از کودتا علیه مصدق، مروج و مبلغ راه رشد غیرسرمایه‌داری در ایران بود. بنابراین، راه رشد غیرسرمایه‌داری، هم به لحاظ تئوریک و هم به لحاظ عملی، مجرایی برای تنفس، رشد، انسجام و تقویت درونی نیروهای سرمایه‌داری با گرایش ملی باقی نمی‌گذاشت. خطوط اصلی راه رشد غیرسرمایه‌داری چه بود؟ تجارت با کمپ سوسیالیستی، گرفتن مشورت کارشناسی از کمپ سوسیالیستی و گرفتن وام‌های موردی از کمپ سوسیالیستی. الحاق را تجویز نمی‌کرد اما پیوند را تجویز می‌کرد. بخش مهمی از کشورهایی هم که انقلاب یا حرکتشان حرکت ملی بود راه رشد غیرسرمایه‌داری را پیش گرفتند.

کتابی در ابتدای دهه‌ی هفتاد میلادی منتشر شد که ما آن را زمانی که دبیرستان بودیم می‌خواندیم. آن کتاب [درباره‌ی] جغرافیای سیاسی کشورهای رو به رشد بود. کتاب سال ۱۹۷۰ چاپ شده بود و سال‌های ۱۳۵۲ و ۱۳۵۳ هم به ایران آمده بود. جوهر آن کتاب تبلیغ راه رشد غیرسرمایه‌داری بود. در این کتاب توصیف حدود چهل کشور جهان آمده است که راه رشد غیرسرمایه‌داری را می‌روند. خلاصه اینکه راه رشد غیرسرمایه‌داری حلقه‌ی واسطی شد مقابل گزینه‌ی وابستگی به امپریالیسم، کمپرادورسیم، گزینه‌ی پیوند با کمپ سوسیالیستی و رفتن در چادر صحرایی شوروی و جایی برای بروز و ظهور ایدئولوژی بوروژوازی ملی باقی نگذاشت. جلوتر که برویم می‌بینیم که در ایران هم بعد از مصدق این اتفاق افتاد. غیر از تک‌مورد استثنایی آقای عالی‌نسب، که مسیر خودش را آرام آرام و پاورچین ادامه داد، بقیه‌ی نطفه های بوژوازی ملی‌ای که زمان مصدق در ایران بسته شدند و حلقه‌هایی که راه افتادند همه در خط کمپرادوریسم رفتند. این است که می‌گویم شرایط جهان و شرایط منطقه‌ی ما به بورژوازی ملی اجازه‌ی تنفس تئوریک و عملی نداد. حالا انشاءالله جلوتر باز خواهیم کرد.

پرسش: اینکه خطی از مسیرش منحرف شده باشد یک حرف است، ولی من فکر می کنم اختلاف سر این بود که کشورهایی که بورژوازی ملی در آنها نطفه بست

و بعد هم به راه رشد غیرسرمایه‌داری رسیدند، جوهراً خطشان را از استالین جدا کردند. کما اینکه آخر سر استالین و چرچیل با هم سر یک سفره می‌نشینند اما چنگ و دندان امپریالیسم زمانه به امثال مصدق می‌گیرد و حزب توده بزرگترین خیانت‌ها را علیه مصدق انجام می‌دهد و . . . اینکه از نظر کمّی کم بودند درست است، منتها به نظر می‌رسد کیفیتی هم وجود داشته که از قضا استعمار و امپریالیسم دوران بزرگترین تضاد را با اینها دارد.

پاسخ: اینهایی که شما می‌گویید در کشورهایی مثل کشور ما [فقط در حد] «رگه» بودند. دو جریان در کشورهای از نوع ما «جریان» هستند؛ یکی جریان ارتجاعی وابسته به زمین و دیگری جریان ارتجاعی وابسته به بازار بین‌المللی و کمپرادوریسم است. از دوران قاجار، جریان تجارت در ایران «جریان» است؛ نهر، جویبار، جوی و جویَک نیست. جریانی خروشان است. در سیصد سال اخیر، تجارت یکی از جریان‌های واقعاً موجود اقتصاد ایران بوده؛ [به طور مشخص]، از وقتی بازارهای ملی فرو پاشید و به بازارهای جهانی ملحق شد [این جریان در ایران به طور جدی بود]. جریان زمین‌داری هم جریان رگ و ریشه‌دارتری از جریان تجاری در ایران است. پس جریان ملی‌ای که نه بخواهد به زمین سنتی و فئودال‌های مرتجع وابسته باشد، [نه بخواهد] شیوه‌ی تولید کهنه داشته باشد و نه بخواهد ظرفیت تولیدی‌اش را فقط در عرصه ی خدماتی بین المللی خرج کند و واسطه و دلال شرکت‌های بین‌المللی و حد واسط آن با بازار ملی باشد، بلکه به دنبال پیش‌گرفتن مسیر تولید ملی باشد، مسیرش خیلی سخت است و [ابتدا فقط در حد] رگه است. این رگه در کشورهایی مثل ما امکان بروز و ظهور جدی پیدا نکرد. الان هم که برخی دیدگاه‌ها بر ضرورت میدان دادن به بوروژوازی ملی در ایران تصریح می‌کنند باید [برتری مطلوبشان را به نحو] پژوهشی و غیرحسی اثبات کنند. پایگاه بوروژوازی ملی در ایران ما بسیار بسیار محدود است. انگشت سبابه به جاهای بسیار بسیار حداقلی می‌تواند به عنوان نطفه‌های بورژوازی ملی در ایران اشاره کند. بنابراین، بوروژوازی ملی در کشورهایی مثل کشور ما [تازه] باید شکل بگیرد، ایجاد شود. واقعیت متعیّن وجودی قابل مشاهده‌ای ندارد که [بتوانیم] بخشی از میدان را در اقتصاد کلان به اینها بدهیم. باید شکل بگیرد. مصدق این را درک کرد. مصدق وسط این دو جریان ایستاده بود. یک جریان، جریان زمین‌داری کهن بود که از قضا یکی

از جریان‌های برانداز مصدق هم همین جریان بود؛ جریان‌های ارتجاعی وابسته به زمین که بخشی از روحانیت هم با آنها هم‌پیمان تاریخی بودند. یک جریان هم جریان کمپرادور [بود]. جریان کمپرادور چه کسانی بودند؟ میراشرافی،[۱] سرمایه‌دار اصفهانی، برادران رشیدیان، که وابسته به سفارت آمریکا و کار چاق‌کن شرکت‌های آمریکایی در ایران بودند. مصدق این وسط ایستاده بود. همین وسط سعی کرد رگه‌ای به وجود بیاورد. عالی‌نسب[۲] را از عرصه ی تجاری به عرصه‌ی سرمایه‌گذاری صنعتی هل داد. یا برای مثال در جبهه‌ی ملی ایران آقای گیتی‌بینی پیدا شد که میل سرمایه‌اش را به میل ملی سوق داد. خلاصه اینکه مصدق وسط ایستاد و رگه‌ای ایجاد کرد. این رگه بعداً امکان تنفس پیدا نکرد. الان هم در اقتصاد ایران بوروژوازی ملی رگه است. رگه‌ای است که نقطه‌چین کم‌رنگی دارد. جریان ارتجاعی جریان بزرگی است. الان زمین‌دارها خیلی نیستند. اما لمپن‌ها و میدانی‌ها [بسیارند].

جریان مدرن هم که پیش‌تر می‌گفتند از شرکت‌های بالای میدان ونک ، الان از خود پامنار و پاچبار بازار شروع می‌شوند. بچه‌های بازاری‌های قدیم الان پوست انداخته‌اند. کروکودیل جدیدی شده‌اند. حالا بازاری قبلی انسان بود، لجستیک مبارزه ی ملی بود. ولی الان بچه‌های بازاری‌های قدیم از بازار بیرون آمده‌اند. حوزه‌ی زیستی مردابی پیدا کرده‌اند و تبدیل به کروکودیل شده‌اند. برای منافع خودشان و منافع شرکت های تجاری بیرون مرزی که به آنها وابسته‌اند همه را گاز می‌گیرند. الان دم این کروکودیل تو دبی است. الان یک بخش اقتصاد ایران کروکودیلیسم است و بخش دیگر آن هم یقه‌چرک‌ها، لمپن‌ها، میدانی‌ها، آستین‌بالاها و پاتوگیوه‌ای ها هستند که حالا دیگر مدرن و های‌کلاس هم شدنده‌اند. بین این دو چندان چیزی نیست که بخواهی روی آن مانور بدهی. آن رگه باید ایجاد بشود. مصدق آن رگه‌ی بوروژوازی ملی را ایجاد کرد ولی بعد از خودش کسی نبود که این سوزن و نخ را با حوصله دست بگیرد و کوک بزند. بوروژوازی ملی در ایران رگه‌ای است که باید کوکش زد. مثل کوک خیاط‌ها که [ابتدا] کوک بزرگی می‌زنند و اندازه می‌گیرند، بعد زیر چرخ می‌برند و [دوختش را] ریز

---

۱. سید مهدی میراشرافی. (۱۲۸۹–۱۳۵۸). سیاست‌مدار و کارخانه‌دار دوره‌ی پهلوی.
۲. مصطفی عالی‌نسب. (۱۲۹۶–۱۳۸۴). اقتصاددان و صنعت‌گر ایرانی.

می‌کنند. آن کوک در حقیقت رگه‌ای است که باید قوام پیدا کند. بعد زیر چرخ برود و قِر صدا بدهد و به اصطلاح چرخ بخورد و هم اتو آهنی رویش کشیده شود تا جا بیفتد. در ایران مصدق کوک بوروژوازی ملی را زد ولی بعد از او استاد خیاطی پیدا نشد که کوک [مصدق] را ریز کند و رویش هم اتویی بکشد که تثبیت شود. این است که این دو جریان همیشه در ایران و همه‌ی کشورهای مثل ایران هم وجود دارد. به عنوان مثال الجزایر هم این‌طور بود. یک جریان کهن وابسته به زمین بود و یک جریان تجاری وابسته به فرانسه، اروپا و آمریکا. این وسط جبهه‌ی آزادی بخش الجزایر و به عنوان مثال احمد بن بلا[1] سعی کرد این رگه را مثل مصدق کوک بزنند. ناصر [هم در مصر چنین] سعیی کرد. ولی بعد از ناصر، سادات[2] آمد. بعد از مصدق زاهدی و شاه آمدند. بعد از بن بلا بومدین[3] آمد و همان خط راه رشد غیرسرمایه‌داری را رفت. بنابراین کوک‌زنی در این کشورها پیدا شد اما بعد از آنها راهشان ادامه پیدا نکرد و تبدیل به جریان نشد. این بحث به لحاظ اقتصادی مفصل است. اگر سهم این جریان را، که در اصطلاح بوروژوازی ملی گفته می‌شود، مخاطب‌های اجتماعی آن را، پس‌انداز کلان و پاتوق‌های اجتماعی‌اش را با دو جریان در GNP مقایسه کنید، [می‌بینید که داشته‌های این جبهه] نازل بوده است؛ هم در کشورهایی که در عصر رهایی بعد از جنگ جهانی دوم مبارزه‌ی ملی را پیش گرفتند و هم در کشوری مثل ایران. انشاءالله در جمع‌بندی مصدق به این بحث می‌رسیم.

پرسش: شما فضای بین‌الملل را به صورت مجموعه‌ای دیدید و نگاهتان به عصر رهایی و کشورهای مشمول آن هم به همین صورت بود. من احساس کردم عامل اصلی عصر رهایی را هم فرتوتی فرانسه و هلند و امثال آن گرفتید.

پاسخ: آن شرط خارجی بود، ولی مبنا درون خودشان است.

---

۱. محمد احمد بن بلا. (۱۹۱۶-۲۰۱۲). رهبر سیاسی جنگ استقلال الجزایر، اولین نخست‌وزیر و نخستین رئیس‌جمهور انتخابی الجزایر.

۲. محمد انور سادات. (۱۹۱۸-۱۹۸۱). سومین رئیس‌جمهور مصر.

۳. محمد بن ابراهیم بوخروبه، معروف به هواری بومدین. (۱۹۳۲-۱۹۷۸). رهبر الجزایر از ۱۹۶۵ تا ۱۹۷۸.

پرسش: پرسش من هم همین است که آیا مبنای مشترکی درونی هم می‌شود در آن دوران پیدا کرد به عنوان مبنای درونی برای همه‌ی آن کشورهایی که عصر رهایی را رقم زدند یا خیر. مبنای درونی مشترکی که در نگاهی از بیرون بین همه‌ی اینها مشترک باشد به چشمتان آمده است یا خیر ؟

پاسخ: آری. همه‌ی این کشورها، چه کشورهایی که در نیمه‌ی دهه‌ی چهل تا نیمه‌ی دهه‌ی پنجاه عصر رهایی و مبارزات ملی را رقم زدند، چه کشورهایی که از اواخر دهه‌ی چهل و اواسط دهه‌ی پنجاه، شصت و هفتاد میلادی عصر انقلاب را رقم زدند، یعنی چه کشورهایی که مبارزه‌ی ملی را پیش گرفتند و چه کشورهایی که مبارزه‌ی ایدئولوژیک و انقلابی را پیش گرفتند، همه‌ی‌شان نقطه‌چین‌هایی از مبارزه‌ی آرمان‌خواهانه داشتند. به عنوان مثال فرض کن ساندنسیت‌ها[1] که سال ۱۹۷۹ پیروز شدند جریان چپ رادیکال بودند. مارکسیت هم بودند ولی سه دهه قبل یک ساندینویی بود که این ساندنیو مبارزه‌ی ملی پیشه کرده بود. ایران خودمان هم که مشروطه داشت و جنگل داشت و در سیر خودش به مصدق رسید. حوزچه‌هایی از قبل داشتند که آن حوزچه‌ها هنوز خشک نشده بود. لذا اصالت با فرتوتی نیست. آنها فرتوت شدند، اینها هم از قبل بغض نهفته، صورت سیلی خورده و آرمان‌هایی ملی داشتند که امکان بروز ظهور پیدا نکرده بود. هفته‌ی گذشته دکتر پیمان آرمان‌های مشروطه را به خوبی به آرمان‌های نهضت ملی وصل کردند. بنابراین، همه‌ی آنها نقطه‌چین‌هایی از گذشته و درون‌جوشی‌هایی داشتند که حالا یا به عصر رهایی پیوستند یا به عصر انقلاب.

پرسش : نقش آلمان در تحولات این مقطع ایران چه بود؟

پاسخ: اگر اجازه بفرمایید [موضوع] جلسه‌ی بعد انشاءالله شکافتن فضای اقتصادی، اجتماعی، سیاسی ایران است. بحث آلمان را هم آنجا باز می‌کنیم. [فعلاً در همین حد بگویم که] آلمان از بعد از مشروطه نقطه‌چینش را زد. در جنبش‌های منطقه‌ای نقطه‌چینی از آلمان‌ها بود، به عنوان مثال هم در تنگستان، هم در جنبش جنگل. بعد گفتیم که فضای ایران هم در آغاز سده‌ی چهارده هجری شمسی فضای

---

۱. طرفداران اوگوستو سزار ساندینو (Augusto César Sandino، ۱۸۹۵-۱۹۳۴) ، سمبل وطن‌پرستی نیکاراگوئه.

سمپاتیک با آلمان‌ها بود. در نشست های قبلی خدمتتان گفتم که در ایران کمابیش جریان انگلوفیل، روسوفیل و فرانکوفیل جاری بود که حاکی از وابستگی به انگلیس، روس و فرانسه بود. در سنت قاجارها رگه‌ی ژرمنوفیل هم پیدا شد. این رگه هم از حاکمیت آمد و هم از ادبیات افواهی و عمومی توده‌های مردم. خدمت دوستان گفتم که آن موقع امپراتور پروس ویلهلم[1] بود. بعد در قهوه‌خانه‌های ایران، در سطوح پایین اقشار، می‌گفتند ویلهلم رفته مکه و حاج محمد ویلهلم شده است. سمپاتی‌ای با آلمان‌ها وجود داشت. رضاخان از این سمپاتی عمومی و از هم‌نژادی با آلمان‌ها استفاده کرد و از ۱۳۰۷ مجرایی برای آلمان‌ها باز کرد که تا ۱۳۱۸ هم ادامه داشت. [مجرایی که] بعد هم بهانه‌ی حمله‌ی متفقین به ایران شد. فرصتی دادند به رضاشاه که کارشناس‌های آلمانی را از ایران خارج کند. دولت ایران، آن هم نه خود رضاشاه، پاسخ داد ما معذوریم. به آن بهانه متفقین وارد ایران شدند. با این تفصیلات اگر اجازه بدهید، آلمان و این را که چرا جنگ به ایران آمد برای جلسه‌ی بعد بگذاریم.

۱. ویلهلم دوم. Wilhelm II. (۱۸۵۹-۱۹۴۱). آخرین قیصر آلمان و پادشاه پروس.

شرایط داخلی؛ ایران دهه بیست

نشست سی و چهارم

سه شنبه ۲۲ آبان ماه ۱۳۸۶

غروب همگی به خیر با اجازه ی همه‌ی دوستان، برادران و خواهران و بزرگان مجلس، به خصوص آقای مهندس سحابی، بحث را ادامه می‌دهیم. سی و چهارمین مرتبه است که به یاری خدا و همت دوستان دور هم گرد آمده‌ایم. بعد از تنباکو، نهضت مشروطه و جنگل وارد فراز چهارم شدیم که فراز ملی شدن نفت است. در دو جلسه‌ی قبل آقای مهندس سحابی کوتاه‌تر و آقای دکتر پیمان مبسوط‌تر مطلع بحث را باز کردند. بعد هم من، با فاصله‌ی کیفی‌ای که از آقایان دارم، بحث را ادامه دادم. طبق روال، [موضوع] جلسه‌ی گذشته ترسیم و توصیف فضای بین‌المللی بود. امشب انشاءالله سراغ فضای داخلی می‌آییم و تا جای ممکن بر شرایط ایران دهه‌ی بیست درنگ می‌کنیم.

نیم‌نظری ضروری به جهان

[خوب است] قبل از [ورود به ایران] پیوندی بین بحث جلسه‌ی گذشته و بحث امشب برقرار کنیم. بنابراین، ضروری است نیم‌نظری ضروری به جهان بیفکنیم.

عصر رهایی

دورانی که ما از آن صحبت می‌کنیم، همچنان که از آن صحبت شد، دوران رهایی با مضمون جنبش‌های ملی چندعنصری بود؛ یعنی جنبشی که حامله بود و فرزندان متعدد را با خودش حمل می‌کرد. دورانی که در سطح جهان بسیار پربار و برای ایران پربارتر بود.

جنبش‌های ملی چندعنصری

مادر دوران فرزند چند قلو را تحمل کرد. هیچ کدام از فرزندانش هم ناقص‌الخلقه، نارس، بی‌صبر و بی‌تحمل نبودند؛ هفت‌ماهه به دنیا نیامده بودند. آمده بودند بایستند تا جهان و ایران را تغییر دهند.

استقلال

اولین عنصری که مادر دوران در جهان و ایران حمل کرد عنصر استقلال بود. بعد از جنگ جهانی دوم، دوران مستملکات و تسخیر سرزمینی به طور کامل سر آمد. پیش از این، در سرفصل مشروطه و قبل و بعد از آن با هم مرور کردیم که [در آن دوران] قاره‌های تازه‌کشف‌شده تسخیر شد. بخش مهمی از قاره‌ی آسیا و همه‌ی قاره‌ی آفریقا تسخیر شد. متصرفات کشورهای درجه‌ی اول و حتی درجه‌ی دوم اروپایی و پس از آنها آمریکا آنقدر گسترده بود که وزیر متصرفات تعیین کردند. مشخص‌تر از همه خود انگلستان بود که مساحت مستملکاتش دو برابر مساحت کل بریتانیا و جمعیت ساکنان مستملکاتش نُه برابر جمعیت بریتانیا بود. یعنی بخش مهمی از جهان فقط در اختیار بریتانیا بود. [در این برهه‌ی تاریخی] این دوران سرآمد و عصر استقلال شد.

ملیت

در دل استقلال طلبی عنصر ملیت شکفت؛ عنصری که به آن اجازه‌ی نشو و نما نمی‌دادند.

هویت

در دل ملیت فرهنگ‌های ملی احیا شد و به این ترتیب هویت آمد.

خودتدبیری و خودمدیری

در کنار همه‌ی اینها، میلی تاریخی به خود تدبیری [هم شکل گرفته بود]. کشورهایی که رها شده بودند یا در حال رهایی بودند می‌خواستند مدبر خودشان باشند؛ دیگر نمی‌خواستند شهروند درجه‌ی دوم یا انسان نوع چندم باشند. [می‌خواستند] خودشان تدبیر کنند و خودشان مدیر باشند.

این عناصر چندگانه‌ی دوران رهایی و جنبش‌های ملی بود.

ایدئولوژی

وجه دیگر این بود که ایدئولوژی دوران هم ایدئولوژی ملی بود. ایدئولوژی ملی فراتر از ایدئولوژی‌های مرامی و مسلکی است. منافع ملی را مد نظر قرار می‌دهد [که مصادیقش عبارتند از:] تقدم منافع جمع بر فرد، تقدم منافع ملی بر منافع فردی و گروهی و حزبی و... . ایدئولوژی‌ای است که هم استقلال را احیا می‌کند و هم ترقی‌خواهی را در درونش دارد و چشم‌انداز و افقی ملی ترسیم می‌کند تا چشم‌انداز طبقاتی یا ایدئولوژیک به مفهوم اخص آن.

گفتمان حقوقی

در جوف این عناصری که خدمتتان عنوان شد [واقعیت موجود دیگری نهفته است و آن اینکه] گفتمان دوره گفتمان حقوقی بود. یعنی کشورها بعد از مدت‌های مدیدی می‌خواستند از زیر یوغ و سیطره بیرون بیایند. [برای این کار] چند عنصر را دست‌مایه‌ی خودشان کرده بودند. یکی [از آنها] عنصر افشا بود. مبارزات گاندی در هند سرگل دوران افشاگری استعمار بود. کنه استعمار را گاندی و پیرامونش در حزب کنگره بیرون ریختند. آن هم نه فقط در نظر و نه فقط با اکتفا به کار روشنفکری، سردادن خطابه و نوشتن مقاله، بلکه در میدان عمل بودند. در پروسه‌ای پراتیک استعمار را به مرم در حال رستاخیز هند شناساندند. آموزشگاهشان در پهنه‌ی کشور بزرگ هند بسیار گسترده شد. عنصر افشا [که] وسط آمد عنصر استدلال و عنصر اثبات حقانیت [هم] وسط آمدند. گفتمان جنبش ملی در نوع خودش گفتمانی حقوقی شد. دوران هم دوران مردان حقوقی بود. به عنوان مثال گاندی در هند حقوق‌دان بود. بخش اعظمی از حزب کنگره و بانیان آن حقوق‌دان بودند؛ هنوز هم بعد از حدود یک قرنی که از تأسیس حزب کنگره می‌گذرد حقوق‌دان‌ها کرسی‌هایی جدی در حزب کنگره دارند. در ایران ما هم مرحوم مصدق و طیفی از مردانِ مدارِ تغییرِ دوره حقوق‌دان بودند. در آفریقا هم جنبش‌ها را به طور مشخص کسانی بر پا کردند که حقوق و سیاست خوانده بودند.

در ایران هم همین اتفاق افتاد. در دهه‌ی ۱۳۲۰ گفتمانی حقوقی به راه افتاد که بانی آن مرحوم دکتر مصدق بود. هر سه عنصری که در جنبش گاندی و جنبش‌های آفریقایی بود، و چه بسا شکل متکامل‌تری از آنها، در جنبش ایران هم بود. مرحوم مصدق از

ابتدای دهه‌ی ۱۳۲۰ تا آستانه‌ی ملی شدن را به فرآوری گفتمان افشا، استدلال و اثبات حقانیت اختصاص داد و باب گفتمان حقوقی را در ایران باز کرد. انشاءالله این مطلب به همراه استثمار، غارت BP،[۱] از ابتدای دارسی[۲] تا ملی شدن، شرایط نیمه‌استعماری ایران توسط انگلیس و روسیه در همین دوره توضیح داده خواهد شد.

جنگ جهان‌گیر

گستره و هزینه

وجه دیگر جهان این بود که جنگ جهان‌شمولی راه افتاده بود. هم هزینه‌اش بسیار زیاد بود و هم گستره‌ی جغرافیایی‌اش. هزینه‌ی انسانی‌اش را بین پنج و نیم تا شش میلیون نفر تخمین می‌زنند [آن هم] فقط در قاره‌ی اروپا که نقطه‌ی اصلی اشتعال جنگ بود. [از جمله هزینه‌های دیگرش این بود که] صنعت در اروپا نابود شد. بِیس‌های صنعتی و زیربناها همه به سمت نابودی رفتند. در دوران جنگ بخش مهمی از نیروی انسانی، به ویژه نیروی انسانی متخصص، تلف شدند. [خلاصه آن که جنگی] بسیار بسیار پرهزینه و پرگستره بود.

فرتوتی امپریالیسم کهن

در همین دوران، امپریالیسم کهن دوران فرتوتی خود را طی کردند. [کشورهای] شاخص امپریالیسم کهن شامل انگلستان، فرانسه و ایتالیا بود [به اضافه‌ی] پروس سابق که منحل شده بود و از درونش آلمان درآمده بود. در بحث‌های اولیه بحث سنت‌ها در تاریخ را پیش می‌بردیم. [در آنجا گفتیم] که گرچه از دیدگاه ما انسان‌ها خیلی این‌طور نیست، ولی از دیدگاه خدا جریان‌های مسلط تاریخی هم‌پای جریان تحت تهاجم، بلکه بیشتر، نرخ استهلاک دارند. خدا در آیه‌ی ۱۴۰ سوره‌ی آل عمران،[۳] که تحلیل شکست

---

۱. شرکت نفت و گاز بریتانیایی (The British Petroleum Company)

۲. قرارداد دارسی قراردادی است که ویلیام ناکس دارسی (William Knox D'Arcy) در سال ۱۹۰۱ با دولت ایران امضا کرد تا به اکتشاف و استخراج نفت در ایران بپردازد.

۳. إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ. (اگر به شما آسیبی رسیده آن قوم را نیز آسیبی

احد است، خطاب به مسلمین شکست‌خورده با صراحت می‌گوید اگر شما آسیب دیده‌اید، به همان‌گونه طرف مقابل شما هم آسیب دیده است. استعاره‌ی بسیار قشنگی است. همه‌ی ما در ناخودآگاه‌مان فکر می‌کنیم جریانی که تازیانه‌ی تاریخ در دستش است، جریان شلاق‌زن، جریان شکنجه‌گر، جریان غارت‌گر اقتصادی و اجتماعی و سیاسی، کمتر مستهلک می‌شود و فقط زیرشلاق‌ها و تحت استمثارها هستند که نرخ استهلاکشان بالاست. در حالی که در واقع همین زیرشکنجه‌ها، زیرشلاق‌ها و زیرسیطره‌ها از خودشان عنصر مقاومت بروز می‌دهند و حقانیت عرضه می‌کنند. این عنصر مقاومت به اضافه‌ی حقانیت که مکمل آن است به طور طبیعی نرخ استهلاکی در جریان مقابل ایجاد می‌کند. کما اینکه این نرخ استهلاک در میان امپریالیست‌های کهن، به ویژه انگلیس، بسیار بسیار بالا بود و منجر به فرتوتی شد. زمانی که امپریالیسم کهن هم‌زاد عزم جنبش‌های رهایی بخش برای رهایی شد، دوران امپریالیسم کهن سرآمد و از دل این تحول امپریالیسم نونفسی بروز و ظهور پیدا کرد.

امپریالیسم نونفس

آمریکایی آمد که در دوران جنگ حداکثر بهره ی تاریخی را از دوران چهار پنج ساله به خودش اختصاص داد. چند تا ویژگی داشت که باعث می شد که جهان بخصوص جهان سوم آن زمان خیلی روش حساسیت نداشته باشد.

فقدان سوءپیشینه

سوءپیشینه‌ی این امپریالیسم نونفس کمابیش ناچیز بود. به عنوان مثال انگلستان سیصد سال سوءپیشینه فقط در هند داشت؛ ایتالیا و فرانسه هم به همین ترتیب. سوءپیشینه کل وجود اینها را در برگرفته بود. آمریکا یا اتازونی[1] سابق فقط در بخشی از قاره‌ی خودش دست‌اندازی‌هایی داشت. اما چون قاره‌اش از آسیا و آفریقا دور بود و آن

نظیر آن رسید و ما این روزها[ی شکست و پیروزی] را میان مردم به نوبت می‌گردانیم [تا آنان پند گیرند] و خداوند کسانی را که [واقعاً] ایمان آورده‌اند معلوم بدارد و از میان شما گواهانی بگیرد و خداوند ستمکاران را دوست نمی‌دارد./ ترجمه‌ی فولادوند)

۱. در نوشته‌های فارسی قدیمی به آمریکا اتازونی می‌گفتند، برگرفته از واژه فرانسوی États-Unis، به معنای ایالت‌های متحد.

زمان هم عصر ارتباطات نبود [دیگران چندان اطلاعی از همین اقدامات او هم نداشتند و] چندان نیروی استعماری محسوب نمی‌شد. امروزه است که وقتی در فلان کشور به فرقه‌ای تهاجم شود، همه‌ی جهان می‌فهمند؛ آن زمان این‌طور نبود و [به همین علت] اتازونی که بعداً به ایالات متحد موسوم شد سوءپیشینه نداشت.

مؤثر در حذف فاشیسم

نیروی [آمریکا] در دوران جنگ در حذف فاشسیم مؤثر بود.

تیماردار اروپا

[این کشور] تیمارداری اروپا را به عهد گرفته بود.

کمک‌کار جهان (اصل چهار ترومن)

[آمریکا] کمک‌کار جهان بود. ترومن[1] رییس‌جمهور وقت آمریکا بود. دکترینی با خودش آورد که به اصل چهار ترومن مشهور شد که بعدها به ایران هم کشیده شد. [این دکترین] بحث کمک فنی به جهان را مطرح کرد. تمرکز آن بر حوزه‌های روستایی بود چون روستاها از شهرها بسیار عقب‌مانده‌تر بودند. گپ مدنی، تکنولوژیک و صنعتی فاحشی بین شهر و روستای کشورهای اغماری آن زمان وجود داشت؛ لذا باید روستا را مشمول کمک فنی قرار می‌دادند. بنا بود این کمک فنی به بهبود تکنیک‌ها، شیوه‌ها و بهره‌وری تولید منجر شود تا آرام آرام روستاها بتوانند در دوره‌ی بلندمدتی شانه به شانه‌ی نظام شهری بسایند. این مبنای تئوریک تئوری ترومن بود. خود همین کمک‌کار جهان شدن از مجرای اصل چهار یا کمک فنی آمریکا به روستاهای جهان در کشورهای عقب‌مانده، [در کشورهای دیگر] نوعی سمپاتی [به آمریکا] ایجاد کرد. خواهیم دید که در ایران هم این سمپاتی کمابیش ایجاد شده بود.

---

۱. هری اس. ترومن. Harry S.Truman. (۱۸۸۴-۱۹۷۲). سی و سومین رئیس‌جمهور آمریکا.

مبشر صلح و آزادی

ایالات متحده به لحاظ سیاسی و اجتماعی مبشر صلح و آزادی بود و از آنها دفاع می‌کرد. می‌شود گفت بخش مهمی از روشنفکران جهان سومی، از جمله در خود ایران، به این تبشیر و بشارت دورانی ایالات متحده‌ی آمریکا سمپاتی پیدا کردند.

تمام‌نظری به ایران؛ دهه بیست در میدان دید

توضیحاتی که پیش از این داده شد تا حدودی ضروری بود تا بعد بتوانیم نگاه یا نظری تمام‌گرا به ایران دهه‌ی بیست [داشته باشیم و آن] را در میدان دید خودمان قرار دهیم. دهه‌ی بیست چند ویژگی داشت که ما هم شنیده‌ایم و خوانده‌ایم ولی بزرگ‌ترهای [حاضر در] مجلس دوران دانش‌آموزی‌شان مصادف با دوران دهه‌ی بیست بوده است و مشاهده‌گر اشغال ایران هم بوده‌اند و حافظه‌ی تاریخی هم دارند. ما با تأسی به آقایان حاضر در مجلس و [با اتکا به] چیزهایی که از آنها شنیده‌ایم و خوانده‌ایم فهرستی [از ویژگی‌های آن دوران] را خدمتتان ارائه می‌دهیم.

اشغال و تحقیر ایران

ایران به رغم اعلام بی‌طرفی اشغال و تحقیر شد. وجه اول تحقیر به این مفهوم بود که بی‌طرفی‌اش نادیده گرفته شد و نیروی اشغال‌گر به ایران حمله کرد. وجه دوم و مهم‌تر تحقیر این بود که ارتشی که از ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰ دهان باز کرده بود و بلعیده بود و به طور متوسط از ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰ حدود ۳۳/۵ درصد بودجه‌ی جاری را به خودش اختصاص داده بود ترقه‌ای هم در نکرد. این ارتش در این بیست سال، به ویژه ابتدای دوران حکومت رضاخان، فقط مصرف داخلی سرکوب داشت برای سرکوب اقوام و عشایر، یک‌جانشین کردن عشایر و کمک‌کار نظام پلیسی شدن برای سرکوب نیروهای فکری ـ سیاسی دوران. [بنابراین،] تحقیر [مذکور] دوقبضه بود؛ یک تحقیر ملی از ناحیه‌ی اشتغال و یک تحقیر جدی‌تر از ناحیه‌ی اینکه ارتش نشان داد تا کنون مدافع چه چیزی بوده و فقط مصرف داخلی دارد. به رغم همه‌ی باستانی‌گری‌های ارتجاعی‌ای که رضاخان راه انداخته بود، می‌خواست ارتش ایران باستان را احیا کند و این همه هم هزینه‌اش کرده بود، آن ارتش شماتیک ایران باستان ترقه‌ای که در نکرد هیچ، فرشی مخملی هم زیر پای اشغال‌گران انداخت و خودش در عمل تماشاگر عرصه شد.

حذف آلمان از دوران

در دل اشغال، آلمان هم از ایران حذف شد. آلمان کمابیش جایگاه مستحکمی در ایران دوران رضاخان پیدا کرده بود. در سال‌های آخر حکومت رضاخان شریک اول تجاری ایران بود. به لحاظ آماری حدود ۳۷% مبادلات تجاری ایران با آلمان‌ها انجام می‌شد. با توجه به اینکه تجارت خارجی در دوران رضاشاه دولتی شد رونق کیفی‌تری در مقایسه با قاجار پیدا کرد و ۳۷% از کل حجم [تجارت خارجی] یعنی بیش از یک سوم آن و در نتیجه مقدار قابل‌توجهی بود. وجه دیگر کمک‌های کارشناسی آلمان‌ها در حوزه‌ی ساخت و ساز توسعه‌ای رضاخان بود که هم [شامل] کمک‌های مشاوره‌ای و طراحی بود و هم [شامل] کمک‌های فیزیکال. به عنوان مثال ساختمان‌های مرکزی تهران، که ساختمان‌های بسیار مستحکم و اسطقس‌داری هم هستند، ساختمان‌هایی هستند که آلمان‌ها ساخته‌اند؛ از جمله ساختمان بانک ملی و وزارت دادگستری فعلی که در نگاهی از بالا به شکل s s است. [بنابراین]، در ساخت و ساز فعال بودند. در سازمان‌دهی بانک ملی [هم] فعال بودند. آن زمان بانک ملی کار بانک مرکزی را می‌کرد. یعنی سیاست‌های پولی ـ مالی را تنظیم می‌کرد و اداره‌ی بررسی‌های اقتصادی داشت. پروفسور لیندن بلات[1] آلمانی تقریباً همه‌کاره‌ی آنجا بود و مدیریت می‌کرد. مدیران ایرانی هم در بانک بودند اما طراح و اندیشمند آنجا دکتر لیندن بلات بود که اولین سرشماری ایران هم تحت نظر لیندن بلات آلمانی در ۱۳۱۶ و ۱۳۱۷ شکل گرفت. بلافاصله بعد از اشغال ایران تمام این نقش‌های همه‌جانبه‌ی آلمان، [مانند ایفای] نقش در طراحی و ساخت و ساز و مشاوره‌ی فنی و تجارت خارجی حذف شد.

فرار رضاخان از میدان

وجه دیگر، فرار رضاشاه از میدان بود؛ آن نرخ استهلاکی که برای نیروهای مهاجم استعماری توضیح دادیم مشمول رضاشاه هم می‌شد. همه فکر می‌کردند رضاشاه کسی نیست که ترک بردارد و با آن شنل، چکمه، شمشیر و شمایلی که داشت فعال مایشاء ایران است. خودش هم پوز فعال مایشاء می‌داد. از احزاب، اصناف و مطبوعات گرفته

---

۱. کورت لیندن بلات. Kurt Lindenblatt. (۱۸۸۵-۱۹۵۲). اولین مدیرعامل بانک ملی ایران.

تا باشگاه‌های ورزشی، همه چیز را صاف کرده بود. همه فکر می‌کردند رضاشاهی که مؤسسه‌ی پرورش افکار راه انداخته، رکن دو ارتش را با ضرغامی[1] بنا نهاده، شهربانی را دست پلیس‌های البته لمپن داده و ارتش را دست قزاق‌های لمپن‌تر از خودش داده است ابدمدت است. کسی فکر نمی‌کرد بنا است روزی این سفره جمع شود. هرچند این جمع شدن سفره از مجرای جنبشی ملی نبود. تحولات جهانی، بین‌المللی و منطقه‌ای این وضعیت را رقم زد. ولی [به هر ترتیب] بالاخره رضاشاه هم رفت. کسی که غلطک تاریخ دستش بود و غلطک را لحظه‌ای زمین نینداخت. از وقتی که آمد این قلموی غلطان خشن خاردار را [دست] گرفت و همه را صاف کرد، با این اندیشه که در ایران زمینه‌ی مقاومت از بین رفته است. اما از دل همان نهادهای مدرنی که رضاشاه بوجود آورد عنصر مقاومت هم سر برآورد. همه‌ی نظام‌هایی که نهادهایی نوین برپا می‌کنند، از جمله رضاشاه، فکر می‌کنند دانشگاه محل بچه‌های سر به زیر و بچه‌های درس‌خوان است؛ به عنوان مثال جای کت و شلوار و کراوات پوش‌های آن روز و کسانی که خط اتوی پاچه‌ی شلوارشان خربزه قاچ می‌کرد. [رضاشاه] فکر می‌کرد دانشگاه دست اینها است. بالاخره از همان دانشگاهی که نمی‌گذاشتند خصلت سیاسی پیدا کند ۵۳ نفر [جریان‌ساز] در آمدند، سه چهار اعتصاب صنفی راه افتاد. ما با آن ۵۳ نفر تفاوت ایدئولوژیک، اختلاف سر ایران و [تعارض سر] اتکایشان به شوروی داریم ولی [به هر حال آنها] منشأ تحولات جدی فکری، تشکیلاتی و اجتماعی در ایران شدند. از دل دانشگاه ۵۳ نفر در آمدند که بخشی از آن ۵۳ نفر دانشجویان دانشگاه تهران و هنرسرای صنعتی بودند. بنابراین، پروژه‌ی مسامحه‌ی اتاتورکی رضاخان شکست خورد و دوران مچاله و آب‌لبمو کردن ایران و ارنج کردن همه چیز تحت تمایل شخصی سرآمد.

آمریکای صحنه‌گردان

اما هم‌زمان با حذف آلمان از ایران بلافاصله آمریکا جانشین آلمان صحنه‌گردان در ایران شد. با این توضیح که شمال و جنوب ایران تقسیم شد. جنوب ایران را به لحاظ تشکیلاتی دست آمریکایی‌ها دادند. خط راه‌آهن هم به دست آمریکایی‌ها افتاد. این دو اتفاق بسیار مهم بود. چراکه شریان ارتباطی را دست آمریکایی‌ها داده بود. اما مهم‌تر از

۱. عزیزالله ضرغامی. (۱۲۶۳ - ۱۳۵۷). رئیس ستاد ارتش دوره‌ی رضاشاه.

آنها اینکه دو نهاد نظامی توسط آمریکایی‌ها درست شد: یکی آرمی که ارتششان بود و دیگری گرمی که ژاندارمری بود. ارتش و ژاندارمری دوره تحت تسلط آمریکایی‌ها بود. این اتفاق مهم بعدی بود. اتفاق دیگری که افتاد این بود که جا پاهای فرهنگی آمریکا در ایران باز شد. کالج البرزی بود که مستر جوردن[۱] ساخته بود. رضاشاه در اواخر دوره‌ی حضورش به علت اختلافاتی که با آمریکایی‌ها پیدا کرد کالج البرز را مدتی تعطیل کرد اما بعد از شهریور ۱۳۲۰ کالج البرز دوباره راه افتاد. اصل چهار هم به ایران آمد. سال ۱۳۲۷ اداره‌ی اصل چهار در ایران تأسیس شد و آمریکایی‌ها الی ماشاءالله در روستاها نفوذ کردند. این آمار بسیار مهمی است. مؤسسه‌ی فیلم‌سازی سیراکیوس[۲] که هنوز هم در آمریکا هست طی حضور بسیار کوتاه‌مدتی که از مجرای اصل چهار در روستاهای ایران داشت حدود ۱۵۰ فیلم آموزشی و فرهنگی در روستاهای ایران نماش داد. [به دنبال این اتفاق] روستایی‌های ایران هم به طور طبیعی سمپات می‌شدند. روستایی ایران که [تا آن زمان] زیر ارابه‌ی تاریخ بود و دوران رضاشاه نوطوق نمی‌توانست بکشند، حالا برایش تخته‌ی سیاه و پرده‌ی نمایش می‌گذاشتند و فیلم پخش می‌کردند که چطور شپش سرت را بکُشی، چطور گاو و گوسفندت را واکسینه کنی، چطور از بذر اصلاح شده استفاده کنی، چطور از ماشین‌آلات کشاورزی استفاده کنی و ... . طبیعی است که مخاطب آموزشی سمپات آموزش‌دهنده می‌شد. این اتفاق بعدی بود. اما در اولین برنامه‌ی عمرانی ایران هم که برنامه‌ی هفت‌ساله‌ی ۱۳۲۷ تا ۱۳۳۴ بود آمریکایی‌ها در دو مرحله نقش ویژه ایفا کردند. درخت اول برنامه به همت مؤسسه‌ی موریسن نودسن[۳] آمریکایی در ایران تهیه شد. درخت دومش را مؤسسه‌ی اورای بحار[۴] منتشر کرد که آن هم آمریکایی بود. این مؤسسه در طراحی اولین برنامه و بعداً [برنامه‌ی] دوم و سوم توسعه‌ی ایران نقش محوری ایفا کردند.

---

۱. ساموئل مارتین جوردن. Samuel Martin Jordan. (۱۸۷۱–۱۹۵۲). بانی و سازنده‌ی دبیرستان البرز و رئیس آن طی سال‌های ۱۸۹۹ تا ۱۹۴۰.

2. Syracuse University

3. Morrison-Knudsen

4. Overseas Consultants Inc.

هم‌زمان با استقرار آمریکا در ایران مبلغان ایدئوژیک آمریکا هم در ایران هویدا شدند. یکی از آنها عباس مسعودی[۱] بود که اگر دوستان به روزنامه‌های ۱۳۲۰ مراجعه و [آنها را] مشاهده کنند پاورقی‌های ثابت او را می‌بینند. کسی که چند ماه با هزینه‌ی آمریکایی‌ها همه جای آمریکا، کشاورزی، صنعتشان، نهادهای مدنی و ... آنجا را دیده بود. بعد از برگشت، پاورقی ثابتی به اسم با من به آمریکا بیایید به مدت چند ماه در روزنامه‌ی اطلاعات چاپ می‌کرد. [این پاورقی‌ها] تبلیغ ایدئولوژیک و ترویج تاریخی آمریکا در ایران بود. جلوتر که برویم، قبل از کودتا به باز کردن نقش آمریکا می‌رسیم و آنجا مبلغین ایدئولوژیک آمریکا را در ایران توضیح خواهیم داد. این اتفاقاتی بود که در حوزه‌ی آمریکای صحنه‌گردان ایران قابل توضیح بود.

اقتصاد در بحران

[در این زمان]، اقتصاد [ایران] هم اقتصاد بحرانی بود. دولت بحران مالی داشت. شاخص‌ترین وجه بحران اقتصادی دولت در بودجه‌ها بود. بودجه‌های دهه‌ی ۱۳۲۰، به ویژه اول دهه‌ی ۱۳۲۰، کسری‌های بالایی داشت. کسری بودجه همیشه شاخص بحران است. آن زمان، یعنی سال‌های نخست دهه‌ی ۱۳۲۰، بودجه‌ی ۱/۱۲ بسته می‌شد. بودجه‌ی ۱/۱۲ شاخص کامل شرایط بحرانی است. بودجه در اصطلاح برنامه‌ی مالی یک‌ساله‌ی دولت است. وقتی دولت به دلیل ضعف مالی مفرط نتواند طراحی مالی یک‌ساله داشته باشد، برنامه‌ریزی مالی‌اش را ماه به ماه می‌بندد و بودجه‌اش را متناسب با اندوخته و پولی که در خزانه دارد و متناسب با هزینه‌های جاری ماه به ماه به صورت ۱/۱۲، ۱/۱۲ تخصیص می‌دهد. به این شکل برنامه‌ریزی برای بودجه در اصطلاح بودجه‌ی ۱/۱۲ می‌گویند. در دهه ی ۱۳۲۰ حداقل دو سال تخصیص‌های ۱/۱۲ داشتیم. در دهه‌ی ۱۳۲۰، ماه‌هایی وجود داشت که دولت امکان پرداخت نقدی حقوق کارمندان خودش را نداشت و به جای آن آجر یا اقلام دیگری می‌داده تا خود کارمندها به بازار بروند و اجناسشان را بفروشند تا دولت از این طریق صرفه‌جویی کرده باشد. مستندات واقعیت

---

۱. عباس مسعودی. (۱۳۵۳ - ۱۲۷۴). روزنامه‌نگار و پایه‌گذار روزنامه اطلاعات. با من به آمریکا بیایید: شرح هفت هفته سیاحت در سراسر کشورهای متحد آمریکا، مسعودی، عباس، تهران، شرکت سهامی چاپ، ۱۳۲۸.

داشتن این وضعیت هم موجود است. این یک وجه شاخص بحران بود. در سال‌های ۱۳۲۱ و ۱۳۲۲ بحران نانی هم راه افتاد که همه‌ی اینها نشان‌دهنده‌ی وضعیت بغرنج اقتصادی بود. اما به دنبال حضور متفقین در ایران ارزی وارد کشور شد که به انباشت مقداری ارز منجر شد. آن انباشت ارزی سرمایه‌ی اجرای برنامه‌ی هفت‌ساله شد که تا حدودی وضعیت اقتصادی را تا آخر دهه‌ی ۱۳۲۰ بهبود بخشید. در همین دوره میلیسپو آمریکایی[1] هم برای بار دوم با هیئتی گسترده به ایران آمد تا به شرایط پولی ـ مالی ایران سامان بدهد. این هم ردپای دیگری از آمریکا در ایران بود.

سیاست در نوسان

اما عرصه‌ی سیاسی از عرصه‌ی اقتصادی [هم] لرزان‌تر بود. شاخص اینکه از شهریور ۱۳۲۰ و فرار رضاشاه تا زمان روی کار آمدن دکتر مصدق، یعنی در کمتر از ده سال، یازده بار دولت در ایران تغییر کرد. یعنی عمر دولت‌ها حدود نُه ده ماه بود. [در این بین] ۱۴۳ وزیر هم تغییر پیدا کرد. یعنی [دولت و کابینه به طور] دائم در رفت و آمد بود. مثل پیاده‌روهای لاله‌زار که به جهت تئاتر و فیلم و سینما رفت و آمد بود، کابینه هم کریدوری شده بود که مدام این دولت می‌رفت و آن دولت می‌آمد. [این وضعیت] هم به بحران اقتصادی کمک می‌کرد و هم به بی‌ثباتی سیاسی.

---

۱. آرتور میلسپو (Arthur Millspaugh) متولد مارس ۱۸۸۳، حقوقدان و کارشناس مالی آمریکایی که در سال‌های ۱۹۲۲-۱۹۲۷ و ۱۹۴۲-۱۹۴۵ برای اصلاح مالیه به استخدام دولت ایران درآمد. در تاریخ ۲۱ آبان ۱۳۲۱ دکتر میلسپو برای بار دوم برای ریاست کل دارایی انتخاب شد. آقای شریدن آمریکایی برای خواربار و چهار آمریکایی دیگر همکار میلسپو باز دو نفر دیگر معاون میلسپو آقای ویویان آمریکایی برای وزارت خواربار و نیز استخدام گراشام آمریکایی برای ریاست گمرک و در تیرماه ۱۳۲۲ شش نفر دیگر آمریکایی برای همکاری با میلسپو انتخاب شدند. میلسپو در دی ماه ۱۳۲۱ وارد تهران شد و به عنوان رئیس کل دارایی با اختیارات وسیعی امور مالی و اقتصادی کشور را در دست گرفت و خزانه‌داری، حمل و نقل، توزیع خواربار و تثبیت قیمت‌ها و حتی تعدیل اجاره‌بها در اختیار او و ۶۰ نفر از همکارانش قرار داده شد. مجلس زیر فشار افکار عمومی در ۸ ژانویه ۱۹۴۵ برابر با ۱۹ دی ۱۳۲۳ قانونی مبنی بر سلب اختیارات فوق‌العاده میلسپو گذراند و سپس دولت اقدام به برکناری وی و اخراج از ایران کرد (به نقل از دانشنامه‌ی ویکی).

استقرار ملک جوان‌بخت

وجه دیگر شرایط هم استقرار ملک جوان‌بخت بود. شاهی ۲۲ ساله [روی کار] آمد. همان‌طور که انتظار می‌رود، نه پیچیدگی سیاسی داشت و نه پیچیدگی تشکیلاتی. دوره‌ای در قرنطینه‌ی سوییس آموزش‌هایی عمومی یاد گرفته بود، مانند آموزش‌های دیپلماتیک، ورزش و ... . [به ایران] که آمد، شاه شد. در این دوره محلل‌های دایناسورگونه‌ای بیرون آمدند تا افتضاحات دوران رضاشاه را پاک و ملک جوان‌بخت را جمع و جور کنند. یکی از این محلل‌ها قوام[1] و دیگری فروغی[2] بود. این دو نفر نیمه‌ی اول دهه‌ی ۱۳۲۰ را جمع و جور کردند و عملاً شاه را در ننوی سلطنت تاریخی قرار دادند.

نوعصرها، سرفصل‌ها

وجه بعدی وجهی امیدبخش بود. کشور پس از مشروطه دوران بیست‌ساله‌ی سنگین و سیاه رضاخان را پشت سر گذاشته بود، چهار سال سردارسپهی و شانزده سال سلطنت، که اکنون بعد از این وقفه‌ی طولانی باز عروسی به کوچه‌ی ایران بازگشت. عصر نویی پیش آمد و سرفصل‌های جدید و نویی باز شد؛ فصل اندیشه و ایدئولوژی،

---

۱. احمد قوام. (۱۲۵۲-۱۳۳۴). سیاست‌مدار ایرانیِ پایان دوران قاجار و روزگار پهلوی که پنج بار نخست‌وزیر ایران شد (دو بار در پایان دوران قاجار و سه بار در زمان حکومت محمدرضا پهلوی). خاطرات قوام در کتابی با عنوان خاطرات سیاسی قوام‌السلطنه به همت غلامحسین میرزاصالح در سال ۱۳۹۲ توسط انتشارات معین در تهران منتشر شده است. همچنین کتاب مناجات حضرت امیر از احمد قوام به پیشگفتار و به اهتمام غلامحسین مراقبی در سال ۱۳۷۸ توسط انتشارات ملک در تهران بازنشر شده است.

۲. محمدعلی فروغی. (۱۲۵۴-۱۳۲۱). نماینده‌ی مجلس، وزیر و نخست‌وزیر ایران. مهم‌ترین کتاب به جا مانده از او سیر حکمت در اروپا است که تا کنون بارها توسط ناشران مختلف بازنشر شده است. غیر از آن دو کتاب دیگر از او در دسترس است: یادداشت‌های روزانه از محمدعلی فروغی(۲۶ شوال ۱۳۲۱- ۲۸ ربیع‌الاول ۱۳۲۲قمری)/ به کوشش ایرج افشار، تهران، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۸؛ سیاست‌نامه ذکاءالملک:مقاله‌ها، نامه‌ها و سخنرانی‌های سیاسی محمدعلی فروغی، به اهتمام ایرج افشار و هرمز همایون‌پور، تهران، کتاب روشن، ۱۳۸۹.

فصل احزاب، فصل عریض و طویل شدن پیش‌خوان مطبوعات بر خلاف دوره‌ی رضاشاه که در مجموع فقط سه چهار نشریه‌ی سراسری داشتیم، فصل باز شدن در اصناف، فصل تنوع عرصه‌ی عمومی و فصل نقش‌آفرینی تاریخی پارلمان.

عصر اندیشه ـ ایدئولوژی

یکی از مهم‌ترین وجوه تاریخی این دوره اتفاقاتی بود که در حوزه‌ی اندیشه و ایدئولوژی افتاد.

چپ فلسفی

بعد از سرکوب وحشیانه‌ای که علیه چپ در ایران صورت گرفت، همان ۵۳ نفری که بعضی از آنها در سال‌های دوران رضاخان خارج از کشور ادبیات مارکسیستی را آموخته بودند دوباره چپ فلسفی را جان بخشیدند. بعضی از این افراد ضمن ارتباط با افرادی که زمانی خارج از کشور بودند و اکنون برگشته بودند تحت آموزش قرار گرفتند. در این دوران بعد از جنگ، فضای جهان هم چپی بود. اروپا که به هم ریخته بود. شکاف طبقاتی بین طبقه‌ی کارگر و صاحب سرمایه بالا رفته بود. از طرفی نیروها شعارهای رادیکال می‌دادند و از طرف دیگر هم دولت‌های سرمایه‌داری مجبور بودند به رتق و فتق جریان‌های فرودست اقتصادی ـ اجتماعی بپردازند. خلاصه فضای جهان چپ بود. استالین هم بسیار مهاجم بود. تهاجم استالین چندوجهی بود. هم اقداماتش علیه نیروی کار، علیه نیروهای اجتماعی و علیه نیروهای غیرمرکزنشین در داخل شوروی و هم سیاست خارجی‌اش در سطح جهان کاملاً تهاجمی بود. شعارهایش هم شعارهای تهاجمی، رادیکال و چپ اقتصادی بود. در این دوران فضای مناسبی بود که چپ دوباره سفره‌اش را در ایران پهن کند، [این بار] پرمخلفات‌تر از دوران گذشته. اگر در دوران مشروطه سفره‌ی تقریباً نان خالی چپ در ایران پهن شد، این سفره در دوران دهه‌ی ۱۳۲۰ و قبل از نهضت ملی کمابیش پر و پیمان بود. حزب توده با توان تشکیلاتی‌ای که داشت نهضت ترجمه راه انداخت. می‌شود گفت بخش مهمی از ادبیات ایدئولوژیک چپ ترجمه شد و به بازار ایران آمد و چپ‌های ایران صاحب منابع تئوریک جدی شدند. خودشان نه فرآوری جدی‌ای کردند و نه کاری بومی کردند، فقط نهضت ترجمه راه انداختند.

مذهبی نوگرا ـ عمق‌گرا

در کنار بازاحیای چپ فلسفی در کشورمان جریان مذهبی نوگرا و عمق‌گرا، که شاخصش مرحوم طالقانی[۱] است، راه افتاد. قبل از اینکه جریان مذهبی نوگرا و عمق‌گرا کارش را، که به طور مشخص کار آموزشی و تعلیماتی بود، در ایران آغاز کند، رگه‌های مدرنی در حوزه‌ی فرهنگی ـ مذهبی پیدا شده بود. افراد شاخصش مرحوم راشد[۲] و مرحوم ابوالحسن‌خان فروغی[۳] بود. ابوالحسن‌خان فروغی عارف مسلک بود اخلاق درس می‌داد. آقای مهندس [سحابی] هم پای درس ابوالحسن‌خان فروغی رفته بود. فرد دیگر مرحوم شریعت سنگلجی[٤] بود. شریعت سنگلجی خودش آخوند بود ولی به شدت ضدآخوند بود. در محله‌ی سنگلج، که همین پارک شهر فعلی است، مسجدی بود که شریعت آنجا منبر می‌رفت. به شدت ضد خرافه و به شدت ضدآخوند بود. می‌شود گفت اولین منابع ایدئولوژیک ایران را شریعت منتشر کرد. دو کتاب دارد که در دوره‌ی خودش کتاب‌های بسیار وزینی بودند. الان هم اگر دوستان به آن کتاب‌ها مراجعه کنند، رگه‌هایی از حرف‌های جدید در آنها می‌بینند. یکی کتاب کلید فهم قرآن

---

۱. سید محمود طالقانی. (۱۲۸۹-۱۳۵۸). عضو جبهه‌ی ملی دوم و از مؤسسان نهضت آزادی. مهم‌ترین کتاب طالقانی تفسیر قرآن او است که با نام پرتوی از قرآن که شرکت سهامی انتشار آن را طی سال‌های متمادی بازنشر کرده است. دیگر آثار او نیز در کتاب مجموعه آثار در درسترس است که در سال ۱۳۸۹ به کوشش هادی خسروشاهی در تهران توسط مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران: شهرداری تهران، معاونت امور اجتماعی و فرهنگی به چاپ رسیده است.

۲. حسینعلی راشد. (۱۲۸۴-۱۳۵۹). نماینده‌ی تهران در مجلس هفدهم. مجموعه آثار راشد: مجموعه سخنرانی‌های دانشمند فقید مرحوم حسینعلی راشد (ره)، به کوشش جعفر پژوم؛ با مقدمه‌ی مهدی محقق، احمد مهدوی‌دامغانی، تهران، پارس کتاب، ۱۳۹۰.

۳. ابوالحسن فروغی. (۱۲۷۰-۱۳۳۸). سیاست‌مدار ایرانی و از مؤسسان مدرسه عالی دارالمعلمین بود. علم و آزادی : مجموعه مقالات میرزاابوالحسن‌خان فروغی، به کوشش عباس قدیمی‌قیداری، علی‌اصغر چاهیان‌بروجنی، تهران، نشر علم، ۱۳۹۶.

٤. محمدحسن شریعت سنگلجی. (۱۲۷۱-۱۳۲۲). روحانی ایرانی.

است و دیگری کتاب توحید. شریعت ظاهراً در سال ۱۳۱۸ فوت می‌کند و دیگر از عرصه خارج می‌شود.

مذهبیون نو می‌آیند. آقای طالقانی می‌آید که ابتدا استارت را در مسجد حوض‌سلطان در مولوی می‌زند. قرآن را وسط می‌گذارد. متن را وسط می‌گذارد. بعد به مسجد هدایت می‌آید و از متن پرتوافشانی می‌کند. مهندس بازرگان[1] هم می‌آید که به اصطلاح اولین مذهبی‌ای است که بانی ایدئولوژی علمی در ایران می‌شود. کتاب‌های دهه‌ی ۱۳۲۰ مهندس بازرگان اصلی‌ترین کتاب‌های او است. به ویژه کتاب راه طی شده که ابتدا سخنرانی‌ای در سال ۱۳۲۶ در انجمن اسلامی بود که بعداً کتاب می‌شود. می‌شود گفت کتاب راه طی شده در مقایسه با بقیه‌ی منابع ایدئولوژیک مذهبی دوران در ارتفاع بسیار بالایی بود و است، قابل پرکردن نبود و هنوز هم نیست. و آقای دکتر سحابی هم در اِشلی پایین‌تر کمک‌کار ایدئولوژی علمی مهندس بازرگان و ایدئولوژی تشریحی او بودند. جریان مذهبی نوگرا آرام آرام به خودکم‌بینی نیروهای مذهبی علیه آتوریته‌ی ایدئولوژیک گسترده‌ی حزب توده پایان می‌دهد.

ملی

در کنار چپ فلسفی و مذهبی نوگرا ـ عمق‌گرا ملی‌ها می‌آیند. ملی‌ها که حزب ایران را تشکیل می‌دهند بن‌مایه‌های ایدئولوژیک داشتند. حزب ایران این شعار را مطرح کرد: «فکر ایرانی، برای ایرانی، به دست ایرانی». این فکر ایرانی، برای ایرانی ، به دست ایرانی نطفه‌ی آغازینی بود برای انعقاد جریان ایدئولوژیک ملی در ایران که بعد هم مرحوم دکتر مصدق این نطفه را بارور می‌کند، به عرصه‌ی اجتماعی و اقتصاد صنعتی می‌آورد و متعینش می‌کند. حزب ایرانی‌ها با این شعار به صحنه آمدند و مخاطب اول حزب ایران هم مهندسین بودند. ابتدا در میان مهندسین کار کردند و می‌شود گفت در میان مهندسین این نقطه‌ی آغازین باروری ایدئولوژی ملی را مطرح کردند.

---

۱. مهدی بازرگان. (۱۲۸۶-۱۳۷۳). عضو جبهه ملی، مؤسس حزب نهضت آزادی و نخست‌وزیر دولت موقت. او آثار متعددی نگاشته است که تمامی آنها در کتاب مجموعه آثار مهندس مهدی بازرگان قابل دسترسی است. این کتاب تا کنون بارها به همت شرکت سهامی انتشار بازنشر شده است.

مذهبی قشرگرا

وجه بعدی در کنار چپ فلسفی، مذهبی عمق‌گرا ـ نوگرا و جریان ایدئولوژیک ملی، مذهبیون قشری بودند که شاخصشان فداییان اسلام، حزب برادران در شیراز و جریانی به اسم حزب‌الله در شیراز بود. چنین جریان‌هایی در شهرهای مختلف شکل گرفت. [تمام دغدغه‌ی] جریان‌های مذهبی قشرگرا حجاب و شراب بود؛ انگار نه انگار جنبشی ملی در جریان است و ایران با استعمار در افتاده است و ... . تضاد اصلی‌شان در آن دوره حجاب و شراب بود. مسئله‌ی اصلی فداییان اسلام هم با مصدق تعطیل کردن مشروب فروشی‌ها و جداسازی خانم‌ها از آقایون بود. یکی از کارهای خود نواب، که در دهه‌ی بیست تازه مطرح شده بود، این بود که روی پشت بام می‌نشست و به زن‌های بی‌حجاب ریگ می‌زد. تضاد اصلی‌شان این دو مسئله بود: حجاب و شراب. این جریان چنانچه انتظار می‌رود نتوانست جای خودش را باز کند، حتی در میان جریان‌های مذهبی سنتی. کما اینکه بخش مهمی از جریان‌های مذهبی سنتی ایران که در شهرهای درجه‌ی یک و درجه‌ی دو مستقر بودند همگی بدنه و سمپات جنبش ملی شدند که انشاءالله اینها را در بحث ترکیب اجتماعی نهضت ملی خواهیم دید.

اگر بخواهیم منصفانه قضاوت کنیم عصر ایدئولوژی را حزب توده در ایران باز کرد. بعد از باز شدن باب عصر اندیشه و ایدئولوژی، مذهبیون نوگرا و در کنارش جریان‌های ملی آمدند که سعی داشتند از عناصر ملی ایدئولوژی ملی بسازند.

فصل احزاب

وجه بعدی عصر احزاب بود که باز فصل احزاب را در ایرانِ بعد از شهریور ۱۳۲۰ بیشتر حزب توده باز کرد. اگر بخواهیم احزابی را که در ایران آمدند برش بزنیم چپ‌ها، ملیون و مرتجعین را می‌بینیم. مرتجعینی که بیشتر درون دربار بودند و بخشی از آنها هم مذهبی و بیرون دربار بودند. تعدادی هم احزاب بینابین بودند.

چپ‌ها

حزب توده ایران

حزب توده، که شاخص احزاب چپ بود، توان تشکیلاتی بسیار گسترده‌ای داشت. [از آن] ۵۳ نفر کسانی که احکام [حبس] زیر پنج سال داشتند در ۱۲ شهریور ۱۳۲۰

آزاد شدند. این افراد که هم تیپ‌هایی تئوریک بودند و هم تیپ‌های تشکیلاتی هسته‌ی اولیه‌ی حزب توده را تشکیل دادند. هسته‌ی اولیه‌ی حزب توده با حضور هفت نفر در منزلی تشکیل شد. با فاصله‌ی کوتاهی از تشکیل آن مجلس، کنگره یا جریانی پانزده‌نفره تشکیل دادند. این خیلی مهم بود. با فاصله‌ی یک سال هم در مهر ۱۳۲۱ کنفرانسی در تهران تشکیل شد که در آن ۱۲۰ نماینده از تهران و کل کشور آمدند و تجمع کردند. کنفرانسی کاملاً کیفی بود. دو سال بعد از آن، در مرداد ۱۳۲۳، اولین کنگره‌ی سراسری حزب توده با حضور چیزی نزدیک به ۲۵۸۰۰ عضو برگزار شد. [این اعضا همگی] عضو به مفهوم تشکیلاتی آن بودند، نه [عضو] به مفهوم محفل‌نشین. هم‌زمان با حزب توده، احزاب دیگری هم حضور داشتند اما همگی احزاب محفلی بودند. تفاوت بسیاری است بین اینکه با سرپنجه، کفش‌پوشیده و گیوه‌ورچیده وارد کار تشکیلاتی شوی یا با دمپایی و پیژامه. بخشی از احزاب ملی و کلاسیکی که آن دوره شکل گرفتند با دمپایی، پیژامه و پیراهن رکابی به صحنه آمدند. ولی حزب توده این‌طور نبود. حزب توده گیوه‌ورکشیده و آماده آمده بود در عرصه تا شرایط ایران را شخمی بزند و در آن تغییری ایجاد کند. این ارتقا و ازدیاد تعداد اعضا از هفت نفر اولیه به ۲۵۸۰۰ نفر در [عرض] کمتر از سه سال اتفاق بسیار مهمی در ایران بود. [توده‌ای‌ها] نهضت ترجمه‌ای به راه انداختند [و به این وسیله] همه‌ی ادبیات ایدئولوژیک و تشکیلاتی و ادبیات اجتماعی چپ وارد ایران شد. این یک وجه بسیار مهم قضیه بود.

وجه بعدی توان سازمان‌دهی آنها بود. همه‌ی صنف‌ها، سندیکاها و اتحادیه‌ها را حزب توده راه انداخت. همچنین نطفه‌ی اولیه‌ی جامعه‌ی ژورنالیستی و جامعه‌ی ادبی نو را حزب توده راه انداخت. توان تشکیلاتی شگرفی داشتند. بخشی از نیروهایشان هم نیروهای تمام‌وقت جان‌فشان فداکاری بودند که باور ایدئولوژیک و تاریخی جدی داشتند، رهبری حزب را هم بلامنازع و دربست پذیرفته بودند و [تمام] نیرویشان آزاد کرده بودند. در آینده در بررسی متن تحولات دهه‌ی ۱۳۲۰ و نهضت ملی جا به جا با حزب توده کار خواهیم داشت. حزب توده که آمد هم‌زمان توان تشکیلاتی و توان

تئوریک از خودش بروز داد. نشریه‌ی دنیا[۱] که منتشر می‌شد نشریه‌ای تئوریک بود. نشریه‌ی مردم[۲] روزنامه‌ای اجتماعی ـ سیاسی بود که منتشر می‌شد. حوزه‌های تعلیماتی، حوزه‌های حزبی و ... [داشتند و خلاصه] حزب کلاسیک تمام عیاری بودند؛ [تجربه‌ای] که دیگر در ایران تکرار نشد. با این وضعیت بلبشوی تشکیلاتی در ایران، دوران عدم تقید و دوران تفرد هم بعید است در کوتاه‌مدت و متوسط مدت [دوباره] چنین حزبی در ایران شکل بگیرد. مرزبندی ایدئولوژیک و سیاسی ـ استراتژیکشان سر نوع مواجه با مرحوم دکتر مصدق و نهضت ملی، سر اتکایشان به اتحاد شوروی و مخدوش کردن عنصر ملی یک وجه است، تأکید بر داشته‌ها، دانایی‌ها و بضاعت‌های حزب توده هم وجه دیگری است که باید این دو را لب به لب پیش برد.

حزب جنگل

حزب جنگل در گیلان حزب دیگری بود که به وجود آمد. می‌شود گفت به حزب توده نزدیک بود اما استقلال تشکیلاتی هم داشت.

ملّیون

حزب ایران

دو حزب ملی به وجود آمدند که مهم‌ترینشان حزب ایران بود. چنانچه گفتیم مخاطب یا گروه هدف اولیه‌ی حزب ایران در بدو تشکیل مهندسین ایران بودند. استدلالشان این بود که مهندسین طبقه‌ی تکنوکرات جدید هستند، استعداد و ذهن مهندسی و منظمی دارند و می‌توانند موتور توسعه‌ی ایران تلقی شوند. بنا بود شعار «فکر ایرانی، به دست ایرانی، برای ایرانی» از طرف حزب ایران در گوش مهندسین ایران بپیچید. این اتفاق هم افتاد و بعد از آن در گوش دیگران پیچید. می‌شود گفت حزب ایران از افراد خوش‌نامی تشکیل شد که بعدتر برخی از آنها اعضای دولت مرحوم دکتر

---

۱. مجله‌ی دنیا در اول بهمن ماه ۱۳۱۲ شروع به انتشارکرد و درخرداد ۱۳۱۴ تعطیل شد. در این مدت دوازده شماره نشر یافت که در آنها از مسائل مختلف علمی، اجتماعی و اقتصادی از نقطه نظر فلسفه ماتریالیسم بحث شد.

۲. نامه‌ی مردم نشریه‌ی رسمی حزب توده است که ناشر نظرات حزب است.

مصدق شدند. [از جمله] مرحوم اللهیارخان صالح،[۱] احمد مصدق که خود فرزند[۲] دکتر مصدق بود، مهندس [اسماعیل] فَریوَر که از مهندسان فکور و اندیشمند ایران بود، آقای علی‌قلی بیانی[۳] که هنوز در قید حیات هستند و فکر می‌کنم تنها بازمانده‌ی حلقه‌ی بنیان‌گذاران حزب ایران هستند. آقای علی‌قلی بیانی بیشتر گرایش‌های فلسفی دارند و خط فلسفی برگسون[٤] را در ایران پیش بردند که فیلسوفی اشراقی بوده است. مرحوم [مرتضی] مصور رحمانی[٥] هم از دیگر بنیان‌گذاران بود. آقایان حق‌شناس[٦] و زیرک‌زاده[۷] هم بودند. می‌شود گفت همه‌ی خوش‌نامان ملی در حزب ایران گرد آمده بودند. در جلسات آینده در ادامه‌ی تحلیل نهضت ملی با حزب ایران سر و کار خواهیم داشت.

حزب میهن

---

۱. اللّهیار صالح. (۱۲۷۵-۱۳۶۰). نماینده‌ی مردم کاشان در مجلس شورای ملی و از رهبران جبهه ملی ایران و حزب ایران. گزارش‌های سیاسی واشنگتن و یادداشت‌های زندان، صالح، اللهیار، به کوشش ایرج افشار و پژمان فیروزبخش، تهران، سخن، ۱۳۸۹.

۲ . در سخنرانی عبارت «فرزند ارشد دکتر مصدق» بیان شده است.

۳. علی‌قلی بیانی. (۱۲۹۱-۱۳۸۸). دبیرکل حزب ایران. منطق ایمانیان در مارکسیسم، بیانی، علی‌قلی، تهران، فرانکلین، ۱۳۵۶؛ منطق عشق عرفانی و منطق نیایش، بیانی، علی‌قلی، تهران، آرون، ۱۳۹۱.

٤. هانری برگسون. Henri Bergson. (۱۸۵۹-۱۹۴۱). فیلسوف یهودی فرانسوی. کتاب‌های متعددی از او به جا مانده که معروف‌ترین آنها تحول خلاق است: تحول خلاق، برگسن، هانری، ترجمه و توضیح: علی‌قلی بیانی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۱.

۵ . مرتضی مصور رحمانی از بنیان‌گذاران حزب ایران و سردبیر نشریه شفق، ارگان هفتگی این حزب.

٦. جهانگیر حق‌شناس. (۱۲۸۹-۱۳۷۸). عضو کمیته‌ی مرکزی حزب ایران و وزیر راه کابینه‌ی مصدق.

۷. احمد زیرک‌زاده. (۱۲۸۶-۱۳۷۲). عضو هیئت مؤسس جبهه‌ی ملی ایران و از پایه‌گذاران حزب ایران. پرسش‌های بی‌پاسخ در سالهای استثنایی، زیرک‌زاده، احمد، به‌کوشش ابوالحسن ضیاء ظریفی و خسرو سعیدی، تهران، نیلوفر، ۱۳۷۶؛ خاطرات احمد زیرک‌زاده، صدقی، ضیاء، دانشگاه هاروارد، مرکز مطالعات خاورمیانه، طرح تاریخ شفاهی ایران، ۱۹۸۶= ۱۳۶۵.

حزب دیگر حزب میهن بود که مرحوم سنجابی[۱] آن را تأسیس کرد.

مرتجعین

در کنار احزاب ذکر شده احزاب مرتجع متعددی هم درست شد.

حزب عدالت

[یکی از احزاب مرتجع آن دوره] حزب عدالت بود. حزب راست‌گرای درون حاکمیتی که به علی دشتی[۲] وابسته بود و صبغه‌ی انگلیسی داشت.

حزب اراده ملی

حزب اراده‌ی ملی حزب سید ضیاءالدین طباطبایی[۳] بود که او هم در کمپ انگلیسی‌ها بود. حزب اراده‌ی ملی تشکیلاتی‌ترین حزب در میان احزاب مرتجع بود؛ سازمان‌دهی، تعلیمات، حساب و کتاب، تقسیم کار و رده‌ی تشکیلاتی داشتند.

حزب انتقام

حزبی به نام انتقام هم تشکیل شده بود که حزب سیاه مرتجعی بود.

حزب برادران

حزب برادران در شیراز شکل گرفت که ردپای آن را حتی بعد از انقلاب هم، به ویژه در دهه ۱۳۶۰، می‌بینیم. بنیان‌گذار آن سیدنورالدین حسینی بود که پس از فوت ایشان،

---

۱. کریم سنجابی. (۱۲۸۳-۱۳۷۴). رهبر جبهه‌ی ملی ایران، وزیر فرهنگ دولت محمد مصدق و وزیر خارجه‌ی ایران در دولت مهدی بازرگان. خاطرات کریم سنجابی (با استفاده از مصاحبه‌های طرح تدوین تاریخ شفاهی ایران)، به‌کوشش گروه مطالعات تاریخ معاصر ایران، تهران، نشر بهاریه، ۱۳۸۰.

۲. علی دشتی. (۱۲۷۶-۱۳۶۰). از اعضای مجلس شورای ملی و مجلس سنای ایران در دوره‌ای از سلسله‌ی پهلوی.

۳. سید ضیاءالدین طباطبایی. (۱۲۶۸-۱۳۴۸). نخست‌وزیر ایران در زمان احمدشاه قاجار.

ریاست حزب به فرزندش سید منیرالدین حسینی رسید.[۱] حزبی ضدمصدقی که بعد از انقلاب هم آکادمی علوم اسلامی[۲] را در قم راه انداختند.

حزب پیکار

[از جمله‌ی این احزاب] حزب پیکار بود.

حزب ایران‌نو

علی امینی[۳] پایه‌گذار حزب ایران‌نو بود که برای اولین بار شعار «خدا، شاه، مهین» را مطرح کرد؛ پیش از اینکه شاه آن را در دهه‌ی ۱۳۳۰، بعد از کودتا، مطرح و در دهه‌ی ۱۳۴۰ آن را شعار ایدئولوژیک ملی کند.

بینابین

سه حزب هم بودند که احزابی بینابین بودند.

حزب دموکرات ایران

حزب دموکرات ایران یکی از احزاب بینابین بود که فواره‌گونه به وجود آمد. پرتشعشع توسط احمد قوام شکل گرفت. این حزب دولت ائتلافی و جبهه تشکیل داد. در دل دولت ائتلافی حزب ایرانی‌ها رفتند. حزب توده هم شرکت کرد. [سال] ۱۳۲۵ کابینه‌ی قوام تشکیل شد. او باعث تشکیل شدن دو جریان شد. یک جریان ائتلافی و دیگری پایان دادن اشغال ایران و خروج شوروی از ایران. قوام همچنین با تجربه و توان دیپلماتیکی که داشت توانست غائله‌ی فرقه‌ی دموکرات آذربایجان را پایان دهد. او در نیمه‌ی اول دهه‌ی ۱۳۲۰ گل کرد. در دوره‌ی رضاشاه و قبل از رضاشاه صاحب‌منسب بود. [اما به هر ترتیبی بود] حزب دموکرات در نیمه‌ی اول دهه‌ی ۱۳۲۰ گل کرد ولی به فاصله‌ی کوتاهی هم منحل شد و از بین رفت. این سرنوشت مشترک احزاب یا

---

۱. در سخنرانی عنوان شده که نورالدین و منیرالدین حسینی برادر بوده و منیرالدین نقش مهمتری داشته است.

۲. رسالت اصلی این مؤسسه نظریه‌پردازی در تولید علم دینی است.

۳. علی امینی. (۱۲۸۴-۱۳۷۱). نخست‌وزیر اردیبهشت ۱۳۴۰ تا تیر ۱۳۴۱. خاطرات علی امینی، امینی، علی، به کوشش حبیب لاجوردي، با یادداشتي از مسعود بهنود، علی دهباشی، تهران، اصالت تنشیر، ۱۳۷۷.

جریان‌های فواره‌گونه در ایران و جاهای دیگر است. [این تجربه‌ها] در ایران متعدد بودند.

حزب خیریه

حزب خیریه‌ای در یکی از شهرستان‌ها درست شد که بیشتر راست‌ها، شامل خوانین و تجار محلی، آن را تشکیل داده بودند. کسانی که مقابل شعارهای رادیکال چپ حزب توده احساس خطر کرده بودند. می‌شود گفت جریان خارپشت‌گونه‌ای تشکیلاتی بودند که از جریان‌های راست اقتصادی تشکیل شدند.

حزب مردم

حزب مردم هم یکی از همین دست احزاب بود که آن زمان تشکیل شده بود.

اینها احزاب بینابینی بودند که در مواجهه با دکتر مصدق کمک‌کار ارتجاع فکری ایران و دربار بودند. [در کنار اینها] ملّیون و جریان چپ به محوریت حزب توده در ایران بودند.

پیش‌خوان طول و عرض‌دار

[در این دوره] مطبوعات آمدند. می‌شود گفت دکه‌ها بسیار طول و عرض‌دار شدند. در دهه‌ی ۱۳۲۰ ولع تاریخی مدار ژورنالیست در ایران تا حد امکان پاسخ داده شد. نقطه‌ی تکاملی [این واقعه در] زمان مرحوم دکتر مصدق بود؛ افتخار دولت ۲۷ ماه و ۱۵ روزه این بود که در آن دوره تعداد نشریات در ایران به ۱۱۰۰ رسید. شما ۱۱۰۰ نشریه را با ۹۹ نشریه‌ی زمان مشروطه مقایسه کنید. بعد از استبداد صغیر و در شرایط دموکراتیک زمان مشروطه ۹۹ نشریه در ایران چاپ می‌شد که بخشی از آنها سراسری و بخشی دیگر یومیه بود. اما تعداد نشریات در زمان مصدق به ۱۱۰۰ عدد رسید.

یومیه‌ها

بخشی از ۱۱۰۰ نشریه‌ی زمان مصدق یومیه بودند. مثل روزنامه‌ی اطلاعات که از ۱۳۰۴ چاپ شده بود و شاخص‌ترین روزنامه‌ی کلاسیک بود؛ کما اینکه هنوز هم روزنامه‌ی کلاسیکی است. روزنامه‌ی مردم حزب توده تعدادی دیگر روزنامه‌ی یومیه نیز داشتیم.

نشریات حزبی

نشریات حزبی چاپ می‌شد. مثل شاهد که روزنامه‌ی ارگان زحمتکشان بود و این اواخر شروع به نشر کرد.

ارگان مرتجعین

[نشریاتی وابسته به] ارگان‌های مرتجعین هم داشتیم، مانند نشریه‌ی آتش. این نشریه را میراشرافی[1] سرمایه‌دار اصفهانی چاپ می‌کرد که هتاک‌ترین نشریه علیه نهضت ملی و مرحوم دکتر مصدق بود. به طور موقت از مرور نشریه‌ها عبور می‌کنیم.

باب اصناف

وجه بعدی باز شدن باب اصناف بود. حیا اصناف قبل از مشروطه آغاز و در دوران مشروطه شکوفا شده بود.

صنوف

در مجلس اول بخش مهمی از نمایندگان از صنوف خرده‌دست، متوسط و فوقانی جریان صنفی ایران بودند.

اتحادیه‌ها

همان زمان، اتحادیه‌ها درست شد.

سندیکاها

[در کنار صنوف و اتحادیه‌ها] سندیکاها درست شد. آخرین دوران حیات صنوف، اتحادیه‌ها و سندیکاهای ایران سال ۱۳۰۹ بود که دیگر رضاخان، هم‌زمان با سفره‌ی احزاب و مطبوعات، آن سفره را هم جمع کرد. اما در این دوران صنوف دوباره احیا شدند و می‌شود گفت ریزترین رشته‌های صنعتی و سنتی ایران صاحب صنف شدند. سازمان‌دهی حزب توده در این حوزه هم بسیار بسیار کارگر افتاد. به ویژه در حوزه‌ی تشکیل اتحادیه‌ها و سندیکاها که سرجمع صنوف در ایران بودند. انشاءالله عمل‌کرد این گروه‌ها را در هفته‌های بعد خواهیم دید.

عرصه عمومی متنوع

اما اتفاق مهم دیگری که افتاد در عرصه‌ی عمومی یا عرصه‌ی مدنی بود.

---

۱. سید مهدی میراشرافی. (۱۲۸۹-۱۳۵۸). نماینده‌ی مجلس و مدیر روزنامه‌ی آتش.

پاتوق

پاتوق‌ها در این حوزه به وجود آمد. پاتوق‌های دوره‌ی مشروطه سنتی بودند، مانند قهوه‌خانه‌ها. در این دوران علاوه بر اینکه رادیوگوش دادن و روزنامه‌خوانی توسط منورالفکران در قهوه‌خانه‌ها باب شد، کافه‌ها هم به وجود آمد. این پدیده‌ای در ایران بود. قبل از شهریور ۱۳۲۰ تک و توک کافه‌هایی در ایران، به ویژه در تهران، بودند؛ مانند کافه لُقانطه که در میدان بهارستان بود. دوستان قدیمی به آنجا رفته‌اند. مشابه لقانطه در شهرستان‌ها هم به وجود آمد. در کنار احیای قهوه‌خانه‌ها، به عنوان پاتوق سنتی اجتماعی، و در کنار کافه‌ها، به عنوان پاتوق مدرن و جدید، قرائت‌خانه‌ها و کتابخانه‌های متعدی هم در دهه‌ی ۱۳۲۰ به وجود می‌آید که اهمیت تاریخی خاص خودشان را دارند.

باشگاه

[در قدمی دیگر] باشگاه‌ها به وجود آمدند. در دوران رضاشاه فقط باشگاه‌های ورزشی دولتی به وجود آمدند، باشگاه بانک ملی در ۱۳۱۷، باشگاه راه آهن در ۱۳۱۶، باشگاه سرباز در ۱۳۱۸. همه‌ی این باشگاه‌ها دولتی بودند. اما در همان سه سال او دهه‌ی ۱۳۲۰ تعدادی باشگاه به وجود آمدند که باشگاه‌های اسطقس‌دار دوران‌های بعدی شدند. باشگاه شاهین در ۱۳۲۲ توسط دکتر [عباس] اکرامی [به وجودآمد]. باشگاه آرارات در ۱۳۲۲ توسط بابکن مگردچیان [به وجود آمد. مگردچیان] معلم ورزش مدرسه‌ی البرز بود که در همان مدرسه معلم ورزش آقای مهندس سحابی هم بوده است. او باشگاه آرارات را درست کرد که این باشگاه هنوز برقرار است. باشگاه دوچرخه سواران، که [نامش] بعداً تاج شد، در ۱۳۲۳ توسط خسروانی[1] [تأسیس شد]. آقای [علی اکبر] محب و آقای مبشر در ۱۳۲۱ باشگاه دارایی را به وجود آوردند.

باشگاه‌ها راه افتادند و منشأیی برای ورزش ملی شدند. از قضا پریروز آقای حسین مبشر فوت کرد. کمتر احتمال دارد کسی ایشان را بشناسد. انسانی بسیار بسیار شریف که یکی از بنیان‌گذاران باشگاه دارایی بودند. آقای حسین مبشر متولد ۱۳۰۱ بودند که

---

۱. پرویز خسروانی. (۱۳۰۱-۱۳۹۴). از امیران ارتش شاهنشاهی و سرپرست سازمان تربیت بدنی کابینه‌ی هویدا.

۸۵ سال عمر کردند و دیروز تشیع جنازه‌ی‌شان بود. بسیار انسان ویژه‌ای بودند. در دو دوره رییس فدراسیون فوتبال ایران بودند. اولین باری که فوتبال ایران به المپیک توکیو رفت زمان آقای مبشر بود. ایشان با اینکه خودش پسرخاله‌ی شاه و پدرش پاشاخان، رییس پلیس رضاشاه، بود ولی هیچ وقت درباری نشد و این ویژگی او بود. از المپیک آسیایی سال ۱۲۴۳ در بانکوک تایلند عکسی هست که [نشان می‌دهد] آقای مبشر سر تشت نشسته و در حال شستن پیراهن بازیکانان ملی است. با این باور که این پیراهن ملی پرچم است و ما باید احترامش را داشته باشیم. ورزش محلات را راه انداخت. از امکانات عمومی استفاده کرد. بسیار آدم دموکراتی بود. خودش را از طبقه‌اش هم جدا کرد. ایشان با کسی ازدواج کرد که دختر ندیمه‌ی خانوادگی‌شان بود. یعنی از اشراف و دربار زن نگرفت و دختر ندیمه‌ی‌شان همسرش شد. قبل از انقلاب هم می‌توانست فرار کند ولی نرفت. اینجا هم جمهوری اسلامی اموالش را مصادره و یک سال او را زندان کرد ولی بسیار بسیار انسان شریفی بود. خلاصه ایشان فوت کرد و جامعه‌ی ورزش هم خیلی با سکوت برگزار کرد. باشگاه دارایی را هم ایشان به همراه آقای محب در ۱۳۲۱ به وجود آورد که آقای محب هنوز در قید حیات هستند. در کنار پاتوق‌ها و باشگاه‌ها، فیلم و تئاتر راه افتاد. لاله‌زار فعال شد. تئاتر پارس و نصر که امروز هستند اوج فعالیتشان در دهه‌ی ۱۳۲۰ بود که پی یِس[1] را در ایران احیای مجدد کردند.

آموزشگاه

آموزشگاه‌های متعددی راه افتادند. آموزشگاه‌های موسیقی، آموزشگاه‌های رقص، باله و .... همه در این دوران در عرصه‌ی عمومی شکل گرفتند و شرایط ایران را به سهم خودشان تغییر دادند.

پارلمان نقش‌آفرین

در کنار همه‌ی اینها، دوباره شاهد پارلمانی نقش در عرصه‌ی ایران هستیم.

روزنه‌ای به سوی ترقی‌خواهان

از ابتدای دهه‌ی ۱۳۲۰ پارلمان روزنه‌ای برای ترقی‌خواهان شد.

---

۱. نمایش‌نامه (play or stageplay)

پدیداری فراکسیون‌ها

فراکسیون‌ها پدیدار شدند. [در همین مسیر] فراکسیون حزب توده به وجود آمد.

فراکسیون تاریخ‌ساز

[یکی از فراکسیون‌های شکل‌گرفته] فراکسیون تاریخ‌ساز نهضت ملی بود. فراکسیون حزب توده هشت نفر بودند. فراکسیون نهضت ملی هم ابتدا با هفت هشت نفر شروع شد. مصدق مرد میان‌دار وسط [فراکسیون نهضت ملی] بود که از همان فراکسیون روزنه را باز کرد و باز کرد و تور دوران را شکافت و طرح نویی در انداخت.

احیای دانشگاه

اتفاق دیگری که در دهه‌ی ۱۳۲۰ افتاد بازاحیای دانشگاه بود. دانشگاه بعد از شهریور ۱۳۲۰ رو به گسترش رفت. در ۱۳۲۶ دانشگاه تبریز درست شد. دانشکده‌های دانشگاه تهران متعدد شدند. در این دهه آرام آرام توده‌ی دانشجو به وجود آمد که دیگر گرایش اجتماعی ـ سیاسی پیدا داشتند. چپ‌ها بازوی حزب توده در دانشگاه شدند. انجمن اسلامی در ۱۳۲۸ با مشارکت سه تن از دانشجویان رشته‌ی پزشکی [به وجود آمد. یکی از آن سه نفر] آقای حسین عالی بود که هنوز زنده هستند و همه‌ی کارهای انجمن اسلامی پزشکان را، که مهندس بازرگان استارت ایجادش را زد، انجام می‌دهند. ایشان بعد از آن همه سال هم‌چنان زیست بسیار ساده‌ای دارند. یک خانه‌ی خانوادگی دارند و یک خانه‌ی مجردی در خیابان سرباز. وارد آن خانه‌ی مجردی که بشوید فکر می‌کنید دهه‌ی ۱۳۲۰ رفته‌اید. بسیار بسیار ساده، با انبوهی کتاب و ورق و فیش و ... . هنوز مثل دوران دانشجویی مشغول کارهای خودشان هستند. انجمن اسلامی در ۱۳۲۱ شکل گرفت و نیروهای ملی هم در دانشگاه بالی پیدا کردند.

اقتصاد به دنبال برنامه

یک دهه پس‌زمینه

مهم‌ترین اتفاق این دوران اتفاقی بود که در عرصه‌ی اقتصادی افتاد. ابوالحسن ابتهاج[۱] از حوالی سال ۱۳۱۶ پیگیر برنامه‌دار شدن اقتصاد ایران بود. در ایرانی که همه می‌گویند آدم پیگیری وجود ندارد، همه دم‌دمی مزاج، اپیدمیک و عاشق بهاری هستند و فصل به فصل عاشق می شوند، افرادی بودند که صرف نظر از ایدئولوژی، مرام و منششان ولی در نگاهی منصفانه پایه‌ی کار بودند. یکی از اینها مرحوم ابوالحسن ابتهاج بود که از ۱۳۱۶ پیگرد برنامه‌دار شدن اقتصاد ایران بود. این پیگری تا ۱۳۲۷، که اقتصاد ایران برای اولین بار صاحب برنامه شد، ادامه داشت. در ۱۳۱۶ شورای عالی اقتصاد درست شد. در ۱۳۱۶ و ۱۳۱۷ اولین پلات فرم برنامه‌ی ملی در ایران تهیه می‌شود که البته بعد به دوران جنگ می‌خورد و از دستور کار حذف می‌شود. اما ابوالحسن ابتهاج در همان دوران جنگ و بعد از فرار رضاشاه هم فعال بود و پیگیری‌هایش به اینجا رسید که در ۱۳۲۵ اولین برنامه‌ی اقتصاد ملی تهیه شد. برنامه‌ی هفت‌ساله‌ای که بنا بود سال‌های ۱۳۲۷ تا ۱۳۳۴ را پوشش دهد. مرحوم مشرف نفیسی[۲] نویسنده‌ی این برنامه بود. [البته برای این کار] هیئت تهیه‌ی برنامه تشکیل شد. این هیئت فرهیخته‌ترین عناصر دوران را درون خودش جای می‌داد که اسامی و گروه‌بندی‌شان همگی باقی است.

اولین خیز ملی

برای اولین خیز ملی اقتصادی در حوزه‌ی برنامه‌ی توسعه از استاد دانشگاه [گرفته] تا ادیب و شاعر، اقتصاددان، حقوق‌دان و ... همگی مشارکت کردند. مرحوم نفیسی آن برنامه را نوشت. ۶۲/۵% از منابع مالی آن برنامه از منابع ملی تهیه می‌شد و برای ۳۲/۵% کسری داشت.

---

۱. ابوالحسن ابتهاج. (۱۲۷۸-۱۳۷۷). پایه‌گذار اصلی برنامه‌ریزی توسعه در ایران. خاطرات ابوالحسن ابتهاج، به‌کوشش علیرضا عروضی، تهران، علمی، ۱۳۷۱.

۲. پاسخ به اظهارات آقای دکتر مصدق در خصوص نرخ ارز، نفیسی، مشرف، تهران، تابان، ۱۳۳۲؛ زندگانی گران: علت گرانی چیست و چاره‌ی آن کدامست، نفیسی، مشرف، بی‌جا، بی‌تا.

حمایت‌طلبی بین‌المللی

بعد از جنگ بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه در ۱۹۴۴ تأسیس شده بود. در شرح وظایف کمابیش طولانی آن بانک ساپورت مالی کشورهای متضرر از جنگ یا در حال توسعه آمده بود. این برنامه به آنها عرضه شد برای اینکه آن ۳۲٫۵% جبران شود. وقتی برنامه به بانک عرضه شد بانک پلان خواست و گفت پلان شما چیست؟ اینها هم نشستند پلان تهیه کردند و آقای مشرف نفیسی هم نوشت. بانک آن پلان را نقد کرد و گفت اندازه‌های برنامه‌ای اقتصادی را ندارد و باید استاندارد شود. بعد پلانشان را به مؤسسه‌ی موریسن نودسن آمریکایی دادند؛ آقای ابتهاج هم با آمریکا سمپاتی داشت. مرحله‌ی دوم پلان را به مؤسسه‌ی ماورای بحار دادند. بالاخره بانک بین‌المللی ترمیم توسعه درخت دومی را که ماورای بحار تهیه کرد تأیید کرد و بناشد ساپورت مالی کند که در نهایت به دوران نهضت ملی خورد و آن برنامه از دستور حذف شد. انشاءالله این موضوع را پیگیری خواهیم کرد.

مکتوبی پیشاروی اقتصاد

بالاخره برای اولین بار مکتوبی پیش‌روی اقتصاد ایران قرار گرفت که البته اگر الان آن مکتوب را نگاه کنید در واقع فقط فهرستی از پروژه‌ها می‌بینید. برنامه نه مبنای تئوریک داشت و نه بخش‌بندی. بنا بوده استارت پروژه‌هایی برای بهبود صنعت و کشاورزی خورده شود که سرانجام برنامه در دوران جدید نافرجام ماند.

نفت تاریخ‌ساز

آرام آرام و انشاءالله بیشتر از جلسه‌ی بعد به متن بحث نزدیک می‌شویم. [در دورانی که از آن بحث می‌کنیم] نفت دیگر تاریخ‌ساز می‌شود.

از قرارداد تارسی تا متمم

زمان رضاشاه ۱۳۱۲- ۱۹۳۳ نفت ماجرایی در ایران داشته است. انشاءالله بعداً وارد آن خواهیم شد.

نفت و جنگ

در همین دوران نفت و جنگ، نفت بسیار جدی‌تر از گذشته اهمیت استراتژیک در جهان پیدا می‌کند. در حوزه‌ی اقتصاد بنا شد اقتصاد از سوخت سنتی ذغال‌سنگ آزاد شود و به سمت سوخت فسیلی برود. این انرژی نو توانش را در جنگ نیز نشان داد؛ ناوگان‌ها و زیردریایی‌های متفقین و متحدین همگی با سوخت جدید ساز و کار پیدا می‌کرد.

چشم‌داشت به چاه‌ها

منابع نفت در ایران شناخته‌شده بود و انگلیسی‌ها روز به روز منابع جدیدتر را کشف می‌کردند. دیگر همه‌ی چشم‌ها به چاه‌های ایران دوخته شده بود. بعد از جنگ شوروی‌ها نفت شمال را خواستند. شرکت آمریکایی سینکلر[1] بخشی از نفت جنوب را خواست. شرکت نفت ایران و انگلیس هم چشم‌داشت جدی‌تری داشت. این چشم‌داشت‌ها منجر شد به جنبش ملی در ایران که درایت و نبوغ مرحوم دکتر مصدق را شکوفا کرد.

جریان در دو مجرا

این اتفاقات و اتفاقات دیگر پشت سر هم زنجیره‌وار افتاد تا به کودتا رسیدیم. نفت در ایران در دو مجرا جریان پیدا کرد؛ یکی در لوله‌ها که چرخه‌ی گردش اقتصادی و صنعتی بود و یکی هم در سیاست که هر دوی این مجرا را جلوتر خواهیم دید.

نسل پیش‌برنده

مردان پای‌کار

بحث را تمام می‌کنیم با احترام منش، روش، کسوت و نبوغ مرحوم دکتر مصدق که نسل پیش‌برنده‌ای را به صحنه آورد. نسل پیش‌برنده می‌خواست سنتی تاریخی را در ایران به اثبات برساند. همه‌ی ایران در زمان سرکوب تحت سیطره‌ی رضاخان و طیف لمپن قزاق پیرامونش نبود. این سنت تاریخ و سنت پروردگار است. [طبق این سنت] ظرفیت‌ها و تجارب انباشته و در آرام‌پز تاریخ ریخته می‌شود. آرام آرام قل می‌خورد. این

1 .Sinclair Oil Corporation

قل خوردن‌ها و تجارب مصدق بعد از مشروطه و تجارب مردان پیش‌برنده بودکه دهه‌ی ۱۳۲۰ ایران را رقم زد . فقط هم مرحوم مصدق نبود. نسل شریفی آمده بود. مرحوم فاطمی،[۱] مرحوم اللهیارخان صالح، آقای صدیقی[۲] و ... را می‌بینیم. این نسل با آمدن مردان پای‌کار شرایط ایران را تغییر داد.

مرد میدان‌دار

مردی هم این جسارت را داشت که به قول پهلوان‌ها تخته‌ی شنا را وسط بگذارد، حول مسائل اصلی ایران جست و خیز ملی راه بیندازد و عرصه‌ی ایران را از آنِ خود ایران کند. انشاءالله از جلسه‌ی آینده وارد روش، منش و سنت‌های مبارزاتی و دموکراتیک دکتر مصدق خواهیم شد. خیلی متشکر.

۱. سید حسین فاطمی. (۱۲۹۶-۱۳۳۳). وزیر امور خارجه‌ی سال‌های ۱۳۳۱ تا ۱۳۳۲.

۲. غلامحسین صدیقی. (۱۲۸۴-۱۳۷۱). وزیر پست، تلگراف و تلفن (در دولت اول) و وزیر کشور و نایب نخست‌وزیر (در دولت دوم) محمد مصدق بود. او از آورندگان دانش جامعه‌شناسی به ایران بود. جنبش‌های دینی ایرانی در قرن‌های دوم و سوم هجری، صدیقی، غلامحسین، تهران، پاژنگ، ۱۳۷۲؛ درس‌های جامعه‌شناسی استاد دکتر غلامحسین صدیقی به روایت یک شاگرد دکتر هما زنجانی‌زاده، زنجانی‌زاده، هما، تهران، انتشارات جامعه‌شناسان، ۱۳۹۲.

پرسش و پاسخ

پرسش: حزب توده با چه مکانیسم و کار تشکیلاتی‌ای تعداد اعضایش را طی سه سال از هفت نفر به ۲۵۸۰۰ نفر می‌رساند؟

پاسخ: اولاً از [کارشان] از صفر شروع نشده بود و از قبل زمینه‌ای در ایران بود. فکری سوسیالی از پیش از مشروطه در ایران پیدا شد که دیدیم از شمال کشور آمد و به تهران رسید. تیپ‌های نظری و فکری هم، مانند مرحوم طالبوف[۱] و میرزاآقاخان کرمانی،[۲] [آن فکر را] در حد توان خودشان فرمولیزه و تئوریزه کردند. وجه دوم قضیه این بود که اسلاف حزب توده قبل از روی کار آمدن رضاشاه وجود و بروز و ظهور داشتند که رضاشاه آن را تعطیل کرد. اما فکر که تعطیل کردنی نیست؛ کرکره‌ی مغازه نیست که بشود آن را پایین کشید. هیچ‌کس نمی‌تواند این کار را انجام دهد. بنابراین فکر تعطیل نشده بود. نکته‌ی سوم ارتباطات اینها با هم بعد از سرکوب شاه بود. تعدادی از آنها به خارج رفتند و در آنجا انباشتی پیدا کردند و برگشتند. اینجا در دانشگاه‌های ایران هم با دانشجویانی مانند مرحوم احسان طبری و انور خامه‌ای ارتباط پیدا می‌کردند. یعنی کار پاکسازی نسبی هم قبل از شهریور ۱۳۲۰ در ایران شده بود. نکته‌ی آخر اینکه فضای بین‌المللی، فضای جنگ، فضای منطقه‌ای و همسایگی ایران با شوروی و توان تهاجمی استالین هم زمینه‌ی بروز و ظهور مجدد را فراهم کرده بود. اینها یک وجه قضیه است.

وجه بعدی قضیه اینکه باکس آماده‌ای در جنبش بین‌المللی کمونیستی وجود داشت. راه‌حل‌ها و چارت‌های تشکیلاتی، ایدئولوژی مدون، دانش اجتماعی و دانش مبارزاتی، همگی وجود داشت. آن خارج رفته‌ها همه را در مدت کوتاهی ترجمه و وارد کردند. چون نمی‌خواستند تولید اندیشه‌ی بومی کنند و می‌خواستند اندیشه را آئبند

---

۱. میرزا عبدالرحیم طالبوف. (۱۲۱۳-۱۲۸۹). از روشنفکران پیش از مشروطیت. از وی بیش از نه اثر به جا مانده است، از جمله: آزادی و سیاست، عبدالرحیم طالبوف، به کوشش ایرج افشار، تهران، سحر، ۱۳۵۷.

۲. میرزا آقاخان کرمانی. (۱۲۳۲-۱۲۷۵). از بنیان‌گذاران ناسیونالیسم نوین ایرانی و نویسنده کتاب‌هایی چون آیینه سکندری (تاریخ ایران)، رساله انشاءالله ماشاءالله و تاریخ ایران باستان.

بردارند و به اینجا بیاورند، کارشان راحت بود. البته خب تیپ‌هایی منظم، اندیشمند و تشکیلاتی [هم] داشتند و بعضی از آنها ایران را به خوبی می‌شناختند. [در کنار همه‌ی اینها باید توجه داشت که] حزب توده ابتدا با شعار صلح، آزادی و برابری آمد، نه با شعارهای مارکسیستی ـ لنینیستی. خانه‌ی صلح را راه انداخت، کبوتران آزادی را پر داد و ... . شعارهایی مثل دوران اصلاحات [داد]. وقتی جامعه‌ای شرایط [سال‌های] ۷۵-۱۳۶۰ را طی کرده باشد، هرکس این شعار را بدهد، می‌گیرد؛ کما اینکه [در دوم خرداد ۱۳۷۶] گرفت. حالا اینکه تحقق پیدا [کرد یا] نکرد مسئله‌ی دیگری است. علاوه بر تأثیر شعارها و توان تشکیلاتی حزب توده بحرانی بودن شرایط ایران را هم نباید نادیده گرفت. در دوران حزب توده، ایران اشغال بود. وضعیت اقتصادی اسفناک بود. فاصله و اختلاف طبقاتی خیلی فاحش بود. این شرایط عینی به باروری شرایط ذهنی کمك می‌کرد. کشور پول نداشت به کارمند بدهد و به جای آن آجر می‌داد. در دوره جنگ جهانی، نان سیاه و شکر سیاه مصرف می‌شد. دو سال قحطی شد. وبا و طاعون آمده بود. به دنبال وجود متفقین در شهرهای بزرگ ایران، به ویژه تهران، فحشا رواج پیدا کرده بود. شرایط مثل الان نبود. امروزه جامعه فرق کرده است. هیچ چیزی روشنفکر یا طبقه‌ی متوسط فرهنگی را تحریك نمی‌کند، نه فقر، نه کارتن‌خواب، نه کودکانی که در روز دستفروشی می‌کنند و در شب به آنها تجاوز می‌شود، نه روسپی سیزده ساله، نه روسپی بچه به بغل، نه اعتیاد گسترده و ... . گزنه هم بزنی کسی تحریک نمی‌شود؛ حالا بنا به علل مختلف. در دهه‌ی ۱۳۳۰، ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ اینها خودش انگیزه‌ی قوی مبارزه‌ی سیاسی و اجتماعی ایجاد می‌کرد. در این شرایط بود که حزب توده هم حرف‌های نویی می‌زد. بالاخره بعد از ۲۰-۲۵ سال شاهد ترکیب فکر و اندیشه و حرف‌هایی کیفی در جامعه‌ی ایران بودیم. حالا درست است ترجمه بود ولی خب خودشان هم توان توضیح در ایران را داشتند. مجموعه‌ی این اتفاقات دست به دست هم داد. [ضمن اینکه] تشکیلات را هم جدی گرفتند. احزاب بسیاری در ایران آمدند و رفتند. ولی هیچ‌کدامشان تشکیلات را جدی نگرفتند؛ گرته، محفل و پاتوق بودند. ولی حزب توده این‌طور نبود. هنوز که هنوز است در بخشی از جامعه‌ی ژورنالیستی ایران قطب‌هایی از حزب توده هستند. بخشی از ادبیات نو، رمان‌های نو، شعر نو و داستان‌های نو کار توده‌ای‌های سابق است. هنوز کسانی از آنها که خارج از کشور

هستند تولیداتی می‌کنند که به ایران [هم] می‌آید. به این علل حزب توده جریانی جدی بود. جریان‌های جدی هم جریان‌هایی هستند که پیرامون را تغییر می‌دهند. جریان‌هایی که نمی‌توانند تغییر دهند جریان‌های جدی نیستند؛ یعنی نه شرایط را جدی می‌گیرند، نه خودشان را و نه آرمان‌هایشان. خب کسی هم آنها را جدی نمی‌گیرد. ولی جدی که باشی، جدی‌ات می‌گیرند. [توده‌ای‌ها] توانستند طبقه‌ی متوسط را هم جذب کنند. این خیلی مهم بود. می‌توان گفت مخاطب چند طبقه‌ای داشتند. حزب توده اولین حزب در ایران بود که توانست کارمندان را متشکل سازد. کارگران نفت را هم متشکل کند. کارگر سنتی از دلاک، کیسه‌کش، پینه‌دوز و کفش‌دوز، همه را متشکل کرد. اینها بسیار بسیار مهم است. خیلی اهمیت دارد که ادبیات طبقه، نقطه‌ی حساسیت طبقه و نوع سازماندهی طبقه را بشناسی. بسیج و تجهیز کارگر سنتی، بسیج و تجهیز کارگر مدرن (مثل کارگران نفت)، بسیج و تجهیز جریان کارمندی و بسیج و تجهیز روشنفکران کار آنها هست. در ایران کسی یا حزبی دیگر نتوانسته است این کار را انجام دهد. پس از انقلاب هم همین حزب توده اتحادیه، سندیکا و صنف را راه انداختند و در کارمندان عضوگیری می‌کردند.

ویژگی دیگر اعضای حزب توده این بود که خانواده را توده‌ای می‌کردند. این خیلی مهم بود. یعنی اگر یك نفر توده‌ای می‌شد، خانواده‌اش توده‌ای می‌شدند. به این علل است که جریان گسترده‌ای شدند. پدیده‌ی عجیبی هم در ایران بود که باید تحلیل شود. کمتر کسی روی حزب توده کار [تخصصی] کرده است. مثل همه‌ی حوزه‌های دیگر، با تحلیل‌هایی از این دست که «این حزب به شوروی وابسته بود» خودشان را راحت کرده‌اند. ولی اینها یک وجه قضیه است که سر جای خودش هم در جمع‌بندی لحاظ می‌شود. ولی بالاخره اینکه وسط بیایی و در عین حال که با ایدئولوژی متن جامعه‌ی ایران نخوانی، بتوانی این همه را جذب کنی خیلی مهم است. کادرهای آنها هم خیلی قوی بودند. به عنوان مثال رضا روستا[1] کل جریان کارگری جنوب را اداره می‌کرد. تهران

---

۱. رضا روستا. (۱۲۸۰-۱۳۴۵). از رهبران حزب توده ایران در اوایل دهه ۱۳۳۰ خورشیدی. تاریخچه پیدایش سندیکاهای ایران و وظایف اجتماعی و وظایف اجتماعی اتحادیه‌های کارگری، روستا، رضا، بی‌جا، کمیسیون ارتباطات سندیکایی ایران، ۱۳۷۵.

را تکان می‌دادند. در تظاهرات ۲۳ تیر کل تهران تحت حوزه‌ی مانور اینها بود. جریان‌های دیگر نمی‌توانستند این کارها را کنند. تعریف می‌کنند در سالگرد ۳۰ تیر دمونستراسیونی[۱] که حزب توده گذاشت کل تهران را در بر گرفت ولی آن‌طور که مشاهده‌گران می‌گویند، جمعیت جبهه‌ی ملی، با اینکه جریان نوپایی بود که زمینه‌های تشکیل ملی هم داشت و پشت دکتر مصدق بود، حدود یك هفتم یا یك هشتم بوده است. پس معلوم است جریان حزب توده جدی بود، توان داشت و وقت‌گذار بود. سازمان جوانان و سازمان زنان داشت. اینها خیلی مهم بود. تا وقتی سلیمان‌میرزا اسکندری[۲] در حیات بود، که با آقای خمینی هم به مکه رفته بود، دیدگاه سنتی در حزب وجود داشت. تا سال ۱۳۲۱ که زنده بود عضوگیری از بانوان ممنوع بود ولی به محض اینکه فوت کرد سازمان زنان حزب توده تأسیس شد. نمی‌گوییم هم‌پای مردانشان بود اما سازمانی جدی بود. سازمان افسران که بسیار جدی بود. سازمان دانش‌آموزی، دانشجویی، جوانان و زنان داشت. حزب توده، علاوه بر همه‌ی اینها، یک جریان علنی و یک جریان غیرعلنی داشت. پس از سال ۱۳۲۷ که ناصر فخرآرایی شاه را ترور کرد، این حزب غیرقانونی اعلام شد. از آن موقع تا زمان دکتر مصدق، اینها مخفی ـ علنی بودند. بنا بود همه‌ی اعضای کادرهایشان دستگیر شوند، لذا همه مخفی بودند. در شرایط سخت هم بقا داشتند. اما خب در کنار همه‌ی اینها مسائل خاص خودشان را هم داشتند. از فرصت‌طلبی‌های تاریخی گرفته تا خیانت‌های تاریخی، درك نکردن شرایط استراتژیک مصدق و دولت ملی و ... . این است که جریان پایداری در ایران نشد ولی خب جریانی جدی بود و قابل تحلیل است.

پرسش: نقش جلال آل‌احمد و خلیل ملکی[۳] چه بود؟

---

۱. تظاهرات (Demonstration)

۲. سلیمان میرزا اسکندری. (۱۲۵۵-۱۳۲۲). نخستین رئیس حزب توده ایران در دهه‌ی ۱۳۲۰ و همچنین پایه‌گذار و رهبر حزب سوسیالیست ایران در دهه ۱۳۰۰.

۳. خلیل ملکی. (۱۲۸۰-۱۳۴۸). از گروه ۵۳ نفریِ رهبران حزب توده و از افراد تشکیل‌دهنده‌ی جبهه‌ی ملی اول. مجموعه مقالات خلیل ملکی، به کوشش رضا آذری شهرضایی، تهران، اختران، ۱۳۹۶.

پاسخ: اگر اجازه دهید، جلوتر در بررسی ایدئولوژی نهضت ملی خواهم گفت. اما مرحوم خلیل ملکی یکی از اعضای اولیه‌ی حزب توده و از ۵۳ نفر نخست بود. مرحوم ملکی تیپی بسیار کیفی [داشت] و از دوران خودش خیلی جلوتر بود؛ به این مفهوم که درك اجتماعی جدی، درك طبقاتی و درك اقتصادی ویژه‌ای داشت. الان هم اگر مقاله‌های ایشان را بخوانید، می‌بینید نکات تازه‌ای دارد. [نکاتی که] شاید به ذهن روشنفکر امروزی هم نرسد. هم منتقد مصدق و هم حامی مصدق بود. اینها بر سر چند رگه با رهبری حزب توده اختلاف داشتند: ۱- رگه‌ی ایدئولوژیك؛ ۲- رگه‌ی سمت‌گیری حزب به سمت اتحاد جماهیر شوروی. بعد این جریان جدا شد. مرحوم خلیل ملکی، جلال آل‌احمد و انور خامه‌ای [این] جریان جداشده بودند.

پرسش: آیتم‌هایی که تا کنون مطرح شد تبلور عینی طبقه‌ی متوسط شهری است. سؤال من این است که آیا در جریانات دهه‌ی ۱۳۲۰ از گروه‌هایی که پشت میرزا جمع شدند و جنبش جنگل را ساختند یا پشت ستارخان و باقرخان ایستادند، خبری بود؟ دهه‌ی ۱۳۲۰ که فضا باز شد این طبقه‌ی زیرمتوسط کجای عرصه‌ی عمومی بودند؟[1]

پاسخ: جریانات کارگری که در ایران راه افتاد و صنف‌ها، اتحادیه ها و سندیکاها که شکل گرفتند [متشکل از همین طبقه بودند]. جنبش نفت هم که برپا شد طبقه‌ی کارگر صنعتی و طبقه‌ی کارگر نفتی، که به آنها «نفت‌گران جنوب» می‌گفتند، ارج و قرب اجتماعی یافتند و خودآگاه هم بودند. در خود آبادان، باشگاه صنعت نفت و تیم کارگر درست شد و انشعابی طبقاتی در ورزش به وجود آوردند. [اعضای تیم کارگران] می‌گفتند ما خودمان کارگریم و با کارمندان فرق داریم. تیم کارگران آبادان تا دهه‌ی ۱۳۵۰ و دوران انقلاب هم وجود داشت. بنابراین، در طبقه‌ی زیرمتوسط هم اتفاقاتی افتاد. بنابراین، تشکیل صنف‌ها در واقع تبلور تشکیلاتی طبقات فرودست جامعه بود؛ اعم از صنف‌های سنتی و صنف‌های صنعتی که شامل کارگران غیرنفتی و کارگران صنعتی صنفعت نفت بود. بخشی از پاتوق‌هایی هم که به وجود آمد پاتوق‌های کارگری بودند. در حوزه‌ی ورزش هم اتفاقاتی افتاد. گروه‌های تئاتر کارگری به وجود آمد. گروه

---

۱. به دلیل کیفیت پایین صدای پرسش‌گر متن پرسش از سوی ویراستاران اضافه شده است.

موسیقی کارگری در خوزستان به راه افتاد. بنابراین، اتفاقاتی از این قبیل را می‌شود فهرست کرد. ولی خب در کل وقتی جریان پرولتر ایران ارتقای اجتماعی یافت، روی آن حساسیت به وجود آمد. شعارهای طبقاتی معطوف به او بود. خود دکتر مصدق پس از ۳۰ تیر رادیکالیسم اقتصادی بروز داد که متوجه حوزه‌ی روستا، اقتصاد فلاحتی و دهقانی، و حوزه‌ی کارگری بود. [یکی از جلوه‌های رادیکالیسم اقتصادی] مصدق مسکن‌های ارزان قیمتی بود که در نارمك ساخته شد. در جلسات آینده این طبقات را ذیل موضوع بافت اجتماعی نهضت ملی تا حد امکان بررسی می‌کنیم.

پرسش: در جنگ جهانی دوم، وقتی ارتش انگلیس و متفقین وارد ایران شدند، نقش مردم ایران چه بود؟

پاسخ: گفتیم مردم و جامعه‌ی ایران تحقیر شده بودند. با وجود اعلام بی‌طرفی ایران، کشور اشغال شده بود. مردم بیشتر نظاره‌گر بودند. بخشی از مردم تا این زمان زیست مشترک با بیگانه نداشتند. [اما اکنون] سربازان آمریکایی، روسی و انگلیسی، که در همه‌ی شهرها به ویژه تهران بودند، در مجامع مختلف و کافه‌ها، سینماها، تئاترها و ورزشگاه‌ها رفت و آمد داشتند. تعدادی مسابقه‌ی ورزشی بین تیم‌های داخلی و محلی باشگاه‌های ما با سربازان انگلیسی و آمریکایی شکل گرفت که این یکی از وجوه زیست مشترك است. وجه دیگر سمپات‌ای بود که به وجود آمده بود. در آن دوران بخشی از دختران شهری به برقراری رابطه با سربازان آمریکایی و انگلیسی تمایل داشتند. اتفاقاتی این‌چنینی افتاد ولی در کل مردم نظاره‌گر بودند. از جنگ هم بیزار بودند و می‌خواستند جنگ زودتر تمام شود و اشغال پایان پیدا کند. جلوتر که برویم [این موضوع را] سر جای خودش در بحث ترکیب اجتماعی و زمینه‌های اجتماعی نهضت ملی ریزتر بحث می‌کنیم و فاکتورهای ریزتری را عنوان می‌کنیم.

پرسش: یعنی حضور بیگانه را قبول کرده بودند؟

پاسخ: در کل خیر، ولی همین الان هم شما به دانشگاه‌ها بروید و پژوهش کنید می‌بینید بخش مهمی از بچه‌ها دلشان می‌خواهد خارج بروند. بخشی از طبقه‌ی متوسط هم اگر امکان بیابند، می‌روند. در این گروه‌ها نوعی روح گریز از مرکز وجود دارد. آن زمان نیروی گریز از مرکز نبود. این خارجی بود که به داخل آمده بود. روابط فرهنگی

ایجاد و زیست مشترک پیدا شده بود. خیلی از یخ‌ها آب شده بود. [متنهای] اینها فرع قضیه است. اصل قضیه چنین نبود. در ایران فضای ملی به وجود آمده بود. نیروهای ملی و ایدئولوژی ملی آمده بودند. حزب توده هم درست است جریانی ملی نبود ولی بالاخره حوزه‌هایی طبقاتی را پیگیری می‌کرد که در کُنه‌شان دغدغه‌هایی ملی نهفته بود. خلاصه آنکه عموم مردم این حضور را نپذیرفته بودند و جریان تحصیل‌کرده و روشنفکر هم به میزانی که آگاه‌تر بودند مخالفت بیشتری با حضور بیگانگان در ایران داشتند و ضدجنگ بودند. خانه‌ی صلحی که حزب توده راه انداخت پاتوقی ضدجنگ بود؛ پاتوقی که پا هم گرفت. بنابراین، روح عمومی مخالف بیگانه و جنگ بود ولی برای برخی از مردم هم تازگی داشت و دوست داشتند مراوده داشته باشند. [در این میان] برخی هم انتفاع اقتصادی می‌بردند. پادوی سرباز و افسر خارجی می‌شدند. از آنها دلار دریافت می‌کردند. می‌توانستند دلار را تبدیل کنند. خلاصه تمایلات و تبادلاتی این‌چنینی هم وجود داشت.

پرسش: حزب توده که حزبی کمونیستی بود چگونه توانست حتی از روحانیون عضو بگیرد؟ چگونه رفتار می‌کرد؟

پاسخ: از سال ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰ اتفاقی افتاد. قبل از ۱۳۲۰ جریان روحانیت جریانی مرجع در ایران بود. نه فقط مرجع به معنای شرعی آن که بروند مسئله بپرسند. بلکه قطب قابل رجوع و محل تظلم بودند. مردم بنا بر آن وجه شرعی در همه‌ی حوزه‌های خصوصی‌شان سراغ روحانیت می‌رفتند؛ از روابط زناشویی گرفته تا سایر شرعیات. محل تجمیع وجوهات هم که بودند و مردم در مشکلات مالی‌شان نیز به آنها مراجعه می‌کردند. متناسب با آن رجوع، اینها هم ورود جدی به این مسائل داشتند. [گذشته از این وجوه شرعی] مکتب‌خانه‌ها و محاکم هم دستشان بود. خلاصه رابطه چندجانبه بود. حافظ، قاری و مفسر قرآن هم بودند. قبل از ۱۳۲۰ فُکُلی در ایران وارد حوزه‌ی قرآن نمی‌شد. در آن بیست سال اتفاقاتی افتاد. رضاخان تمام امکان ارتزاق اجتماعی اینها را گرفت. طلبه‌ها را به سربازی فرستاد. محاکم را از آنها گرفت و دادگستری را به جای آن گذاشت. مدارس جدید جانشین مکتب‌خانه‌ها شد. بخشی از آنها خلع لباس شدند. رابطه‌ی‌شان با مردم سست شد. رضاشاه فقط مراعات مراجع اصلی را می‌کرد. جریان روحانیت توان این را نداشت که مانند گذشته به عنوان جریان مرجع اجتماعی

بروز و ظهور و ارتباط داشته باشد. اتفاق دیگری هم که افتاد بروز و ظهور و عرض‌اندام فکلی‌ها و شخصی‌ها در عرصه‌ی دین بود. جلوتر در بررسی ایدئولوژیک به بحث مفصل درباره‌ی این اتفاق مثبت خواهیم رسید. همه فقط مهندس بازرگان و مهندس سحابی را می‌بینند. در صورتی که دیگرانی هم بودند. به عنوان مثال در تبریز مرحوم حاج یوسف شعار[1] آمد. مردی فکلی که مکتب قرآن و مکتب حاج یوسف شعار راه انداخت. آقای کَهنَمویی[2] آمد. فردی غیرآخوند که مایه‌های فلسفی داشت و همان با مایه‌های فلسفی قرآن را تفسیر می‌کرد. دهه‌ی ۱۳۲۰ در ایران بسیار مهم است. گوی هژمونیک روحانیت از سلطه بر تفسیر قرآن برداشته شد. یك وجه از آن را مهندس بازرگانی و دکتر سحابی برداشتند. وجه دیگر را تبریزی‌ها برداشتند. در اصفهان هم رگ و ریشه‌هایی شخصی در حوزه‌ی دین پیدا شد. بنابراین، وجه اول و مهم این بود که رضاشاه موفق شد رابطه‌ی سنتی، تاریخی و استراتژیک روحانیت را با مردم تا حدود زیادی سست کند. این است که در آن بیست سال غیبت روحانیت را می‌بینیم، ولی قبل از این غیبت نداشت؛ در تنباکو آمد، در مشروطه بود، بعد از استبداد صغیر هم بود، حتی در مجلس دوم و سوم روحانی‌های تراز اول و تیپ‌هایی مثل مدرس بودند. اما آن سفره در این بیست سال جمع شد. اتفاق دیگر این بود که در جهان هم نیروهای مذهبی در اقلیت و سه‌کنج بودند. فکر نو آمده بود. لیبرالیسم یک پرده نوتر شده بود و حرف‌های جدیدی آورده بود. سوسیالیسم ایدئولوژی بین‌المللی شده بود؛ جنگ جهانی هم به بین المللی‌تر شدن سوسیالیسم کمك کرده بود. استالین هم که مهاجم بود. مجموع این اتفاقات افتاده بود و جامعه‌ی ایران دیگر خیلی طالب حرف‌های سنتی مذهبی نبود و تمایلی به آن حرف‌ها نداشت. لذا شریعت سنگلجی که ضدخرافه و ضدآخوند بود در تهران جا باز کرد. حتی دانش‌آموزانی هم بودند که مخاطب حرف‌های او در مسجد

---

۱. یوسف شعار. (۱۲۸۱-۱۳۵۱). مقدمات تفسیر، شعار، یوسف، تبریز، مجلس تفسیر تبریز، ۱۳۲۳؛ تفسیر آیات مشکله، شعار، یوسف، تهران، مجلس تفسیر قرآن، ۱۳۶۹.

۲. سید حسین کهنمویی. (۱۲۸۰-۱۳۵۴) معروف به «پدر ادبیات مقاومت شیعی آذربایجان» که به تفسیر قرآن و نهج‌البلاغه و مرثیه سرایی پیرامون واقعه کربلا به زبان های فارسی و ترکی می‌پرداخت. تربیت جوانان برای مبارزه و تأسیس اولین نمازجمعه دانشگاه تبریز در سال ۱۳۳۹ از اقدامات اوست. او در دوران نهضت ملی یکی از فعالان حامی مصدق بود.

بودند. یعنی توانسته بود طیف‌های مختلف را به خودش جذب فکری کند، نه جذب تشکیلاتی. خلاصه اینکه مردم در پی حرف‌های نو بودند. این است که وقتی مرحوم طالقانی، بعد مهندس بازرگان و در مرحله‌ای پایین‌تر مهندس سحابی و امثال آنها آمدند حرف‌های‌شان جا باز کرد. حزب ایران و انجمن اسلامی مهندسین که ایدئولوژی آوردند جا باز کردند. علت اصلی نشو و نمای حزب توده همین علل است که باید کنار هم گذاشته شوند. قطع رابطه یا سست شدن رابطه روحانیت با مردم در آن بیست سال، نیاز مردم به حرف نو، بروز و ظهور چپ و لیبرالیسم جدید با حرف نو در جهان که در همسایگی ما هم بودند. علاوه بر اینکه انصافا روحانیت هم دیگر حرفی نداشت. ضمن اینکه جریان‌هایی ارتجاعی هم در دل روحانیت بود. به عنوان مثال در اوج حزب توده و نهضت ملی، با آن همه یال و کوپال و ید بیضا، فداییان آمده بودند و به شراب و حجاب بند کرده بودند. یا شمس قنات‌آبادی‌ای[1] بود روحانی لومپن سیاه ضدمصدق بود که جزو جریان ارتجاعی روحانیان بود. کاشانی[2] هم پس از ۳۰ تیر موقعیت خود را تغییر می‌دهد. می‌شود گفت پس از کودتا روحانیت از چشم مردم افتاد. این اتفاقات را که کنار هم بگذارید می‌توانید بفهمید که حزب توده به عنوان نیرویی نو، که ابتدا هم با ایدئولوژی مارکسیسم ـ لنینیسم نیامد و صلح و آزادی و این قبیل مفاهیم را مطرح کرد، در اقتصاد، سیاست خارجی و اجتماع هم حرفی برای زدن داشت چطور توانست نیروهای اجتماعی را سازمان دهد. خیلی فرق دارد اینکه شما با نیروهای اجتماعی رابطه‌ی روشنفکری برقرار کنی، فقط برای‌شان خطابه سر دهی و مقالبه بنویسی با اینکه به منافعشان آگاهشان کنی و سازمانشان بدهی. در دهه‌ی ۱۳۲۰ حزب توده با مردم زیست. مثل دوران اصلاحات نبود که روشنفکر روی سکو قرار بگیرد، ارتفاع بگیرد و بخواهد با رابطه‌ای از بالا رهنمود دهد آن هم فقط با توده‌ها و طبقه‌ی متوسط مردم، توده‌های سنتی را اصلاً داخل آدم حساب نکنند. حزب توده فقط رهنموددهنده نبود.

---

۱. سید شمس‌الدین قنات‌آبادی. (۱۲۹۳-۱۳۶۷). اولین رئیس مجمع مسلمانان مجاهد. خاطرات شمس قنات‌آبادی: سیری در نهضت ملی شدن صنعت نفت، به کوشش مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، تهران، وزارت اطلاعات، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۷۷.
۲. سید ابوالقاسم کاشانی. (۱۲۶۴-۱۳۴۰). روحانی مبارز آیت‌الله کاشانی به روایت اسناد، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۷۹.

بلکه مردم را سازمان داد. آمد با مردم زندگی کرد. از گروه‌های پیش‌آهنگی بگیر تا ترتیب دادن کارناوال و جشن در پارک و ... . در دهه‌ی ۱۳۲۰ جشن در پارک باب شده بود. [مکانش هم] باغ ملی و پارک شهر بود. جشن‌ها در پارک‌ها بود. به آنها گاردن پارتی (garden party) می‌گفتند. حزب توده گاردن پارتی می‌گذاشت. خیمه‌شب‌بازی راه انداخت. [خلاصه] در همه‌ی حوزه‌ها بود. کمی در حوزه‌ی ورزش هم آمد. تعدادی از ورزشکاران آنها مثل مرحوم بلور، تیپی عادی بود، خواهرزاده‌ی میرزاعباس شیشه‌بر بود. میرزا عباس خودش از کشتی‌گیران پهلوان ایران و اهل فن بود. بلور هم تیپ فنی کشتی‌گیر بود. یا برای مثال آقای امیر حمیدی هم که چند سال پیش فوت کرد از کشتی‌گیران بود. سال ۱۳۳۲، درست قبل از کودتا، فستیوال ورزش سوسیالیستی در ورشو برگزار شد. حزب توده از اینجا کاروان راه انداخته بود به سرکردگی خانم منیره جزنی. ایشان همسر آقای مهران بود که اولین باشگاه ورزشی را در مشهد درست کرده بود؛ آقای مهران سال ۱۳۸۵ فوت کرد. آقای بلور تیپ بومی مردمی معتبری بود. حتی بعد از انقلاب که سال ۱۳۶۲ فوت کرد هم او را قبول داشتند. بلور و امیر حمیدی و عده‌ای ژیمناستیك کارها و فوتبالیست‌ها همه سمپات حزب توده بودند. این هیئت رفتند و وقتی برگشتند سرشان را در فرودگاه تراشیدند و بعضی افراد را هم به طور موقف زندان کردند. خلاصه آنکه جای خودش را در حوزه‌های مختلف باز کرد. گروه تئاتر داشت و در سینما جا باز کرد. بین مردم رفت و با آنها زیست. جاپای تشکیلاتی هم باز کرد. نخواست فقط روشنفکری کند، خطابه سر دهد و رهنمود کند. جریان‌های رهنموددهنده [فقط] دوره‌ای می‌آیند و می‌روند. رسوب نمی‌کنند. [جریان‌های ماندگار] یکی حزب توده بود و یکی هم جلوتر سازمان‌های دهه‌ی ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ که سر جای خودش باز می‌شود. سازمان‌های دهه‌ی ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ توانستند به لایه‌هایی نفوذ کنند ولی نه مثل حزب توده. حزب توده [در نوع خودش] پدیده است، چرا که توانست با کارگر سنتی، صنعتی، کارمند، طبقه‌ی متوسط و روشنفکر رابطه پیدا کند. جذب، عضوگیری، سازمان‌دهی و کادرسازی کند که کارهای بسیار با اهمیتی است. کار بسیار بزرگی است که بتوانی گروهبان نظامی شهرستانی را که هیچ منشأ فکری ندارد، به دلیل آموزش‌های ارتش زمان شاه و رضاشاه که جوهر آموزششان کشتن جوهر فکری افراد بود و اینکه فقط از آنها تیپ‌های پراتیک و روباتیک بسازند، وارد سازمان افسری کنی و

او را تبدیل به کادری کنی که بعد هم برود، جان بدهد و اعدام شود. [این] نشان‌دهنده‌ی برقراری زیست تشکیلاتی با مردم است، نه فقط رابطه‌ی همسایگی فکری و رهنمودی. خسته نباشید.

زمینه های بروز حرکت

نشست سی و پنجم

سه شنبه ۲۹ آبان ماه ۱۳۸۶

به نام خدا. با سرود ای ایران، آوای بنان و به یاد مردان میدان، با اجازه‌ی دوستان جلسه‌ی چهارم را از نهضت ملی آغاز می‌کنیم. نشست سی و پنجم و در فراز چهارم هستیم. بحث شرایط بین‌المللی و شرایط داخلی فراز چهارم را جلسه‌ی قبل خدمتتان گفتم. انشاءالله امشب طبق همان چهارچوب اولیه‌ی روایت تنباکو، مشروطه و جنگل با دو عنوان زمینه‌های بروز حرکت و فراز ملی شدن صنعت نفت خدمتتان خواهیم بود. بعد از زمینه‌شناسی سراغ روایت دوران و فراز می‌رویم، اینکه از چه زمانی شروع شد و به کجا انجامید.

زمینه‌های بروز و ظهور نهضت ملی شدن نفت

می‌شود گفت زمینه‌های بروز حرکت و ظهور ملی شدن نفت پرتعداد هستند. سرتیترها خدمتتان هست. وجه اول پرتوی مناسب است. پرتوافکنی بین‌المللی مناسبی برای زمینه سازی وجود داشت. ملات تحول اجتماعی فراهم شده بود [برای] جنبش اجتماعی‌ای که در دهه‌ی ۱۳۲۰ واقع شد. شرایط کمابیش جنبشی بود و به بروز جنبشی سراسری هم منجر شد. در آن دهه باب‌هایی نو به روی ما باز شد. [ضمن اینکه] ذهن تاریخی و ذهن دورانی مردم هم زخم خورده بود. علتش را خدمتتان توضیح خواهم داد. خود غارت شرکت نفت ایران و انگلیس، BP (british petroleum) زمینه و انگیزه برای اعتراضی اجتماعی ایجاد می‌کرد. مستقل از آن، در حد فاصل بین سال‌های ۱۳۲۱ تا ۱۳۲۳ هم آمریکا، هم شوروی و هم انگلستان از منابع نفتی‌ای که از حوزه‌ی BP خارج بود سهم جدید می‌خواستند. این مطالبه به حساسیت‌های ملی، به ویژه درون مجلس به محوریت فراکسیون نهضت ملی و مصدق، دامن زد. بعد از بیست سال سرکوب رضاخانی سفره‌ی طولانی افشا باز شد. وجه دیگر اینکه تَرکی در بارو و دژ استبداد افتاده بود که به جنبشی شدن شرایط کمک می‌کرد. هدف و شعار نهضت بسیار مشخص و معیّن بود، پیچیدگی روشنفکری نداشت. نقطه‌چین برجسته‌ای را در پهنه‌ی ایران رقم

زده بود. وجه دیگر آمادگی روحی و روانی مرحوم مصدق بود که جلودار حرکت بود. وجه بعدی این بود که خود مصدق آموزگار بسیار پرحوصله و هدف‌داری بود که برای ملی کردن صنعت نفت فرصت ده ساله‌ای به آموزش اختصاص داد. می‌شود گفت کار آموزشی‌ای که مصدق در فراز نهضت ملی کرد در فرازهای دیگر بی‌نظیر است. قبل از آن انجام نشده بود و بعد از آن هم تا الان تکرار نشده است. پیش‌برندگان نهضت ملی چمدان ملی خوش‌محتوایی را باز کردند که در آن عناصری جدی برای ارتقای تاریخی وجود داشت؛ عناصری که خدمتتان عنوان خواهد شد. قطب‌های اجتماعی اصلی مؤید حرکت بودند. توده‌ی امیدواری هم بود که بعد از دوران بیست‌ساله‌ای که در تاریخ ایران به بیست‌ساله‌ی سیاه موسوم شده و بعد از نوسانات و تزلزل‌های ابتدایی دهه‌ی ۱۳۲۰ به نهضت ملی و رهبری مصدق برای برون‌رفتشان از وضع موجود امید بستند. اینها زمینه‌ها است که یک به یک خدمتتان توضیح داده می‌شود.

پرتو مناسب

جهان جنبشی

چنانچه گفته شد، شرایط بین‌المللی در جنبش مشروطه به کمک آمد، با این توضیح که گفتمان عمومی مشروطیت ـ جمهوریت در سطح جهان وجود داشت، پرچم و رایت نوخواهی و عبور از استبداد کهن و نیروهای تاریخی کهنه و تارعنکبوتی در جهان بر پا شده بود. آرام آرام، صدای سمفونی مشروطه‌خواهی و جمهوری‌خواهی به نزدیکی ایران در همسایگانمان و عثمانی و سرانجام به داخل ایران رسید. دوران نهضت ملی، یعنی دهه‌ی ۱۳۲۰ ما و ۱۹۴۰ جهانی که بعد از جنگ جهانی دوم است، [مشابه شرایط بین‌الملل دوران مشروطه] جهان جنبشی بود. تور استعمار کهن پاره شده بود. نیروهای کهن به ویژه انگلستان و فرانسه در جنگ فرتوت شده بودند. فرتوتی‌شان با میل جنوبی‌ها یا جهان سومی‌های آن روز به رهایی هم‌زمان شده بود. بنابراین، جهان جنبشی شده بود.

گفتمان حقوقی

دفعه‌ی پیش خدمتتان توضیح دادیم که گفتمان دوران حقوقی بود. در دورانی که از آن صحبت می‌کنیم کشورهایی بودند که ۲۵۰ تا ۵۰ سال تحت سیطره‌ی مستقیم

استعمار بودند. [استعمارگران این دوره درگیر] بحث مستملکات و تسخیر سرزمینی بودند. مساحت مستملکات کشورهای فاتح اروپایی به قدری زیاد بود که برای رتق و فتق امور مستملکات وزارت متصرفات تعبیه کرده بودند. با راه افتادن جنبش های ملی، کشورهای فاتح می‌خواستند از زیر بار تاریخی استعمار و استمثار طبقاتی درونش رهایی پیدا کنند. [به فراخور این وضعیت] گفتمان [حاکم] دوره گفتمان حقوقی بود.

ملاط استدلال و اثبات

[لازمه‌ی گفتمان حقوقی این بود که کشورهای خواهان رهایی] استدلال و اثبات حقانیت می‌کردند. در آن دوران ملات استدلال و اثبات حقانیت بسیار جدی بود؛ چه در کشوری مثل هند، چه در کشوری مثل کنگو، چه در مصر ناصر، چه در ایران مصدق و نهضت ملی.

نفت پرمهم

وجه بین‌المللی دیگری که پرتو افکنی مناسبی داشت، نفت بود که در سطح جهان هم به لحاظ اقتصادی و هم به لحاظ سیاسی بسیار پراهمیت‌تر از گذشته شده بود.

این چهار سوتیر را که کنار هم بگذاریم نوری از این نورافکن ساطع می‌شود که پرتوی مناسبی برای نهضت ملی ایران بود. البته همان‌طور که دفعات قبل هم بارها خدمتتان توضیح داده شده [است]، شرایط بین‌المللی اصالت ندارد. ابتدا جنبشی در درون هست که [بعد] از فضای جهانی به عنوان ظرفی خارجی استفاده می‌کند. بنابراین، اصالت با فعل و انفعالات درون و توان و قوت نهضت ملی بود.

ملات تحول

تحت تأثیر شرایط دوران، ملات تحول به قدر کافی در ایران دهه‌ی ۱۳۲۰ پخش شده بود.

نشر آگاهی

[عنصر اول تحول و انتشار] آگاهی [است که در این دهه] منتشر شد. خدمتتان توضیح داده شد که از فردای سقوط رضاشاه در ۲۵ شهریور ۱۳۲۰، امکانات آگاهی بخشی بعد از بیست سال استبداد، اداره‌ی ممیزی، سانسور کاملاً سیستماتیک،

موسسه‌ی پرورش افکار، نقش شهربانی در سرکوب و ...، [در شرایطی] که در ایران بیشتر از چهار نشریه چاپ نمی‌شد و تعداد عناوین کتاب‌های منتشره با فقر مفرطی مواجه بود از طرف نیروهای فکری ـ سیاسی ایران مهیا شد. از قلم‌ها رَشَحه دمید و ترشحی از قلم‌ها به زمین خشک و کویری ایران منتقل شد. زمین از آگاهی نو مرطوب شد. یک وجه آگاهی بخشی نهضت ترجمه‌ی حزب توده بود. وجه دیگرش مطبوعات دوره، انتشارات دوره، کارهای تئوریک و توضیحی نیروهای فکری ـ سیاسی آن دوره اعم از چپ، ملی و نیروهای ملی ـ مذهبی است که جلسات قبل صحبتشان شد. با مساعی همه‌ی نیروها دوز آگاهی در ایران بسیار بسیار غنی و غلیظ شد.

میل دگرگونی

وجه دیگر میل به دگرگونی بود. ایران ما همیشه همین‌طور بوده، الان هم همین‌طور است [که ما] سیکل‌های حبس و آزادی ظرفیت را تجربه کرده‌ایم [و می‌کنیم]. قبل از مشروطه تا سرفصل مرگ ناصرالدین‌شاه سیکل حبس ظرفیت‌ها بود. اجازه‌ی هیچ گونه تحرک، فعالیت، سازمان‌دهی صنفی، سازمان‌دهی سیاسی، کلوپ، باشگاه و پاتوقی داده نمی‌شد و [دوران] حبس ظرفیت بود. مشروطه ظرفیت‌ها را کیفی و انفجاری آزاد کرد. بعد از مشروطه از ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰ دوباره ظرفیت‌ها حبس شد. با فرار رضاشاه، که شیرازه‌ی نظم تحمیلی بیست‌ساله‌ی رضاخان بر جامعه‌ی ایران از هم پاشید، دوباره ظرفیت‌ها از حبس آزاد شد و به شکل انفجاری بروز و ظهور کرد. مشکل ایران این است که هیچ وقت ظرفیت‌ها مجرایی برای جریان پیدا کردن با آهنگ متعادل و منطقی نداشته‌اند. طغیانی که قرآن معنا می‌کند به همین مفهوم است. طغیان در فرهنگ عرب به این مفهوم است که سیلی راه می‌افتد در حالی که کانال‌هایی برای هدایت متعادل آب سیلاب به ریشه‌ها و منزل‌گاه‌های تشنه‌ی آب وجود ندارد. چون کانال وجود ندارد، آبی که از سیل آزاد شده نعره می‌کشد و حالتی انفجاری پیدا می‌کند؛ بروز و ظهوری بسیار کوتاه و مقطعی دارد، بعد هم آرام آرام فرو می‌نشیند. طغیان اجتماعی و سیاسی هم به همین ترتیب است. در جامعه‌ای که حزب، صنف و پاتوقی نیست و حتی باشگاه‌های ورزشی هم نمی‌توانند ساز و کار خصوصی داشته باشند [باید منتظر طغیان بود]. از دیر باز تا الان در ایران اینچنین بوده است که ظرفیت‌ها دائم سیکل‌های حبس و آزادی را طی می‌کنند. طبیعی است که ظرفیت‌ها پس از یک سیکل حبس، چون مجرایی در آن

وجود نداشته است، [به صورت] انفجاری بروز و ظهور پیدا می‌کنند. از دیر باز این‌طور بوده [است و] دوران اصلاحات را هم که دیدید.

در آزاد شدن ظرفیت‌ها با بفرمایی تاریخی هم مواجهیم؛ نیروی سترگی می‌آید بفرما می‌زند، آن هم نه چندان محترمانه. در زندان و سلول و در حبس تاریخی باز می‌شود و ظرفیت‌ها دوباره در حبس می‌روند. در نهضت ملی هم همین‌طور بود. ظرفیت‌ها از حبس در آمدند. هر وقت ظرفیت در ایران از حبس در آمده میلی جدی به دگرگونی وجود داشته که این وجه دوم ملات تحول دوران است.

تکوین ایدئولوژی ملی

وجه سوم تکوین ایدئولوژی ملی است که به نظرم خیلی کیفی است. نیروهای مجرب فکری ـ سیاسی ایران چند تجربه را پشت سر داشتند. خودشان هم در بعضی از آن تجربه‌ها شریک و سهیم بودند؛ از جمله مصدق که خودش در تجربه‌ی مشروطه سهیم بود. آنها شرایط مشروطه، شرایط بعد از مشروطه، ناتوانی نیروها و فرصت‌سوزی نیروها را دیدند. پیچیده‌تر بودن استعمار انگلستان و روس را نسبت به نیروهای مشروطه‌خواه مشاهده کردند. فترت بعد از مشروطه را نظاره کردند که ناشی از ندانم‌کاری‌ها، بی‌سازمانی‌ها، بی‌چشم‌اندازی‌ها و بدون استراتژی زیست کردن‌ها بود. به طور کامل شاهد چگونگی به قدرت رسیدن رضاشاه بودند. آیرونساید[1] آمده بود و رضاخان را گزینش کرده بود. رضاخان میرپنج پالانی قدر قدرت ایران شد و مقررات مملکتی تاریخی با آن پیشینه‌ی مشعشع به فرد آلاشتی ساده‌ای رسید. [البته] به هیچ روی قصد اهانت وجود ندارد. منظور از «ساده» این است که هیچ صلاحیتی نداشت. خیلی از رهبران فکری سیاسی ایران شهرستانی و روستایی بودند. به هیچ وجه بحث نجس و طاهری مرکزنشینی و پیرامون‌نشینی و قصد اهانت نیست. مسئله این است که فردی از دل روستا تبدیل به قزاقی سترگ شد. قزاق سترگ را از قزوین روانه‌ی تهران کردند. تهران را فتح کرد. ابتدا دست سید ضیا داد که فرد انگلیسی‌زده‌ی پیچیده‌ای بود.

---

۱. ادموند آیرونساید. Edmund Ironside. (۱۸۸۰-۱۹۵۹). ژنرال انگلیسی و طراح اصلی کودتای ۱۲۹۹. خاطرات سری آیرونساید، آیرونساید، ادموند، ترجمه‌ی احمد تدین و داود حیدری، تهران، خدمات فرهنگی رسا، مؤسسه‌ی پژوهش و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۳.

بعد سید ضیا را کنار زد و خودش با حمایت انگلستان و سفارت انگلستان در تهران و حمایت آیرونساید بیست سال زمام امور را در دست گرفت. نیروها هم این را دیده بودند و هم چگونگی سقوط رضاشاه را.

سال ۱۳۵۷ فردی به نام هایزر[۱] از امریکا به ایران آمده بود تا به عنوان محلل ایفای نقش کند. یک ماه سعی کرد تا ارتش ایران را آرام و شاه را روانه‌ی خارج کند. ربیعی،[۲] فرمانده‌ی نیروی هوایی، جمله‌ای تاریخی در دادگاه سال ۱۳۵۸ گفت: «ژنرال هایزر آمریکایی اراده کرد، دم او(شاه) را گرفت و مثل موش مرده از ایران بیرون انداخت.» شهریور ۱۳۲۰ هم همین اتفاق افتاده بود. یک‌روزه شرایط سقوط رضاشاه، با آن یال و کوپال، ید و بیضا، شنل و واکسیل، حمایل و سرکوب، بگیر و ببند، فراهم آمد. نیروهای ملی این را هم دیده بودند. در این شرایط نیروهای ملی متوجه شدند اکنون که نهضت عظیم مشروطه از دست رفته و ناکامی مشروطه هست، پالانی هم که بعد از مشروطه آمد و قدر قدرت شد و سیر قدرتش هم چندان طولی نکشید و دمش را مثل موش گرفتند و بیرونش انداختند و دوران بیست‌ساله‌اش طی شده و امپریالیسم مسلط انگلیس پیچیده و تکنیکال هم در ایران وجود دارد باید ملاتی ملی مهیا کنند. می‌شود گفت مصدق این ملاط ملی را کامل کرد.

قبل از مصدق، حزب ایران شعارش را مطرح کرد و گفت: «کار ایرانی، به دست ایرانی، برای ایرانی». این شعار محصول تجارب دویست سال اخیر بود؛ دویست سالی که از قبل از قاجار شروع شده بود و تا سقوط رضاخان به طول انجامیده بود. این شعار و بعد از آن پیدایش بوروژوازی ملی (که توضیح داده خواهد شد) دست به دست هم داد تا عنصر ایدئولوژی ملی مصدق در دوران ده‌ساله‌ی ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۰، یا دقیق‌تر بگوییم دوران دوازده‌ساله‌ی ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲، آرام آرام تکوین پیدا کرد. مثل سبک قدیم که شبی در محله دیگ سمنویی برپا می‌کردند و زنان محله چادر به کمر پارو را به دست می‌گرفتند و با حوصله سمنو را فراوری می‌کردند. تجربه‌ی اقتصادی، اجتماعی و ملی

---

۱. رابرت هایزر. Robert Huyser. (۱۹۲۴-۱۹۹۷). مأموریت مخفی در تهران، هایزر، رابرت، ترجمه‌ی محمد حسین عادلی، تهران، خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۶۵.

۲. امیرحسین ربیعی. (۱۳۰۹-۱۳۵۸).

مرحوم دکتر مصدق تبلور و ظهور و بروز همین ایدئولوژی بود. بنابراین، ملات تحول از هر نظر فراهم بود.

جنبش اجتماعی

جنبش اجتماعی دهه‌ی ۱۳۲۰ در ایران چند وجه داشت.

پایان تحقیر و آغاز تشخص

[در این دوره] نیروهای فکری ـ سیاسی به صحنه آمدند، نیروهای صنفی سازمان‌دهی پیدا کردند، زنان فرصت ظهور و بروز جدی‌تری پیدا کردند، جوان‌ها برای خودشان تشکیلات مدنی پیدا کردند، پاتوق‌هایی درست شد [و به این ترتیب] شرایط جنبشی شد. در دوران رضاخانی نه حزبی بود، نه صنفی، نه مطبوعه‌ای بود و نه باشگاهی. اکنون دائم لِگوها درست می‌شد و ظرفیت‌ها در آن لِگوها قرار می‌گرفت. [در نتیجه‌ی همه‌ی اینها] جامعه‌ی ایران حالت مواجی پیدا کرد. این دوران پایان تحقیر و آغاز تشخص بود. یعنی دوباره مثل دوره‌ی مشروطه کلمه‌ی «ملت» وارد جامعه‌ی ایران شد و مقابل دولت قرار گرفت. میل به پاسخ‌گو کردن دولت پیدا شد. [در مجموع] مردم ایران در آغاز دهه‌ی ۱۳۲۰ صاحب شخصیت شدند.

تحرک عمومی

[پیرو این تحولات] تحرکی عمومی در جامعه‌ی ایران پیدا شد.

میل به مشارکت

میل به مشارکت در همه جا هویدا شد. بعضی از شاخص‌های مشارکت عبارتند از: سطح عضوگیری احزاب، سطح عضوگیری اصناف، تعداد روزنامه‌خوانان، تعداد نشریات، تعداد عناوین کتاب. اینها همه از نشان‌دهندگان امیال مردم به مشارکت است [که در این دهه تحول اساسی پیدا کرده بود]. ضمن اینکه از سال ۱۳۳۱ شخص دکتر مصدق ایده‌ی تشکیل شوراهای ده و دهستان را هم در ایران وسط شرایط گذاشت و موفق شد تا مرداد ۱۳۳۲ بیش از ۳۲۰۰۰ شورای ده و دهستان در ایران تشکیل بدهد. شوراهایی که بسیار کیفی بودند. برای اولین بار در ایران بود که زمینه‌ی مشارکت برای غیرشهرنشین‌ها هم فراهم شد. لذا دوره از این منظر بسیار کیفی بود.

تشخص طبقات

وجه بعدی تشخص طبقات بود. طبقاتی که در دوره‌ی رضاشاه شخصیتی پیدا نکردند و شخصیت‌بازیافته‌ی ناشی از مشروطه‌ی‌شان سرکوب شده بود صاحب شخصیت شدند.

صنعتی در صنایع ادبی به نام صنعت تشخیص هست در آن شاعر با کلام آهنگینش به پدیده‌های مختلف شخصیتی می‌دهد که خودش تمایل دارد؛ مانند: «رفته بودم دم حوض، تا ببینم شاید، عکس تنهایی خود را در آب، آب در حوض نبود.»[۱] شاعر نوپرداز در این شعر به حوض شخصیت آینه داده است. در دوران نهضت ملی هم طبقات مختلف صاحب شخصیت شدند و شخصیت پیدا کردند.

رهبری نهضت ملی به قدری تعالی‌بخش و ارتقابخش بود که در سیر خودش با درایتی که داشت زمینه‌ها و شرایطی فراهم کرد تا از این طریق به طبقات هویت و حیثیت دهد. با اتفاقاتی که در دوران نهضت ملی و بعد هم در دولت ملی برای طبقه‌ی کارگر افتاد این طبقه به طور مشخص صاحب شخصیت جدی شد. حس کرد جامعه، نیروهای فکری ـ سیاسی و دولت مستقر به او بها می‌دهند. سازمان بیمه‌های کارگری تأسیس شد که در سیر خودش به سازمان تأمین اجتماعی برای کارگران تبدیل شد. مصدق به کارگران صنعتی، مانند نفت‌گران و کارگران صنعت نفت، بهای جدی داد. نیروها هم به همین ترتیب، به طبقه‌ی کارگر پر و بال دادند. دهاقین و طبقه‌ی دهقان هم مورد عنایت تاریخی شخص مصدق قرار گرفتند. ۲۰% بهره‌ی مالکانه حذف شد. دهقان دیگر مجبور نبود ۲۰% از محصولش را به عنوان بهره‌ی مالکانه به مالک واگذار کند. با درست شدن شوراها امکان مشارکت دموکراتیک مردم روستا در انتخابات فراهم شد. مصدق به فرهنگیان و معلم‌ها هم بسیار بسیار بها داد. مصدق در دوران محاصره‌ی اقتصادی، که امکان افزایش حقوق همه‌ی اقشار نبود، فقط ضریب حقوق فرهنگیان و معلمان را افزایش داد. معلمان در آن دوره با مساعلی ملی مرحوم دکتر مصدق به طبقه‌ی متوسط فرهنگی رو به فرهیختگی تبدیل شدند.

---

۱. از شعر «پیغام ماهی‌ها»، اثر سهراب سپهری.

این جنبش اجتماعی شکل‌گرفته به شکل‌گیری جنبشی ملی در درون دینامیسم اجتماعی کمک می‌کرد.

باب‌های نو

[در دهه‌ی ۱۳۲۰] باب‌های نو باز شد، که جلسه‌ی قبل کمی روی این موضوع ایستادیم.

حزب

در حد فاصل ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۰ هشتاد حزب در ایران به وجود آمدند. همه‌ی این هشتاد اصالت نداشتند. هفت هشت حزب اصلی بود که انشاءالله در بحث‌های آینده جدی‌تر سراغشان می‌رویم. می‌شود گفت در این دوران همه‌ی نیروهای فکری ـ سیاسی ایران بدون استثنا، از راست مذهبی تا راست ناسیونالیست تا راست درباری انگلیسی تا مذهبی معتدل تا مذهبی مترقی تا مارکسیست تا ملی، منزل‌گاه تشکیلاتی خودشان را پیدا کردند. اتفاقی که کمابیش می‌شود گفت برای اولین بار بود در ایران افتاد. مشروطه هم جامعه‌ی ایران را به سوی تشکل پیش برد ولی شرایط به شکلی نبود که همه‌ی جریان‌ها بتوانند منزل‌گاه حزبی و تشکیلاتی داشته باشند. اما در دوران نهضت ملی همه منزل‌گاه حزبی پیدا کردند. اگر دوستان جوان وقت بگذراند و روی این هشتاد حزب کار کنند و پراکندگی محتوایی آن را وارد نمودار و جدول کنند و آن را نمایش بدهند، همگان درک خواهیم کرد که هیچ نحله‌ی فکری و هیچ نیرویی در ایران نبوده که بدون سرپناه و منزل‌گاه حزبی بماند.

صنف

صنف‌ها، اعم از اصناف سنتی و اصناف صنعتی، مانند احزاب صاحب پایگاه اجتماعی شدند.

نشریه

یکی از اتفاقات بسیار مهم دوره تعداد نشریات ثبت‌شده و غیرثبت‌شده بود. در آن دوره ۱۱۰۰ نشریه‌ی ثبت‌شده و ۳۲۰۰ نشریه‌ی غیرثبت‌شده داشتیم.

مجلس ناظر

آن زمان دوره‌ی نمایندگی مجلس دو ساله بود، نه چهار ساله. به همین علت در دهه‌ی ۱۳۲۰ چهار مجلس چهارده، پانزه، شانزده و هفده را داشتیم که همگی ناظر بودند. هر چهار مجلس نقش نظارت بر قوه‌ی قهریه یا مجریه را ایفا می‌کردند. بعد از شهریور ۱۳۲۰ دانشگاه هم وجه اجتماعی، سیاسی و فکری خودش را پیدا کرد و به مجموعه‌ی ابواب نوی دوره اضافه شد، گرچه تأسیس اولین دانشگاه در ایران به سال ۱۳۱۳ بر می‌گشت.

ذهن زخم‌خوره

وجه بعدی، ذهن زخم‌خورده‌ی اجتماعی بود. بالاخره جامعه همیشه ذهنی کلان دارد. بخشی از این ذهن کلان ذهنیت تاریخی و بخش دیگرش ذهنیت دورانی است. در این دوران تراشه‌هایی برای به وجود آوردن ذهن زخم‌خورده‌ی اجتماعی در ایران دست‌اندر کار بودند.

اثر فرار

تراشه‌ی اول چگونگی فرار رضاشاه و مقاومت نکردن ارتش در ایران بود. نوع سقوط و فرار رضاشاه تأثیر بسیاری بر ذهن مردم گذاشت. رضاشاه با آن قدر قدرتی، تبختر و همینه طی یک روز [آن هم] با تصمیم خارجی بی‌مقاومت صحنه را ترک کرد و با افسردگی و حقارت تمام از ایران خارج شد. حتی اموراتی نظیر اینکه کجا باید برود، در کدام منزل اطراق کند، چه کسی را ببیند و چه کسی را نبیند هم متفقین تعیین کردند. به طور کامل در قرنطینه‌ای رفت که متفقین برایش تعیین کردند و هیچ اختیاری نداشت.

انگلستان؛ سیبل سبابه

وجه بعدی انگلستان بود که سیبل سبابه‌ها شد. یعنی انگشت سبابه‌ی همه‌ی نیروهای ملی انگلستان را نشان می‌داد. هم به دلیل نقش تاریخی استعماری که در ایران داشت و هم به دلیل نقش دورانی، که نقش دورانی‌اش را ضمن بحث خواهیم دید.

اشغال

وجه بعد مسئله‌ی اشغال بود. کشوری که اعلام بی‌طرفی کرده بود از ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۵ تحت اشغال بود. ۱۳۲۵ هم با پیچیدگی‌های قوام ارتش شوروی تقریباً به زور از ایران خارج شد . قصد ماندگاری داشت، تا آنجا که بشود. ولی جنبش اجتماعی و ترفند قوام بالاخره به حضور ارتش شوروی در ایران پایان داد.

گروه‌هان میلسپو

وجه بعدی گروه‌هان میلسپو[1] بود. میلسپو کارشناس مالی آمریکایی بود که در ۱۳۲۲ با هیئتی شصت‌نفره برای سامان دادن به اوضاع اقتصادی، شرایط مالی و دوره ی پولی کشورمان به ایران آمدند. جلسه‌ی پیش اوضاع اقتصادی را هم تیک کوچکی زدیم و به بحران بودجه، بحران نان و ... اشاره‌ای کردیم. میلسپو به اضافه‌ی تمام افراد آن هیئت شصت نفره تقریباً همه‌ی مصادر کلیدی اقتصاد ایران و مصادر پولی و مالی بانک ملی را به طور کامل تحت اختیار گرفتند. در دوران میلسپو و گروهان شصت نفره‌اش، هیچ مدیر ارشد ایرانی‌ای در سطوح قانونی اداری ایران حاضر نبود. اگر هم حاضر بود در سایه‌ی میلسپو قرار داشت.

جامه‌دَری حزب توده

وجه بعدی پیراهن پاره کردن و جامه‌دری حزب توده برای منافع اتحاد شوروی در ایران بود؛ [حزبی] که تا آن موقع خودش را به عنوان حزبی مدنی و ایران‌خواه معرفی کرده بود. شوروی در ۱۳۲۳ خواهان نفت شمال شد. حزب توده در تاریخ ۵ آبان ۱۳۲۳ میتینگ بسیار گسترده‌ای به حمایت از شوروی در تهران برقرار کرد. بدتر از برگزاری خود این میتینگ این بود که امنیت میتینگ را ارتش شوروی حاضر در ایران، به نام ارتش سرخ، فراهم کرد. مردم می‌دیدند که ارتش شوروی بین خودشان و تظاهرکنندگان توده‌ای حایل است. طبیعی است که ذهن زخمی دیگر خورد. میلسپو که بود. حزب توده هم که به عنوان اولین حزب متشکل و مدرن ایران برای منافع اتحاد شوروی در ایران جامه می درید، حزبی که بیشتر از سه سال از عمرش نمی‌گذشت. عوامل انگلیس هم که با

---

۱. آرتور میلسپو. Arthur Millspaugh. (۱۸۸۳-۱۹۵۵). مأموریت آمریکایی‌ها در ایران، میلسپو، آرتور، ترجمه‌ی حسین ابوترابیان، تهران، پیام، ۱۳۵۶.

همه‌ی سوراخ و سمبه‌های تارعنکبوتی و غیرتارعنکبوتی که در ایران داشت برای ادامه‌ی منافع انگلیس [در ایران] فعال بودند. در نتیجه ذهن مردم زخم‌خورده بود. این زخم احتیاج به مرهمی ملی داشت.

غارت شرکت

وجه مهم بعدی غارت شرکت نفت است.

نیم قرن شانزده سنت

از ۱۲۸۷ که نفت در ایران کشف شد و به بهره برداری اقتصادی رسید، تا آخر ۱۳۲۹ یا دقیق تر ۱۳۳۰ ، یعنی نزدیک به نیم قرن، سهم ایران از درآمد نفت شانزده سنت از هر بشکه بود؛ تقریباً هیچ. ضمن اینکه شرکت BP هزینه‌ی تمام مخارج اداری فروش هر بشکه را از همین شانزده سنت کسر می‌کرد. [این دیگر] نهایت سلطه‌ی استعماری و مناسبات استثماری بود.

دولت جنوب

انگلیس تا آن زمان دولت جنوب بود. اصطلاحاً به آن دولت جنوب می‌گفتند. آقای مهندس سحابی در جلسه‌ای که خودشان صحبت کردند [به وضعیت دولت جنوب] اشاره کردند و گفتند [سلطه‌ی انگلستان بر جنوب تا جایی بود] که اگر کسی می‌خواست در آبادان یا اهواز نانوایی هم دایر کند باید از کنسول‌گری انگلیس اجازه می‌گرفت. یعنی به طور کامل جانشین دولت مرکزی ایران در کل جنوب شده بود.

شرکت حساب‌ساز

شرکتی که [نفت ما را] غارت می‌کرد حساب‌سازی هم می‌کرد. به عنوان نمونه، شرکت BP در سال ۱۳۲۹، سال ملی شدن صنعت نفت در آخرین روز آن، ۵۶ میلیون تن نفت صادر کرده بود. اما بیلانی[1] که به طرف ایران و دولت ایران ارایه داد نشان‌دهنده‌ی صدور ۳۲ میلیون بشکه نفت بود؛ یعنی به رغم همه‌ی ستم و استثماری که اعمال می‌کرد حساب‌سازی هم می‌کرد. پرده‌برداری نیروهای ملی و مصدق، در دهه‌ای که از آن صحبت می‌کنیم، از این [قبیل اتفاقات] ذهن مردم را قاچ دیگری زد.

---

۱. ترازنامه، نمودار حساب دخل و خرج بازرگان. (دهخدا، ذیل مدخل بیلان)

نوسهم‌خواهی بیگانه از منابع ملی

انگلستان

چنانچه مطلع هستید سه سال قبل از کشف نفت دارسی عملیات اکتشاف در ایران آغاز شده بود ولی هنوز به نفت نرسیده بودند. در خیز دوم عوامل دارسی[۱] در مسجد سلیمان به نفت رسیدند، گرچه خود دارسی هیچ وقت به ایران نیامد. تا قبل از دهه‌ی ۱۳۲۰ نزدیک به نیم قرن بود که انگلستان در ایران روی منابع نفت بود. اکنون در شرایط و در حیص و بیص سال‌های نخست دهه‌ی ۱۳۲۰، شرکت رویال داچ شل انگلیسی،[۲] که در حوزه ی BP نبود، آمد و ایستاد پای اینکه مستقل از BP، سهم جدیدی از نفت ایران می‌خواهد.

امریکا

سه شرکت آمریکایی سوکونی- واکیوم[۳]، سینکلر[٤] و استاندارد اویل[٥] هم آمدند. استاندارد اویل برای فوردها بود و داشت می‌رفت که به غولی نفتی تبدیل شود. این سه شرکت در سال‌های ۱۳۲۲ و ۱۳۲۳ آمدند و برای گرفتن امتیاز به دولت‌های وقت فشار آوردند.

---

۱. ویلیام دارسی. William D'Arcy. (۱۸۴۹-۱۹۱۷). از بنیان‌گذاران اصلی صنعت نفت و صنایع پتروشیمی در ایران.

2 .Royal Dutch Shell

۳. Socony-Vacuum: شرکتی بود که محصول ادغام وکیوم اویل (Vacuum Oil) و استاندارد اویل نیویورک (سوکونی) در سال ۱۹۳۱ بود. این شرکت در زمان خود سومین غول نفتی جهان بود.

٤. Sinclair Oil Corporation در سال ۱۹۱۶ توسط هنری سینکلر تاسیس شد.

٥. Standard Oil اولین شرکت نفتی چندملیتی آمریکایی بود، که در سال ۱۸۸۲ توسط جان دیویس راکفلر در اهایو آمریکا تأسیس گردید. زمینه فعالیت این شرکت تولید، حمل و نقل، پالایش و بازاریابی نفت و مشتقات آن بود. در زمان خود بزرگترین شرکت تصفیه‌ی نفت جهان بود.

شوروی

شوروی ها هم آمدند. شوروی در سال ۱۳۲۳ کمیسیونی را تحت نظارت کافتارادزه[۱] عازم ایران کرد و نفت شمال را خواست.

لذا شوروی، انگلستان، رویال داچ شل و سه شرکت آمریکایی خارج از حوزه‌ی تحت قرار داد شرکت BP خواهان سهم جدیدی از نفت ایران بودند که این خودش شرایط اجتماعی را نسبت به آنها حساس‌تر می‌کرد.

سفره افشا

[از دیگر اتفاقات] مهم این است که سفره‌ی افشا باز شد. جریان‌هایی که در زمان استقرارشان اعمال سانسور می‌کنند و جریان آزاد اطلاعات را مهار می‌کنند این تصور را دارند که برخی از اخبار هیچ وقت درز پیدا نخواهد کرد. اگر هم روزی درز پیدا کند، چون تاریخ مصرفش تمام شده، دیگر اثربخشی اجتماعی ندارد. ولی این کاملاً بیهوده و باطل است. آیه‌ی «وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ»[۲] هم همین را می‌گوید. می‌گوید یاد باد آن روزی که همه‌ی اطلاعات پنهانی به اطلاعات علنی تبدیل می‌شوند. بله، ممکن است تاریخ مصرفشان تمام شده باشد و اطلاعات سوخته باشد ولی آن «الصُّحُفُ نُشِرَتْ» هم مربوط به زمان بعد از تاریخ مصرف صفحات است، آنچه مهم برملا شدن تمایلات درونی و ذات و سرشت نیروها است که آن زمان اتفاق می‌افتد. مهم این است. مهم این نیست که خبری به فرض ده سال افشا نشد و الان زمینه‌ی افشایش پیدا می‌شود، مهم این است که [با آن افشا] ذات و سرشت‌ها بیرون می‌ریزند. «وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ» همین است، سفره‌ی افشا هم همین است.

افشای استبداد بیست ساله

بعد از شهریور ۱۳۲۰، سفره‌ی افشایی بسیار بسیار طولانی، از سرپل تجریش تا جوادیه، در ایران باز شد. اگر جوادیه جا داشت، این سفره افشا بازتر هم می‌شد. می‌شد دائماً قواره‌ی این سفره را باز و بازتر کنی تا افتضاح و نکبت بیست ساله روی [تمام]

---

۱. سرگئی کافتارادزه. Sergey Kavtaradze. (۱۸۸۵-۱۹۷۱). دیپلمات گرجی‌تبار شوروی.
۲. و آنگاه که نامه‌ها زهم بگشایند. (سوره‌ی تکویر، آیه‌ی ۱۰/ ترجمه‌ی فولادوند)

پهنه‌ی ایران بریزد. می‌شود گفت از هفته‌های اول، دو سه هفته بعد از فرار رضاشاه از ایران، بغض تاریخی نیروهای اجتماعی ـ سیاسی ایران ترکید و [همه] دست به افشاگری زدند. همه‌ی آنهایی که در زندان‌ها و سیاه‌چاله‌ها بودند و ... وضعیتی را که زندان برایشان رقم زده بود منتشر کردند. پزشک احمدی[۱] و آمپول هوا و ناز بالشش، کوپال،[۲] آیروملو،[۳] سرپاس مختاری،[٤] مؤسسه‌ی پرورش افکار،[٥] ممیزی و ... [همه] برای مردم [بر ملا شد و] مشخص شد که چه نهادهایی بودند و چه اتفاقاتی [به دست آنها] افتاده بود. دی ماه سال ۱۳۵۷ منزل سرهنگی زیبا در خیابان بهار کشف شد. ظاهرش خانه بود. [اما] زیرزمینی داشت که شکنجه گاه بود. مردم معمولی ریختند آنجا را گرفتند. تازه فهمیدند ساواک چه بوده، چه پیچیدگی‌هایی داشته و فقط یک سازمان اداری ساده نبود. خانه‌ی امن داشت، دستگاه شکنجه‌ای داشت که در همین زیرزمین بود، آن زیرزمین به مدرسه‌ی بغل راه داشته و از امکان مدرسه استفاده می‌کرده و ... . در دهه‌ی ۱۳۲۰ متعدد از این اتفاق‌ها افتاد. اینها یک وجه افشاگری است. افشاگری خود مردمی بود که در آن دوران بیست‌ساله بلا سرشان آمده بود. اما وجه بعدی، افشاگری سیستماتیک و آموزشی نیروها بود که محور این نیروها شخص مصدق بود که خط افشا را بسیار بسیار جدی پیش گرفت. مصدق آگاهانه چند خط را پیش گرفت که انشاءالله دفعه‌ی بعد در فصل رهبری پیش‌برنده آن را جدی باز می‌کنیم.

---

۱. احمد احمدی. (۱۲۶۶-۱۳۲۰). پزشک زندان دوران رضاشاه.

۲. محمدصادق کوپال. (۱۲۷۲-۱۳۳۴). از رجال نظامی دوره‌ی پهلوی.

۳. محمدحسین آیرُملو. (۱۲۶۱-۱۳۲۷). رئیس شهربانی کل کشور و ریاست نظمیه در زمان رضاشاه.

٤. رکن‌الدین مختاری. (۱۲۶۶-۱۳۵۰). معروف به سرپاس مختاری و رئیس شهربانی دوره‌ی رضاشاه.

٥. سازمان پرورش افکار عمومی سازمانی دولتی بود که در سال ۱۳۱۷، برای دست یافتن به یکسان‌سازی ملی وسیع‌تر، به دستور رضاشاه در ایران تأسیس شد.

افشای غارت

یک وجه خط افشا، افشای غارت BP بود. مصدق شرایط را در مجلس چهاردهم جوری رقم زد که خود تقی‌زاده[1] مجبور شد بیاید و واقعیات دوره را بگوید. تقی‌زاده عاقد قرارداد ۱۹۳۳-۱۳۱۲ بود. قرارداد دارسی رو به اتمام بود که انگلیسی‌ها رضاشاه را وادار کردند بر قرارداد دارسی قرارداد متممی ببندد که [در نتیجه‌ی آن متمم] قرارداد دارسی به قرارداد ۱۹۳۳-۱۳۱۲ مشهور شد. تقی‌زاده از روشنفکران صدر مشروطه بود. انجمن تبریز را اداره می‌کرد که انجمن پیشرفته‌ای بود. سازمان‌ده مجلس صدر مشروطه بود. خارج را دیده بود و ... که تبدیل شد به عاقد قرار داد. مصدق در مجلس چهاردهم شرایطی برای افشار غارت BP به وجود آورد که همه‌ی دست‌اندر کارها، از جمله قوام و تقی‌زاده، مجبور شدند واقعیات را افشا کنند. تقی‌زاده در مقابله با وضعیتی که مصدق رقم می‌زند برای برملا کردن شرایط انعقاد قرارداد ۱۹۳۳-۱۳۱۲ با صراحت می‌گوید: «من شخصاً هیچ‌وقت راضی به تمدید مدت قرارداد نبودم و دیگران هم نبودند و اگر قصوری در این کار یا اشتباهی بوده تقصیر آلت فعل نبوده بلکه تقصیر فاعل بود که بدبختانه اشتباهی کرد و نتوانست برگردد.» مصدق غیر از اینکه زمینه را برای افشا فراهم کرد، خودش هم غارت BP را در طول ۴۴، ۴۵، اینکه سهم هر کدام از ایران و BP چه مقدار بوده است و غارتی که از ایران کردند چه سهمی در توسعه و گسترش BP داشت، بسیار دقیق با عدد و رقم نشان و به طور کامل توضیح داد.

افشای جاده صاف‌کن‌ها

وجه دیگر، افشای جاده صاف‌کن‌هایی مثل تقی‌زاده بود که مصدق پیش گرفت. اما مصدق فقط به افشای جاده صاف‌کن‌ها و کار چاق‌کن‌های دوران سیاه اکتفا نکرد. [بلکه] روی مهره‌های انگلیسی ـ ارتجاعی هم دست گذاشت و بسیار جدی جلویشان ایستاد. وقتی هم مصدق وسط میدان افشا می‌آمد جایی برای عرض‌اندام [فرد] افشاشده باقی نمی‌گذاشت. به همین خاطر [است که] به او «میان‌دار» می‌گوییم. [البته مصدق]

---

۱. مجموعه‌ی مقالات، تحقیقات و نامه‌های سید حسن تقی‌زاده (۱۲۵۷-۱۳۴۸) در چند مجلد با عنوان مجموعه مقالات تقی‌زاده به کوشش ایرج افشار و مجتبی مینوی گردآوری و به همت انتشارات توس چاپ شده است.

بسیار انسانی برخورد می‌کرد؛ نه اینکه فرد را تحقیر کند، شیرازه‌پاشی کند و شکنجه‌ی روحی و روانی کند. خیر، او اطلاعات مستندی می‌داد. زمانی که آن اطلاعات مستند به شخصیت پاک و بی‌آلایش مصدق و اتوریته‌اش ضمیمه می‌شد دیگر جایی برای مقابله‌ی افشاشوندگان نمی‌توانست به وجود بیاید.

افشای ارتجاع

در همان مجلس چهاردهم سید ضیا نماینده شد. کسی که عامل کودتای اسفند ۱۲۹۹ و سه ماه نخست‌وزیر بود و بعد جای خودش را به قدر قدرتی رضاشاه داد و از صحنه بیرون رفت. می‌شود گفت سید ضیا فردی بود که همه‌ی صندوق‌خانه‌ها را طی کرده بود. اول که آخوند بود. بعد ریشش را تراشید و عامل کودتا شد. بعد انتلکتوئل شد و حزب تشکیل داد. بعد هم آمد نماینده‌ی مجلس شد. مصدق شرایطی فراهم کرد که بحث اعتبارنامه‌ی سید ضیا بسیار بسیار جدی شود. می‌شود گفت مصدق یکی از بحث‌های طولانی مصدق در مجلس چهاردهم در مخالفت با تأیید اعتبارنامه‌ی سید ضیا بود. مصدق در تبیین شرایط کودتای ۱۲۹۹ عنوان می‌کند: «چطور مدیر روزنامه رعـد رئیس‌الوزراء شد! دیگر آدم با سابقه یا قبول عامه‌ای نبود که ایشان بیایند و رئیس‌الوزراء بشوند ... آقا (مصدق به سید ضیا می‌گوید آقا، نه اسمش را می‌برد و نه به او اهانت می‌کند) یک روزنامه‌نویس بودند و فرمانده قوا نبودند، با چه وسیله، قشونی که در تحت سرپرستی کلنل «اسمایس» انگلیسی بوده، در تحت اختیار آوردند؟... آقا در تلگراف ۶ حوت (اسفند) می‌نویسد: "با قشونی که تحت امر دارم هر مانع ومشکلی را به هیچ می‌شمارم" معلوم نیست این قشون به چه ترتیب تحت امر او در آمد؟» بعد دیگر نقش سید ضیا را به طور کامل توضیح می‌دهد. گزاره‌ی قشنگی دارد که می‌گوید: «آقا مثل نهر کوچکی است که به رود پنیس (رود انگلیسی) متصل شده باشد. هر قدر که آب رود بیشتر برود بر توسعه‌ی نهر می‌افزاید و آب مساحت زیادتری را فرا می‌گیرد. اگر امروز با خاک می‌شود از عبور آب جلوگیری نمود، بعد با سد آهنین هم نمی توان جریان آب را قطع کرد. اگر امروز با یک مهره‌ی سیاه مقابله نشود، از حضور او جلوگیری نشود، اعتبارنامه‌ی ایشان که تصویب شد و حزب حلقه (احزابی که حلقه‌ی متصل به انگلیسی‌ها بودند) بر شعبات خود افزود و قوت گرفت با توپ جدیدالاختراع هم نمی‌شود با این حلقه مقابله کرد.» بعد تجربه‌ی تاریخی خودش را می‌گوید: «آقایان

نمایندگان بیایید دوره‌ی بدبختی را تکرار نکنید. بیایید به جامعه ترحم نمایید، جوانان روشنفکر مملکت را دچار شکنجه و عذاب ننمایید.» آخرش را این‌طور تمام می‌کند: «علمداران آزادی را به دست میرغضبان ارتجاع نسپارید.» تهاجم مصدق علیه سید ضیا باعث شد اعتبارنامه‌ی سید ضیا تصویب نشود. خلاصه آنکه در این دوره سفره‌ی افشا باز شد؛ نیروهای اجتماعی [به طور] غریزی این سفره را باز کردند ولی مصدق متدیک، باحوصله و با متانت این سفره را باز کرد.

تَرک در باروی استبداد

وجه بعدی ترک در دژ و باروی استبداد بود.

حذف محور

رضاشاه رفته بود. رضاشاه که رفت شیرازه‌ی نظم اجتماعی ایران از اساس پاشید. اگر الان بچه‌های جوان روزنامه‌های بعد از شهریور ۱۳۲۰ آن دوره، به ویژه اطلاعات، را مطالعه کنند، متعدد می‌بینند چقدر پاسبان‌کشی باب بوده. مردم کینه داشتند؛ کلانتری اشغال می‌کردند، پاسبان می‌کشتند، اداره‌ی دولتی خراب می‌کردند. وقتی محور نظم تحمیلی رفت، نظم هم پاشیده شد.

ملک جوان‌بخت

شاهی که آمده بود جوان ترگل و ورگل جوان‌بختی بود که از سوئیس و از پر قو آمده بود. شاهی با این اوصاف می‌خواست صحنه‌گردان شود. طبیعی است که خودش نمی‌توانست کاری را پیش ببرد. اولِ ازدواجش هم بود و از چند جهت وضعیت ویژه‌ای داشت.

محو رزم‌آرا

وجه بعدی محو رزم‌آرا[1] بود. رزم‌آرا عنصری نظامی بود. سال ۱۳۲۹ که نخست‌وزیر شد به طور مشترک سرپل آمریکا و انگلستان بود. بنا بود شرایطی را در ایران رقم بزنند که مشابه استبداد صغیر شود. مصدق این شرایط را هم با همه‌ی پیچیدگی‌هایی که داشت و با جمع‌بندی که از مشروطه داشت، درک کرد و در مجلس جلوی رزم‌آرا ایستاد.

---

۱. علی رزم‌آرا. (۱۲۸۰-۱۳۲۹).

خطاب به رزم‌آرا گفت که او می‌خواهد زیر عنوان حکومت قوی خاطره‌های استبداد صغیر را تجدید کند و شرایط استبداد صغیر را رقم بزند. رزم‌آرا می‌گفت ما به حکومتی قوی نیاز داریم. خودش و پیرامونیانش هم نظامی بودند. دولتش هم کمابیش نظامی بود. رزم‌آرا در ۱۶ اسفند ۱۳۲۹ ترور شد.

ناکامی علا

علا[1] سر کار آمد. او قد و قواره‌ای نداشت که پوز استبدادی بگیرد اما پوز استبدادی گرفت و فروردین سال ۱۳۳۰ در تهران و خوزستان حکومت نظامی برقرار کرد. ولی در قد و قواره‌ی رزم‌آرا، یا بزرگ‌تر از او، رضاخان، نبود که بتواند بر صحنه توفق پیدا کند. خلاصه آنکه دیوار قطور استبداد بیست‌ساله در ایران ترک‌هایی جدی خورده بود و ملاتی وجود نداشت که بتواند آن تَرک‌ها را، حتی موقتی، وصله و پینه کند. لذا دژ استبداد دژ تسخیرپذیری بود.

هدف ـ شعار از ذات بردمیده

وجه بعدی [این است که] هدف ـ شعار نهضت ملی از ذات مردم دوره بردمیده بود.

پاسداری منابع ـ منافع

ملی شدن صنعت نفت با پاسداری از منابع و منافع ملی مرادف بود.

زیست ملی

[ملی شدن صنعت نفت در کنار پاسداری از منابع و منافع حافظ] زیست ملی [ایران هم شد].

آزادی‌ها

آزادی انتخابات با تحقق شرایط دموکراتیک در عرصه‌ی اجتماعی ایران مرادف بود. شعارها هم کمک کرد و زمینه‌ساز شد که جنبش ملی حول ملی کردن نفت در ایران راه بیفتد.

---

۱. حسین علا. (۱۲۶۲-۱۳۴۳). یکی از نخست‌وزیران دوره‌ی محمدرضاشاه.

آمادگی و صلاحیت‌های جلودار

آرام آرام به بررسی ویژگی‌های رهبری می‌رسیم. رهبر این حرکت ویژگی‌ها و عناصر خیلی مهمی داشت که جلسه‌ی آینده به طور مستقل بر این موضوع متمرکز می‌شویم.

تجربه

جلودار حرکت فردی آگاه و صاحب تجربه‌ی تاریخی بود. تجربه‌ی مشروطه، بعد از مشروطه، استبداد ظهور رضاشاهی و ... را داشت.

جمع‌بندی

[مصدق] اهل جمع‌بندی بود [و تا آن زمان] جمع‌بندی‌هایی داشت. جمع‌بندی‌هایش را شوک‌گونه و به صورت تلنگرهای محکم عرضه می‌کرد. یکی از آنها مقایسه‌ی قرارداد ۱۹۳۳-۱۳۱۲ با قرارداد گس ـ گلشاییان[1] در سال ۱۳۲۸ بود. با تجربه‌ای که روی قرارداد ۱۹۳۳ تقی‌زاده با انگلیسی‌ها تحت عنوان دارسی داشت با قرارداد گس ـ گلشاییان ۱۳۲۸ مخالفت جدی و کیفی تاریخی کرد. جملاتی داشت که برگرفته از تجربیات تاریخی بود. در مشروطه دیدیم که فترتی طولانی بین مجلس دوم و مجلس سوم برقرار بود. در این دوران جدید استبداد و ارتجاع به طور مشترک بین مجلس چهاده و پانزده تلاش کردند تا مجلس تشکیل نشود. مصدق اینجا افشاگری می‌کند. تجربه‌ی تاریخی و جمع‌بندی خودش را به مردم عرضه می‌کند. دو جمله‌ی محاوره‌ای دارد. می‌گوید: «من می‌ترسم آقا! من از فترت می‌ترسم! ما چوب فترت را قبلاً خورده‌ایم. دیگر نگذاریم بین دو مجلس فترت واقع شود. » یعنی فردی کاملاً تجربی بود که تجاربش را هم به طور کامل فرمولیزه کرده بود. اما این تجربه یک وجه قضیه بود

یقین

تجربه فقط یک وجه قضیه بود. وجه مهم‌تر یقینی بود که او داشت. او آمده بود مسئله‌ای را حل کند. آمده بود تغییری ایجاد کند. آمده بود جور و پلاس جمع کند. آقای

---

۱. قرارداد گس ـ گلشاییان قراردادی است که در تاریخ ۲۶ تیر ۱۳۲۸ بین دولت ایران و نمایندگان شرکت نفت ایران و انگلیس به عنوان ضمیمه‌ی قرارداد ۱۹۳۳-۱۳۱۲ امضا شد.

[باقر] کاظمی، رئیس دفتر مصدق در ۲۷ ماه و ۱۵ روز نخست‌ویزی، تعریف می‌کند که اول دهه‌ی ۱۳۲۰ من در جنوب بودم. سرتاپا لمس کرده بود که BP دولت جنوب بود. آنجا دیگر تحملم طاق شد. آمدم تهران و وقتی از آقای دکتر مصدق گرفتم. سال ۱۳۲۱ بود و آقای مصدق هنوز نماینده‌ی مجلس چهارده نشده بود. به مصدق می‌گوید وضعیت جنوب این‌گونه است. اصلاً دولتی وجود ندارد. دولت جنوب BP است. مصدق خیلی با یقین به او می‌گوید تا چند وقت دیگر جول و پلاس BP را جمع می‌کنیم و به دریا می‌ریزیم. یعنی یقینی درونی داشت. یقین در دوران ما گم شده است. نسبیت آمد و زیر قاب پلوی یقین زد. حالا هرچه بخواهیم پلوهای ریخته‌شده را جمع کنیم آنقدر خرده‌شیشه، خس و خاشاک و آت و آشغال در آن هست که دیگر نمی‌شود آن پلو را خورد. دیگر پلو نیست. الان وضع اراده و حس جامعه‌ی ما همین‌طور است. تماماً در آن شش و بش است. مثل تخته‌نردی که نرّاده در حال باخت در شش و بش است. منتظر جفت شش آخر است. جفت شش آخر بیاید بلکه اتفاقی بیفتد ... . آمریکایی بیاید مسئله‌ی ما را حل کند! سنتی‌ها می‌گویند امام زمانی بیاید ریشه‌ی فساد را بکند! خودت چه کاره‌ای؟ نقش دورانی خودت چیست؟ سهم دورانی خودت چیست؟ مصدق با اینکه فرد ایدئولوژیکی نبود و بیشتر کلاسیک بود اما با یقین آمده بود و یقینی داشت. اینکه شاعر می‌گوید: «آه! ای یقین گم‌شده ... بازت نمی‌نهم.»[1] توصیف الان ماست؛ یقینی وجود ندارد. از خدا بگیرید تا عِرق ملی و منافع ملی تا مِهر طبقاتی و ... یقینی وجود ندارد. رسالت دورانی روشنفکران تئوریک ایران در دهه‌ی ۱۳۶۰ و نیمه ی دهه‌ی ۱۳۷۰ از هم پاشاندن شیرازه‌ی یقین بود. [نتیجه‌ی] پاشاندن شیرازه‌ی یقین همین وضعیتی است که الان مشاهده می‌شود، وضعیت دانشگاهی که مشاهده می‌کنید. معدل سنی دانشگاه بیست سال است. دانشجوی بیست ساله باید بتواند سالنی را به شانه‌اش ببندد، تسمه به گرده بیندازد و سالن را بکشد و جلو ببرد. در حالی که دانشجوی امروزه نه امیدی دارد و نه انگیزه‌ای، افسرده است و ... . مصدق درس یقین داد. «جول و پلاس BP را جمع می‌کنیم به دریا می‌ریزیم.» این کار را هم کرد، با اراده‌گرایی، درایت، پختگی و متد هم این کار را کرد، نه با جیغ بنفش.

---

۱. شعر ماهی از احمد شاملو.

اراده

مصدق اراده داشت. با اراده‌ای که داشت آمده بود تا مسئله‌ی دوران را حل کند. تا آخر هم ایستاد. حالا یقین و اراده اش را بعداً در کودتا، بعد از کودتا و در تجربه‌ی دوران تبعیدش می‌بینیم. مصدق عنصری کاملاً پایدار بود. خیلی پایدارتر از کسانی که ادعای پایداری ایدئولوژیک می‌کردند، به خصوص ادعای پایداری مذهبی. مصدق هیچ کدام از این ادعاها را نداشت ولی سترگ ایستاد. با ایستادگی سترگ خودش ملتی را که بیست سال فقط زیر مهمیز و شلاق رضاخان و قزاق‌های پیرامونش قرار داشت بسیج کرد، جلو برد، ارتقا داد، فرهنگ بخشید، و به عناصر جنبش اجتماعی تبدیل کرد. این خیلی مهم است. تجربه و جمع‌بندی یک وجه قضیه است، متد و روش وجه دیگر قضیه است. اما یک وجه کلیدی [قضیه] هم یقین و اراده است. شما طبَق طبَق متد، روش، جمع‌بندی و تجربه در این سالن در اندشت بگذارید. آیا اتفاقی می‌افتد؟ [تا زمانی که] حسی، مهری، نفرتی از عوامل نفرت‌برانگیز، یقینی و اراده‌ای وجود نداشته باشد، آب از آب تکان نمی‌خورد. اینها لایه‌های فسیلی می‌شود که مثل چاهای نفت هستند. حالا از لایه‌های فسیلی چاه‌های نفت بعد از هزاران سال نفت بیرون می‌آید ولی از آن تجربه‌های منهای یقین و اراده هیچ شیرابه‌ای برنمی‌تراود.

آموزگاری هدف‌دار ـ حوصله‌دار

یک دهه آموزش، یک دهه انتظار

وجه بعدی، آموزگاری هدفدار مصدق بود. برای اولین بار در ایران بود که نیروی کیفی سیاسی ـ اجتماعی یک دهه صرف آموزش می‌کند. یک دهه با طمأنینه حرکت می‌کند. این خیلی مهم است. [سال] ۱۳۲۳ که بحث نفت شمال بود، حزب توده از شوروی حمایت کرد و میتینگ راه انداخت. بعد که مصدق موازنه‌ی منفی را پیش کشید و منع اعطای امتیازات نفتی در مجلس تصویب شد حزب توده در عکس‌العمل افتاد. پس پیشانی و در ذهنش این بود که حالا که به شوروی نفت داده نمی‌شود، کل قرادادهای نفتی را ملغی کنیم. تو مجلس فراکسیون داشتند. مصدق و نهضت ملی هم یا فراکسیون داشتند یا داشت آرام آرام تشکیل می‌شد. حزب توده شعار لغو همه‌ی امتیازات را مطرح کرد. مصدق مخالفت کرد. در مخالفتش جوهری کیفی نهفته بود.

در بیان علت مخالفتش گفت که زمانش مهیا نیست. این «زمانش مهیا نیست» یعنی جامعه آمادگی ندارد، نیروها آمادگی ندارند. آمادگی هم که خود به خود به وجود نمی‌آید. آمادگی با آموزش و با کار توضیحی به وجود می‌آید. مصدق این آموزش و کار توضیحی را با حوصله انجام داد. اول آمد با افشای BP شروع کرد که قرار داد ماهیتش چه بوده، چه ضربه‌ای به ایران زده، چه امکاناتی را از ایران برده، چقدر باعث پرواری انگلیسی‌ها و BP شده، چقدر موجب تثبیت جایگاه انگلستان در جهان سرمایه‌داری شده. همه‌ی اینها را با عدد، رقم، نسبت و درصد در مجلس توضیح داد و این توان را هم داشت که یک کار ـ توضیح اجتماعی هم بکند. دیگر راننده‌ی اتوبوس، راننده‌ی تاکسی، مردم عادی، پیشه‌ور، کسبه و ... هم می‌فهمیدند BP یعنی چه، می‌فهمیدند غارت یعنی چه؛ به خاطر همین کار آموزشی‌ای که در یک دهه صورت گرفته بود.

جامه‌دان خوش‌محتوای ملی

اغلب پیرامونیان مصدق مردان پاک‌نهادی بودند. همه مکی،[۱] بقایی[۲] و ابوالحسن حایری‌زاده[۳] نبودند که بعداً به کمپ ارتجاع و استبداد بپیوندند. بخش مهمی از اطرافیان مصدق مردان وارسته و مردان فکری و تحصیل‌کرده‌ی دوره بودند، تجربه‌ی بعد از مشروطه را داشتند، تجربه‌ی سیاه بیست‌ساله‌ی رضاخان را داشتند. مصدق چمدانی درست کرد. بالاخره وقتی عزم سفر می‌شود خشک و خالی و با آدامس در داهن که نمی‌شود سفر رفت؛ ۲۵ زار بگذاری در جیبت و بخواهی سفر دور دنیا بروی. امکان پذیر نیست. چمدان پرمحتوا و پرملاتی می‌خواهد. وجه اول این چمدان ایدئولوژی ملی و وجه دوم آن تئوری بود. مصدق تئوری موازنه‌ی منفی را داشت. یک تئوری

---

۱. حسین مکی. (۱۲۹۰-۱۳۷۸). چند دوره نماینده‌ی مجلس ملی.

۲. مظفر بقائی کرمانی. (۱۲۹۱-۱۳۶۶). مؤسس و رهبر حزب زحمت‌کشان ملت ایران و از بنیان‌گذاران جبهه‌ی ملی ایران. خاطرات دکتر مظفر بقایی کرمانی، مصاحبه کننده: حبیب لاجوردی، با مقدمه و ویرایش محمود طلوعی، تهران، علم، ۱۳۸۲.

۳. سید ابوالحسن حایری‌زاده. (۱۲۶۷-۱۳۵۱). از نمایندگان مجلس شورای ملی و از مؤسسان حزب دموکرات ایران.

تشکیل جبهه بود و یک تئوری موازنه‌ی منفی. سَمت داشت، برنامه‌ی اجتماعی ـ اقتصادی بدون نفت و یک کارگروه داشت.

ایدئولوژی

در میان حوادث دوره ایدئولوژی ملی داشت شکل می‌گرفت. [چیزی که بروزش شعار] «فکر ایرانی، به دست ایرانی، برای ایرانی» [بود]. کانون مهندسین درست شد. حزب ایران حزبی با ایدئولوژی ملی و گرایشات جدی ایران‌خواهانه بود. این ایدئولوژی ملی، که بعد مصدق آن را در سیر نهضت ملی پروراند و فرآوری‌اش کرد و از دلش بوروژوازی ملی ایران را برای اولین بار در آورد، یک وجه قضیه است، که حالا هفته‌های بعد بیشتر می‌توانیم رویش درنگ کنیم.

تئوری

یکی از وجوه مهم این بود که فرد میان‌دار دو تئوری داشت. لخت و عور به صحنه نیامده بود. امکاناتی داشت و مجهز آمده بود. دو تئوری [عبارت بودند از]: تئوری تکشیلاتی و تئوری اقتصاد سیاسی. تئوری تشکیلاتی‌اش تئوری تشکیل جبهه بود. تئوری این بود: «در ایران دست‌های مرموز احزاب و افراد را می‌زنند. پس بستری فراهم کنیم که فراتر از احزاب و افراد باشد که آن بستر ایمن‌تر باشد نسبت به احزاب و افراد. آن بستر جبهه است.» فلسفه‌ی تشکیل جبهه‌ی ملی ایران باز کردن چتری برای احزاب و برای افراد بود. این خیلی اهمیت داشت. تئوری اقتصاد سیاسی او هم تئوری موازنه‌ی منفی بود. تئوری موازنه‌ی منفی مصدق چه زمانی و چه دهه‌ای آمد؟ دهه‌ای که همه‌ی سردمدارها موازنه‌ی مثبت داشتند. قوام، که ۱۳۲۵ دولت تشکیل داد، موازنه‌ی مثبت را پیش گرفت؛ هم شوروی را راضی کن، هم آمریکا را و هم انگلستان را. رزم‌آرا هم، که ۱۳۲۹ آمد، موازنه‌ی مثبت داشت. با اینکه ضدکمونیست و ضدتوده‌ای بود، همان ابتدای کارش قرارداد تجاری بزرگی با شوروی بست؛ یک امتیاز به آن طرف. بعد هم بنا بود منافع استراتژیک آمریکا و انگلیس را در ایران تأمین کند. قوام موازنه‌ی مثبت. رزم‌آرا هم موازنه‌ی مثبت. یعنی شاخص‌ترین چهره‌ی سیاسی از میان نخست‌وزیران دهه‌ی ۱۳۲۰، یعنی قوام، و شاخص‌ترین چهره‌ی نظامی ایران هم که نخست‌وزیر شد، یعنی رزم‌آرا، هر دو اهل موازنه‌ی مثبت بودند. مصدق آمد موازنه‌ی منفی را [وسط گود]

گذاشت. گفتیم هم اولین بار مرحوم قائم‌مقام[1] در ابتدای تشکیل حکومت قاجار و بعد از شکست دوگانه از ارتش روسیه به موازنه‌ی منفی رسید؛ اینکه به [هیچ یک از] دو طرف باج ندهیم. مصدق این موازنه‌ی منفی را کلاسیک‌تر، تئوریزه‌تر و تئوریکش کرد و عرضه نمود. ۷ آبان ۱۳۲۳ در اوج بحث‌های نفت شمال و شوروی و ... مصدق این گزاره را مطرح کرد: «آنهایی که طالب ترقی و تعالی میهن‌اند با هر سیاستی که در مصالح وطن نیست مبارزه می‌کنند. من با دادن هر امتیاز از لحاظ سیاسی و اقتصادی مخالفم. ملت ایران آرزومند توازن سیاسی است. یعنی توازنی که در نفع این مملکت باشد و آن توازن منفی است. ملت ایران هیچ‌وقت با توازن مثبت موافقت نمی‌کند و از اولین روزی که من وارد مجلس شده‌ام با قرار داد مالی و هر عملیاتی که دولت‌های بعد از شهریور از نظر توزان مثبت نموده بودند مخالفت کردم و اعمال خائنانه‌ی آنها را به جامعه آشکار نموده‌ام.» ایستاد روی موازنه‌ی منفی که بعد این موازنه‌ی منفی تبدیل به لایحه شد. لایحه هم تبدیل به قانون منع اعطای امتیازات نفتی جدید توسط دولت به هر شرکت خواهنده از منابع نفتی ایران شد. یعنی رویال داچ شل و سه شرکت آمریکایی و کافتارادزه به دلیل همین تئوری موازنه‌ی منفی دکتر مصدق بی‌نصیب ماندند.

سمت

مصدق سمت داشت. حالا این سمت را در جلسات بعد جدی‌تر خواهیم دید. همان‌طور که آقای مهندس سحابی به درستی می‌گویند، سمت مصدق قبل از ۳۰ تیر بیشتر لیبرال دموکراسی بود اما بعد از ۳۰ تیر، به خصوص با اختیارات ویژه‌ای که از مجلس هفدهم گرفت، که اختیارات شش‌ماهه بود و سپس تمدید و یک‌ساله شد، خط سوسیال دموکراسی را در ایران آورد و رادیکالیسم عقلی اقتصادی ـ اجتماعی را در ایران جریان‌سازی کرد.

برنامه

برنامه‌ی اقتصاد بدون نفت را هم داشت.

---

۱. سید ابوالقاسم قائم‌مقام. (۱۱۵۸-۱۲۱۴). صدر اعظم دوره‌ی محمدشاه قاجار.

کارگروه

در کنار ایدئولوژی، تئوری، سمت و برنامه کارگروه هم داشت. با کارگروهی که آورد این چمدان تکمیل شد. یعنی بی‌توشه دست به سفر نزد.

قطب‌های مؤید

وجه بعدی، که این هم زمینه‌ساز است و اهمیت دارد، قطب‌های مؤید در ایران قطب‌هایی هستند که تعیین‌کننده هستند. روشنفکران ایران‌خواه، بازار ملی، اجتماعیون طیف‌دار و بخشی از اقطاب و چهره‌های روحانیت مؤید نهضت ملی و شخص دکتر مصدق بودند.

روشنفکری ایران‌خواه

روشنفکری ایران، دانشگاه و دانشگاهیانش اعم از اساتید، مدیران دانشگاه و دانشجویان، پشت نهضت ملی آمدند.

بازار ملی

بازار آمد. بازار آن موقع بازار ملی به مفهوم واقع خودش بود. راسته‌دارهای بازار پشت نهضت ملی مصدق آمدند؛ دستمال‌چی،[1] لباس‌چی، حاج تقی همبری، حاج محمد حسین راسخ افشار که انشاءالله در برد اجتماعی جنبش اینها را به طور کامل باز می‌کنیم. مصدق جفت‌هایی اجتماعی داشت که خیلی مهم بود.

اجتماعیون طیف‌دار

وجه بعدی اجتماعیون طیف‌دار بودند. افرادی که در جامعه‌ی سنتی آن زمان بودند بسیار کاراتر از برخی احزاب بودند. مرحوم ابراهیم کریم‌آبادی[2] بود که در دهه‌ی ۱۳۲۰ سر صنف قهوه‌خانه‌داران ایران بود که ۲۵۰۰ قهوه‌خانه ذیل آن بود. ابراهیم کریم‌آبادی بسیار یال و کوپال‌دار بود و خیلی در جلب و جذب افکار عمومی توده‌ای اجتماعی ایران نقش داشت. هم در زمان نمایندگی مصدق و هم در دولت ملی اول به عنوان وکیل شاخص تهران بود. آقای محمد حسین راسخ افشار بود که بعد از کودتا در سال‌های

---

۱. کریم دستمال‌چی. (؟-۱۳۶۰). از بازاریان ثروتمند و یکی از اعضای جبهه ملی ایران.
۲. ابراهیم کریم‌آبادی. (۱۲۹۶-۱۳۶۰). رئیس شورای عالی اصناف در دهه‌ی ۱۳۲۰.

۱۳۳۳-۱۳۳۴، که انتخابات صنفی در تهران برگزار شد، همه‌ی لات و لوت‌های درون کودتا، مانند طیب و شعبان و ... آمدند در انتخابات شرکت کردند و رأی اول را همین آقای راسخ افشار آورد. یعنی طیب هم، به قول قدیمی‌ها، جلوی راسخ افشار لنگ انداخت. راسخ افشاری که مصدقی بود و طیب و شعبانی که کودتاچی بودند. مصدق از دیر باز با این چهره‌ها دوستی و مناسبات داشت و [اکنون] اینها آمدند و جریان را هدایت کردند. جبهه‌ی ملی ایران متشکل از روشنفکرها و انتلکتوئل بود. راسته‌ی بازاری‌ها و توان اجتماعی جبهه‌ی ملی ایران با این چهره‌هایی بود که کمتر شناخته شدند و کمتر اسمی از آنها می‌آورد. همه مکی و بقایی را می‌شناسند و ابراهیم کریم‌آبادی کمتر شناخته شده است. نقش ابراهیم کریم‌آبادی، سرصنف قهوه‌خانه‌داران، بسیار جدی‌تر از خیلی از چهره‌های ملی بود که بعداً سیر خیانت را پیش گرفتند. انشاءالله این موضوع را در بررسی برد اجتماعی جنبش باز می‌کنیم.

بخشی از احزاب و چهره‌های روحانیت

[برخی از] اقطاب و چهره‌های روحانی هم در زمینه‌سازی و توفیق نهضت ملی مؤثر بودند. مشخص‌ترینشان کاشانی بود. آخوند سیاسی پیچیده‌ای که وقتی به تهران آمد و روابطش با مصدق برقرار شد از جبهه‌ی ملی و ملی شدن صنعت نفت حمایت کرد. این خیلی اهمیت داشت. غیر از او، چهار مرجع اصلی دوران هم به نفع ملی شدن صنعت نفت فتوا دادند. آن فتوا، نقش کاشانی و نقش روحانیانی که از نظر سابقه پایین‌تر از کاشانی بودند، مثل آقایان زنجانی،[1] حاج‌سیدجوادی[2] و امجدی، که در سال ۱۳۴۱ عضو جبهه‌ی ملی دوم ایران شدند، مؤید، زمینه‌ساز و کمک‌رسان نهضت ملی شدند.

توده امیدوار

---

۱. سید رضا زنجانی. (۱۲۸۱-۱۳۶۲). فقیه و سیاست‌مدار ملی‌گرای ایرانی. نامه‌ها (زندگی‌نامه، اسناد و نامه‌های آیت‌الله حاج سید رضا زنجانی)، به کوشش بهروز طیرانی، تهران، صمدیه، ۱۳۸۸.

۲. احمد صدر حاج‌سیدجوادی. (۱۲۹۶-۱۳۹۲). از اعضای نهضت مقاومت ملی ایران. عدالت و سیاست، مصاحبه‌ی تاریخ شفاهی با احمد صدر حاج‌سیدجوادی، به کوشش قربانعلی کناررودی، تهران، سازمان اسناد و کتابخانه‌ی ملی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۹۶.

وجه بعدی مردم بودند؛ توده‌ای که امیدهای چندگانه پیدا کرده بود.

به امید عبور از بی‌ثباتی سیاسی

مردم می‌خواستند از شرایط بی‌ثباتی سیاسی بعد از رضا شاه عبور کند. چنانچه گفته شد، تا قبل از نخست‌وزیری مرحوم مصدق در کمتر از ده سال یازده دوازده نخست‌وزیر آمدند که هر کدام ۳۲ نفر اعضای کابینه داشتند، ضمن اینکه بعضی از نخست‌وزیرها هم بودند که دو سه کابینه تشکیل دادند. در جمع ۱۴۸ وزیر طی این مدت روی کار آمدند. اینها همه شاخص‌های لرزان بودن قدرت سیاسی مستقر در ایران بود. مردم اینها را به امید عبور از بی‌ثباتی سیاسی می‌دیدند.

به انگاره گذر از نابسامانی اقتصادی

شرایط اقتصادی هم که بحران نان و شکر سیاه و آجر بیار ـ حقوق بگیر بود. بودجه‌های نیمه‌ی اول دهه‌ی ۱۳۲۰ پر از کسری بود. طاعون و وبا بود. حضور متفقین در ایران شرایط را اسفناک کرده بود و ... . همه‌ی اینها به انگاره‌ی گذر از نابسامانی اقتصادی تحمل می‌شد.

حساب باز برای جلودار پاک‌نهاد

وجه بعدی حساب باز برای شخص دکتر مصدق بود. نخست‌وزیری که نه حقوقی گرفت و نه ماشینی سوار شد. با زیستی کاملاً پاک و پاکیزه شروع کرد. «رَبِّ أَدْخِلْنِی مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِی مُخْرَجَ صِدْقٍ»[1] برای مصدقی بود که نه آیه می‌خواند و نه مثل خیلی از مذهبی‌ها قرآن را سپر می‌کرد ولی واقعاً مضمون همین آیه بود. بعضی‌ها از خدا می‌خواهند که وقتی وارد پروسه‌ای می‌شوند خدا با قدم صدق واردشان کند و با قدم صدق هم خارجشان کند. مصدق واقعاً این‌طور بود. انشاءالله در ادامه‌ی بحث‌ها خواهیم دید.

بحث را همین جا تمام می‌کنیم. مثل همیشه بعد از تنفسی پرسش و پاسخ‌ها را خواهیم داشت. انشاءالله دفعه‌ی بعد فراز را روایت می‌کنیم به اضافه‌ی مطالبات و شعارها.

خیلی متشکر . خسته نباشید.

---

۱. بگو پروردگارا مرا [در هر کاری] به طرز درست داخل کن و به طرز درست خارج ساز. (سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۸۰/ ترجمه‌ی فولادوند)

پرسش و پاسخ

پرسش: جلسه‌ی قبل گفته شد حزب توده در سازمان‌دهی و عضوگیری نیروها بسیار موفق بود. این در حالی است که حضور استالین در خود شوروی همراه با دیکتاتوری بلاشک بود. این موضوع مورد وفاق بیشتر روشنفکران است. پرسش اینجا است که توده‌ای‌های ایران چگونه توانسته بودند آرمان دموکراسی و جامعه‌ی باز را با دیکتاتور مآبی استالینی در خود شوروی، به عنوان آرمان‌شهر کمونیست‌ها، جمع و آن را هضم کنند؟

پاسخ: بطن کشورداری استالین را که کسی ندیده بود. حاکمیت شوروی هواداران بین‌المللی‌اش توضیح می‌دادند. آن موقع هم مثل الان نبود که همه چیز مثل آکواریوم باشد و در همه‌ی کشورها معلوم باشد. الان به عنوان مثال نرم‌افزاری آمده که اگر شما آدرس یک نفر را در کشوری دورافتاده در افریقا بخواهید، هدایتتان می‌کند و شما را دم خانه می‌برد. اینقدر همه چیز شفاف است. ولی آن موقع اصلاً اینطوری نبود. یک نشریه‌ی سراسری ایزوستیا[1] بود که تا قبل از فروپاشی شوروی، مثل آساهی شیمبون[2] ژاپن، حدود ده میلیون تیراژ داشت که بیشترین تیراژ جهان بود. گرچه بعد هم رادیو داشتند و بعد هم تلویزیون آمد. ولی بیشتر تبلیغات خودشان بود. [در کنار همه‌ی اینها] فضای دوران را [هم] باید در نظر گرفت. در فضای دوران دو باب تضاد وجود داشت. یکی تضاد خلق و امپریالیست و دیگری تضاد بین جبهه‌ی سرمایه‌داری بین‌المللی و جبهه‌ی کار یا تضاد کار و سرمایه. شوروی هم بین این دو تضاد قرار داشت. یعنی اگر شوروی نبود، تضاد اول خیلی دقیق و عمیق نمی‌شد. شوروی جدا از اینکه جلوی جریان جهانی سرمایه‌داری افتاده بود، الهام‌بخش و لجستیک جنبش‌های جهانی هم بود. جنبش‌های ایدئولوژیکی که به ویژه از دهه‌ی ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ راه می‌افتادند و گرایش چپ، گرایش طبقاتی و مشی چریکی داشتند در دانش مبارزاتی، اسلحه، پول و امکانات اقتصادی روی کمک‌های شوروی حساب باز می‌کردند. حداقل روی

1 .Izvestia

2 .Asahi Shimbun

کمک‌های مجازی و معنوی، صرف نظر از کمک‌های مادی و سخت‌افزاری. اینها را باید در نظر بگیریم. نکته‌ای که شما می‌گویید در ذهن بعضی‌ها هم هست؛ خب بالاخره استالین سرکوب‌گر بود. اما [در عین حال] جلوی جریان سرمایه‌داری را گرفته بود و بخشی از جهان را حفظ کرده بود. بُعد مهم این است که درون خود شوروی هم اتفاقات ویژه‌ای افتاد. از کشورِ کمترصنعتیِ میراث روسیه‌ی حذف‌شده از تاریخ به کشوری کاملاً صنعتی تبدیل شد. سازمان برنامه که راه افتاد و جریان کارشناسی در شوروی به وجود آمد، تلقی کارشناس‌ها در طراحی برنامه‌ی اول شوروی این بود که شوروی توان تولید صد میلیون تن فولاد را دارد. ولی استالین ایستاد سر پانصد میلیون تن تولید و آن پانصد میلیون تن تولید فولاد را هم تحقق بخشید و بیس‌های جدی صنعتی برای اقتصاد شوروی به وجود آورد. نُرم‌های بهداشت در مقایسه با گذشته خیلی بهبود پیدا کرد، نُرم‌های غذایی به همین ترتیب. شوروی وارد عصر فضا شد. ۱۹۶۲، چند سال بعد از مرگ استالین، اولین فضانوردهای جهان از روسیه بودند: یوری گاگارین[۱] اولین فضانورد مرد و خانم ترشکوا[۲] هم اولین فضانورد زن. اولین قمر مصنوعی یا ماهواره را شوروی فرستاد. علوم پایه رشد کرد. آکادمی‌ها راه افتادند. علوم پایه انقلابی در بیس‌های فیزیک به وجود آورد و به کمک فیزیک سماوی و کهکشانی آمد. خیلی اتفاقات مهمی افتاد. با استالین هم باید مثل رضاشاه دو وجهی برخورد کرد. یک وجه رضاشاه سرپنجه‌ی خونین و پوتین نظامی او است و وجه دیگرش تحولاتی است که چه بخواهیم و چه نخواهیم در ایران به وجود آورد. اولین نهادهای سرمایه‌داری (اقتصاد سرمایه‌داری) ایران متعلق به زمان رضاشاه است. همچنین زیربناها، دانشگاه، راه، بیمه و چیزهایی که در گذشته به آنها اشاره کرده‌ایم. رضاخان فقط در ایران بود. اما استالین در کل جهان این نقش را داشت. بنابراین، نکاتی که شما می‌گویید در ذهن‌ها بوده. به عنوان مثال بخشی از مرزبندی نیروهای ملی با حزب توده هم سر همین نکاتی است که شما می‌گویید. ولی بالاخره دوران، دورانی بود که آنهایی که آرمان چپ داشتند کمتر اینها را لحاظ می‌کردند؛ نهایتاً یا می‌گفتند در آینده درسیر خودش حل می‌شود یا

---

۱. یوری گاگارین. Yuri Gagarin. (۱۹۳۴-۱۹۶۸).

۲. والنتینا ترشکووا. Valentina Tereshkova. (۱۹۳۷-تا کنون).

می‌گفتند بخشی از آنها تبلیغات امپریالیست‌ها است. بنابراین، بخشی از آنها را توضیح می‌دادند و توجیه می‌کردند و بخشی دیگر را به آینده واگذار می‌کردند. نتیجه آنکه اگر در پرسشی که مطرح کردید فضا و اتمسفر دوره را هم در نظر بگیرید، کمک می‌کند پرسش ساده‌تر و از غموض آن کم شود.

پرسش : سؤال اولم درباره‌ی نقش خود دکتر مصدق است. همه‌ی تحولاتی که ذکر کردید به نحوی سمت کفه‌ی ایشان بود که خب طبیعی هم هست. در نهضت ملی این نقش بسیار پررنگ بوده است. اما به نظر می‌رسد هرچه پیش‌تر می‌آییم، به دلیل پیچیده‌تر شدن شرایط، نقش آدم‌ها و افراد در پیش‌برندگی تحولات کمتر می‌شود. می‌خواستم در این باره کمی توضیح دهید. سؤال دوم اینکه اشاره‌ی کوتاهی به حزب توده کردید و اینکه میتینگشان را با حمایت ارتش سرخ برگزار کردند. به نظرم در بررسی نقش حزب توده در ایران و تا حدودی مارکسیست ـ لنینیست‌های بعدی ایران این حقیقت مغفول مانده که نقش چپ در ایران را در ارتباط با نقش کلی اردوگاه سوسیالیست باید دید. لنین تبصره‌ای جدی به مارکسیست می‌زند و آن اینکه هر پدیده‌ای را در ارتباط با ثمربخشی‌اش در انقلابی پروسه‌ای تعریف می‌کند. کلاً هم حزب توده و کل احزاب چپ در اردوگاه سوسیالیست در ایران آن دوره این تئوری را داشتند که حزب کمونیست شوروی حزب برادر است و همه چیز را در ارتباط با آن می‌دیدند. یعنی تحلیل حزب توده این بوده است که آیا حمایت کردن از دادن نفت شمال به شوروی در جهت انقلاب پرولتاری است یا خیر. یعنی تحلیلی کاملاً لنینیستی می‌کرده است. به نظرم نهضت ملی قبل از اینکه چالشی جدی برای چپ مارکسیست ـ لنینیستی ایرانی باشد چالشی جدی برای تفکر مارکسیست ـ لنینیستی در سراسر دنیاست که چندان به آن پرداخته نشده است. اگر با این تحلیل موافقید، توضیحی بفرمایید.

پاسخ: بالاخره هر دورانی یک مرد دورانی هم دارد. البته درست است که هرچه جلوتر می‌آییم این نقش‌ها کمتر می‌شود. دوران‌های گذشته حول کاکل افراد محوری دوره می‌گشته. تاریخ ایران بیشتر این‌طوری است. به عنوان مثال خیزهای اول توسعه در

ایران را همین سه صدر اعظم برداشتند: قائم‌مقام، امیرکبیر، سپهسالار.[۱] یعنی خیلی پیرامونی ندارند. همه چیز در آنها تجمیع شده. ایده‌ی اصلاح، طرح اصلاح، برنامه‌ی اصلاح، اجرای اصلاح، همه با یک نفر بوده. یعنی ایده‌پرداز، طراح، مجری و ... در وجود یک نفر تجمیع شده. آن وجود هم که حذف می‌شود، که حالا یا مثل سپهسالار تبعید می‌شود یا مثل امیرکبیر و قائم‌مقام کشته می‌شود، پریودی که شروع کرده‌اند اتمام پیدا می‌کند. جلوتر که می‌آییم، مشروطه، کمتر این‌طور است. قطب‌ها زیادتر و چهره‌ها کمتر بودند. ولی در دروه‌ی بعد رضاخان وسط دوره است. دوره‌ی بعد مصدق وسط دوره است. دوره‌ی بعد آقای خمینی وسط دوره است. دوره بعد یکی دو نفر در عرصه ایدئولوژیک وسط می‌آیند و یکی دو نفر هم در عرصه‌ی تشکیلاتی. در دوران مصدق، مصدق از همه آگاه‌تر و کاربلدتر بود. صفات عالی و تفضیلی در اینجا بکار نمی‌بریم که مداهنه کنیم و فرد را آنقدر بالا ببریم که نشود به آن انتقاد کرد. این انتقادها را هم آخر سر در یک وجوهی [سر جای خودش مطرح می‌کنیم].[۲]

۱. میرزا حسین قزوینی. (۱۲۰۶-۱۲۶۰). ملقب به سپهسالار که به مدت دو سال صدراعظم ناصرالدین‌شاه قاجار بود.

۲. متاسفانه صوت فعلا موجودِ جلسه‌ی پرسش و پاسخ ناقص است.

روایت فراز

نشست سی و ششم

سه شنبه ۶ آذر ماه ۱۳۸۶

با سلام به جمع؛ در غروب خوش اولین سه‌شنبه‌ی آذر ماه خدمتتان هستیم.

نشست سی و ششم و شماره‌ی پنج از نهضت ملی هستیم. با اجازه‌ی دوستان و آقای مهندس بحث را آغاز می‌کنیم. در چهار شماره‌ی گذشته سری به جهان کشیدیم. غوری در ایران کردیم. تا حد امکان، زمینه‌های بررسی نهضت را بر شمردیم. انشاءالله امروز سراغ روایت فراز نهضت ملی می‌رویم. در روایت فراز، به سبک سابق در تنباکو، مشروطه و جنگل، نقطه عطف‌ها را وارسی و ابتدا تا فرجام کار را براندازی تاریخی می‌کنیم.

روایت فراز

اگر خاطرتان بیاید، در مشروطه چهل ماه قبل از صدور فرمان مشروطیت هفده اتفاق کلیدی افتاد. آن هفده اتفاق کلیدی در روندی آهنگین، پرطنین، پرتپش به فرمان مشروطیت منجر شد. در دوره‌ای که با هم آن را بررسی می‌کنیم از ابتدای شهریور ۱۳۲۰ تا مرداد ۱۳۳۲ حداقل ۳۵ اتفاق کلیدی و محوری افتاد که یک به یک، در حد امکان و وقت، توضیح مختصری داده می‌شوند تا به فرجام کار رهنمون شویم.

فرار رضاخان

شش‌ماهه‌ی اول دهه‌ی ۱۳۲۰ به طور کامل تمام نشده بود که رضاشاه مجبور به فرار می‌شود. همان‌طور که به انتخاب [دیگران] آمده بود، نه به اختیار [خودش]، رفتنش هم با افسردگی و توصیه بود نه به اختیار. در هر دو مورد تمکین کرد؛ چه در کودتای اسفند ۱۲۹۹ و چه در شهریور ۱۳۲۰. با تمکین آمد و با تمکین رفت. مجموعه اقداماتی هم انجام داد که آثاری ملی داشت اما خودش ملی نبود. نه برآمدنش و نه فرورفتنش با موسقی متن ملی هم‌خوان و هم‌آوا نبود.

استقرار شاه جوان

۲۵ شهریور ۱۳۲۰ روز استعفای اجباری رضاشاه است. بلافاصله فردای آن روز، در تاریخ ۲۶ شهریور ۱۳۲۰، محمدرضاشاه در مجلس سوگند یاد می‌کند و مستقر می‌شود. دفعه‌ی قبل هم توضیح دادیم که خودش نه تجربه‌ی تشکیلاتی داشت و نه تجربه‌ی دیپلماتیک. مجموعه‌ای از چهره‌های آب‌دیده‌ی دوران پدرش، مثل قوام و فروغی، به کمکش آمدند تا محلل دوران شوند. محلل دوران به این مفهوم که هم فضا را آرام کنند تا انفجاری صورت نگیرد علیه سلسله اقدامات رضاخان در حد فاصل ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰، به ویژه از ۱۳۰۴ تا ۱۳۲۰ که دوران سلطنش بود، هم بتوانند ملاتی در زمین شرایط بریزند تا زمینه برای چسب خوردن ملک جوان به شرایط طوفنده و پیچیده‌ی ایران مهیا شود.

آغاز به کار مجلس چهاردهم

اتفاق سوم [دوره]، آغاز به کار مجلس چهاردهم است. مجلسی که در روند تحول دوران مشارکت می‌کند. مجلس در سال ۱۳۲۲ تشکیل می‌شود و مصدق با پیشینه، تجربه‌ی انباشته، نامی خوش از گذشته‌ها، یکی دو سال کار توضیحی از شهریور ۱۳۲۰ تا سر فصل تشکیل مجلس چهاردهم صورت می‌دهد، نمایانی جدیدی پیدا می‌کند و سرانجام در انتخابات مجلس چهاردهم به عنوان نماینده‌ی اول تهران به مجلس وارد می‌شود.

نفت‌خواهی قدرت‌ها

وجه بعدی این است که از همان سال‌های ۱۳۲۱ به بعد، یعنی در حد فاصل ۱۳۲۱ تا ۱۳۲۳ نفت‌خواهی قدرت‌ها را داریم، که دفعه‌ی پیش با هم مرور کردیم. از سه مجرا برای کسب امتیازات جدید، بیرون از حوزه‌ی قرار داد نفت جنوب که متعلق به شرکت BP بود، خیزی برداشته شد. خود قرارداد BP نتیجه‌ی متمم قرارداد دارسی است. ابتدا قرارداد دارسی منعقد شد و بعد در سال ۱۹۳۳-۱۳۱۲ قرارداد با عقادی تقی‌زاده متمم خورد و منافع استراتژیک انگلستان در منابع نفتی ملی ما تمدید شد. اما از سال ۱۳۲۱ به بعد ابتدا به ترتیب سه شرکت آمریکایی سوکونی وکیوم، سینکلر و استاندارد اویل پیش‌قدم شدند و خواستند در جنوب، خارج از حوزه‌ی بریتیش پترولیوم (BP) به

اکتشاف و تولید نفت بپردازند. شرکت انگلیسی رویال داچ شل هم که درون انگلیس با BP رقابت داشت خواهان حوزه‌ی جدیدی، خارج از حوزه‌ی BP، بود. سرانجام هم هیئتی به سرپرستی [سرگئی] کافتارادزه برای اخذ امتیاز نفت شمال ایران توسط شوروی به ایران آمد.

افتتاح باب نفت در مجلس

این سه اتفاق که در حد فاصل ۱۳۲۱ تا ۱۳۲۳ افتاد زمینه‌ای برای فتح وسیع باب نفت در مجلس چهاردهم شد.

نفت؛ مرزبند دوران

اتفاق بعدی این بود که نفت به موازات جریان پیدا کردن در مجرای سیاسی ـ اجتماعی کشور ابزار مرزبندی دورانی هم شد. در مفصل تاریخی و شرایط دهه‌ی ۱۳۲۰ اتفاقاتی رخ داد که در حکم شاقول و ترازی برای سنجش عیار ملی بودن، ایران‌خواه بودن و دموکرات بودن جریان‌ها و نیروهای مختلف بود. مسئله‌ی نفت در دهه‌ی ۱۳۲۰ نقش این شاقول را ایفا کرد. از ابتدای دهه‌ی ۱۳۲۰، بعد از رفتن رضاخان، تا سال ۱۳۲۳، قبل از اینکه بحث نفت در مجلس بیاید و پیرامونش اذحام دورانی برپا شود، شعارهایی حول ایران، ترقی‌خواهی، ضرورت آزادی و برقرار کردن آزادی‌های دموکراتیک از طرف نیروهای مختلف مطرح بود. اما شاقول نفت بسیار سریع عمل کرد. در تراز بنایی شاقول تکان تکان می‌خورد تا در نقطه‌ای بایستد و بعد سطح را با آن تراز می‌کنند. در جریان نفت هم به همین شکل بود. از همان موقع که شاقول نفت به حرکت در آمد نیروها لامحاله آنچه در درون داشتند بیرون ریختند و حول بروز و ظهور تمایلات ذاتی نیروها مرزبندی دورانی هم شکل گرفت. ذیل این شاقولی که تکان تکان می‌خورد نیروی ملی به محوریت مصدق آمد، توده‌ای‌ها به عرصه آمدند، نیروهای مرتجع، اعم از مرتجع مذهبی و انگلیسی و وابستگان به طیف ارتجاعی بازمانده از دوران رضاشاه ظهور کردند. بنابراین، دست کم سه جبهه‌بندی به سرعت شکل گرفت. وجه اول مدار ملیون بودند. وجه دوم به مدار توده ـ نفتی معروف شدند، یعنی توده‌هایی که مواضعشان به نفع شوروی بود و بوی نفت هم می‌داد. حزب توده در مرداد ۱۳۲۳، در اوج بحث نفت در مجلس، موضعی اتخاذ کرد مبنی بر اینکه دیگر نباید هیچ امتیازی

از این به بعد به هیچ کدام از کشورها در حوزه‌ی نفت اعطا شود. شهریور ۱۳۲۳، یعنی به فاصله‌ی یک ماه بعد از اتخاذ مواضع حزب توده در خصوص منع اعطای امتیاز نفتی به کشورهای دیگر، شوروی‌ها خواهان نفت شمال شدند. دو ماه بعد میتینگ معروف پنج آبان حزب توده در حمایت از واگذاری امتیاز نفت شمال به شوروی برگزار شد. لذا حزب توده خیلی سریع، با فاصله‌ی دو ماه، مجبور شد مواضع قبلی‌اش را پس بگیرد. مرتجعین هم در بحث نفت علیه عنصر ملی موضع‌هایی جدی گرفتند. در نهایت [فقط] نیروی ملی [مانده بود]. به این شکل نفت مرزبند دوران شد. شاقولی شد که نیروها مجبور شدند تمایلات ذاتی و نهانی‌شان را حول منافع ملی ابراز کنند.

مصدق و موازنه منفی

در این کشاکش، مصدق در آذر ۱۳۲۳ تئوری معروفش را، مشهور به تئوری موازنه‌ی منفی، مطرح می‌کند. با مطرح شدن تئوری موازنه‌ی منفی در عمل زمینه‌ی تصویب لایحه‌ی منع اعطای امتیازات نفتی فراهم شد. این تصویب منجر شد که لایحه به قانون تبدیل شود و دولت نتواند قرارداد جدیدی منعقد کند. استدلال مصدق برای موازنه‌ی منفی دو وجهی است. روشنفکرانی که می‌خواهند کار اجتماعی کنند معمولاً سعی می‌کنند تئوری‌هایشان دو وجهی باشد، هم جنبه‌ی نظری داشته باشد و هم جنبه‌ی تجربی که ساده فهم هم باشد. گزاره‌ای که مصدق در مجلس چهاردهم پیرامون تز موازنه‌ی منفی مطرح می‌کند خدمتتان عنوان می‌شود: «من آنچه گفته‌ام در مصالح مملکت و منافع آن متوجه دولتی است که طالب موازنه سیاسی است. هرگاه ما تعقیب سیاست مثبت کنیم باید امتیاز نفت شمال را هم برای مدت ۹۲ سال بدهیم. به این طریق موازنه‌ی سیاسی برقرار می‌کنیم. (یعنی بین انگلستان و شوروی) گذشته از اینکه ملت ایران برای همیشه و اکنون مجلس با این کار موافق نیست. (این وجهش مضمون مردم‌فهم دارد:) دادن امتیاز مثل این است که مقطوع‌الیدی برای حفظ موازنه، راضی شود که دست دیگر او را قطع کنند، در صورتی که هر مقطوع‌الیدی برای حفظ ظاهر هم که باشد، طالب دست مصنوعی است و آن مقطوع‌الیدی که بخواهد مقطوع‌الیدین شود (یعنی دو دستش قطع شود) خوب است خود را از مذلت زندگی خلاص و قبل از اینکه ید ثانی او قطع شود، انتحار کند.» خیلی ساده و مردم‌فهم تئوری موازنه‌ی منفی

را جا می‌اندازد و عملاً امکان مخالفتی با او باقی نمی‌ماند. در همان جلسه، در تاریخ ۱۱ آذر ۱۳۲۳، خود مصدق بلافاصله بعد از بحثش با حرّیت طرحی را با قید دو فوریت برای تصویب به مجلس می‌دهد. ماده‌ی اولش مهم است: «هیچ نخست‌وزیر و وزیر و اشخاصی که کفالت از مقام آنها و یا معاونت می‌کنند، نمی‌توانند راجع به امتیاز نفت از هیچ‌یک از نمایندگان رسمی و غیررسمی دول مجاور و غیرمجاور یا نمایندگان شرکت‌های نفت و هرکس غیر از اینها مذاکراتی که اثر قانونی دارد، بکنند یا اینکه قراردادی امضا نماید.» ماده‌ی دو و سه و چهار این ماده را محکم‌کاری می‌کند و در نهایت مجموعه‌ی این چهار ماده به «قانون منع امتیازات نفتی» معروف می‌شود. این یک نمونه کار روشنفکری مردمی است. مصدق دو سه سال پیرامون قرارداد BP و عوارض و آثار ضدملی و استعماری و استمثاری آن در ایران کار توضیحی کرد. بعد، زمانی که حزب توده موضع چپ می‌گیرد، که همه‌ی قراردادها باید لغو شود و از این به بعد هم هیچ قرارداد جدیدی منعقد نشود، مصدق آن موضع‌گیری چپ حزب توده را نمی‌پذیرد و می‌گوید این چپ‌رَوی است و الان امکان لغو قرار داد ۱۹۳۳ و خلع ید از انگلیسی‌ها وجود ندارد، احتیاج به زمان دارد. مقابل بحث‌های درون‌مجلسی حزب توده استدلال می‌کند. در مواجه با موجی که حزب توده ناشی از توان موج افشانی‌اش که در جامعه منتشر کرده بود، از تریبون مجلس استفاده و کار توضیحی کرد. کار ـ توضیحش سه وجه داشت: ۱- انباشته از تجربه بود؛ ۲- انباشته از استدلال بود؛ ۳- وجه نظری داشت. در نهایت هم با مثال انسان مقطوع‌الیدی که لامحاله به برقراری موازنه دارد، حتی با اتکا به دست مصنوعی، مسئله را مردم‌فهم می‌کند و موجی اجتماعی، عظیم‌تر از موج اجتماعی تشکیلاتی حزب توده، برگزار می‌کند. آنجا موازنه را برقرار می‌کند. حزب توده با توان تشکیلاتی‌اش موج‌افشانی اجتماعی می‌کند. مصدق هم یک نفره از طریق مجلس موج‌افشانی اجتماعی می‌کند. سرانجام در پرتوی موج‌افشانی اجتماعی شخص دکتر مصدق قانون منع اعطای امتیازات نفتی تصویب می‌شود و غائله‌ی نفت در این مرحله تقلیل پیدا می‌کند و تا حد امکان خوابانده می‌شود.

اعتصاب نفت‌گران جنوب

در ادامه‌ی این روند برای اولین بار در تیر ماه ۱۳۲۵ شاهد اعتصاب نفت‌گران در جنوب هستیم. این اولین اعتصاب گسترده‌ی همه‌ی کارگران نفت یا نفت‌گران صنایع نفت جنوب است. مهم این است که از مجموعه‌ی خواسته‌هایشان حدود ۷۵% خواسته‌ها سیاسی و ۲۵% خواسته‌ها صنفی است. صنایع نفت، از گذشته تا کنون، به لحاظ تکنولوژیک و دانش فنی بسیار بسیار پیشرفته‌تر از بقیه‌ی صنایع کشور بوده و هست. از همین رو دانش فنی و آگاهی اجتماعی طبقه‌ی کارگرانی که در جنوب مستقر بودند و در آن صنعت کار می‌کردند بسیار پیشرفته‌تر و عمیق‌تر از بقیه‌ی کارگران صنعتی، به ویژه کارگران سنتی بقیه‌ی ایران منهای جنوب، بود. به همین علل اولین اعتصاب نفت‌گران خیلی مهم بود. با حمایت تقریباً همه‌ی نیروهای سیاسی منطقه و بیرون از منطقه هم مواجه شد. خواسته‌هایشان هم که بیشتر سیاسی و کمتر صنفی بود. در خواسته‌هایشان حمایت عامی از بحث ملی نفت هم به طور ضمنی وجود داشت.

قرارداد گس ـ گلشائیان، نطق ماندگار مکی

یکی از مسائل مهمی که در آن موقع پیش آمد قرار داد گس ـ گلشائیان بود، که خودش منجر به زنجیره اتفاقاتی بسیار جدی در دوره‌ای بسیار کوتاه شد. به هر ترتیب، موج ملی در ایران برخاسته بود. موج ملی‌ای که برخواسته بود، مدافعی تاریخی هم داشت. مدافع تاریخی‌اش شخص دکتر مصدق بود که جلسه‌ی قبل به ویژگی‌های عامش اشاره کردیم. انشاءالله در جلسات بعد [بررسی] ویژگی‌های رهبری، به طور ریزتر، روی شخصیت، منش و روش مصدق متمرکز خواهیم شد. جلسه‌ی پیش به این اکتفا شد که [گفتیم مصدق] علاوه بر تجربه‌ی انباشته و هدف‌گذاری، عزم و یقینی [تاریخی] داشت. می‌خواست سفره‌ی BP را در ایران جمع کند. [به این منظور] موج‌افشانی اجتماعی هم کرد. از طرف دیگر، اعتصاب کارگری نفت‌گران هم در جنوب بر پا شد. روزنامه‌ها همیشه ستون ثابتی در مورد نفت داشتند و نفت دیگر در محاورات اجتماعی، محاورات سیاسی، محاورات صنفی و محاورات عرصه‌ی عمومی دهه‌ی ۱۳۲۰ ایران آمده بود. انگلستان برای اینکه منافعش در حوزه‌ی نفتی ایران ادامه و استمرار پیدا کند به انعقاد قرارداد جدیدی متوسل شد تا بتواند پایه‌های قرارداد ۱۹۳۳

را در ایران محکم کند و استحکام ببخشد. در سال ۱۳۲۸ دولت دست ساعد[۱] و وزیر دارایی‌اش گلشائیان[۲] بود. با مجموعه تهمیداتی که در پس پرده برقرار شد، قراردادی بین گس،[۳] به نمایندگی از انگلستان، و گلشائیان، وزیر دارایی ساعد، منعقد شد. ده روز مانده بود به پایان مجلس پانزدهم. اگر در این ده روز قرارداد گس ـ گلشائیان مورد عنایت مجلس قرار می‌گرفت و تصویب می‌شد، میخ انگلستان در حوزه‌ی منابع نفتی ایران، این بار عمیق‌تر از گذشته، فرو می‌رفت. اما نیروهای ملی تمهیدی به کار بستند. آنها، در آن فاصله‌ی کوتاه، نطق معروفی تهیه کردند که بخش مهمی از آن نطق را مهندس [کاظم] حسیبی تهیه کردند. مکی، که نماینده‌ی شاخص تهران و از چهره‌های برجسته‌ی فراکسیون ملی در مجلس پانزده بود، در نیمه‌شب آخرین جلسه‌ی دوره‌ی پانزدهم نطقی کرد که به نطق مکی معروف شد. مکی آنقدر این نطق را کش داد و کش داد تا ساعت یک نیمه شب رسید. دیگر فرصتی برای تصویب باقی نماند. به این ترتیب، مجلس پانزدهم تمام شد و لایحه‌ی گس ـ گلشائیان با پیچیدگی نیروهای ملی به هوا رفت. این از نادر مواردی در ایران است که نیروی ملی و مبارزه پیچیده‌تر از نیروی ارتجاع و امپریالیسم عمل کرد. بسیار پیچیده‌تر و جدی‌تر از ارتجاع که سمبلش گلشائیان بود. گلشائیان ارتجاع داخلی را نمایندگی می‌کرد و گس منافع امپریالیست انگلستان را در ایران نمایندگی می‌کرد. این نطق مکی بسیار تاریخی شد. [متن آن] هم در آثار خود مکی منتشر شده است و هم در آثار به جا مانده از دوره. این اتفاق خیلی مهمی بود.

تشکیل جبهه ملی

---

۱. محمد ساعد مراغه‌ای. (۱۲۶۰-۱۳۵۲). از نخست‌وزیران زمان پهلوی دوم به مدت دو دوره. خاطرات سیاسی محمد ساعد مراغه‌ای، به کوشش باقر عاقلی، تهران، نامک، ۱۳۷۳.

۲. عباسقلی گلشائیان. (۱۲۸۳-۱۳۶۹). گذشته‌ها و اندیشه‌های زندگی، یا، خاطرات من، گلشائیان، عباسقلی، تهران، اینشتین، ۱۳۷۷.

۳. نویل گس. Neville Gass. (۱۸۹۳-۱۹۶۵). مدیر عامل شرکت بریتیش پترولیوم (بی‌پی).

اما اتفاق بعدی که جنبه‌ی سیاسی ـ تشکیلاتی داشت، تشکیل جبهه‌ی ملی ایران بود. اینجا هم باز مصدق پیچیده‌تر از ارتجاع عمل کرد. ۲۲ مهر ۱۳۲۸ بود که دولت هژیر[۱] سر کار بود. هژیر که در کمپ ارتجاع بود درصدد بود فترت بین مجلس پانزده و شانزده را تا جای ممکن زیاد کند. چون مجلس چهاردهم دیگر جنبه‌ی ملی پیدا کرده بود و نقش نظارت بر قوه‌ی قهریه را ایفا می‌کرد. لایحه‌ی منع اعطای امتیازات نفتی هم که در مجلس چهاردهم با مساعی مصدق و پیرامونش به تصویب رسیده بود. خود همین لایحه کار را برای قوه‌ی قهریه سخت‌تر می‌کرد. یعنی مجبور بود به نظارت پارلمان تن بدهد. لذا ارتجاع، که در آن موقع دولتش دولت هژیر بود، درصدد بود نگذارد مجلس تشکیل شود. مصدق هم بحث‌هایی جدی می‌کرد. بحث فترت را مطرح کرد و آن جمله‌ی تاریخی‌اش را گفت که «آقا من از فترت می‌ترسم! از فترت می‌ترسم آقا!» منظورش این بود که حد فاصل مجلس دوم و مجلس سوم صدر مشروطه فترتی ایجاد شد که آن فترت باعث اتفاقاتی جدی از جمله فروکش و فروکاهندگی جنبش اجتماعی مشروطه در ایران شد. مصدق در اینجا پیچیدگی به خرج داد. در ۲۲ مهر ماه ۱۳۲۸ فراخوان [تجمع] عمومی مقابل دربار داد. نیروهای ملی تحصنی در آنجا انجام دادند که مردم، روشنفکران، ژرنالیست‌ها، دانشگاهی‌ها، دانشجوها و ... به فراخوان مصدق لبیک گفتند آمدند. تجمع‌کنندگان اعتراض کردند به اینکه هژیر می‌خواهد یا انتخابات مجلس شانزدهم برگزار نشود یا اگر هم برگزار می شود در انتخابات دخالت کند و دخل و تصرفی صورت دهد. جمعیت متحصن مقابل دربار فشار آوردند که [می‌خواهند] با شاه دیدار کنند. از دربار پیغام رسید که امکان پذیرش این جمعیت در دربار وجود ندارد، تعدادی را انتخاب کنید که آن تعداد به نمایندگی از جمعیت برای مذاکره بیایند. پیچیدگی دیگری که مصدق به خرج داد این بود که تمام بیست نفر را خودش انتخاب کرد. حدود سیزده نفر از آنها از سیاسیون مبرّز، برجسته و کملین قوم (طبق ادبیات آن روز) بودند. سایرین از نمایندگان جامعه‌ی مطبوعات، ژورنالیست‌ها و سردبیران مبرّز بودند. بیست نفر به دربار رفتند و با ادبیاتی متین و

---

۱. عبدالحسین هژیر. (۱۲۸۱–۱۳۲۸). نخست‌وزیر ایران در حد فاصل خرداد تا آبان ۱۳۲۷. او آثار متعددی درباره‌ی اروپا ترجمه کرده است.

دیپلماتیک تهدیدی کردند که در نتیجه ی آن شاه مجبور شد از انتخابات مجلس شانزدهم حمایت تلویحی کند. پیچیدگی بعدی که به خرج دادند این بود که بلافاصله بعد از بیرون آمدنشان از دربار مواضع شاه را اعلام کردند و [به این ترتیب] زمینه برای برگزاری انتخابات مجلس شانزدهم به سرعت فراهم شد. در آبان ماه ۱۳۲۸، به فاصله‌ی خیلی کوتاهی بعد از تحصن مقابل دربار، مصدق آن بیست نفر را به هیئت مؤسس جبهه‌ی ملی ایران تبدیل کرد. لذا جبهه‌ی ملی ایران محصول آن تحصن پیچیده و ملی بود. تحصنی که از نبوغ‌های مصدق در دوران مورد بحث بود. جبهه‌ی ملی که تشکیل شد عملاً مبارزه‌ی ملی ایران متولی تشکیلاتی هم پیدا کرد که انشاءالله در بحث تشکیلات آن را پی خواهیم گرفت.

ورود کاشانی به عرصه

اتفاق دیگر ورود کاشانی به عرصه بود که اتفاق مهم و درخوری بود. آقای کاشانی باید دو وجهی تحلیل شود. ساده‌ترین روش تحلیل این است که آخرین اقدام فرد را وسط بگذاریم و سایه‌ی آخرین اقدامش را روی همه‌ی زندگی فرد بکشیم. (از نوع برخوردهایی که جمهوری اسلامی می‌کند.) گویی همه‌ی وجود فرد در آخرین اقدام خلاصه شده و قبل از آن هیچ سابقه، پیشینه و عمل مثبتی نداشته است. با کاشانی یا با هرکس دیگر باید دو وجهی برخورد شود. حقیقت این است که نام کاشانی کمی تنفر برانگیز است. این به دلیل برخوردهایی است که بعد از ۳۰ تیر ۱۳۳۱ با مصدق و دولت ملی داشت که عملاً در کمپ ارتجاع و کودتا رفته بود. این یک وجه تحلیل است. اما قبلش این است که کاشانی روحانی مبارز و آخوندی به جد سیاسی است. عنصر دیپلماتیک در او هست. پیچیدگی سیاسی دارد. شرایط عمومی جهان را درک می‌کند. شرایط سیاسی ایران را درک می‌کند. در منطقه مبارزه کرده و توسط انگلیسی‌ها به لبنان تبعید می‌شود. لذا پشتوانه‌ی کمابیش جدی کار سیاسی و تشکیلاتی را دارد. کاشانی در اردیبهشت سال ۱۳۲۹ به ایران وارد و با فاصله‌ی کوتاهی نماینده‌ی مجلس شانزدهم می‌شود. کاشانی فرد صاحب هیمنه‌ای بود. به همین علت بسیار زود مدار سنتی روحانیت را دور خودش می‌زند. مانند پهلوانان سابق که می‌توانستند سریع مدار تشکیل بدهند؛ مدار نوچه، مدار نوخاسته، مدار بازار و خودشان هم محور و قطبی بودند که

این مدارها مثل قیف دورشان شکل می‌گرفت. موقعیت روحانیون دارای وجهه‌ی اجتماعی و شرعی هم به همین ترتیب بود. کاشانی هم خیلی سریع این مدارها را در ایران زد. یعنی صاحب پیرامون آقا، تشکیلات آقا، بیت آقا و ... شد. سریع ساز و کار خودش را گرفت و [مدارش] فراهم شد. منزل و محلی که کاشانی در آنجا سکونت داشت در عمل کارکرد یک حزب بزرگ را داشت. به طور کامل کارکرد تشکیلاتی داشت. افراد پیرامونش هم تا حدودی افراد تشکیلاتی و کار بلد بودند. لذا ورود کاشانی به ایران هم در عرصه‌ی سیاسی تأثیرگذار بود و هم اینکه مجلس شانزدهم با آمدن کاشانی قوت جدی‌تری پیدا کرد. کاشانی از این به بعد تا یکی دو ماه بعد از ۳۰ تیر حامی جدی مصدق و دولت ملی بود. اما بعد جنگ مغلوبه می‌شود و روایت دیگری دارد. لذا آمدن کاشانی به عرصه معنادار بود و تا حدودی موازنه را به نفع مصدق وزین‌تر و سنگین‌تر کرد.

تشکیل کمیسیون نفت در مجلس

اتفاق دیگر این بود که مسائل نفت آنقدر اهمیت پیدا کرد که در مجلس شانزدهم برای اولین بار کمیسیون نفت تشکیل شد تا متمرکزتر از گذشته بتواند بحث نفت را پیگری کند و بتواند از منافع ملی حول مسئله‌ی نفت دفاع منطقی‌تر و مستدل‌تری صورت دهد.

ترور رزم‌آرا

اتفاق بعدی ترور رزم‌آرا بود. بعضی از اتفاقات تاریخی هست که همه‌ی نیروها حول آن اتفاق نظر دارند. این قبیل اتفاقات در سیر تاریخ قابل جستجو است. می‌شود گفت بر سر رفتن رزم‌آرا وحدتی تاریخی وجود داشت. شاه و ارتجاع درون دربار هم به ترور رزم‌آرا تمایل داشتند؛ اگر هم نه ترور، دست کم اینکه به نوعی از صحنه حذف شود. رزم‌آرا تیپی نظامی بود. توان سازمان‌دهی نظامی داشت. در ۱۳۲۹ که دولت تشکیل داد سرپُل منافع انگلیس و آمریکا شد. موازنه‌ی مثبت را پیش گرفت. قرارداد تجاری بزرگی با شوروی منعقد کرد و بنا بود در سیر خودش منافع استراتژیک آمریکا و انگلیس را هم در ایران تأمین کند. این یک وجه قضیه بود که شاه را در سایه قرار می‌داد. نه رده‌ی نظامی شاه به رزم‌آرا می‌رسید و نه توانمندی‌اش. رزم‌آرا سپهبد بود، توان

سازمان‌دهی داشت، در ارتش به صورت رانتی بالا نیامده بود. آرام آرام از پایین به بالا آمده بود. اول دانشکده‌ی افسری بود. سیر کسب صلاحیت نظامی را طی کرده بود. ویژگی‌های بسیار مثبت نظامی ـ تشکیلاتی داشت. این یک وجه قضیه بود. وجه دوم قضیه این بود که رزم‌آرا یکی از موانع اصلی ملی شدن صنعت نفت بود. جمله‌ی معروفی دارد که «ما ایرانی‌ها نمی‌توانیم لوله‌ی هنگ (یعنی لوله‌ی آفتابه) بسازیم! چطور می‌خواهیم صنعت نفت را ملی کنیم؟! » جنبش ملی را تحقیر می‌کرد و بر سر جنبش ملی می‌زد. در عمل، همه به نوعی با او مسئله داشتند. لذا وقتی در ۱۶ اسفند ۱۳۲۹ توسط فداییان اسلام ترور شد، همه نفس راحتی کشیدند. وقتی رفت، یکی از مهره‌های اصلی مخالف جریان ملی شدن هم از صحنه رفت. در خاطرات علم، که از نزدیکان شاه بود، ابراز مسرت بسیار او را از این اتفاق می‌بینید. ضمن اینکه خبر ترور رزم‌آرا را هم خود علم خیلی سریع به شاه می‌رساند. شاه هم به گفته‌ی علم نفس راحتی می‌کشد. هر دو از ترور رزم‌آرا نفس راحتی می‌کشند. لذا ترور رزم‌آرا نقطه‌ی عطف بود.

ملی شدن صنعت نفت در ایران

آرام آرام به سمت ملی شدن صنعت نفت می‌رویم. درست دو هفته بعد از ترور رزم‌آرا، در آخرین روز سال ۱۳۲۹ که در روند سینوسی نهضت ملی شدن نفت از ابتدای دهه‌ی ۱۳۲۰ تا انتهای دهه‌ی ۱۳۲۰ سالی کیفی بود، نفت ملی شد. در آخرین روز دهه‌ی ۱۳۲۰ نفت ملی می‌شود و قانون آن در تاریخ ۱۳۲۹/۱۲/۲۹ در مجلس شورای ملی تصویب می‌شود.

حکومت نظامی علا

در شرایط بعد از ترور رزم‌آرا [حسین] علا سر کار می‌آید. علا سعی می‌کند پوز نظامی بگیرد، در حالی که نه نظامی است و نه شنل رزم‌آرا به قدر و قواره‌اش می‌خورد. یکی دو ماهی دست و پا می‌زند. فروردین ماه در خوزستان و تهران حکومت نظامی اعلام می‌کند. به قول دکتر مصدق، سعی می‌کند شرایطی را فراهم کند که محللی تاریخی سرکار بیاید. مصدق در فروردین ۱۳۳۰، یعنی حدود ۳۷-۳۸ روز قبل از نخست وزیری‌اش، نطق معروفی دارد. آنجا، با همان نبوغی که دارد، پیش‌بینی استراتژیک می‌کند. می‌گوید شرایط در ایران به گونه‌ای است که ارتجاع درون دربار

درصدد است شرایطی برای روی کار آمدن نخست وزیر محلل از نوع قوام‌السلطنه فراهم کند. اسم سید ضیاءالدین طباطبایی را نمی‌آورد اما اسم قوام‌السلطنه را می‌آورد. می‌گوید از نوع قوام‌السلطنه که بتوانند با ترفندهایی شرایط را آرام کنند، شرایط جنبش اجتماعی ناشی از نهضت ملی را فرو بکاهند و زندگی جامعه‌ی ایران را، که الان زندگی جنبشی اجتماعی دارد، به زندگی عادی کنند تبدیل و آرام آرام نفت هم از اذهان عمومی پاک شود. از اذهان عمومی هم که پاک شود طبیعتاً نیروهای سیاسی سخت‌تر می‌توانند روی آن مانور بدهند. این سیری که مصدق پیش‌بینی می‌کرد بسیار سریع اتفاق افتاد.

ترفند سید ضیا، ذکاوت مصدق، تشکیل دولت ملی

خط ارتجاع روی سپردن مقام نخست‌وزیری به شخص سید ضیاءالدین طباطبایی رفت. سید ضیاء هم جدا از اینکه در ایران مرتجع و در کمپ انگلیس است همیشه نقش کاتالیزور را ایفا کرده است. عنصر حبابی شیمیایی است. این نقش حبابی شیمیایی‌اش را در اسفند ۱۲۹۹ ایفا کرد. در آنجا به ظاهر فرمانده کودتا بود. سه ماه هم نخست‌وزیر بود. بعد خیلی جدی توسط رضاخان، که سردار سپه بود، کنار زده شد و فقط محلل شد. یعنی شرایط را به گونه‌ای فراهم کرد که آرام آرام رضاخان سر کار بیاید. اینجا هم بنا بود این نقش محللی تاریخی را برای فروکاهش دادن آثار جنبش ملی شدن نفت به نوعی ایفا کند. لذا این نماینده‌ی ارتجاع [یکی از گزینه‌های] نخست‌وزیری شد. ولی شرایط به گونه‌ای نبود که بتوانند بلافاصله به سید ضیاء پیشنهاد نخست‌وزیری بدهند. بالاخره مصدق چهره‌ی اول دوران بود، مجلس را اداره کرده بود، در حال مدیریت کردن نیروی سیاسی بیرون بود، جبهه‌ی ملی را با درایت تشکیل داده بود، در مجلس کارنامه‌ی درخشانی داشت، هم در تشکیل فراکسیون نهضت ملی و هم در ارائه‌ی تئوری موازنه‌ی منفی که به قانون منع واگذاری امتیازات نفتی منجر شد و هم در ملی کردن صنعت نفت که آخرین روز دهه‌ی ۱۳۲۰ به وقوع پیوست. مرد کاملاً استخوان‌دار، یال و کوپال‌دار و خوش قد و قواره‌ی دوران بود. نمی‌شد نادیده‌اش بگیری. لذا بنا شد که پیشنهاد نخست‌وزیری را اول به مصدق بدهند. اتفاقی که در مجلس چهاردهم نیز افتاده بود. در آن دوره که مصدق نماینده‌ی اول تهران شد تعارفی به او زدند. او قبول نکرد. ارتجاع تصور می‌کرد که این بار هم اگر بفرمایی بی‌پشتوانه بزند،

مصدق قبول نمی‌کند. ولی مصدق اینجا با پیچیدگی و مشروط بشروطها قبول کرد. شروطش این بود که دولت جدید قانون ملی شدن صنعت نفت را اجرا کند. لذا سریع برنامه داد. از کل مجلس که ۱۰۲ نفر بودند ، ۹۹ نفر به برنامه‌ی دولت ملی مصدق رأی مثبت دادند: ۱- ملی کردن سراسری صنعت نفت در ایران؛ ۲- برقراری آزادی انتخابات. هفت اردیبهشت اتفاقاتی جدی افتاد. شاه در پشت پرده انتظار داشت سید ضیاء نخست‌وزیر شود. همه‌ی شرایط برای انتقال قدرت به سید ضیاء فراهم شده بود ولی مصدق با درایتش هم نخست‌وزیری را به نفع نیروهای ملی و علیه ارتجاع گرفت، هم ضمانتی برای اجرا شدن سراسری قانون ملی شدن صنعت نفت ایران فراهم کرد. هفتم اردیبهشت، دولت ملی در ایران تشکیل می‌شود که عمرش تا کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ برقرار است و خیر فورانی عاید ملت ایران می‌شود، به ویژه در عرصه‌ی اقتصادی ملی ناشی از دولت ملی. به این ترتیب ترفند سید ضیاء باطل شد، ذکاوت مصدق اثبات شد و دولت ملی در ایران شکل گرفت.

تصویب قانون خلع ید

[در همین سیر] قانون خلع ید هم تصویب می‌شود.

آغاز نبرد میهنی ـ مصدقی

از اینجا به بعد، یعنی از اول دولت ملی و تصویب قانون خلع ید از شرکت BP، آغاز نبرد میهنی ـ مصدقی در ایران است. یعنی دقیقاً از ۱۳۳۰/۲/۷، فردای روی کار آمدن دولت مصدق، شفرد،[1] سفیر انگلستان در ایران، در حمایت از منافع BP که به خطر جدی افتاده بود به دولت مصدق هشدار می‌دهد. این استارت نبرد میهنی ـ مصدقی است که تا روز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ادامه پیدا می‌کند.

ورود امریکا به صحنه جنگ نفت

چند روز بعد، یعنی ۱۳۳۰/۲/۲۵، آمریکا با هشداری که در حمایت از منافع انگلستان در ایران به دولت مصدق می‌دهد عملاً به صحنه‌ی جنگ نفت وارد می‌شود.

---

۱. فرانسیس شفرد، Francis Shepherd. سفیر انگلستان در ایران در سال‌ها ۱۳۲۸ تا ۱۳۳۰.

هشداری رسمی داده می‌شود. اما از این به بعد، جدا از اینکه عرصه‌ی نبرد میهنی ـ مصدقی باز می‌شود، اتفاقاتی ملی رخ می‌دهد.

عروسی ملی؛ خلع ید از انگلستان، تأسیس شرکت ملی نفت ایران

اتفاق بسیار مثبتی که رخ می‌دهد عروسی ملی است؛ خلع ید از انگلستان و تأسیس شرکت ملی نفت ایران که اتفاق بسیار بسیار مهمی بود. مصدق هیئت خلع ید را عازم جنوب می‌کند. در هیئت چهره‌های مبرّزی بودند. رئیس هیئت مکی بود. مرحوم مهندس بازرگان هم در هیئت بود. هیئت که به مناطق نفت‌خیز خوزستان می‌رسد، شهر به شهر با استقبال بسیار گسترده‌ی توده‌ای مواجه می‌شود. اتفاق مهمی که در ۲۹ خرداد ۱۳۳۰ این است که هیئت به دفتر اصلی (main office) شرکت BP در آبادان می‌رسد که تشکیلات اداری BP در آبادان بود. تابلوی BP را پایین می‌آورند و تابلوی شرکت ملی نفت ایران نصب می‌شود. پرچم انگلستان پایین می‌آید و پرچم ایران بالا می‌رود. هیئت به شهرهای مختلف نفت‌خیز می‌رود، کچساران، مسجد سلیمان، آبادان و آغاجاری. کارگران و مردم جنوب با ملی شدن صنعت نفت از دو قید تاریخی رها می‌شوند: هم از قید BP و هم از قید سلطه‌ی انگلستان که دولت جنوب خوانده می‌شد. پیرو این اتفاقات، مکی که آن زمان خیلی محبوب بود قهرمان ملی می‌شود. استقبال از هیئت خلع ید و شخص مکی هم استقبال بی‌نظیری بود. هنوز اگر به خوزستان بروید، آثار آن استقبال باقی است. کارگران متعددی در آغاجاری، مسجد سلیمان و کچساران بودند که از خوشحالی نوزادنشان را آورده بودند پیش پای مکی قربانی کنند که مکی نمی‌گذارد و اسم آنها بچه مکی می‌شود. من سال ۱۳۶۴ روی نفت تحقیق می‌کردم. به مناطق نفت‌خیز رفته بودم. در مسجد سلیمان، گچساران و آغاجاری آقایون ۳۲-۳۳ ساله ای بودند که در شهر خودشان به بچه مگی مشهور بودند. (جالب است که همه هم آقا بودند یا حداقل من خانمی ندیدم.) دیگر کسی اسم و فامیلی اینها را صدا نمی‌زد. همه‌ی‌شان هم کارمندان شرکت نفت بودند. به همه‌ی‌شان بچه مکی می‌گفتند. مادر، همسر و بچه‌اش او را بچه مکی صدا می‌کردند. پس این عروسی ملی اتفاق خیلی مهمی بود. واقعا دگرگونی روانی اساسی حداقل در جنوب بر پا کرد و مردم بسیار جدی از هیئت خلع ید به سرپرستی مکی استقبال کردند.

اعلام اجرای قانون ملی شدن سراسری صنعت نفت ایران

در همان زمان، قانون ملی شدن صنعت نفت اعلام و بعد از اعلام اجرای سراسری شد. اتفاقاتی که افتاد منجر به شکل گرفتن کمپی گسترده شد. کمپی که یک سویش انگلستان، یک سویش ارتجاع بود و یک سویش حزب توده بود، که مواضع حزب توده را بعداً بررسی خواهیم کرد. نمایندگان مواضع حزب توده، مواضع انگلستان و مواضع مرتجعین امثال میراشرافی، مجله‌ی آتش، شمس قنات‌آبادی و پیرامون کاشانی بودند. در آن دوره خیلی نمی‌توانیم اینها را از هم تفکیک کنیم. یک علت آنکه به حزب توده می‌گفتند «توده ـ نفتی» همین بود که مواضعش در این دوران، یا اگر بخواهیم دقیق‌تر بگوییم بعد از ۳۰ تیر ۱۳۳۰، به طور کامل با مواضع نفتی‌های مرتجع در ایران در تنیده بود. لذا به آنها توده ـ نفتی می‌گفتند. مواضعش از طرفی مواضع چپ عدالت‌طلبانه بود و از طرف دیگر مواضع بسیار راستی بود که با مواضع مرتجعین نفتیِ خواهان بازگشت شرایط به قبل از ملی شدن صنعت نفت در ایران پیوند خورده بود. تکه‌هایی را می‌خوانم که در حد امکان این هم‌سویی را به طور کامل نشان دهد. جمال امامی[1] از نماینده‌های آتش‌بیار معرکه و مرتجع مجلس بود که خطاب به مصدق می‌گوید: «او هر چه از این حرف‌ها می‌زند پوچ است! آخر چه بگوییم؟ از جان مملکت چه می‌خواهی؟ می‌گوید من خلع ید کرده‌ام. خوب خلع ید کردی و نفت را هم کردی زیر زمین! تنها منبع عایدات این مملکت را که نفت بود جلویش را بستی. حالا چه می‌گویی؟!» گزاره‌های متعددی داشتند که حاوی مواضع حزب توده بود. این گزاره‌ها هم در بیانیه‌های‌شان بود هم و در میان مردم: «در خطوط کلی، از روش اسلاف خود چون ساعد و رزم‌آرا پیروی کرده و اگر احیاناً هم تغییری درباره‌ی وجوه داده شده برای تشدید سیاست ضدملی سابق بوده است ... او مرد سال چیزی جز کاریکاتور چیانگ کای‌شک[2] نیست. امپریالیست در ایران با ایجاد یک بند و بست مبتذل و کثیف مرکب از عوامل خود جبهه‌ی ملی را ساخته

---

۱. جمال‌الدین امامی. (۱۲۸۱-۱۳۴۵). وزیر و نماینده مجلس شورای ملی.

۲. چیانگ کای‌شک. Chiang Kai-shek. (۱۸۸۷-۱۹۷۵). رهبر سیاسی و نظامی چینی که پس از فوت سون یات سن در ۱۹۲۵ مدعی رهبری کومینتانگ شد و این رهبری را در اختیار گرفت.

و پرداخته کرد و نام ملی بر آن نهاد. تردید نباید داشت که این به اصطلاح جبهه‌ی ملی کلاً مجری نظرات استعمار است. عوام‌فریبان آخرین تیر ترکش استعمارند. دکتر مصدق نماینده‌ی آن گروه است. جبهه‌ی ملی جریانی است مربوط به بورژوازی و ملاکین لیبرال» اینها مواضع چپ ارتجاع و مواضع انگلیسی است که با مواضع حزب توده کاملاً همسو بود و روی هم رفته جریانی ضدملی و ضدمصدقی راه انداخته بودند.

محاصره اقتصادی، نبوغ حقوق‌دان

اتفاق دیگری که بعد از خلع ید افتاد محاصره‌ی اقتصادی بود. نفت ایران را تحریم کردند. انگلیس و متحدینش، اعم از آمریکا و اکثر کشورهای اروپایی، دیگر با ایران تجارت نکردند. اینجا زمینه برای بروز نبوغ حقوق‌دان فراهم شد. مصدق نه اقتصاددان بود و نه اقتصاد کلاسیک خوانده بود. حقوق‌دان بود. تحصیلش حقوق بود. پایان نامه‌اش حقوقی بود. بیشتر در حوزه‌ی سیاسی کار کرده بود. البته پیش از این در زمان رضاخان به موضوع بودجه وارد شده بود. درک کارشناسی روی بودجه داشت. کمتر درک کلان روی اقتصاد داشت. اما محاصره‌ی اقتصادی مصدق هفتاد و چند ساله را مثل یک جوان شکوفایید. جا پای سنت‌هایی را که جلسات اول و دوم از آنها صحبت کردیم، اینکه خدا کمک‌کار تحول است، از این به بعد می‌بینیم. دلیلی نداشت فردی حقوق‌دان بتواند برنامه‌ی اقتصاد بدون نفت بریزد. دلیلی نداشت در سال‌های ۱۳۳۱ و ۱۳۳۲ برای اولین بار بعد از امیرکبیر بتواند تراز تجاری بازرگانی خارجی ایران را، آن هم بدون نفت، مثبت کند. دلیلی نداشت بتواند نطفه‌ی اولیه‌ی سرمایه‌داری ملی را در ایران منعقد کند. دلیلی نداشت بتواند در ایران نهادسازی ملی کند. اینها همه به این علت است که اگر فردی در مدار حق فعال شود، خدا دست به سینه، تماشاچی و ناظر نمی‌ایستد، هم کف می‌زند، هم کمک‌کار می‌شود. مصدق عین فردی جوان در آن دوران شکوفید. مانند جوان نابغه‌ی اقتصادی‌ای که هر روز به کشفیات جدیدی دست پیدا می‌کند، در عرصه‌ی اقتصاد بروز و ظهور پیدا کرد و نمایان شد. انشاءالله در مشی‌ها، ساز و کارهای جنبش ملی و در کارنامه‌ی دولت ملی این وجه نبوغ اقتصادی حقوق‌دان را باز خواهیم کرد. محاصره‌ی اقتصادی آن زمان هم بسیار بسیار سنگین بود. مثل الان نبود که شَبَه محاصره‌ی اقتصادی وجود دارد. مذاکره با خود محاصره‌کنندگان

هم به طور مستقیم از خود اول انقلاب وجود داشت. خرید از منابع دسته دوم و دسته سوم به چند برابر قیمت کالا و خدمات هم وجود داشت. ولی در آن موقع محاصره‌ی اقتصادی به مفهوم کاملش بود. نه نفت را می‌خریدند و نه مبادله‌ای با ایران صورت می‌گرفت. لذا زمینه فراهم شد که مصدق نبوغش را در غیر از عرصه‌ی تشکیلاتی و سیاسی و استراتژیک، در حوزه‌ی اقتصادی هم به نمایش بگذارد. اما مصدق لیبرال آرام آرام به سمت رادیکال شدن می‌رود. آقای مهندس سحابی در ابتدای دهه‌ی ۱۳۷۰ درباره‌ی مشی اقتصادی مصدق گزاره‌ی بسیار درست و مستدلی عنوان کردند: «مصدق را قبل از قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱ می‌توان لیبرال دموکرات تحلیل کرد. اما بعد از ۳۰ تیر ۱۳۳۱ با اختیارات ویژه‌ای که از مجلس هفدهم می‌گردد، که ابتدا شش‌ماهه است و بعد یک‌ساله می‌شود، سَمت، سمت رادیکال معقول و لیبرال ـ دموکرات می‌شود.» درعرصه‌ی سیاسی هم رادیکال‌تر، جدی‌تر و قاطع‌تر از گذشته می‌شود.

اخراج انگلیسی‌ها به فرمان مصدق

در این مرحله انگلیسی‌ها را اخراج می‌کند. فرمان اخراج انگلیسی‌ها را می‌دهد. انگلیسی‌ها از همه‌ی مناطق نفتی اخراج می‌شوند و دیگر هیچ انگلیسی‌ای در صنعت نفت ایران بروز و ظهور ندارد، نه در سطح مدیریت ارشد و نه در سطح مدیران میانی.

نبرد چندجبهه‌ای

این اتفاقات باعث می‌شود که مصدق در عمل وارد نبردی چندجبهه‌ای شود که خب آثارش را آرام آرام تا کودتای ۲۸ مرداد می‌بینیم.

تأثیرات زنجیره‌ای ملی شدن در کشورهای نفت‌خیز

جنبش ملی ایران در سال ۱۳۳۱ تأثیرات زنجیره‌ای منطقه‌ای پیدا می‌کند. در عراق، لبنان، بحرین و مصر تظاهرات بر پا می‌شود. هم تظاهرات دانشجویی، که در لبنان و مصر دانشگاه وجود داشته، و هم توسط نیروهای ترقی‌خواه، [با این مطالبه] که منابع نفتی ما هم باید ملی شود. یعنی نهضت ملی در عنفوان شکوفایی و رونق‌گیری آثار بسیار جدی و سریع منطقه‌ای در بخش‌های نفت‌خیز پیدا می‌کند.

وحدت ملی ۳۰ تیر

اتفاق دیگر در ۲۵ تیر ۱۳۳۰ افتاد. مجلس هفدهم تشکیل می‌شود. سنت پارلمانی این بوده است که هر دو سال یک بار که مجلس تشکیل می‌شد، دولت با افتتاح مجلس جدید، به احترام مرئی داشتن نمایندگان مردم، استعفا می‌دهد. و بعد مجلس هم در همان سنت دوباره به دولت مستعفی رأی اعتماد می‌دهد و دولت مستعفی عملاً حرکتش را ادامه می‌دهد. مصدق استعفا می‌دهد. اینجا باز پیچیدگی به خرج می‌دهد. وقتی مجلس می‌خواهد دولت ملی را دوباره مستقر کند مصدق شرط می‌گذارد: «فرماندهی کل قوا و پست وزارت جنگ باید به من داده شود.» پیچیدگی بسیار بسیار ملی و مثبتی بود، چرا که ارتش از پایگاه‌های ارتجاع در ایران بود. ارتش از ابتدای تشکیل در شرایط مدرن ایران رگه‌ی ملی نداشت، همچنین نیروهای انتظامی، ژاندارمری و به ویژه پلیس. به همین علت این پیشنهاد را می‌دهد. شاه این پیشنهاد را نمی‌پذیرد. مصدق دولت را زمین می‌گذارد و کنار می‌آید. شاه قوام‌السلطنه را رئیس دولت می‌کند. قوام که می‌آید بیانیه‌ی مشهورش را می‌دهد که «کشتیبان را سیاستی دگر آمد»؛ یعنی شرایط عوض شده است، من جای مصدق نشسته‌ام، سکان دوران دست من است و دوران دیگری رقم خواهد خورد.

اما اتفاقی که می‌افتد این است که همه‌ی نیروهای ملی وارد صحنه می‌شوند. کاشانی و سی نفر از نمایندگان فراکسیون نهضت ملی به اضافه‌ی همه‌ی نیروهای سیاسی منهای حزب توده، همه‌ی نیروهای ملی و ترقی‌خواه ایران، بیانیه صادر می‌کنند، اعتراض می‌کنند و روز ۳۰ تیر را روز ابراز اعتراض اجتماعی در خصوص رفتن مصدق و روی کار آمدن قوام اعلام می‌کنند. اتفاقی که می‌افتد در ۲۹ تیر ۱۳۳۱ است. اعلامیه‌ی کاشانی اعلامیه‌ی مهمی است. این است که عنوان شد کاشانی را باید دو وجهی تحلیل کرد، از ابتدا او را شوتینگ نکرد، از سیر تحولات کنارش نزد، خدمات مثبتش را دید، سیر انحطاطش بعد از ۳۰ تیرش را هم دید و خلاصه دو وجهی تحلیلش کرد. با همان صلابت آخوندی و پیچیدگی سیاسی‌ای که دارد، اعلامیه‌ای خطاب به حسین علا صادر می‌کند. در این زمان حسین علا وزیر دربار بود. وزیر دربار هم همیشه نزدیک‌ترین فرد به شاه است. یعنی اگر کسی در سنت دیپلماتیک آن دوره نامه‌ای به وزیر درباری نوشت در حقیقت پرینت دومش به شخص شاه بود. متن کاشانی متن خیلی غرا و قاطعی بود. به علا می‌نویسد: «اگر در بازگشت دولت مصدق تا فردا اقدام

نفرمایند، (این "نفرمایند" زیرکانه است، زیرا هم می‌تواند به مخاطب برگردد و هم می‌تواند به مقام ارشدتر از مخاطب برگردد. نامه خیلی پیچیده بود) دهانه تیز انقلاب را با جلوداری شخص خودم (این "میم" هم میم آخوندی است و خیلی مهم است) متوجه دربار خواهم کرد.» این بیانیه‌ی مهمی بود که نقش بسیج، تجهیز و تحریک اجتماعی را ایفا کرد. در ۳۰ تیر هم همه‌ی نیروها به صحنه می‌آیند و صحنه از مردم پر می‌شود. دیگر امکان حرکت کشتی قوام در آن تلاطم وجود نداشت. مردم که به اختیار به صحنه بیایند همه‌ی دکه‌ها و دکان‌ها تعطیل است. اتفاق مهم‌تر این است که خون مردم روی دیوارها نقش بست: «این خون زحمتکشان ایران است. زنده باد دکتر مصدق، مرده باد قوام‌ها» از این لوح‌های سرخ در آن روز تاریخی ۳۰ تیر بسیار زیاد بود. تاریخی‌تر اینکه فردی با خون نوشت «یا مرگ، یا مصدق» در تاریخ ۳۰ تیر ۱۳۳۱ مجموعه‌ی نیروهای ملی، کاشانی و مردم ایران حماسه‌ای ملی را رقم می‌زنند. قوام همان روز استعفا می‌دهد و مصدق دوباره نخست‌وزیری را به عهده می‌گیرد که از این به بعد دیگر خواسته‌هایش هم تحقق پیدا می‌کند؛ یعنی تصدی وزارت جنگ و فرماندهی قوا را به عهده می‌گیرد. این پیچیدگی بعدی مصدق بود که در پیش‌برد و پیش‌اندازی نهضت ملی مؤثر واقع شد. لذا روز ۳۰ تیر روز وحدت ملی است.

پیروزی لاهه

فردای ۳۰ تیر هم اتفاق خجسته‌ای رخ می‌دهد. در تاریخ ۳۱ تیر ۱۳۳۱ دادگاه لاهه از خودش سلب صلاحیت می‌کند. مصدق در لاهه ایستاده بود سر اینکه لاهه صلاحیت ارائه‌ی حکم به نفع شرکت بریتیش پترولیوم (BP) را در ایران را ندارد. بعد از نطق مصدق در لاهه، حقوق‌دان‌های دادگاه لاهه که کار کارشناسی می‌کنند استدلال مصدق را می‌پذیرند و ۳۱ تیر جشنی بر پا می‌شود که مکمل جشن روز قبلش می‌شود.

مجلس هفده، ریاست کاشانی، اختیارات ویژه مصدق

[در این ایام دیگر] مجلس هفدهم هم که تشکیل شده است. کاشانی رئیس مجلس است. مصدق ابتدا اختیارات ویژه‌ی شش‌ماهه می‌گیرد و بعد به اختیارات یک‌ساله تبدیل می‌کند. وقتی اختیارات شش‌ماهه می‌گیرد، قبلش هم که پست وزارت جنگ را اختیار کرده، دیگر بسیار قدر قدرت‌تر از گذشته است و وزن مخصوص جدی‌تری پیدا

می‌کند. یعنی نخست‌وزیر برش‌دار و کارایی می‌شود که مجموعه‌ی اقداماتش بعد از ۳۰ تیر ۱۳۳۱ با مجموعه‌ی اقداماتش قبل از این نقطه عطف تفاوتی کمابیش ماهوی دارد.

جبهه‌بندی نو، آتش‌بیاران

از این به بعد جبهه‌بندی جدیدی پیدا می‌شود و آتش‌بیاران جدیدتری به معرکه وارد می‌شوند. آقای طالقانی در ۳۰ تیر ۱۳۵۸، در گردهمایی همه‌ی نیروهای ملی و رادیکال در همین میدان بهارستان، نطقی تاریخی کرد. حرف قشنگی زد. گفت من در اوج درگیری‌ها با مصدق پیش آقای کاشانی رفتم و گفتم سید زیر پایت خربزه گذاشته‌اند، سر نخوری! که سر خورد و با سر خوردن او خیلی از نیروها هم سر خوردند. از وقتی کاشانی آگاهانه پایش را روی پوست خربزه‌ای گذاشت که دیگران زیر پایش گذاشته بودند و خودش هم مخالفتی نکرد و آن پوست را با نوک نعلین کنار نزد، با همان نعلین سر به روی پوست خربزه سر خورد، سرخورد تا اینکه از جریان نهضت ملی خارج شد و آرام آرام، خودخواسته یا خودنخواسته، به کمپ مرتجعین و ضدمصدقی‌ها پیوست.

توطئه ۹ اسفند

اتفاق بعدی توطئه‌ی نهم اسفند بود که توطئه‌ای ضد ملی علیه دولت مصدق بود و نهایتاً در همین سیر قتل افشار طوس[1] هست؛ افسر برجسته‌ی مصدقی که توسط طیف مظفر بقایی وحشیانه ترور شد و ناجوان‌مردانه به قتل رسید.

انحلال مجلس هفدهم

سرانجام به انحلال مجلس هفدهم توسط خود مصدق می‌رسیم. کارش انحلال مستبدانه‌ای نبود. سر جایش که برسیم بحث خواهیم کرد. انحلال دموکراتیکی بود خود مردم رأی دادند و مجلس هفدهم، که عملاً منزل‌گاه ارتجاع شده بود و کمپ ملی نبود و باید تکلیفش روشن می‌شد، منحل شد.

---

۱. محمود افشارطوس. (۱۲۸۴-۱۳۳۱). او در سال ۱۳۳۱ از طرف دکتر محمد مصدق، نخست‌وزیر وقت، به سمت ریاست کل شهربانی منصوب شد.

زین کردن اسب وحشی کودتا

می‌شود گفت از قبل از انحلال مجلس، که در روزهای آغازین مرداد ۱۳۳۲ و حدود دو سه هفته قبل از کودتا انجام شد، اسب وحشی کودتا زین شده بود. [سر و کله‌ی] کرمیت روزولت[1] پیدا شد که از نزدیکان رئیس جمهور آمریکا بود. او را مسئول تشکیلاتی و ستادی کودتا کرده بودند. اشرف هم با اسم مستعار وارد ایران شد. اما قبل از آن، یعنی بعد از ۳۰ تیر، مصدق دفاتر همه‌ی خواهرها و برادرهای شاه را بست، رانتشان را پایان داد، دسیسه‌کاری‌های ارتجاعی‌شان را [خاتمه داد]، آتش‌بیارشان را که اشرف بود تبعید کرد، جلوی شاه ایستاد، حتی دفتر مادر شاه را که آن هم از لانه‌های ارتجاع بود تعطیل کرد. اقداماتی بسیار جدی کرد. اشرف ذیل تمهیدات کرمیت روزولت، با اسم مستعار، از کانال‌های خودشان به ایران وارد شد. قلبش هم در خارج برای تمهید برقرار کردن مذاکره کرده بود. کرمیت روزولت برای کودتا آمد، چک معروف ده هزار دلاری صادر شد و روسپی‌ها، اراذل و اوباش تجهیز شدند.

ناکامی خیز اول

خیز اول کودتا در ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ ناکام ماند.

۲۸ مرداد؛ کامرانی جبهه ارتجاع

در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ خیزبرداران به طور موقت کام‌بردار شدند. جبهه‌ی ارتجاع به کامرانی موقتی دسترسی پیدا کرد.

دولت کودتا، ماشین سرکوب، محاکمه میان‌دار

دولت کودتا آمد؛ همان سیکلی که همیشه در ایران است. آمدن ماشین سرکوب نهایتاً به محاکمه‌ی میان‌دار دوران، شخص دکتر مصدق، منجر شد. عکسی از شعبان هست که نشان می‌دهد افه‌ی میان‌داری دوران گرفته است و پرچم سلطنت هم در

---

۱. کرمیت روزولت .Kermit Roosevelt (۱۹۱۶-۲۰۰۰). رئیس شعبه‌ی خاورمیانه‌ی سازمان مرکزی جاسوسی آمریکا و فرمانده عملیات کودتای ۲۸ مرداد. کودتا: خاطرات کرومیت روزولت از کودتای بیست و هشت مرداد، روزولت، کرملیت، ترجمه‌ی محسن عسکری جهقی، تهران، ثالث، ۱۳۹۴.

دستش است. اما میان‌داری آنها در حقیقت میان‌داری سیاه، موقت و زودگذر بود. مصدق در ایران ماندگار شد. میان‌دار دوران باقی ماند. همان‌طور که آقای مهندس سحابی به درستی می‌گویند، هر چقدر دوران می‌گذرد پرنسیپ‌ها، استعدادها و کارایی‌های مصدق جدی‌تر از گذشته کشف می‌شود. اگر جمعی یا اقلیتی در ایران بخواهند دست‌اندر کار تشکیل برنامه‌ی ملی اقتصادی و اجتماعی شوند، لامحاله باید درنگ پژوهشی جدی‌ای روی نبوغ اقتصادی ـ اجتماعی مصدق در آن دوره سامان بدهند.

خلاصه آنکه از آغاز دهه‌ی ۱۳۲۰ (۲۵ شهریور ۱۳۲۰) رضاخان از عرصه خارج شد و در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ مصدق از عرصه خارج شد، اما آن چه خارج شدنی بود و دومی چه خارج شدنی! با خارج شدن او چه اتفاقاتی افتاد و با خارج شدن میان‌دار دوران شاهد چه سلسله اتفاقاتی بوده‌اند و بوده‌ایم.

من بحث در اینجا تمام می‌کنم. بعد از تنفسی خدمتتان خواهم بود. خسته نباشید.

پرسش و پاسخ

پرسش: مصدق برای آموزش مردم چه کارهایی کرد؟ شما یادی از نطق‌های مجلس مصدق کردید ولی آیا این تنها وسیله‌ی مصدق بود؟ شیوه‌ی ارتباط برقرار کردنش با مردم چطور بود؟

پاسخ: اگر اجازه بدهید، چند محور موضوعی را در آینده داریم: رهبری؛ مردم؛ برد اجتماعی جنبش. اگر اجازه بدهید، هر کدام را سر جای خودشان بحث می‌کنیم. تا کنون فقط روی جبهه‌ی ملی، وجهه‌ی سیاسی و روشنفکری مصدق کمی کار شده است. وجهه‌ی اجتماعی جبهه‌ی ملی و ارتباطاتی که مصدق قبل از جبهه‌ی ملی و اصلاً قبل از دهه‌ی ۱۳۲۰ داشت، ارتباط‌هایی که در قوام یافتن جبهه‌ی ملی مؤثر افتاد، هر کدام را جلسه ی آینده ذیل عناوین مربوط مفصل باز می‌کنیم. سعی می‌کنیم غیر از این جلسه، پنج جلسه‌ی دیگر را به نهضت ملی اختصاص بدهیم. الان یکی از دوستان انتقاد کردند که کودتا را خیلی سریع پیش رفتیم و ضعف‌های خود مصدق دیده نشد. من به ایشان گفتم این فقط روایت بود. جلسات بعد، به ویژه دو جلسه‌ی جمع‌بندی، طبیعتاً خود مصدق هم باید در دستور قرار بگیرد. اینطور نبود که از همه چیز منزه باشد. خطاهای تاریخی جدی‌ای کرد که خود آن خطاها در رقم خوردن ۲۸ مرداد مؤثر بود. انشاءالله در پنج جلسه‌ی آینده بتوانیم کمی عمیق‌تر نهضت ملی را وارسی کنیم. از جمله بحث وجوه اجتماعی و پراتیک مصدق در ارتباط با مردم را باز خواهیم کرد.

پرسش: معمولاً جبهه‌ی ارتجاع و کسانی که از دورن خیانت کردند چهره‌های بدی هستند. مظفر بقایی یکی از این چهره‌ها است. ما در انقلاب ۱۳۵۷ هم آیت[۱]

---

۱. حسن آیت. (۱۳۱۷- ۱۳۶۰). عضو حزب زحمتکشان ملت ایران، عضو شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی، از نمایندگان استان اصفهان، عضو هیئت‌رئیسه‌ی مجلس خبرگان قانون اساسی و نماینده‌ی تهران در دوره‌ی اول مجلس شورای اسلامی. چهره حقیقی مصدق‌السلطنه، آیت، حسن، قم، جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیه‌ی قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۳؛ نگرشی کوتاه بر نهضت ملی ایران، آیت، حسن، قم، جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیه‌ی قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۲؛ درس‌هایی از تاریخ سیاسی ایران، آیت، حسن، روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، تهران، حزب جمهوری اسلامی، ۱۳۶۳.

را داریم که سمپات شدیدی به شخص بقایی دارد. این در نامه‌ای نود صفحه‌ای که نوشته، و آن را خطاب به استادم عنوان کرده است، به خوبی هویدا است. شاید لازم باشد این جریان به طور ویژه بررسی شود، جریانی که هم در انقلاب ۱۳۵۷ آمده‌اند و یکی از پیگیرترین جریان‌های بحث ولایت فقیه هم بودند، هم در جریان جنبش ملی شدن صنعت نفت بودند و تا جایی با مصدق هستند ولی از جایی به بعد کنار می‌کشند و به سمت جریان ارتجاع می‌روند. به نظر می‌رسد اینها یکی از جریان‌های اصلی بودند که نیاز به بررسی دارند، هم در مقطع پروژه‌ی ملی شدن صنعت نفت و هم در مقطع انقلاب ۱۳۵۷.

پاسخ: همان‌طور که خدمتتان گفتم، بحث امروز خیلی فشرده و خلاصه بود. فقط امروز می‌توانستیم تیک و تلنگری به کمپ ارتجاع بزنیم. اینکه عوامل کمپ ارتجاع چه کسانی بودند؟ روش‌هایشان چه بود؟ ارگانهایشان چه بود؟ یک به یک جلسات بعد سر فصلش بررسی خواهد شد. به عنوان مثال همه‌ی روحانیت که کاشانی و بهبهانی[1] نبود، دیگران هم بودند. پیرامون مصدق هم همه یک‌دست نبودند؛ حایری‌زاده، مکی، بقایی، عبدالقدیر آزاد[2] و دیگران هستند که اگر اجازه بدهید همه‌ی اینها را در برش‌بندی‌ها بررسی می‌کنیم. همه‌ی کسانی را هم که الان اسمشان می‌آید باید دو وجهی تحلیل کرد. دوره‌ای کمک‌رسان نهضت ملی بوده‌اند و از دوره‌ای که زمینه‌ی بروز و ظهور خصلت‌ها فراهم می‌شود اتفاقات دیگری می‌افتد. در حد امکان در این پنج جلسه حتماً وقتی را به این موضوع اختصاص می‌دهیم.

پرسش: چرا بعد از کودتا جبهه‌ی ملی یا حتی خود مصدق نتوانستند دوباره روی کار بیاید؟ آیا آگاهی مردم کم بود یا خود جبهه در مبارزه موفق نبود؟

پاسخ: آگاهی مردم کم نبود. ایران در دهه‌ی ۱۳۲۰ آموزشگاهی بود که مدرس این آموزشگاه هم فقط مصدق نبود. مدرس اصلی آن مصدق بود ولی بقیه‌ی نیروهای ایران‌خواه هم، در حد توان خودشان، آموزگاری کردند. حتی حزب توده هم در مدار

---

۱. میر سید محمد بهبهانی. (۱۲۵۰- ۱۳۴۲). از مراجع بزرگ دینی تهران.

۲. عبدالقدیر آزاد. (۱۲۷۰-۱۳۵۲). نماینده‌ی مجلس شورای ملی و از اعضای گروه اپوزیسیون.

خودش نقش آگاهی‌بخشی اجتماعی را ایفا کرد. نرخ رشد مردم در دهه‌ی ۱۳۲۰ بسیار بسیار جدی بود. احزاب و اصناف آمدند. در مدار ژورنالیست تنوع پیدا شد. عناوین روزنامه‌های منتشره و در مجموع انتشارات دوره اضافه شد. تیراژها به طور جدی اضافه شد. در مجموع امکان داد و ستد فکری فراهم شد. رشد مردم هم بسیار جدی بود. رشد اولیه‌ی فکری دانشگاه در این دوره است. اصناف و احزاب در این دوره می‌آیند. مردم به نقطه‌ی برجسته‌ای از آزادی رسیدند. خیلی ساده است، اگر بخواهیم کاسه و کوزه‌ی همه‌ی اتفاقات حد فاصل ۲۵ تا ۲۸ مرداد را سر مردم خراب کنیم. اینکه در آن سه روز چه اتفاقاتی افتاد خیلی مهم است. اهمال‌های رهبران چه بود؟ اهمال‌های احزاب به ویژه حزب توده چه بود؟ چرا جریان ملی نتوانست از توان خودش استفاده کند؟ چرا حزب توده در آن بزنگاه از توان خودش استفاده نکرد؟ حزب توده در نقطه عطف ۲۵ تا ۲۸ مرداد پانصد افسر ارشد در ارتش ایران داشت. از این پانصد افسر ارشد هشتاد نفرشان افسر صف بودند. نقش افسر صف خیلی مهم است، مهم‌تر از افسر ستاد. به ظاهر این‌طور به نظر می‌رسد که افسران فرماندهان ارشد ستادند و ستاد پشت جبهه است. ستاد رهنمود می‌دهد، با رهنمودهای ستاد است که صف حرکت می‌کند. اما به لحاظ تشکیلاتی و از منظر ساز و کار نظامی این‌طور نیست. در صحنه است که افسر صف پیش می‌برد. حزب توده در روز ۲۸ مرداد هشتاد افسر صف داشت. بخش مهمی از توان زرهی و تانک تحت اختیار تعدادی از آن هشتاد افسر صف بود. چرا آن روز همه مسخ شدند؟ چرا مصدق در حد فاصل ۲۵ تا ۲۸ مرداد کار ویژه‌ای نکرد؟ کار ویژه فقط نطق تاریخی مرحوم فاطمی و پایین کشیدن مجسمه‌های شاه بود. آن سه روز که ارتجاع ضربه خورده بود، نصیری،[1] فرمانده‌ی ایرانی کودتا، دستگیر شده بود. بخش از پیرامونیان نصیری هم دستگیر شده بودند. اما در آن سه روز سلول‌های ارتجاع، که طبیعتاً باید پوسیده‌تر از جریانی ملی در کشور ما باشد، به حرکت افتاد، خودترمیمی نشان داد، فرمان از نو داد و ۲۸ مرداد را به وجود آورد. جریان ملی اکتفا کرد به تجمع در میدان بهارستان، پایین آوردن مجسمه‌های شاه، دستگیری بعضی افراد، نهایتاً نطق

۱. نعمت‌الله نصیری. (۱۲۸۹-۱۳۵۷). سومین رئیس سازمان امنیت و اطلاعات کشور (ساواک) در زمان پادشاهی محمدرضاشاه پهلوی.

تاریخی مرحوم فاطمی و حداکثر اینکه افسران ملی محافظ منزل مصدق هم آرایشی صرفاً دفاعی گرفتند، آن هم نه تهاجمی. آیا رسالت افسران ملی پیرامون دکتر مصدق فقط این بود که از خیابان کاخ، چهارراه جمهوری به پایین دفاع کند یا وظیفه بود که از کل جنبش دفاع شود؟ [در میان] اتفاقی که افتاد فقط یک نفر پوز تهاجمی داشت. آن هم سروانی به اسم سروان [موسی] فشارکی که الان اسمشان مهران است، تیمسار مهران. او تک‌نفره تا ساعت هشت شب با دو کادر گروهبان مقاومت کرد. بقیه همه رفتند. سیزده چهارده نفر هم از کادر محافظ منزل مصدق شهید شدند. آیا همه‌ی توان نهضت ملی و جامعه‌ی روشنفکری پشتیبان نهضت ملی این بود؟ این که نبود. لذا تحلیل اینها واجب‌تر است تا تحلیل ناآگاهی مردم. جاهایی هست که مردم کرخت می‌شوند. آن کرخت شدن هم کار دست جنبش‌های اجتماعی می‌دهد؛ از نوع کرخت شدنی که به عنوان مثال ماه‌های آخر حکومت خاتمی بود. آیا فعل و انفعال درون جسم، جان و ذهن مردم در خرداد ۱۳۷۶ همان ساز و کار و رقص درون روی کار آمدن احمدی‌نژاد بود؟ خیر. اینجا نمی‌توانی بگویی مردم حمایت نکردند [و به همین علت] این جنبش‌ها به سر فصل فروکاهندگی رهنمون شدند. خیر، اینجا معیار این است که به نسبتی که افراد آگاه‌ترند، مقصرتر و مسئول‌ترند. در این حوزه [پای] خود مصدق، جبهه‌ی ملی و پیرامونش هم وسط می‌آید. جمعیت میتینگی که جبهه‌ی ملی در ۲۵ مرداد می‌گذارد حدود ۱۰/۱[1] جمعیت تجمع حزب توده در روزهای حد فاصل ۲۵-۲۸ مرداد همان سال بود. یعنی توان تشکیلاتی جبهه‌ی ملی در مقایسه با زمان تشکیلش و در مقایسه با روی کار آمدن دکتر مصدق بسیار بسیار تنزل پیدا کرده بود. این یک وجه قضیه است که [ببینیم] چرا تنزل پیدا کرد. مردم کم‌فروشی کردند؟ خیر. در برد اجتماعی جنبش خواهیم دید که نقش [رابطه‌ی] رهبری با مردم چه بود؟ جبهه‌ی ملی فقط آن بیست نفری نبود که رفتند جلوی دربار متحصن شدند، بعد هم رفتند داخل دربار و بعد بنیان‌گذار و مؤسس شدند، فقط هفت هشت نفر انتلکتوئل و ژورنالیست و ده پانزده نفر استاد دانشگاه نبود. شاخه‌ی محلات، شاخه‌ی بازار، شاخه‌ی دانشگاه و شاخه‌ی شهرستان داشتند. اتفاقاً حمایت‌های ویژه‌ای از مصدق در کمپ مردم صورت گرفت. اوراق قرضه را چه کسی خرید؟ چه کسی از مصدق حمایت کرد؟ مصدق چهارپایه‌اش را کجا گذاشت؟ در بهارستان خالی گذاشت و رفت روی چهارپایه و گفت

هر کجا که مردم هستند آنجا مجلس است و این مجلس محل مرتجعین است؟ عکس [این واقعه] توده‌ی انبوهی را پیرامون مصدق نشان می‌دهد. مردم به صحنه نیامدند؟ مردم محافظه‌کاری می‌کردند؟ با ادبیات امروزی، مردم می‌خواستند هزینه پرداخت نکنند؟ دیگر عکس این وقایع هست. وقتی مردم با خون می‌نویسند «زنده باد مصدق» چه چیزی کم آوردند؟ آن طرف هم حزب توده خیابان را سیاه کرد ولی آیا رسالت یک جریان فقط سیاه کردن خیابان و به رخ کشیدن مانور قدرت اجتماعی‌اش است؟ مردم توان بسیج جبهه‌ی ملی را دیدند، توان بسیج حزب توده را هم دیدند. اما مردم در ذهن خودشان تحلیل‌گر هم هستند. این‌طور نیست که فقط روشنفکرها تحلیل‌گر باشند. اطلاعات ذهن روشنفکر بیشتر و ذهنش پیچیده‌تر است. ذهن مردم ساده‌تر و اطلاعاتش هم کمتر است. ولی مردم مشاهده‌گر و تحلیل‌گر هم هستند. مردم می‌دیدند خیابان‌هایی را که از توان تشکیلاتی حزب توده سیاه می‌شد و این را که این جمعیت بالنهایه سیاه لشکر چه جریانی در ایران است؛ سیاه لشکر جبهه‌ی ملی است یا سیاه لشکر اتحاد شوروی در ایران. با وجود تمام این مشاهدات مردم دیدند این وسط کسی نیست که بسیجشان کند، کسی نیست از پتانسیل‌هایشان استفاده کند. مصدق نتوانست. جبهه‌ی ملی نتوانست. حزب توده هم که می‌توانست آن از افسرانش، که آن روز که می‌توانستند عمل کنند مسخ بودند و عمل نکردند، آن هم از توان بسیجش. لذا مردم لخت و عور، بی‌دفاع و بدون سازمان‌دهی [بودند]. تا کی انتظار داشته باشیم [مردم به صورت] فله‌ای به عرصه بیایند؟ سال ۱۳۶۴-۱۳۶۵ به خاطر جنگ نفت‌کش‌ها و پایین آمدن قیمت نفت، تقریباً وضعیت ویژه‌ای در ایران مستقر شد. قیمت تک‌محموله‌ی نفت (یعنی محموله‌ای که در دریا روی کشتی معامله می‌شود) زیر پنج دلار آمد و سال ۱۳۶۵ در اقتصاد شرایط ویژه اعلام شد. همه چیز فله‌ای بود. سیمان فله‌ای بود، پاکتی برای سیمان وجود نداشت. قوطی‌ای نبود که از خارج بیاید. باند و رولی نبود که دور قوطی رب و روغن کشیده شود. رب فله‌ای فروش می‌رفت. مردم را که نمی‌شود مثل رب و سیمان کرد. مردم بریزند توی خیابان! به حمایت از چه کسی؟ با چه سازمان‌دهی‌ای؟ وقتی محورهای دوران سازمان ندارند، وقتی تشکیلات شوخی گرفته می‌شود، وقتی می‌شود پوز تهاجمی داشت ولی پوز تدافعی اختیار می‌کنی، دیگر

رمقی برای بروز و ظهور مقاومت اجتماعی باقی نمی‌ماند. متهمان حد فاصل ۲۵ تا ۲۸ مرداد رهبران و نیروهای فکری ـ سیاسی‌اند، نه مردم.

پرسش: آیا می‌شود گفت نیروهای مؤثر پشت مردم را خالی کردند؟

پاسخ: شاید «پشت مردم را خالی کردن» اصطلاح درستی نباشد، «مسئولانه عمل نکردن» بهتر باشد. وقتی یک نفر به دعوت شما در پروسه‌ای می‌پیوندد، آن پروسه هر چیزی می‌تواند باشد، علمی، فرهنگی، هنری، ورزشی و ... باشد، شما در قبال آن دعوت مسئول هستی. در ذهن او هم انتظاری در قبال این دعوت ایجاد می‌شود. در جمع‌بندی نهایی به اینها می‌رسیم. حداقل هشت بار نیروهای ترقی‌خواه مردم را به صحنه دعوت کردند اما نه ملاتی کیفی داشتند که تا آخر مردم را بکشاند، نه مسئولانه برخورد کردند، نه چشم‌انداز جدی به آنها دادند. این اتفاق در پانزده خرداد، در نهضت ملی، در انقلاب، در اصلاحات و قبل از همه‌ی اینها در مشروطه و جنگل افتاد. مردم در ایران کم‌فروشی نکردند. طی ۱۲۰ سال، هشت فراز داشتیم.، همه فرازها هم توده‌ای بودند. از این هشت فراز، پنج فراز کاملاً سراسری بود، یعنی شهرهای درجه‌ی دو، درجه‌ی سه و بعضاً روستایی‌ها هم به صحنه آمدند. مشکلی آن طرف وجود دارد. نمی‌خواهیم مردم تطهیر شوند، خیر، مردم هم مشکلات خاص خودشان را دارند. باید بین مشکلات مردم و مشکلات رهبران و روشنفکران جمعی جبری انجام شود تا آخر سر تحلیل واقع‌بینانه‌ای روی برد بیاید. ولی همه‌ی کاسه کوزه‌ها را نمی‌شود سر مردم خراب کرد. مردمی که النگو داده. پیرزنی یک دانه تخم‌مرغ آورده. در اصفهان، که اهالی‌اش به کنسکی معروفند، خانه به دولت ملی اهدا شده. کامیون‌دار فرهنگ خاص خودش را دارد، داش مشتی است، خیلی فکری هم نیست، [با این اوصاف] کامیون‌دارها اطلاعیه دادند. به مصدق گفتند الان که دولت ملی پول ندارد، ما حمل کالا را از مبادی و پایانه‌ها مجانی به عهده می‌گیریم، هر وقت دولت پول داشت، بدهد. اوراق قرضه را چه کسی خرید؟ بوروژوازی خرید؟ سرمایه‌دارها خریدند؟ مردم خریدند. مردم با پول، جان، عشق، مهر و هر چیزی که داشتند به صحنه آمدند. آخر سر هم که خونشان روی دیوار است. پس مشکل جای دیگر است. البته طبیعی است که آگاهی مردم با آگاهی روشنفکر قابل مقایسه نباشد. آگاهی مردم آگاهی ذاتی است.

الان شما به راننده تاکسی بگویید که به عنوان مثال نوع مواجهه‌ی شما با تورم چیست، او که نمی‌آید برای شما مثل استاد دانشگاه نمودار رسم کند، سینوس تورم را نشان بدهد و منحنی X , Y بکشد. او تلقی خودش را می‌گوید. اتفاقاً تلقی او خیلی هم عمیق‌تر و در کنه خودش علمی‌تر از تحلیل‌های بی‌روح کلاسیک روی‌تابلویی است. مگر مردم در همین ده سال کم آمده‌اند؟ چه اتفاقی در این صد سال در ایران افتاده که مردم ایران الان اینقدر محاسب‌اند. مردم ایران قبلاً هم اینقدر محساب بودند؟ در مشروطه هم محاسب بودند؟ در جنگ هشت‌ساله هم محاسب بودند؟ ملت کم جوان دادند؟ در شهری کوچک همایش می‌گذارند، ۱۵ هزار شهید در شهری درجه‌ی سه آمار می‌دهند. اصفهان هفتاد هزار شهید دارد. معدل سنی اینها چند است؟ بچه‌های پول‌دارها بودند؟ چاقلوهای بازار بودند؟ خپل‌های سرمایه‌دارها بودند؟ اینها که نبودند، مردم بودند. اما با آنها چه برخوردی شد. جنگ که تمام شد سرفصلی سر آمد. هاشمی که آمد میدان را برای آن مردم باز کرد؟ حالا مثلاً ما می‌گوییم از ۱۳۶۱ به بعد جنگ ملی نبود، ولی بالاخره بعضی از بچه‌هایی که در جنگ رفتند با انگیزه‌ی ملی رفتند. پروسه‌ی توسعه‌ی بعد از جنگ، که معروف شد به بازسازی یا سردارسازی، به فکر جلب و جذب این بچه‌ها بود یا به فکر پیوند خوردن به صندوق بین‌المللی بانک جهانی بود؟ طبقه‌ی جدید یقه‌سفیدها و کارگزاران سر کار آمدند و به آنها هم گفتند شما مال دوره‌ی دیگری بودید آقا، عمرتان به سرآمد. عملاً این اتفاق افتاد. محترمانه گفتند دوره‌ی‌تان به سرآمد. اتفاقات مهمی از این دست داشتیم. روبروی خانه‌ی ما مسجدی بود. آخوند آن مسجد بالاخانه‌ی مسجد را در هشت سال دست بسیج داده بود؛ ما الان اصلاً هیچ کاری به محتوای بسیج نداریم. دو ماه بعد از جنگ بسیج را از آن مسجد بیرون کردند و گفتند مسجد جای تیر و تفنگ و جریان نظامی و سوپر مارکت و این حرف‌ها نیست. خب اگر بنا بر چنین استدلالی است، چرا آن هشت سال نبود؟ آن روحانیت یک‌تنه می‌توانست مردم را بسیج کند؟ یک طرف بسیج که بود؟ آخوند مسجد بود یا بچه‌های محل بودند؟ شما به این اتفاق توان بدهید و آن را در عرصه‌ی ملی بیاورید. در اصطلاحات هم این اتفاق افتاد. رأی دوم خرداد مال چه کسی بود؟ چند درصد از ۲۲ میلیون نفر روشنفکران و جریان‌های پیشرفته‌ی صنعتی بودند؟ چند درصدش مردم بودند؟ شما همه‌ی ادبیات توسعه و برنامه های سوم و چهارم و ... در هشت سال

اصلاحات را ورق بزنید. آیا در برنامه‌های اقتصادی و اجتماعی ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۴ دوران خاتمی جای ویژه‌ای وجود دارد برای آزاد شدن ظرفیت‌های همان توده‌ای که آمدند رأی دادند؟ از گزاره و انشا بگذریم. اینها، به قول سازمان برنامه‌ای‌ها، مکتوباتی برای نمایش در ویترین است. چه اتفاقی از درون آن مستندات افتاد؟ چه کسی برای سه میلیون جوان بیکار و خیل دختران بی‌جهاز دم بخت فکر کرد؟ الان شما هر روز روزنامه را باز کن. دختر هجده ساله‌ی چاقوکش داریم! دختر هجده ساله‌ی شرخر داریم که می‌رفته چک خورد می‌کرده! اینها محصول چه پروسه‌هایی هستند؟ آیا آن دختر ذاتاً شرور است؟ سن روسپی‌گری در ایران به سیزده سال رسیده و از سیزده سالگی شروع می‌شود. اینها ذاتاً و مادرزاد پلید بودند؟ دختر سیزده ساله چقدر توان دارد که یک شب تا صبح از چند نفر پذیرایی کند؟ یکبارش شهوت است، بقیه‌اش چه؟ تن‌فروشی در جستجوی نان است. اینها را چه کسی لمس کرد؟ مردم دوره به دوره آمده‌اند همین دختر ۱۸ ساله آن موقع پانزده سالش بوده و شاید به خاتمی رأی داده باشد. آیا در پس‌پیشانی برنامه‌نویسان و طراحان این پیک‌ها وجود داشتند؟ وجود نداشتند. با این سیری که دارد پیش می‌رود تا متوسط مدتی هم وجود نخواهد داشت. لذا در تحلیل باید با مردم محتاطانه‌تر برخورد کرد. الان روشنفکرها دائم ارتفاع می‌گیرند. نه خودشان را نقد می‌کنند و نه گذشته‌ی‌شان را به نقد می‌کشند. مرتب می‌گویند مردم ایران ناآگاهند، مردم ایران اهل هزینه دادن نیستند. آری، الان مردم محاسب‌اند، درست است، ولی بالاخره هم‌چنان که ما حافظه‌ی تاریخی داریم، آنها هم حافظه‌ی تاریخی دارند. او هم سی سالش را تحلیل می‌کند. فرد ۴۵ یا ۵۰ ساله‌ای که الان محافظه‌کار شده است، سی سالش را تحلیل می‌کند. دو سه سالش که در انقلاب بوده، هشت سالش که در جنگ بوده، بعد از جنگ هم که هشت سال مدام به گفته‌اند آقا آرام باش دوران بازسازی است همه چیز درست می‌شود، دهه‌ی ۱۳۶۰ را هم تجربه کرده، مدتی هم دل به اصلاح‌طلبان بسته، چه چیزی گیر آورد و رفت؟ و روشنفکرهایی که در این پروسه‌ها آمدند چه چیزی گیر آوردند و رفتند؟ نمی‌گویم همه‌ی‌شان ولی بخش مهمی‌شان فرصت مطالعاتی دارند، حوزه‌ی کار خصوصی دارند، فرزندانشان [در مراکز] غیرانتفاعی تحصیل کرده‌اند، خارج از کشور هم تحصیل می‌کنند، حساب بانکی اینجا و آنجا هم که دارند، چه چیزی کم دارند؟ حالا آیا اگر انقلاب نشده بود، اینها در سیر کلاسیک زمان شاه به این

امکانات می‌رسیدند؟ به این امکانات نمی‌رسیدند. لذا تحلیل‌ها باید کمی منصفانه‌تر باشد. به نظر من مردم درنهضت ملی خیلی خوب آمدند. خیلی خوب آمدند. ولی خب این طرف اشکال داشت. انشاءالله سر جایش بتوانیم بازش کنیم.

پرسش: به نظرم تحلیل انحلال مجلس بررسی موشکافانه‌تری می‌خواهد تا اینکه فقط بگوییم حرکت دموکراتیکی نبود. به جای اینکه بگوییم دموکراتیک نبود، شاید بهتر باشد بگوییم حرکتی انقلابی بود. چطور می‌شود به خاطر حکومت مشروطه را تعطیل کرد، می‌شود به خاطر حکومت تولید را تعطیل کرد، اما به خاطر مردم نمی‌شود مجلس را تعطیل کرد؟ آیا این حرکت، حرکتی انقلابی نبود؟

پاسخ: الان در جامعه‌ی حقوقی ایران کسوت‌دارترین، شخصیت‌دارترین و آگاه‌ترین فردی که وجود دارد آقای دکتر کاتوزیان[1] است. بسیار بسیار انسان شریفی هستند. آدم هر وقت پیش ایشان می‌نشیند حس پاکی می‌کند، فکر می‌کند به حمام‌های قدیم رفته و دو سه دست او را کسیه و لیف کشیده‌اند. یعنی پاکی او آدم را پاک می‌کند. آقای کاتوزیان گزاره‌ی خیلی جدی‌ای دارند. می‌گویند: «قانون برای مردم است و نه مردم برای قانون» لذا قانون قداست ندارد. عنصر اصلی قانون کارایی و حل مسئله‌ی دورانی آن است. وضعیت نهادهای مدرن هم، از جمله مجلس، همین‌طور است. مجلس آمده قوانینی وضع کند، به این اعتبار تقنینیه است، و نظارتی بر قوه‌ی قهریه اعمال کند، که به این اعتبار ناظر است. اگر مجلسی این دو کار و وظیفه‌ی کلاسیکش را انجام بدهد، خب انجام داده است. اما تحلیل مجلس‌های چهاردهم، پانزدهم و شانزدهم در دوره‌ی نهضت ملی یک تحلیل است و تحلیل مجلس هفدهم یک تحلیل است. مجلس هفدهم مجلسی است که در آن جمعیت فراکسیون نهضت ملی به اقل خودش می‌رسد ولی ارتجاع، انگلیس و دربار فراکسیون خودشان را دارند. همه جمع شدند. هم‌چنان که در مشروطه مجلس منزل‌گاه مشروطیت بود، مجلس هفده هم به طور عام،

---

۱. امیرناصر کاتوزیان. (۱۳۱۰-۱۳۹۳). حقوق‌دان برجسته، استاد تمام دانشکده‌ی حقوق دانشگاه تهران،، وکیل و قاضی دادگستری و از تدوین‌کنندگان پیش‌نویس اولیه‌ی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران. بیش از ده اثر حقوقی از او به رشته‌ی تحریر در آمده و چاپ شده است.

با صرف نظر از موارد استثنا، منزل‌گاه کمپ ارتجاع، انگلستان و توده ـ نفتی بود. طبیعی است که مصدق باید با آن برخورد می‌کرد. مصدق قبلاً هشدارش را هم داده بود. در مجلس شانزدهم که به عنوان نماینده بود، آمد وسط ایستاد و گفت اینجا مجلس است. لذا طبیعتاً باید با آن کمپ تعیین تکلیف می‌کرد. تعیین تکلیفش هم با مراجعه به آرای عمومی بود. یعنی با همان مردمی که آمده بوند به آن نمایندگان رأی داده بودند و به داخل مجلس فرستاده بودندشان. به لحاظ عرفی اشکالی ندارد. میثاقی که شما با من می‌بندید اعتباری است. فکر می‌کنید من که اینجا نشسته‌ام به عنوان مثال منزه هستم، علم و اخلاقی دارم، ولی بیرون از اینجا شخصیت واقعی مرا از سوراخ کلید اتاق می‌بینید. هر آن می‌توانید آن میثاق را پس بگیرید. کسی با کسی عقد اخوت درازمدت نمی‌بندد. مصدق این تصمیم را قانون‌مند کرد و رأی جدی هم آورد. رفراندوم انحلال مجلس کمپ ارتجاع بود. بله، آنچه شما می‌گویید درست است. عنصر انقلابی آن حرکت در آن موقع جدی‌تر بود تا عنصر دموکراتیکش. این را می‌شود گفت. حالا اگر اجازه بدهید سرجایش که کارنامه‌ی مصدق را باز می‌کنیم، آن را هم باز می‌کنیم.

پرسش: من یک سؤال داشتم و یک پیشنهاد. من فکر می‌کنم ما که بعد از تنباکو و مشروطه آمده‌ایم سراغ ملی شدن صنعت نفت، نمی‌توانیم به راحتی این جریان را تحلیل کنیم. به این علت که قبلا می گفتیم یک شاه بود، یک مردم. نیروها مطالبات مردم را نمایندگی می‌کردند، شاهی هم آن بالا بود. از جبهه‌ی ملی احساس می‌شود که دیگر جبهه‌ها متفاوت است. خود جبهه ملی‌ها هستند، روحانیت هست. همه جا هم هستند. این کار شما درست است که بالاخره از سر ناچاری یکی از جبهه‌ها را جوهر قضیه می گیرید و بقیه را در نسبت با آن تحلیل می‌کنید. قبول هم دارم که بالاخره خصلت‌ها وجود دارد، وابستگی وجود دارد و .... ولی در کنار خصلت‌ها و وابستگی‌ها استدلال‌ها هم هست. یعنی به نظر می‌رسد توده‌ای‌ها، یا به طور کلی چپ‌ها، یا آخوندها یا کلاً سه چهار جریان عمده‌ای که از این زمان ظاهر می‌شوند و ادامه دارند و تا الان هم هستند، اگر در قضیه‌ها خصلت‌هایشان را کنار بگذاریم می‌ماند استدلالهایشان. به نظرم خوب است اینجا با استدلالهایشان هم برخورد شود. به هر حال توده ای‌ها مصدق را قبول نداشتند. نمی‌شود گفت چون مصدق را

قبول نداشتند پس باطل‌اند. خیر، استدلال‌هایشان باید دیده شود. سؤال من هم این است که جایی دیدم گفته بود توده ـ نفتی‌ها را اصلا انگلستان راه انداخته بود. یعنی اصلاً توده‌ای نبودند. یک سری از توده‌ای‌ها در دفاع از خودشان گفته بودند کسانی که علیه دکتر مصدق تظاهرات می‌کردند اصلاً ربطی به ما نداشتند. می‌خواستم ببینم این ربط و نسبت‌ها چگونه است؟

پاسخ: بله درست است، اما این اصطلاح توده ـ نفتی متوجه حزب توده شد، یعنی توده در صحنه می‌آورد. توده‌ای که بالنهایه در کمپ نفتی‌ها جای می‌گرفت. آن پیشنهاد شما هم پیشنهاد به جایی است و تا حد امکان باید به استدلال‌ها بها داده شود. چون بنا هم هست که اگر خدا بخواهد تا آخر خرداد کل دوره تمام شود. همان‌طور که شما می‌گویید، دیگر از این به بعد نیروهای ملی آمده‌اند، اقطاب آمده،اند. مثل سابق نیست که جبهه‌بندی‌ها ساده باشد. کار پیچیده می‌شود. به نسبت این پیچیدگی ما هم باید جدی‌تر و مسئولانه‌تر با بحث برخورد کنیم.

خسته نباشید.

مطالبات، شعارها، نیروی آغازگر، رهبری، نیروهای دست‌اندرکار

نشست سی و هفتم

سه شنبه ۱۳ آذر ماه ۱۳۸۶

بسم الله الرحمن الرحیم. با سلام به دوستان، بحث را آغاز می‌کنیم. سی و هفتمین بار است که خدمتتان هستیم. فراز چهارم [با موضوع] نهضت ملی هستیم. خیلی نمی‌شود پرسرعت از آن گذر کرد. دوره‌ای مبنایی از نوع دوره‌هایی مثل مشروطه است. البته مشروطه مبنایی‌تر است. اولین حرکت سراسری و پرملات‌تر از همه‌ی دوره‌ها است. در ادامه‌ی مشروطه، نهضت ملی پرگستره‌تر و درشت‌مدارتر از نهضت جنگل است؛ فراز قبلی که با هم از سر گذراندیم.

ششمین شماره از فراز نهضت ملی را برگ می‌زنیم. امشب سرتیتر یا عنوان امشب زیاد داریم که انشاءالله در همین حدود هفتاد دقیقه بتوانیم آنها را در خدمتتان به اتمام برسانیم. [سرتیترها] مطالبات نهضت ملی است، شعارها، استارتر یا نیروی آغازگر، مجموعه‌ی رهبری، نیروهای دست‌اندرکار و جریان اصلی تاریخ، که مردم هستند. [انشاءالله] این بحث‌ها را یک به یک پیش‌ببریم.

مطالبات

نهضت ملی طبیعتاً به یک نقطه‌ی تاریخی ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ یا اردیبهشت ۱۳۳۰، زمان استقرار دولت ملی، منحصر نمی‌شود و پردامنه است. اکنون اگر هم نخواهیم این دامن و پیلی‌هایش را تا مشروطه بکشانیم، حداقل می‌توانیم پیلی‌های نزدیک‌دستش را تا شهریور ۱۳۲۰ بکشانیم. لذا دوران نهضت ملی به دوره‌ای زمانی اطلاق می‌شود. از ۱۳۲۰، شرایط می‌رود به این سمت که دیگی سر اجاق گذاشته شود و آرام آرام قل بخورد، برپاکنندگان دیگ و هیزم ده سالی حوصله داشته باشند تا عناصر درون دیگ به قوام بیاید و سرانجام در آخرین روز از آخرین سال دهه‌ی ۱۳۲۰ بتواند با این دیگ به ملتی سمنوی شب عید بدهد. این هنر، مرارت و حوصله‌ی رهبران و مصدق بود؛ حوصله‌ای که الان کمتر وجود دارد. الان همه کس همه چیز را آماده، شسته و رفته و

آکبند می‌خواهند. با این مقدمات، می‌شود مطالبات دوره‌ی زمانی حدود دوازده‌ساله‌ی نهضت را در سه سطح طبقه‌بندی کرد: سطح عام، سطح خاص و سطح اخص. مطالبات سطح عام بهزیستی ملی، ترقی و منافع ملی است. مطالبات سطح خاص پایان سیطره بر منافع، حیات آزاد اجتماعی ـ سیاسی، عبور دادن از قبرستان رضاخانی و زیست محترمانه و برابر بین‌المللی است. مطالبات سطح اخص زوم و فوکوس دوربین تاریخ بر ملی شدن منابع نفت و انتخابات آزاد است که محصول برنامه‌ی تاریخی دولت ملی مرحوم دکتر مصدق هستند.

مطالبات سطح عام

بهزیست ملی

مردم در حافظه‌ی تاریخی‌شان مشروطه و ناکامی‌هایش را داشتند. بیست‌ساله‌ی سیاه ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰ را تجربه کرده بودند که تعبیر دکتر حسین مکی بود. در صندوق‌خانه‌ی پس‌پیشانی‌شان از دوران مشروطه خیری ندیده بودند. خیر به این مفهوم که تغییری در وضعیتشان ایجاد شود، قدرتی پاسخ‌گو شود، سلطنت مشروط به شروطی شود. هویت «ملت» به عنوان پدیده‌ای نو پایدار شود. به این مفاهیم و از این مناظر خیری عاید ملت ایران نشد. مشروطه و مطالباتش آرمانی در کوله‌بار پدر بزرگانمان شد. ماند و به پدران ما رسید. الان هم به ما رسیده و نسل بعد هم باز در کوله‌بارش هست. بنابراین، رسوب نکرده است. دهه‌ی اول و دوم سده‌ی ۱۴ هجری شمسی را هم که با بگیر و ببند و نسق‌کشی رضاخان تجربه کردند. تکیه‌کلامش به مطبوعات [این بود] که اگر یک کلمه بنویسید می‌دهم ریز ریزتان کنند. تکیه‌کلامش به نمایندگان مجلس [این بود] که فلانی را هم بفرستید به طویله و ... . با لمپنیسم، تبختر و تفرعن بیست سال را سپری کرد تا آخر سر از متأثر از شرایط بین‌المللی و منطقه‌ای کنار گذاشته شد. مردم این دوره را دیده بودند. قبل از مشروطه هم که تنگه‌ی قجر، حکومت قاجار و بگیر و ببند ایلی آن دوران را پشت سر گذاشته بودند. اگر اینها را کنار هم بگذاریم [متوجه می‌شویم] که چرا مردم بعد از شهریور ۱۳۲۰ نفس‌کشی پیدا کردنده بودند. جلسه‌ی گذشته خدمتتان گفتم که مطبوعات آن دوره، اگر مطالعه شوند، نشان می‌دهند که بلافاصله بعد از رفتن رضاشاه، همه، از جامعه‌ی مطبوعاتی گرفته تا احزاب، اصناف،

مردم عصیان‌زده و به جان‌آمده و...، با سرپنجه‌ی مشترکی در عملی غیرارادی کاملاً چنگ انداختند و تور نظامی ـ پلیسی رضاشاه را پاره کردند. متعدد بلوا، شورش، تصاحب کلانتری، پاسبان‌کشی، خلع سلاح پاسبان، حمله به نهادها و ادارات دولتی و از این قبیل موارد در آن مطبوعات ثبت شده است. این کینه در دو سه هفته‌ی اول بعد از سقوط و فرار رضاشاه غَلیان کرد. مردم بعد از این دوران پرمرارت، که از آستانه‌ی مشروطه تا دهه‌ی ۱۳۲۰ حدود نیم‌قرن به طول انجامید، دنبال زیست ملی بودند؛ زیستی در چهاردیواری خودمان که بتوانند در آن احترامی، اکرامی و کرامتی داشته باشند. در مجموع مطالبات سطح عام بعد از ۱۳۲۰ برخاسته از جامه‌دان تاریخ بود.

ترقی و منافع ملی

وجه بعدی ترقی است. قاجار که جامعه‌ی ایران را عقب عقب از ایل‌راه از مسیر توسعه و ترقی دورانی خارج کرد. [این در حالی بود که همان زمان] در همسایگی ما، ترکیه، اتفاقات کمابیش مهم مدرن‌سازی و تحول‌طلبانه رخ داد. آن اتفاقات حتی بعد از مشروطه هم نتوانست در ایران جاری و ساری شود. لذا بعد از زیستِ بهِ ملی دنبال ترقی هم بودند. بالاخره کاروان بشریت رو به جلو بود و ایران هم می‌خواست اکنون بعد از عبور از دوره‌ی قاجار به این کاروان بپیوندد؛ دوره‌ی قاجاری که در دهه‌ی آخرش حاکمیت به طیف انگلوفیل، روسوفیل، فرانکوفیل و در آخر که ژرمن‌ها آمده بودند، ژرمانوفیل تقسیم شد بود. رضاخان را هم که انگلیسی‌ها و آیرونساید آوردند. ابتدای کار او را کمک و در ننو گذاشتند تا بتواند به عنوان چکمه‌پوش راه بیفتد. آخر سر هم که خودشان او را بردند. رضاخان در میانه‌ی کار با آلمان پیوند خورد و آلمان هم دنبال این بود که منافعی ملی در ایران مستقر کند.

اینها مطالبات سطح عام [بودند].

مطالبات سطح خاص

به مطالبات سطح خاص می‌رسیم. هنر نیروهای ملی این بود که مطالبات را از سطح عام و کلان، که در قفسه‌ی سینه‌ها و پس‌پیشانی‌ها بود، به سطح جامعه آوردند و عینی‌تر کردند. مطالبات سطح خاص محصول انتقال آرمان‌های مندرج در درون مردم ایران و انتقالش به سطح عمومی و عرصه‌ی عمومی بود.

پایان سیطره بر منابع

نیروهای مردمی بعد از مشاهده‌ی تقسیم منافع دوران قاجار و بعد دوران رضاشاه و ... خواستار پایان سیطره بر منافع شدند و سر این مطالبه ایستادند. این هنر رهبران بود که آرمان سطح عام را به [آرمان] سطح خاص تبدیل کردند و [از این مجرا] آرمان پایان سیطره بر منابع و منافع ملی را مطرح کردند

حیات آزاد اجتماعی ـ سیاسی

بحث حیات آزاد اجتماعی و سیاسی [در جامعه] پدیدار [و باب آن باز] شد.

عبور از دوران رضاخانی

جامعه‌ی ایران بالاشتراک، چه عناصر خاصش مثل صنفی‌ها، سیاسی‌ها، ژورنالیست‌ها، دانشگاهی‌ها و چه عناصر عام توده‌اش که مردم گرفتار در چنبره‌ی معشیت حداقلی بودند، همه به اتفاق می‌خواستند از دوارن رضاخانی عبور کنند.

زیست برابر بین‌المللی

[مردم ایران می‌خواستند] بعد از دهه‌های متمادی، که ایران فرودست جریان‌های سازنده‌ی جهان بود، بتوانند از این فرودستی بیرون بیایند و آرام آرام زیست برابر بین‌المللی و زیست محترمانه و صلح‌طلبانه با بقیه‌ی جهان داشته باشند.

مطالبات سطح اخص

ملی شدن صنعت نفت و انتخابات آزاد

هنر فرد مصدق و پیرامون نزدیکش، مثل دکتر فاطمی، این بود که آرام آرام ابزار، مصالح و مواد مطالبات سطح خاص را در آن دیگ جوشان ریختند تا قل‌های تاریخی آن زده شود. به این ترتیب، به دو خواسته‌ی مشخص رسیدند: ۱- ملی شدن منابع نفت؛ ۲- انتخابات آزاد. مطالبات را در سطح کاملاً ویژه‌ای آوردند که [مطالبات] سطح اخص [را تشکیل داد]. این سطح اخص دو پلات فرم داشت؛ یکی برنامه‌ی دولت برای تحصیل مطالبات بود و دیگری برنامه‌ی جبهه برای زمینه‌سازی ذهنی بود.

برنامه‌ی دولت؛ تحصیل مطالبات

بر خلاف دوران مشروطه که مطالبات در سطح عام ماند [اکنون] دولت به جد در پی تحصیل مطالبات بود. درست است [که در مشروطه] مجلسی تشکیل شد و احزابی آمدند ولی بر خلاف برنامه‌ی دولت ملی اردیبهشت ۱۳۳۰، در آن مجلس مطالبات تبدیل به برنامه‌ی مشخصی نشد آنکارد شده باشد با شب‌رنگ رویش را فسفری کرده باشند که در شب هم برق بزند. هنر مصدق این بود که [برنامه‌ی دولت را برای رسیدن به مطالبات] آنکارد کرد: در سیاست داخلی به دنبال اجرای قانون ملی شدن سراسری صنعت نفت و اصلاح قانون انتخابات مجلس شورای ملی و شهرداری‌ها بود و در سیاست خارجی به دنبال محوریت منشور ملل متحد و دوستی با جهان بود. یعنی مصدق مشروط آمد. آمدنش مشروط بشروطها بود.

سیاست داخلی

یکی از شروط مصدق این بود که گفت من در صورتی نخست‌وزیری را قبول می‌کنم که مجلس برنامه‌ی دوبندی من را تصویب کند. بند اول برنامه‌ی دوبندی [مربوط به] سیاست داخلی بود که خودش به دو ماده تقسیم می‌شد. خیلی هم مشخص بود. بند اولش یک پاراگراف کوچک بود و بند دومش هم یک تک‌جمله بود. بند اول دوماده‌ای عبارت بود از: «۱- اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور بر طبق قانون طرز اجرای اصل ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور مورخه‌ی نهم اردیبهشت ماه ۱۳۳۰ و تخصیص عواید حاصله از آن به تقویت بنیه‌ی اقتصادی کشور و ایجاد موجبات رفاه و آسایش عمومی؛ ۲ - اصلاح قانون انتخابات مجلس شورای ملی و شهرداری‌ها.» اگر خاطرتان باشد مطالبات سطح عام پایان سیطره بر منافع و منابع، حیات آزاد، عبور از دوران رضاخانی و زیست برابر بین‌المللی بود. اکنون می بینید که عصاره‌ی مطالبات سطح عام گرفته شده و به مطالبات سطح خاص آورده شده است. آوردن آن مطالبات در این پاراگراف هنر می‌خواست. این پاراگراف ایستاد بر ملی کردن و پایان دادن به سیطره. راه و روشش هم در همین پاراگراف در حد ۳۰-۴۰ کلمه به طور کامل مشخص شده است. روشن است که منبع آزاد شده از ملی شدن به چه مصارفی می‌رسد و چه چشم‌اندازی پیش روی اقتصاد و اجتماع ایران می‌گذارد. در بند دوم هم اصل آزادی‌ها تحققی و متعین شد: «اصلاح قانون انتخابات مجلس شورای ملی و شهرداری‌ها».

سیاست خارجی

بند دوم برنامه‌ی مصدق به انتظار جامعه‌ی ایران، نیروهای ترقی‌خواه و ایران خواه برای داشتن زیست شرافت‌مندانه و برابر ملی در سطح بین‌المللی برمی‌گشت. مصدق اعلام کرد که اساس سیاست خارجی دولتش مبتنی است بر منشور ملل متحد و تقویت این سازمان بین‌المللی و دوستی با کلیه‌ی دول و احترام متقابل نسبت به همه ملل می‌باشد. این هم خیلی شسته و رفته بود. معنایش این است که ما پلات فرم محوری جهان را پذیرفته‌ایم. بر خلاف این دوران سی ساله که هیچ چیز نمی‌خواست پذیرفته شود، نه اوپک، نه سازمان ملل، نه حتی فیفا به عنوان جریان سازمان‌ده بین‌المللی فوتبال. هیچ چیز! خواستند زیر همه‌ی قاب‌های پلو بزنند ولی دیدند نه، این‌طور نیست، نمی‌شود زیر همه‌ی قاب های پلو زد. بالاخره باید ظرفی برای ته‌مانده‌های ته‌دیگ باشد. با این تلقی حالا به اوپک می‌روند و می‌خواهند انتخابات فدراسیون را برگزار کنند. اینها دیگر در حد باقی‌مانده‌ی ته‌دیگ‌هایی است که قاب‌هایش روی زمین ریخته شده است. ولی آن دوران [موضع] مشخص بود. این پلات فرم بین‌المللی و منشور ملل متحد محصول عقل جمعی جهان بود. بله، کشورهای سرمایه‌داری در تدوینش شرکت داشتند ولی جهانِ بیزار از جنگ و ذاتاً طالب صلح منشور ملل را پذیرفت. ایران هم، طبیعتاً با عقل حکومتی‌ای که مصدق داشت و بعد از او هم رخت بربست، بدون اینکه جهان را باور کند هویت و موجودیت سازمان ملل را پذیرفت. وجه آخر [این بند] باز هویت ملی داشت: دوستی با کلیه‌ی دول و احترام متقابل نسبت به همه ملل. به این ترتیب بود که همه‌ی رهبران آن دوره از روشنفکری محض دست برداشتند. اینکه شما آرمانی را بگیری و مدام با روش اسکولاستیکی آن را کش بدهی، توضیح بدهی، پر و بالش بدهی، هی پروارش کنی، چه کله‌پاچه‌ای عاید مردم می‌کند؟ مصدق آن ایده را وسط گذاشت و در ان ۲۷ ماه و ۱۵ روز از سیراب و شیردان و کله و پاچه و پوست و همه چیزش به ملت رسید. شما ببینید در همین ده سال گذشته چقدر درباره‌ی جامعه‌ی آرمانی سخنرانی شد، مطلب نوشته شد و سایت پر شد. پاندولی بود که از رهایی از مدنیت پسامدرنیسم شروع کرد و سرانجام به مدینه‌النبی حضرت محمد (ص) رسید. آخر مردم نفهمیدند این آرمان چیست؟ بنا است در این توزیع دورانی حول ایده‌ی دورانی گفتمان مدنی چه چیزی به مردم برسد؟ نمی‌شود مردم را ساعت چهار صبح دائم در صف کله

پاچه نگه داری و تا هشت سال بعد هم هیچ چیز به آنها نرسد. مصدق واقعاً کوره را داغ کرد و از آن دیگ جوشان یا هفت‌جوش به همه رسید. به تاجر ملی رسید. به صنعت‌گر ملی رسید. به ژورنالیست ملی، که سنبلش مرحوم فاطمی، بود رسید. به جامعه‌ی ورزشی ما هم رسید. جامعه‌ی ورزشی ما در آستانه‌ی ملی شدن صنعت نفت به اولین المپیک آسیایی رفت که هندی‌ها در هند بر پا کرده بودند. البته این زمان هنوز مصدق سرکار نیامده بود ولی بالاخره نهضتی ملی بر پا شده بود و نزدیک بود که نفت هم ملی شود. آسیا کاروان ورزشی ایران را با طمأنینه‌ای پذیرفت. کاروان ورزشی ایران هم به خاطر جنبش ملی‌ای که در ایران بر پا بود با همینه و هیبتی آنجا رفت.

هنر همین بود که به جای اینکه الکی آرمان را تحلیل کند و بار تئوریک بی‌مورد به آن بدهد، آن را از سطح کلان، افق دوردست و بلندپروازانه و [موقعیت] دست‌نیافتنی روی زمین آورد و آن را زمینی کرد. دو تا مسئله هویت ملی ما را تحقق می‌بخشید: اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت و دموکراسی که از مجرای اصلاح قانون انتخابات محقق می‌شد، که تا به حال زیر نظر ارتجاع و دربار و انگلیسی‌ها می‌گذشت، دیگری اصلاح ملی قانون انتخابات و در نهایت وصل منطقی به جهان. این اتفاق‌ها افتاد.

برنامه‌ی جبهه؛ زمینه‌ساز ذهنی

قبل از اینکه دولت مصدق در ابتدای اردیبهشت ۱۳۳۰ تشکیل شود و برنامه اعلام کند، جبهه‌ی ملی با درایت مصدق و فاطمی تشکیل شده بود و به برنامه‌ای ملی رسیده بود. شما ادبیات، اقتصاد و تحققی بودن برنامه‌ی جبهه‌ی ملی را هم مقایسه کنید با برنامه‌ها و قطع‌نامه‌های کنگره‌های احزابی که در مدت دوازده‌ساله‌ی ۱۳۷۵ تا الان که ۱۳۸۶ است بر پا شد. جبهه‌ی ملی خیلی سریع برنامه‌ای چهار بندی داد. در همان آبان ۱۳۲۸ که تشکیل شد، با فاصله‌ی کوتاهی، در ۲۵ اسفند ۱۳۲۸، یعنی حدود چهار ماه بعد از تشکیل جبهه‌ی ملی، شاخه‌ها در شهرستان‌ها، بازار، اصناف، محلات و ... شکل گرفت. [خیلی سریع] توانستند همه‌ی پای‌کارها و آستین‌بالاها را جمع کنند. نیرو که آماده شد، برنامه هم آمد. برنامه هم خیلی مشخص بود.

مخالفت با قرارداد ساعد ـ گس

بند اول مخالفت با قرار داد ساعد ـ گس یا گس ـ گلشائیان و حفظ حراست آزادی فردی و اجتماعی بود و اینکه برای عملی شدن برنامه و اجرای مواد چهارگانه از هر فرصتی که دست داد دریغ ننمایند. حالا مواد چهارگانه چه بود؟ اول اصلاح قانون انتخابات. حدود پانزده ماه قبل از اینکه دولت ملی سر کار بیاید جبهه‌ی ملی تشکیل شده بود و اصلاح قانون انتخابات را در دستور قرار داده بود. بنابراین، مصدق از پس‌زمینه‌ی مساعد یا زمینه‌ی مساعد برنامه‌ی جبهه‌ی ملی برخوردار بود که [توانست] آن برنامه‌ی دوبندی‌اش را خیلی سریع و صریح مطرح کند.

تجدیدنظر در قانون مطبوعات

[بند] دوم تجدیدنظر در قانون مطبوعات بود «تا جراید بتوانند وزرای خائن و دزد را به جامعه معرفی کنند و دولت هم نتواند قبل از محاکمه، آنها را توقیف و مدیر آنها را زندانی کند و ضرب و جرح بر آنها وارد سازد.» همیشه در دوران شلتاق ایران نهادها، جریانات و طیف‌ها، به ترتیب، سیلی می‌خورند. سیلی اول را همیشه مطبوعات می‌خورند. چون کوتوله‌ترین است، دکه سریع جمع می‌شود، دفتر دواتاقه سریع جمع می‌شود و سردبیر و مدیرمسئول زودتر از همه سیلی می‌خورد. سیلی دوم را اصناف و سیلی سوم را هم احزاب می‌خورند و بدین ترتیب سفره جمع می‌شود. اینجا خیلی مشخص می‌گوید برای اینکه ارباب جراید بتوانند کار آگاهی‌بخش کنند، بتوانند دیدگاه‌های خودشان را منتشر کنند، بتوانند در خصوص قدرت موجود و ریخت و پاش‌هایش افشاگری کنند و ... ، تجدیدنظر در قانون مطبوعات [نیاز است]. خیلی مشخص، بی‌اضافی، بی‌حذف ، بی‌زائده.

تجدیدنظر و اصلاح حکومت نظامی

[بند سوم ناظر به] تجدیدنظر و اصلاح حکومت نظامی بود. بعد از شهریور ۱۳۲۰ فضا رو به سمت باز شدن داشت و رضاشاه ابر قدرت و قوی‌شوکت رفته بود ولی تضمینی نبود که شرایط بر نگردد. هر نخست‌وزیر مکلایی که لباس نظامی هم تنش نبود، عشقش که می‌کشید با حمایت دربار و انگلستان در ایران حکومت نظامی اعلام می‌کرد. این را از قوام در سال ۱۳۲۵ با همه‌ی ادعای دموکراتیک و دولت ائتلافی‌اش

بگیرید تا هژیر و تا آخرالامر، رزم‌آرا، که دیگر ترور شد. همه می‌خواستند ماکت رضاخان را علم کنند. بنابراین، بند سوم مربوط به این شلتاق‌ها بود: «تجدیدنظر و اصلاح قانون حکومت نظامی تا دیگر دولت‌ها نتوانند با این حربه هر روز مخالفین خود را تهدید کنند و اگر کسی زبان انتقاد گشود او را بدون محاکمه ماه‌ها و سال‌ها بازداشت نمایند»؛ موسیقی متن وحشتناکی که همیشه در ایران وجود داشته است.

تغییر اصل ۴۸ قانون اساسی

[بند] چهارم از این قرار بود: «تفسیر اصل ۴۸ قانون اساسی تا وکلا بتوانند آزادانه اظهارنظر کنند و مجلس در معرض تعطیل و انحلال قرار نگیرد.» اگر بخواهیم برنامه‌ی جبهه‌ی ملی را به طور خلاصه تحلیل محتوای عقلی کنیم، می‌توانیم بگوییم برنامه‌ی جبهه‌ی ملی فرستادن ارتجاع دربارپناه و انگلیس‌پناه به سه‌کنج بود تا دیگر نتواند شلتاق کند.

این برنامه پانزده ماه قبل از روی کار آمدن دولت مصدق منتشر شد. نیروها روی آن بحث کردند، میتینگ گذاشتند، در سطح نشریات آمد، حتی به رادیو کشیده شد. [بنابراین]، از پانزده ماه قبل زمینه مساعد بود برای اینکه مصدق بیاید برنامه‌ی شسته و رفته‌ی سه بندی‌اش را وسط شرایط بگذارد و بر مبنای آن عمل کند.

ویژگی مطالبات

مطالباتی که از سطح عام به سطح خاص آمد و در سطح خاص یک بار توسط جبهه‌ی ملی و بار دوم با پالایش و تدقیق جدی‌تر مصدق آنکارد و فسفریزه شد تا در شب هم معلوم باشد که مردم ایران چه می‌خواهند، این ویژگی‌ها را داشت:

ملموس و مشخص

سر تا پا ملموس بود؛ یعنی آن را ملت لمس می‌کردند. مشخص بود. تشخص داشت.

در بستر دیالکتیک عینیت ـ ذهنیت

در بستر دیالتیک عینیت ـ ذهنیت سیر می‌کرد. ذهنیتی از دور دست قبل از مشروطه درباره‌ی اقتصاد، اجتماع و سیاست خارجی ایران و امپریالیست مسلط و... داشت. عینیت دوران دهه‌ی ۱۳۲۰ را هم داشت. در این دهه باب ایدئولوژی، باب احزاب، باب

اصناف، باب ژورنالیسم ترقی‌خواه جدید باز شده بود. این عینیت و ذهنیت که با هم در آمیختند شرایط را برای تحقق مطالبات در بستری دیالکتیکی آماده‌تر کردند.

هم‌ذات دوران

وجه آخر ویژگی مطالبات این بود که مطالبات، چه مطالبات دموکراتیک و چه مطالبات حول تحصیل منابع و منافع ملی، با دوران بین‌المللی هم‌خوان بود. جنبش جهانی جنبش ملی بود، جنبش حقانیت‌خواهی و اثبات حقانیت بود. از هند شروع شد و آرام آرام به کنگو کشید و بعد از ایران به مصر رفت و... . با ذات دوران و با ذات جنوبی‌ها هم‌خوان بود. مطالبه‌ای فراتر یا بیگانه با مطالبات دورانی انسان‌هایی مشابه ما در بقیه‌ی سرزمین‌ها نبود. این هم خیلی مهم بود.

پس مطالبات خیلی ملموس و مشخص، در بستر عینیت و ذهنیت و هم‌ذات با دوران بود.

شعارها

به شعارها می‌رسیم. وقتی مطالبات دوبار در چرخ‌گوشت ریخته شود، و به قول قصاب‌ها دوچرخه شود، عصاره و آبی که از آن بیرون می‌آید و کف ظرف می‌ماند شعار دوران می‌شود. شعار اول موازنه منفی بود که در ۱۳۲۳ درآمد. شعار دوم اقتدار ملی بود که برادر دو قلوی موازنه‌ی منفی بود. پایان سلطه نتیجه‌ی دو شعار اول بود. مالکیت و مدیریت ایرانی منابع ملی، جبهه‌ی فراگیر و تحقق دموکراسی [هم مابقی شعارها بود]. این شعارها مهم بود.

ویژگی‌های شعارها

اگر شعارها را تحلیل کنیم اول از همه می‌بینیم که مجهز به مبانی تئوریک بود. دوم اینکه هم‌پیوند با تجارب تاریخی ما قبل مشروطه تا بعد از شهریور ۱۳۲۰ بود. سومی که مهم‌تر است این است که هم آرمانی بود و هم شدنی بود. یعنی هم آنقدر آرمانی نبود که آن بالا بالاها باشد جوری که همه‌ی ملت هم روی دوش هم سوار شوند نتوانند به آن برسند، هم دست یافتنی بود. ملت‌بسیج‌کن بود و پشتوانه‌ی اولیه‌ی تشکیلاتی

داشت. حالا اگر اینها را با شعارهای قبلی مرداف کنیم [می بینیم که همه در یک مسیرند].

مجهز به مبانی تئوریک

ویژگی اول تجهیز به مبانی تئوریک بود. هم شعار موازنه‌ی منفی و هم شعار تشکیل جبهه کاملاً مبنای تئوریک داشت. مرد اول دوران دو مبنای تئوریک آورد. یک مبنای تئوریک در عرصه‌ی سیاسی ـ تشکیلاتی و یک مبنای تئوریک در عرصه‌ی اقتصاد ملی مرتبط با جهان. شعار اول شعار تشکیل جبهه بود. مصدق خودش در مشروطه بود، در احزاب بعد از مشروطه بود، در لژهای قبل از پیروزی مشروطیت تجربه‌ی اولیه‌ی سیاسی و تشکیلاتی و تجربه‌ی اجرایی داشت. سرجمع و عصاره‌ی تجربه‌هایش دستاورد مهمی بود: «ایران کشور دست‌های مرموز است. افراد و احزاب را استعمار خارجی و ارتجاع داخلی یا می‌زنند یا می‌خرند.» درون این حرف خیلی جوهر است؛ یا می‌زنند یا می‌خرند. خیلی مهم است. «پس حال که چنین است به لحاظ تاریخی، ما نهاد فراگیری تعبیه کنیم که ظرفی باشد برای تجمیع احزاب و افراد.» این مبنای تئوریک بود. آن وقت خروجی‌اش چیست؟ جبهه برای احزاب و افراد حریم امنیتی تأمین می‌کند که دیگر نه ارتجاع بتواند راحت آنها را بزند و نه استعمار بتواند راحت آنها را بخرد. این مبنای تئوریک جدی‌ای بود. می‌شود گفت که در امواج تشکیلاتی‌ای که جامعه‌ی ایران، از مشروطه تا الان، از سر گذارنده فقط دوبار بوده است که بنیان‌گذاری‌های و بناگذاری‌ها بنای تئوریک داشت . بقیه‌ی امواج تشکیلاتی، از آن زمان تا الان، مبنای تئوریک نداشت؛ یا اقتباسی بود یا خودبه‌خودی. یعنی از ۱۲۸۷، که سال آینده، یعنی سال ۱۳۸۷، می‌شود یکمین سالگرد تشکیل اولین حزب ایرانی است، فقط دوبار تشکیل احزاب و سازمان‌ها در ایران مبنای تئوریک داشت. بار اول تشکیل جبهه‌ی ملی ایران بود که با درایت دکتر مصدق مبنایی تئوریک داشت؛ یک پاراگرف تئوریک داشت که در آن پاراگراف تجربه‌ی تاریخی حزبی ایران هم مندرج بود. بار دوم هم اول دهه‌ی ۱۳۴۰ بود. [آن زمان] جوان‌اولانی پیدا شدند که برای تشکیلات نوپدید خودشان مبنایی تئوریک فراهم کردند. آن هم نبوغ حنیف‌نژاد بود که در سیر بحث به او خواهیم رسید و همان‌جا بررسی‌اش می‌کنیم. غیر از این دو مورد، حداقل مستندات نشان نمی‌دهد که تشکیل احزاب مبنای تئوریک داشته باشند، حتی

حزب توده‌ی ایران. حزب توده‌ی ایران با همه‌ی ید و بیضا، با همه‌ی تبختر، با همه‌ی گستردگی و اثر بخشی‌هایش در نیم قرن اخیر، مستنداتی نیست که نشان دهد تشکیلش مبنای تئوریک داشته باشد. [برگردیم به] جبهه‌ی ملی ایران [که] با درایت مصدق مبنای تئوریک داشت. مصدق تئوری دومش را مصدق در عرصه‌ی اقتصاد ملی آورد. [تئوری مهم او] تئوری موازنه‌ی منفی بود که دفعه‌ی پیش پاراگراف‌هایش را خواندیم. از زمانی که بازارهای جهانی تشکیل شدند و بازارهای ملی فرو پاشیدند و بازارهای ملی ما توسط کمپینگ شرکت‌های غول‌پیکر خارجی فتح شد، دو بال سیاست و تجارت خارجی ایران با موازنه‌ی مثبت عمل کرد. [بر مبنای موازنه‌ی مثبت] هم به روس امتیاز داد، هم به انگلیس امتیاز داد، هم به فرانسه امتیاز داد، آخر سر که به آلمانی‌ها هم امتیاز می‌داد. سفره‌ی پهنی شده بود که به همه بفرما می‌زد و فقط ملت ایران سر آن نبود. [مصدق و جبهه‌ی ملی‌ها] گفتند آن سفره‌ی دراندشت را کوچک و ملی‌اش کنیم تا همه‌ی آحاد ملت بتوانند سر آن سفره بنشینند. این سیاست موازنه‌ی منفی هم در عرصه‌ی سیاست خارجی بود و هم در عرصه‌ی اقتصاد. پیشینه‌ی این تئوری به قائم‌مقام و دوران عباس‌میرزا به بعد بر می‌گشت. لذا شعارهای محوری دوران، چه شعار تشکیلاتی‌اش که تشکیل جبهه‌ی فراگیر بود و چه شعار اقتصاد ملی مرتبط با جهان‌اش که شعار موازنه‌ی منفی بود، به مبانی تئوریک مجهز بود. یعنی واضعینش می‌توانستند وضع پاراگراف تئوریک هم بکنند که خیلی اهمیت داشت.

هم‌پیوند با تجارب تاریخی

وجه دوم هم‌پیوند [بودن] با تجارب تاریخی بود. هم تئوری موازنه‌ی منفی و هم تئوری تشکیل جبهه تجارب تکاپوی مشروطه و پیش از مشروطه و خون دل خوردن‌های قائم‌مقام و امیرکبیر و ... را در دل خودش داشت. فروپاشی بازارهای ملی، غارت منابع، عصر امتیازات، قرارداد دارسی و قرارداد ۱۹۳۳-۱۳۱۱۲ و ... همه‌ی این تجارب در تئوری موازنه‌ی منفی و تئوری جبهه‌ی فراگیر جمع بودند. لذا شعارهای دوره، مستقل از اینکه مبنای تئوریک و میدان و سکویی حداقلی برای جست و خیز داشتند، مهم این بود که هم‌پیوند با تجارب تاریخی انباشته هم بودند.

هم آرمانی و هم شدنی

وجه سوم این بود که شعاهای محوری دوره هم آرمان‌های تاریخی، آرمان‌های ملی و آرمان‌های دورانی را در دل خود داشتند و به این ترتیب چیزی از آرمان کم نداشتند هم شدنی، تحققی و دست‌یافتنی بودند. این خیلی مهم بود.

ملت‌بسیج‌کن

وجه [مهم دیگر] اینکه ملت‌بسیج‌کن بود. اصلاح قانون انتخابات و ملی شدن که وسط شرایط گذاشته شد مثل آهن‌ربایی بود که طیف‌های مختلف را برادهگونه [دور خود] جمع کرد. دانشگاه و دانشگاهیان، بخشی از روحانیت ایران‌خواه، همه‌ی بازار ملی، همه‌ی اصناف، بخش مهمی از احزاب و ... همه آمدند. این یعنی که ملت‌بسیج‌کن بود.

با پشتوانه اولیه تشکیلاتی

وجه آخر اینکه پشتوانه‌ی اولیه‌ی تشکیلاتی داشت. ما در این ده سال اخیر شعارهای متعددی را لمس کرده‌ایم. [اما] پشتوانه‌ی اولیه‌ی تشکیلاتی [شعارها است که] خیلی مهم است. کسی که پشت شعار است باید قد و قواره و وزنش با شعاری که می‌دهد هم‌خوان باشد. مصدق این قد و قواره را داشت. این قد و قوراه را هم با بارفیکس رفتن کسب نکرده بود که بخواهد در پنج روز قدش را بلند کند. کوتوله‌ای تاریخی نبود که بخواهد با بارفیکس قدش را بلند کند. از مشروطه طناب زده بود، بارفیکس رفته بود، قد و قامتی به هم زده بود، قواره‌ای پیدا کرده بود که اکنون میانه‌ی شرایط آمده بود. اول قواره‌ی پشت شعار خیلی مهم است دوم برنامه‌ی [اجرایی آن]. جبهه‌ی ملی هم قواره را داشتند و هم برنامه را. دو برنامه‌ای که جبهه‌ی ملی آورد بعدها برنامه‌ی دوبندی دولت شد. مصدق در کنار جبهه، مردم را هم داشت و توانست آنها را به صحنه بیاورد. قواره داشت و جبهه و برنامه و در نهایت توده. این چهار اصل را داشت. هر وقت با شعاری مواجه می‌شویم، باید ببینیم قواره‌ای پشتش هست یا نه. این «قواره پشتش بودن» خیلی مهم است. قواره‌ی مصدق پشت نهضت ملی بود. قواره‌ی آقای خمینی پشت ۱۵ خرداد بود. قواره‌ی حنیف‌نژاد پشت جنبش مسلحانه بود. در دورانی که ما به سر می‌بریم قواره‌ی پشت این شعارهای نوین، که شعارهای خیلی خوبی هم هستند، چه کسی است؟ چه

کسی است که قدی، قامتی، به قول پهلوان‌ها شقه‌ای، داشته باشد و از اول تا آخر پشت شعار بایستد؟ چه شقه‌ای پشت شعارها است؟ شعاری که پشتش شقه و قواره نباشد، از اول باید به آن تردید کرد. خود شعار ممکن است محترم باشد و شرافت‌مندانه داشته باشد، اما آیا شریفی هست که از منافع بگذرد، از امکان بگذرد، از رانت بگذرد و پشت شعار بایستد؟ پس [اصول مهم] یکی قواره است، یکی برنامه است، یکی توده است و یکی جبهه‌ی فراگیر است. اینها در شعارهای دوره مندرج بود.

نیروهای آغازگر

روشنفکری مسئول ایران‌خواه

به نیروهای آغازگر می‌رسیم. در اینجا هم مثل مشروطه، نیروی آغاز جریان روشنفکری مسئول ایران‌خواه بود، نه همه‌ی روشنفکری دوره. روشنفکری دوره شاخص می‌گیرد. [آغازگران دوره روشنفکرانی بودند که] هم مسئول و هم ایران‌خواه [بودند]. حزب توده‌ی ایران توانست بخش قابل توجهی را از جامعه‌ی روشنفکری ایران و حتی از موزسیین‌ها، نقاش‌ها، مجسمه‌سازها، ورزشکاران، مربیان تیم‌های ملی، ژیمناست‌ها و حتی کشتی‌گیران جذب کند. طیف‌های مختلفی [درون خودش داشت]. اما [مهم این بود که] روشنفکری‌اش ایران‌خواه و مسئول نبود. [ایران‌خواه نبود، چون] اصلی و فرعی کردن‌هایش به نفع جنبش جهانی کمونیستی و اتحاد شوروی بود. مسئول هم نبود [چون با اینکه] بعد از سال‌ها جنبشی ملی به راه افتاد بود، مصدقی آمده بود، آرمانی منتشر شده بود، مطالباتی در هوا پخش شده بود همه‌ی اینها توسط حزب توده، به عنوان متشکل‌ترین جریان جذب‌کننده‌ی روشنفکران و طبقه‌ی متوسط به بالا در ایران، نادیده گرفته شد. حزب توده خودش را داخل حوزه‌ی مبارزه‌ی ملی محسوب نکرد و ما هم محسوبش نمی‌کنیم .خلاصه اینکه آغاگر دوره روشنفکری مسئول ایران‌خواه بود. اینجا هم قابل توجه است که روحانیت آغازگر نیست، مثل تنباکو، مثل مشروطه ، مثل جنگل. [در همه‌ی اینها] حرکتی ندا داده می‌شود، اجتماعی می‌شود، روحانیت هم پیوندی می‌خورد. عین این اتفاق در نهضت ملی هم می‌افتد که انشاءالله این مسئله را در موضع برد اجتماعی و تحلیل نیروها باز خواهیم کرد. مسئله‌ی اول اینکه نیروی آغازگر روشنفکری مسئول ایران‌خواه بود که واجد پنج عنصر اصلی بود.

در موضع ایده

روشنفکری مسئول ایران‌خواه با ایده آمد و در موضع ایده بود. ایده‌ی ملی کردن و ایده‌ی جبهه‌ی فراگیر دو ایده‌ی اصلی دورانی بود که با ذکاوت فاطمی و میدان‌داری دکتر مصدق به بار نشست. البته از قبل فرآوری شده بود.

اهل کار ـ توضیح

[این گروه] اهل کار ـ توضیح بود. یک دهه زمان برای توضیح مندرجات نهضت ملی صرف شد. نهضت ملی هم که همه‌اش نفت نبود. دموکراسی هم بود، اقتصاد ملی هم بود و... رهبران یا آغاز گران یک دهه را به کار ـ توضیح اختصاص دادند و اهل کار توضیح بودند.

موج افشان

[نیروهای مسئول ایران‌خواه] دغدغه داشتند و به تناسب موج افشان بودند.

پی‌گیر

[خصلت دیگر این گروه این بود که] پی‌گیر بودند.

بهره‌گیر از تریبون مجلس

یکی از کارهای مهم آنها این بود که از تریبون مجلس استفاده کردند. [در نگاه آنها] بنا بود مجلس تریبونی بین قدرت و ملت باشد. قدرت و ملتی که در مشروطه تعریف شد. چیدمانی مدرن یا مبلمانی مدرن، هم‌چنان‌که در اروپا صورت گرفت، در ایران ما هم اتفاق افتاد. نهادی بین ملت و قدرت تعبیه شد که از موضعی برتر ببند داخل حیات قدرت چه خبر است، قدرت و امور مالی، سیاسی و تشکیلاتی آن را آکواریومی کند، از دولت حساب بکشد و [در مقابل] قدرت هم پاسخ‌گو باشد. این امکان تا حدی در مجلس اول (مجلس صدر مشروطه) تحقق پیدا کرد. اما از مجلس دوم دیگر این امکان را پیدا نکرد. از مجلس ششم به بعد هم که رضاخان صندوق‌سازی و بعد هم نفرسازی کرد. فئودال، سپهدار و نفر خودش را به مجلس می‌آورد و این بود که مجلس مفهوم خودش را از دست داد. درایت نیروها این بود که از مجلس چهارده، که سال ۱۳۲۲ تشکیل شد، بلافاصله استفاده کردند و مجلس چهاردهم را اول به تریبون تبدیل کردند

و دوم به جایگاه و وظیفه‌ی کلاسیک خودش برگرداندند که شانه‌زدن به نیروی قهریه و مجریه و اعمال نظارت روی آن است.

پس آغازگران آشفته نبودند و ایده داشتند. حوصله داشتند، مرارت را تجربه کردند و اهل کار ـ توضیح بودند. موج‌افشان بودند. پی‌گیر بودند. از تریبون کلاسیک استفاده‌ی دورانی کردند.

رهبری

به رهبری می‌رسیم. رهبری محور و مرد پرچم‌دار دوره است که طیف و مردانی کمک‌کار هم دارد.

مرد پرچم‌دار

جهان‌دیده

این مردی که وسط آمده از قبل دوران آمادگی را طی کرده بود و چندوجهی بود. در غرب (پاریس) تحصیل کرده بود. مرحله‌ی اول تحصیلش مالیه بود و در مرحله‌ی دوم در همان پاریس دکترای حقوق گرفته بود. اهل فلم و پژوهش بود. رساله و تألیف داشت. تز دکترایش «وصیت در حقوق اسلامی» بود. «کاپیتولاسیون» رساله‌ی سیاسی نگاشته‌ی او است. در ایران دهه‌ی ۱۳۲۰ شرکت‌ها در حال تأسیس بودند. این شرکت‌ها چندان به قاعده نبودند. مصدق این دغدغه را داشت که قانون‌مندی شرکت‌های اروپایی را مطرح کند که جزوه‌ای تحت عنوان «شرکت‌های سهامی در اروپا» نوشت. رساله‌ی بعدی‌اش «دستور در محاکم حقوقی» است. رساله‌ی آخر او هم «حقوق پارلمانی در ایران و اروپا» است. او در کارهای تحقیقی‌اش بیس‌های تئوریکی را در ایران مطرح کرد که خیلی مهم بود. به این ترتیب جهان را دیده و شناخته بود. او مثبت‌های غرب را گرفته بود. برخورد شیخ فضل‌اللهی با غرب نکرد. برخوردی از نوع روحانیت ارتجاعی (نمی‌گوییم همه‌ی روحانیت) در ایران نکرد. برخوردی از این نوع نکرد که سیم تلگراف را پاره کند و سیم تلفن را پاره کند و درباره‌ی قرص بگوید خارجی آن را ساخته، پس حرام است و درباره‌ی تلفن بگوید تیلیفون را خارجی آورده، پس نجس است و با دستمال به آن دست بزند. نجس ـ طاهری و مرتجع‌بازی نکرد. مثبت‌های غرب را دید.

حقوق و قانونش را دید، پاسخ‌گو بودن قدرتش را دید و ... . بنابراین، مصدق تحصیل‌کرده بود، صاحب رساله بود و مدارج علمی را تا حد امکان گذرانده بود و جهان‌دیده بود.

ایران‌دیده

مصدق با انگاره‌های مثبتی که از غرب گرفته بود به ایران آمد و از آنجایی که ایران‌دیده بود توانست آن ایده‌ها را بومی کند. حالا این ایران‌دیده بودنش را معنی می‌کنیم. پیشینه‌ی مصدق نشان می‌دهد که در جوانی عضو جامعه‌ی آدمیت بود. عضو مجمع انسانیت بود. عضو حزب اعتدالیون اجتماعیون هم بود، اولین حزبی که بعد از ۱۲۸۷ در ایران تشکیل شد. پس هر بار در ایران نهاد و حزبی راه افتاده، مصدق حداقل سری زده و آن را تجربه کرده. شعار جبهه محصول این تجربیات است. مدرس هم هست. وقتی به ایران می‌آید، در مدرسه‌ی عالی علوم سیاسی تدریس می‌کند. پس درس هم داده.

حالا به فهرست اصلی سابقه‌اش در کارهای اجرایی می‌رسیم. منتخب مجلس اول است، مجلس صدر، که این خیلی مهم است. منتها [آن زمان] صِغَر سن داشت. به علت کمبود سنش او را در مجس نمی‌پذیرند. در وزارت مالیه مناصب داشت و کارشناس بود. به مدت دو سال عضو کمیسیون تطبیق حواله‌جات مجلس سوم بود. سال‌های ۱۲۹۶ تا ۱۲۹۷ معاون وزارت مالیه و رئیس کل محاسبات بود. ۱۲۹۹ در کابینه‌ی مشیرالدوله وزیر عدلیه و بعد هم والی فارس بود. در کابینه‌ی قوام وزیر مالیه و بعد والی آذربایجان بود. سال ۱۳۰۳ در مجلس پنجم نماینده‌ی مجلس بود. سرانجام هم که در مجلس چهاردهم نماینده‌ی اول ایران می‌شود. این خیلی مهم است که کارهای اجرایی و کارشناسی کرده بود، نماینده‌ی مجلس بود، کارشناس دولت بود و وزیر هم بود. یعنی هم‌زمان می‌تواند هم ملاحظات پارلمان و هم ملاحظات نظام اجرایی را در ذهن بیاورد. حالا درست که در ایران همیشه نیروها با دولت، به قول آقای مهندس، برخورد آنتاگونیستی کرده‌اند. ولی بالاخره نهاد دولت هم قواعدی دارد. حرف در درون نهاد دولت باید حرف کارشناسی باشد. بعد از انقلاب خب بخش مهمی از نیروهای انقلابی، نیروهای روشنفکر مذهبی بودند. در این میان آقای مهندس دوره‌ای را قبلاً در سازمان برنامه کار کارشناسی کرده بود. در دوره‌ی ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۹، در زمان

وزارت الموتی، در چهارچوب اصل «از کجا آورده‌اید؟» روی پرونده‌های مالی کار کارشناسی کرده بود، سازمان برنامه‌ی بعد از انقلاب را هم تجربه کرده بود. لذا امکانی برای ابراز حرف کارشناسی دارد. به همین خاطر است که وقتی آقای مهندس در دهه‌ی ۱۳۶۰ و ۱۳۷۰ صحبت می‌کردند همه، از مترجعین و راست‌ها گرفته تا چپ‌های خارج از کشور مجبور بودند گوش بدهند؛ بالاخره حرف‌های این فرد بار کارشناسی دارد. حالا وزن کارشناسی مصدق خیلی جدی بود. خودش حقوق‌دان بود. اقتصاددان نبود ولی کار مالی کرده بود. رساله‌ی مالی داشت. در وزارت مالیه بود. بنابراین، صلاحیت‌هایش دوسویه بود. هم منورالفکر بود و هم تجارب اجرایی، پارلمانی و ... داشت. ذاتاً و ژنتیکی، از وقتی که خودش را شناخت و باور کرد و به عرصه‌ی سیاسی ـ اجتماعی پا گذاشت، سه عنصر را با خودش حمل می‌کرد: اهل اصطکاک و جَوشکن بود؛ نقاد بود؛ افشاگر بود. در بزنگاه‌ها مخالفت‌های کلیدی ابراز کرد. این خیلی مهم است. مخالفت اول با کودتای ۱۲۹۹ بود. کودتا که شد مصدق والی بود. با کودتای سید ضیاء مخالفت کرد و به تهران هم نیامد. به درون ایل بختیاری رفت. اعتراض خودش را نشان داد. این اعتراض خیلی معنا داشت. شاید برخی تحلیل کنند که از سر ترس بود که به تهران نیامد. نه، با فاصله‌ی کوتاهی به تهران آمد. [پس] از سر ترس نبود. [معنای اعتراضش] این بود که آقا! مردم، همین ایل ما هستند! سید ضیاء از کجا آمده؟ با چه پشتوانه‌ای آمده و رئیس دولت شده؟ توسط چه کسی کودتا کرده؟ اعتراضش را هم علنی و هم عملی ابراز کرد. مخالفت کیفی دوم با تغییر سلطنت در ۱۳۰۴ در ایران بود. در آن مجلس مؤسسان، که غیر از چهار نفر همه به تغییر سلطنت از قاجار به رضاشاه و اینکه سردار سپه شاه شود رأی مثبت دادند، تنها مخالف کیفی مصدق بود. تنها نطق به جا مانده از مصدق بود، با این مضمون که همه‌ی تخم مرغ‌ها را در سبد یک نفر نگذارید . خیلی حرف کیفی‌ای زده. گفت یک نفر را نکنید هم شاه، هم رئیس دولت، هم فرمانده‌ی قوا. یک نفر را تصمیم‌گیر عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی، نظامی و سیاست خارجی نکنید. مخالفت بعدی با اختیارات داور در ۱۳۰۶ بود. داور و تدین صحنه‌گردانان تئوریک و اجرایی استبداد رضاشاهی بودند. داور اختیارات ویژه‌ای گرفت و مصدق با اختیارات ویژه‌ی داور مخالفت کیفی کرد. مخالفت بعدی با حضور میلسپو در ۱۳۲۳ بود. میلیسپو و هیئت شصت‌نفره‌اش عملاً همه‌ی

نهادهای پولی ـ مالی اقتصاد ایران را تحت اختیار داشتند. خودش هم عملاً وزیر اقتصاد، دارایی و مالیه‌ی آن موقع ایران بود. نهایتاً هم با کابینه‌ی رزم‌آرا مخالفت کرد. گفت کابینه نظامی است و رزم‌آرا سرپلی بین انگلستان و آمریکا است و می‌خواهد جنبش ملی را سرکوب کند. این اتفاق هم در حال افتادن بود که رزم‌آرا ترور شد. حالا اهل اصطکاک هم است. یعنی پای نقادی و افشاگری‌اش می‌ایستد. مثل کودکی نیست که برود لای در نیمه‌باز خانه بایستد و از پشت در به قلدرهای محل دهن‌کجی کند. این‌طور نیست. [فقط] افه و پوز اپوزیسیونی نمی‌گیرد. [بلکه] هزینه‌اش را هم می‌دهد. هزینه‌اش هم تبعیدها و دستگیری‌های متعددی است که شد؛ از جمله تبعید به بیرجند و احمدآباد. در ۱۳۲۸ (زمان هژیر) باز تحت نظر بود که دیگر عملاً به احمدآباد تبعید شد. یعنی مصدق چند ماه قبل از تشکیل جبهه‌ی ملی و در آستانه‌ی تشکیل دولت ملی و ملی شدن تماماً در بازداشت و تبعید و ... بود. لذا می‌شود گفت که مصدق عصاره‌ی دوره‌ی خودش است. حالا نمی‌خواهیم مطلقش کنیم، ضعف‌هایش را هم سرجای خودش بررسی می‌کنیم. اهمال‌هایی جدی داشت که به کودتا منجر شد. اتفاقاتی ناشی از اهمال‌های مصدق افتاد که بار و آسیبش متوجه مردم و تاریخ شد. اینها را انشاءالله سرجایش می‌گوییم.

صلاحیت‌های دوسویه

مصدق صلاحیت های دو سویه داشت. هم منورالفکر بود و هم کار بلد بود. سیری را طی کرده بود که دست‌هایش برخلاف بخش مهمی از روشنفکران ما سفید نبود. بخشی از روشنفکران ما هم دست‌هایشان مثل روحانیت است؛ اصطکاک نداشته و چیزی را لمس نکرده است. دست سفید است، مثل دست تینیجری. ولی دست مصدق این‌طور نبود. خواهیم گفت این دست کجاها چه اصطکاک‌هایی داشته است. بنابراین، مصدق هم روشنفکر بود و هم کار بلد. انواع مناصب اجرایی را تجربه کرده بود. حرف‌هایش بار کارشناسی داشت. متوجه بود چه می‌گوید، شدنی است یا شدنی نیست. متوجه بود که آیا در مرحله‌ی شعار می‌ماند یا جاری می‌شود و مجراست، قابل اجراست. اهل اصطکاک است. همیشه نقاد و افشاگر بود، که الان مواردش را خدمتتان مرور می‌کنیم. تجارب انباشته‌ای از مشروطه به بعد داشته است. جمع‌بند و صاحب ایده بود. ایفاگر نقش‌های بزنگاهی و صاحب زنجیره‌ی ارتباطی بود. صلاحیت‌هایش

دوسویه بود. مثل بازیکنی نبود که یک گل بزند و بازارش در فصل گرم شود و همه‌ی تیم‌ها او را بخواهند؛ این‌طور نبود. چهار دهه سیر طی کرده بود و در نهایت با صلاحیت‌هایی آمد وسط دوره قرار گرفت.

مردان کمک‌کار

همان‌طور که انتظار می‌رود، همه‌ی ملی کردن به حساب یک نفر نیست. اولاً جنبش اجتماعی بر پا شد. پیرامون جدی‌ای داشت. این پیرامون جدی نقش ویژه ایفا کردند. چهره‌های متعددی در آن بودند که شاید انتخابشان سخت باشد . مثل اَرنج تیم یازده نفره با پنجاه شصت بازیکن کیفی است.حالا آقای مهندس و دوستان موسفید که دوره را دیده‌اند بهتر می‌توانند قضاوت کنند. شاید اگر بشود گزینش کرد، شاخص‌ترین‌های دوران ارنج جنبش ملی کاشانی، مکی، سید حسین فاطمی، مهندس حسیبی و اللهیارخان صالح باشند.

سید ابوالقاسم کاشانی

کاشانی برای خودش پیشینه‌ای دارد، نه در حد مصدق ولی پیشینه‌ی مبارزاتی در لبنان دارد. در لبنان به زندان انگلیس‌ها رفته است. همیشه شعار ضدانگلیسی داده است. بعد که به ایران می‌آید کارنامه‌اش سرجمع مثبت و منفی‌هاست ولی خوب بالاخره کارنامه است. بعد از فوت مرجع اصلی دوره، که بنیان‌گذار حوزه‌ی علمیه هم در ایران بود، رقابتی با بروجردی پیدا می‌کند، در حالی که در قد و قواره و حد و اندازه‌ی آقای بروجردی نبود، ولی به رقابت می‌افتد. این در پیشینه‌شناسی کاشانی مهم است که همیشه اهل رقابت بود. جاه‌طلبی‌ای داشت و سکوهایی برتر از وزن و قد و قامت خودش طلب می‌کرد. آخوندها در اصطلاح می‌گویند فلانی ملّا است. بروجردی در مقایسه با کاشانی خیلی آخوندتر و ملّاتر بود ولی کاشانی ادعا می‌کند و ادعای مرجعیت اعلم داشت. این یک وجه او است. با اشغال ایران به دست متفقین کاشانی به زندان متفقین در ایران می‌افتد که در ۱۳۲۴ از زندان آزاد می‌شود. بعد که آزاد می‌شود با فداییان اسلام و شخص نواب پیوند می‌خورد. همه‌ی این دوری و نزدیکی‌ها و علت‌هایشان را باید در تحلیل آقای کاشانی لحاظ کرد. خب کاشانی قشری نبود، چرا با نواب پیوند می‌خورد؟ در حکومت نظامی دولت قوام (تیر ۱۳۲۵) بازداشت می‌شود.

خرداد ۱۳۲۶ از بازداشت بیرون می‌آید. سال ۱۳۲۷ که سال ۱۹۴۸ میلادی می‌شود، سال اشغال فلسطین است. کاشانی در آن سال تظاهراتی کیفی در مخالفت با اسرائیل نوتأسیس و در حمایت از ملت فلسطین راه می‌اندازد که نواب آن را سازمان‌دهی می‌کند. آن روز پنج هزار نفر در تهران به عنوان نیروی داوطلب ثبت نام می‌کنند که بروند و در فلسطین بجنگند. پس توان استراتژیک جدی‌ای هم داشت. ثبت نام پنج هزار نفر در تهران آن روز خیلی مهم بود؛ گرچه دولت وقت (دولت هژیر) نمی‌گذارد این اعزام صورت بگیرد. منتها این تظاهرات و سازمان‌دهی آن بار ویژه‌ای برای کاشانی به ارمغان آورد. باز همراه با نواب در خرداد ۱۳۲۷ علیه هژیر متحد می‌شود. نکته ای در اینجا مهم است. طی سال‌های ۱۳۲۷ تا ۱۳۲۹ کاشانی و نواب به طور مشترک شعار حکومت اسلامی می‌دهند. این خیلی اهمیت دارد. کاشانی آخوند نو بود، آخوند قشری و سطحی از نوع نواب نبود. اینکه چرا با نواب هم خانه می‌شود جای تحلیل دارد. دورانی که جلوی مصدق قرار می‌گیرد در واقع جلوی بروجردی قرار می‌گیرد که بزرگ‌تر از خودش است. بعد با نواب هم‌تراز می‌شود که نواب اصلاً هم‌ترازش نبوده. بعد با مصدق شانه به شانه می‌شود و سپس سکویی را برتر از مصدق طلب می‌کند. در حالی که باز در قواره‌ی سیاسی و اجتماعی مصدق نبود. این تلورانس‌ها را باید در تحلیل نهایی ببینیم، نه اینکه حالا کاشانی روحانی بوده یا نبوده است. از ویژگی‌های شخصیتی‌اش بحث کنیم؛ روحانی بودنش هم فاکتوری است مابین فاکتورهای قابل تحلیل دیگر.

سید حسین فاطمی

سراغ مرحوم فاطمی برویم. او اصلاً عنصری دیگر است. فاطمی شورشی معقول عاشق است. متولد نائین و کمی هم بزرگ‌شده‌ی اصفهان است. از دوران دانش‌آموزی به تحریریه‌ی روزنامه‌ی باختر در شهر خودش می‌رود. قبل از شهریور ۱۳۲۰، زمانی که در عنفوان جوانی بوده، زندان می‌رود که خیلی مهم است. قلم تیزی داشته و شعارهای تندی می‌داده. پس از شهریور ۱۳۲۰ که آزاد می‌شود، باز روزنامه‌ی باختر منتشر می‌شود. اولین مقاله را فاطمی جوان در ۱۳۲۱/۴/۱۴ می‌نویسد. عنوان سرمقاله خیلی قشنگ است: «خدا، ایران، آزادی». این در مقابل شعاری بود که سلطنت ارتجاعی در ایران مطرح کرد: «خدا، شاه، میهن». این شعار در زمان رضاشاه زمینه

داشت. زمان پهلوی دوم هم شعاری در خیابان‌ها و پادگان‌ها و ... شد. فاطمی شعار «خدا، شاه، میهن» را به «خدا، ایران، آزادی» تبدیل کرد و با این کار سه آرمان [به جامعه‌ی ایران] آورد. «خدا» که آرمان درتنیده با کل هستی است. دو آرمان دیگر، یکی وطن و دیگری هم آرمان دموکراسی است. سال ۱۳۲۷ دکترای حقوق می‌گیرد. در مرداد ۱۳۲۸ شعار «یا مرگ یا آزادی» را سر مقاله می‌کند. سرمقاله‌ی بسیار زیبایی است. اما فاطمی در اصل در دوران نهضت ملی شکوفا می‌شود. نهضت ملی و مصدق این درایت را داشتند که عناصری را که عنصر اصلی وجودشان حس و عشق بود به عاشق معقول صاحب ایده تبدیل کنند. ایده‌ی تشکیل جبهه‌ی ملی برای فاطمی جوان است که خیلی مهم است. در جایی که موسفیدها، استخوان خردکرده‌ها و پشت‌منحنی‌ها هستند، جوان رعنایی می‌آید و پیشنهاد تشکیل جبهه‌ی ملی را مطرح می‌کند. مستند این مطلب موجود است. بعد از اینکه تحصن دربار موفق می‌شود، مرحوم فاطمی پیشنهاد تشکیل جبهه را مطرح می‌کند: اکنون که فواید کار دسته جمعی بر عموم رفقا روشن گردید و قدرت و نفوذ و اتحاد و وحدت بر همه معلوم گردید چه خوب است این عده برای کارهای مهم سیاسی و مملکتی دست به دست هم داده و به نام جبهه‌ی ملی تحت نظم و دیسیپلین خاصی شروع به مبارزه برای پیشرفت اهداف مختلف نماییم.» خیلی قشنگ است. یعنی زود جمع‌بندی می‌کند: تجمعی بوده، نوعی هم‌گرایی بوده، هم‌گرایی جواب داده، پس این را رها نکنیم. بیاییم این را به سرفصل بعدی گره بزنیم. اسم جبهه‌ی ملی هم باز پیشنهاد مرحوم فاطمی است. پیشنهاد ملی شدن را هم باز مرحوم فاطمی داده است. به پیشنهاد تشکیل جبهه‌ی ملی و پیشنهاد ملی شدن کمتر عنایت می‌شود. در حالی که سهم فاطمی سهم قابل توجهی است. بعد هم که وزیر خارجه می‌شود. در تاریخ ۱۳۳۰/۱۱/۲۵ ناجوان‌مردانه مورد سوءقصد قرار می‌گیرد. بالاخره مردانگی هم در ایران ماست و هم در مذهب ماست. آن کسی که با نام فدائیان اسلام فاطمی را ترور کرد نه مردانگی ایرانی داشت و نه مردانگی مذهبی. این در حالی است که ادعای مذهب هم داشتند و شعار مذهبی غرایی هم بالای پرچم

حزبشان نوشته بودند. اما عبدخدایی[۱] نامی پیدا می‌شود و فاطمی را ترور می‌کند. بدتر از آن این است که وقتی فاطمی را به بیمارستان می‌برند، باز هم سعی می‌کند برود فاطمی را بزند. خیلی ناجوان‌مردانه است که زخم‌خورده‌ی در بیمارستان را ترور کنند. اما بالاخره جان به در می‌برد و برای نهضت ملی می‌ماند. در حد فاصل ۱۳۲۵ تا ۱۳۲۸ مرداد صریح‌ترین، آشکارترین و شفاف‌ترین مواضع را علیه ارتجاع سلطنتی، دربار، انگلیس‌ها و آمریکا را شخص فاطمی می‌گیرد. نطق معروف بهارستانش و قلم تیزش می‌ماند و سرانجام توسط دار و دسته‌ی شعبان دستگیر و با کینه‌ی شخص شاه اعدام می‌شود. شاه از خیلی‌ها گذشت ولی از فاطمی نگذشت. فاطمی کاری کرد که مجسمه‌های شاه از ۲۵ مرداد تا ۲۸ مرداد پایین آمد. فاطمی بود که جمله‌ی تاریخی «حکومت شاه ایران از حکومت فاروق مصر بدتر است» را گفت. به همین دلایل شاه که مهری نداشت (مستبد که مهری ندارد) [این بار] کینه‌اش [هم] فاطمی را گرفت. فاطمی این سیر را طی کرد.

حسین مکی

حسین مکی هم هست. او فرد ملی استخوان‌داری بود. به دلیل اینکه رئیس هیئت خلع ید شد و رفت آبادان، پرچم و تابلو پایین آورد و پرچم و تابلوی ایران و شرکت ملی نفت را بالا برد در سیر خودش از طرف توده به قهرمان و سردار ملی ملقب شد. آقای میثمی در توصیف مظفر بقایی جمله‌ی قشنگی را به کار برد: «افول یک مبارز». الان در جامعه‌ی ما رسم است که همیشه آخرین نقطه‌ی حرکت افراد را می‌بینند. هر فردی بالاخره پیشینه‌ای هم دارد. خب بقایی هم عضو جبهه‌ی ملی بوده، آرمان نهضت ملی را داشت. اما سقوط می‌کند که می‌شود افول یک مبارز که بعد به قهقهرا می‌رود. مکی هم به همین ترتیب. مکی هم به دلیل جاه‌طلبی و منیّتی که داشت آخر سر از پیرامون مصدق بودن به نقش تشکیلاتی می‌رسد که به عهده می‌گیرد؛ در دورانی که اشرف

---

۱. محمدمهدی عبدخدایی. (۱۳۱۵- تا کنون). از اعضای تشکیلات بنیادگرای شیعی فدائیان اسلام بوده و هم‌اکنون دبیر کل جمعیت فدائیان اسلام است. تکاپوهای آرمانگرایانه اسلامی: فداییان اسلام، از زبان محمدمهدی عبدخدایی، امینی، داود، تهران، مؤسسه‌ی مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۹۰.

توسط مصدق تبعید شده است رابط دربار و اشرف می‌شود. به این حضیض می‌افتد. مکی‌ای که قهران ملی است و در آبادان عرب‌ها و کارگرهای نفتی می‌خواستند نوزاد جلوی پایش قربانی کنند و مکی نگذاشت این کار را کنند و اسم نوزادها «بچه مکی» شده. این مکی عاقبت مکی عضو باند تشکیلاتی اشرف پهلوی می‌شود.

کاظم حسیبی

فرد بعدی مرحوم حسیبی است. آقای حسیبی بسیار بسیار پاک‌نهاد بود. واقعاً تیپی دو وجهی بود. هم ملی بود و هم مذهبی بود. آقای حسیبی قرآنی داشت که خیلی قشنگ بود. از همان جوانی، هر وقت در زندگی‌اش نقطه‌ی عطفی مطرح شده بود نظر خدا را هم خواسته بود. این کار استخاره، فال گرفتن و اینها تلقی نمی‌شود. نظر خدا را خواسته بود و نظر خدا را هم همیشه مورد به مورد گوشه‌ی قرآنش نوشته بود. آقای حسیبی یکی از پنج نفری است که در پلی تکنیک فرانسه تحصیل کردند. همه‌ی پنج نفری که در پلی تکنیک فرانسه تحصیل کردند در ایران سرمنشأ شدند. شاخص‌ترینشان آقای حسیبی بود. آقای حسیبی هم در ملی شدن نقش ویژه‌ای داشت. نطق معروف مکی را هم آقای حسیبی نوشته است. آقای حسیبی عشق عجیبی هم به مردم و ایران داشت. جمله‌ی قشنگی داشت که می‌گفت: «ایران منهای مردمش یک خاکی بیش نیست.» یعنی این مردم ایران‌اند که به ایران بهای تاریخی می‌دهند. بسیار هم عاشق بود. یک جفت چشم میشی قشنگ عاشق داشت. من در سال ۱۳۶۴ رفتم با ایشان مصاحبه کردم. همان خانه‌ی‌شان قدیمی‌شان را در یخچال داشتند. خانمشان هم مثل خودشان چشم‌های میشی داشتند و خیلی هم مهربان و عاشق بودند. آقای حسیبی وقتی از نهضت ملی و از مصدق حرف می‌زد بی‌اختیار از چشم‌هایش اشک می‌آمد. بعد گوشه‌ی حیاط را نشان می‌داد می‌گفت من آن گوشه‌ی حیاط نشستم، شب تا صبح نطق مکی را نوشتم و در پاکت گذاشتم و برایش فرستادیم. مکی هم این هنر را داشت که نطق را آنقدر کش داد و کش داد و آخرین جلسه‌ی مجلس پانزدهم را به ساعت یک نیمه شب رساند که مجلس تمام شد و دیگر امکانش نبود قرارداد گس ـ گلشائیان تصویب شود و قرارداد دارسی اولیه متمم پیدا کند.

اللهیار صالح

[عضو دیگر این فهرست] اللهیارخان صالح بود. آقای صالح هم خانواده‌ی عجیبی دارد. چهار برادر هستند: عباس‌علی؛ اللهیار؛ جهانشاه؛ علی‌پاشاه. عباس‌علی اصلاً سیاسی نبود. اللهیارخان سیاسی، ملی و مصدقی بود. از اول دهه‌ی ۱۳۲۰ بود و در دولت ائتلافی قوام هم در سال ۱۳۲۵ بود. برادری داشتند که بینابین بود. علی‌پاشا اول گرایش ملی داشت. بعد جذب رژیم شاه شد. سال ۱۳۵۵، که می‌شود ۱۹۷۶، دویستمین سالگرد استقلال آمریکا بود. به این مناسبت جشنی در ایران بر پا شد. رئیس هیئت و رئیس ستاد برگزارکننده‌ی جشن دویستمین سالگرد استقلال آمریکا آقای علی‌پاشا صالح بود. یعنی آقای علی‌پاشا صالح هم سیری را از ملی به حاکمیتی و درباری طی کرد. جهانشاه صالح همه‌ی ژنش حاکمیتی بود. بعد هم که حامی شاه و سناتور شد. ولی اللهیارخان صالح فرد مدیر و مدبری بود. تا انتها هم پای مصدق ایستاد.

نیروهای دست‌اندر کار

روشنفکران ایران‌خواه

نیروهای دست‌اندرکار و نیروهای اصلی همان روشنفکران ایران‌خواه بودند که حرکت را آغاز کردند.

طیفی از روحانیت

طیفی از روحانیت بود که بعدتر مسئله را باز خواهیم کرد. خود کاشانی بود. زنجانی‌ها بودند. از مراجع آقای میلانی[1] مشهد آن موقع ملی بود و نقش مؤثری ایفا کرد. روحانیان جوان‌تری هم بودند، مثل آقای انگجی[2] و آقای حاج سید جوادی، که

---

۱ . سید محمدهادی حسینی میلانی (۱۲۷۳ ـ ۱۳۵۴) از مراجع تقلید شیعه ایران که مدرسه حقانی با اشاره و حمایت او برپا شد.

۲ . سید ابوالحسن انْگَجی تبریزی (۱۲۸۲- ۱۳۵۷ق)، فقیه شیعه و از معترضان سیاست‌های رضاخان. وی از گزینه‌های حوزه علمیه برای قانون طراز اول مجلس مشروطه بود. به سیاست‌های تغییر لباس در دوره رضاخان اعتراض کرد و تبعید شد.

آنقدر جسارت داشتند که عضو جبهه ملی ایران شدند و از سخنرانان اصلی کنگره‌ی جبهه‌ی ملی دوم در سال ۱۳۴۱ بودند. نقش بعضی از روحانیان مهم بود. به اضافه‌ی اینکه چهار مرجع اصلی دوره به نفع ایده‌ی ملی شدن صنعت نفت مصدق ـ فاطمی فتوا دادند.

بازار و اصناف

بازار و اصناف هم [در میان] بودند. بازار آن موقع مثل بازار الان نبود؛ استخوان‌درشت‌های جدی‌ای داشت. لباس‌چی، دستمال‌چی، حاج نبی عنبری، حاج محمد حسین راسخ افشار و ... که انشاءالله سر جایشان بررسی‌شان می‌کنیم.

بخشی از جامعه مطبوعاتی

بخشی از جامعه‌ی مطبوعاتی ایران [هم از آغازگران بودند]. همه [در این طیف نبودند]، چون بخشی‌شان مرتجع، درباری و انگلیسی بودند و بخشی‌شان هم ظرفیتشان در اختیار حزب توده بود.

توده دانشجویی ملی و مذهبی

توده‌ی دانشجویی [هم به این جریان پیوست]. اساساً توده‌ی دانشجویی در دهه‌ی ۱۳۲۰ مفهوم پیدا کرد. البته همه‌ی‌شان یک‌دست نبودند. ترکیبی از ملی‌ها و مذهبی‌ها بودند.

طیف‌های مذهبی پای‌کار

طیف‌های مذهبی پای‌کار [هم بودند]. انشاءالله طیف‌های مذهبی پای‌کار را در قشربندی اجتماعی جنبش ملی، در حد توان و دانش و وقت، بررسی خواهیم کرد.

پس امروز، به قدری که من مزاحم اوقاتتان بودم، این تیترها بررسی شد: مطالبات؛ شعارها؛ آغازگران؛ رهبران؛ نیروهای دست‌اندرکار. اشاءالله بنا داریم که نهضت ملی را در چهار جلسه‌ی آینده، یعنی روی هم رفته در ده جلسه، جمع کنیم. موضوع جلسه‌ی بعد مردم، نقش مردم، پیوند با رهبری، استراتژی، ایدئولوژی و تشکیلات است. انشاءالله دو جلسه بعدش را هم برای جمع‌بندی می‌گذاریم. خسته نباشید.

پرسش و پاسخ

پرسش: می‌خواستم کمی درباره‌ی نقش و جهت‌گیری آیت‌الله بروجردی در قبال جنبش ملی کمی توضیح دهید؟

پاسخ: آقای بروجردی اساساً آدمی سیاسی نبود. بنا هم داشت که به سیاست ورود نکند. بعد از کودتا هم مواضعی به نفع شاه و جریان کودتا گرفت ولی در کل فردی سیاسی نبود. آگاهانه هم می‌خواست به عرصه‌ی سیاسی وارد نشود. همان سال‌های ۱۳۲۷ تا ۱۳۲۹ ائتلافی بین نواب و کاشانی صورت گرفته بود که وارد بحث حکومت اسلامی شده بودند. آقای بروجردی برخورد جدی و جالبی با آنها کرده بود؛ البته نمی‌دانم مستقیم بود یا با واسطه. گفته بود هی می‌گویید حکومت اسلامی، حکومت اسلامی! دکتر اقبال اگر ریش بگذارد می‌شود این (بعد با انگشت آخوندی را در جمع نشان می‌دهد). چه تفاوت ماهوی‌ای دارند اینهایی که شما می‌خواهید به عنوان سمبل اسلام و حکومت اسلامی مطرح کنید و حکومت آخوندی راه بیندازید؟ دکتر اقبال هم که هویتی ندارد، اگر ریش بگذارد، می‌شود این آخوندی که در بیت من است. نکته‌ای کیفی را مطرح می‌کند. با این حال، در کل اهل سیاست نبود و وارد حوزه‌ی سیاسی نشد. منتها این نکته‌ی تاریک هم در پیشینه‌اش هست بعد از کودتا به نفع دولت زاهدی و حاکمیت شاه موضع می‌گیرد.

پرسش: به مبنای تئوریک مصدق اشاره کردید و گفتید در تاریخ معاصر کمتر جریانی با مبنای تئوریک وارد شده است. تا جایی که من از صحبت‌های شما فهمیدم پایه‌ی مبنای تئوریک مصدق جمع‌بندی تاریخی بوده است. جمع‌بندی تاریخی هم چیزی است که همه، چه بخواهند و چه نخواهند، در ذهنشان دارند. همه شناختی از دوران گذشته دارند. بنابراین، فکر نمی‌کنید بهتر این باشد که مبنا را بر این بگذاریم که همه‌ی جریانات جمع‌بندی تاریخی دارند. بعد بیاییم جمع‌بندی‌های تاریخی‌شان را نقد کنیم با این ملاک‌ها که چقدر عینی‌اند، چقدر ذهنی‌اند، و .... (به جای اینکه بگوییم فقط اینها جمع‌بندی تاریخی داشتند و دیگران نداشتند.) شعار حزب مشارکت اصلاح‌طلبان «ایران برای همه‌ی ایرانیان» بود. خب این شعار خودش ناشی از جمعی‌بندی تاریخی و دورانی و چه باید کرد

است. فکر نمی‌کنید بهتر این باشد که از این موضع وارد شویم که راه دیالوگ هم بسته نشود؟ نکته‌ی دیگر درباره‌ی رادیکالیسم سیاسی ـ اقتصادی مصدق است که جلسه‌ی قبل مطرح شد. در رادیکالیسم اقتصادی به خاطر مسائل مربوط به حوزه‌ی نفت چاره‌ای جز توسل به رادیکالیسم برای پیروز شدن نهضت ملی شدن نداشت. اما درباره‌ی رادیکالیسم سیاسی‌اش فکر نمی‌کنید تلاشش برای برانگیختن ارتجاع دوران در پیشگری این مسیر مؤثر بود؟

پاسخ: درست است، تذکرتان خوب بود. اما جمع‌بندی تاریخی با مبنای تئوریک فرق می‌کند. بخش مهمی از بانیان جریان‌های سیاسی و احزاب در ایران جمع‌بندی تاریخی داشته‌اند. اما اینکه جمع‌بندی تاریخی تبدیل به مبنای تئوریک شود دو دفعه بیشتر اتفاق نیفتاد. مبنای تئوریک با جمع‌بندی تاریخی ممیزه دارد. مبنای تئوریک در حقیقت فلسفه‌ی تشکیل است. فلسفه‌ی تشکیل الزاماً جمع‌بندی تاریخی نیست. خیلی از احزاب ملی با عناوین مشابه در دهه‌ی ۱۳۲۰ شکل گرفتند، پان ایرانیسم، پان ایرانیسم برای ایران. آنها نه خیلی ممیزه‌های ایدئولوژیک و نه ممیزه‌های استراتژیک داشتند. وجود و اعلام موجودیتشان نه از سر جمع‌بندی تاریخی بود و نه مبنای تئوریک داشت. بنابراین، مبنای تئوریک تفاوت دارد. ورود خود مصدق به جهان مبنای تئوریک دارد. هم خدا برایش مبنای تئوریک دارد و هم خود انسان. مبنای تئوریک خلقت انسان توسط پروردگار چیست؟ موجود جدیدی به جهان خواهد آمد که مانند ملائک فقط کارگزار نیست. این موجود جدید موجود مدارتغییر است. لذا خدا از اول هم می‌داند چه خلق کرده است و هم فلسفه‌ی خلقتش را هم می‌داند. می‌داند که این موجود سر جمع همه‌ی مثبت و منفی‌هاست. سرکش، خلوع، جذوع، آشفته، شتاب‌زده، شورشی و ناشکر است، خیلی اهل تمکین نیست، با خود خدا وارد مجادله می‌شود، فقط وقتی در سه‌کنج قرار می‌گیرد خدا را می‌خواند. همه‌ی اینها را می‌داند. ولی از آن طرف هم می‌داند که اهل درایت است، اهل تدبیر است، جهان را تسخیر کند، اهل تغییر است، از مناسبات جدید، فرهنگ‌سازی، ساخت و ساز و عمران بگیر تا فرهنگ را خلق می‌کند.خود انسان هم که به این جهان می‌آید، بعد از مدتی، مبنای تئوریک و فلسفه‌ی خلقت خودش را پیدا می‌کند. من آمده‌ام که با طبیعت در تضاد عبور کنم. در غار که نَنشست. بیرون آمد. چوب را کند، تیز کرد و دوران شکار را رقم زد. اولین تضاد انسان

با طبیعت عمده می‌شود. انسان ضعیف لخت عریان که هنوز خودش را پیدا نکرده بود تن به دَد نداد. به موجود برتر از خودش به لحاظ قدرت جسمانی و به زورگویی طبیعت تن نداد. آن دَد را خورد. از مرحله‌ی شکار به شبانی می‌رود.از شبانی به کشاورزی و... می‌آید. حالا به پنج دوره‌ی تاریخ کاری نداریم. این طبقات تکنولوژیکی که انسان درست کرد، فرهنگ‌هایی که بر روی این طبقات درست کرد، ایده‌هایی که زیر این روابط اقتصادی و فرهنگی قرار داد و ... همه مهم هستند. عنصر ایده مهم‌تر است. انسان هم زود دریافت که برای چه به این دنیا آمده است. حالا تشکیلات که درست می‌شود، هم بانی و هم مردم باید مجاب باشند که این تشکیلات چرا به وجود آمده است. در تئوری تشکیلاتی مصدق جمع‌بندی تاریخی بود ولی فقط هم جمع‌بندی تاریخی نبود. اصل تئوریک تئوری تشکیلاتی مصدق، اصل تجمیع بود. گفت به صورت منفرد، چه حزب باشیم و چه فرد باشیم، می‌زنند می‌خرند. حالا یک بخشی‌اش تجربه‌ی تاریخی است. اما یک اصل مهم اصل تجمیع است. خیلی مهم بود. جبهه‌ی ملی که شکل گرفت از آن تجمیع ایده‌ها درآمد. فاطمی که آن طرف ، برای خودش در اصفهان بود. مکی که آن طرف بود. کاشانی که آن طرف بود. اللهیارخان صالح که بین دولت و عرصه‌ی عمومی در حال رفت و آمد بود. جبهه‌ی ملی با اصل تجمیع تشکیل شد. در آن از حزب ایران تکنوکرات بود تا فاطمی ژورنالیستِ شور در سر. از این تجمیع ایده‌ی ملی شدن، ایده‌ی اقتصاد بدون نفت و ... بیرون آمد. اگر مصدق خودش یک فرد تنها بود که دیگر هرکول تاریخ نبود که هی ایده درست کند و هی سازمان‌دهی کند و ... . این‌طور نبود. از نظر مصدق بخشی از تجمیع هم‌پوشانی بود. این خیلی مهم است. مصدق با حدود چهل سال اختلاف سن با فاطمی، در خاطراتش حق فاطمی را ادا می‌کند. می‌گوید ایده ملی شدن برای دکتر حسین فاطمی بود، پیشنهاد تشکیل جبهه‌ی ملی ایران را هم دکتر حسین فاطمی داد. بعد هم به عنوان مثال فرض کنید دستاوردها و توانایی‌های مکی هست. بعد آقای حسیبی و ... . وقتی جمع اینها در دایره‌ی تجمیع می‌ریزد، از درونشان دستاوردهای ۲۷ ماه و ۱۵ روز در می‌آید. بنابراین، همه‌ی تئوری تشکیلاتی دکتر مصدق محصول جمع‌بندی تاریخی‌اش نبود. حالا، حنیف‌نژاد جوان هم تبصره زد. عمده‌ی بحثش این بود که اگر ما بخواهیم تشکیلات درست کنیم، تا ممیزه‌ای با تشکیلات موجود نداشته باشیم، حق نداریم تشکیلاتی

بنیان‌گذاری کنیم. در اول دهه ی ۱۳۴۰ استدلال کرد که تشکیلاتی سراسری وجود دارد که تشکیلات روحانیت است. ما اگر می‌خواهیم کارکنیم، در همین تشکیلات کار کنیم. چه زمانی به ممیزه رسید؟ جوان ۲۲، ۲۳ ساله‌ای بود که برای دیدن بعضی از مراجع به قم رفت؛ آقای جزایری را دید، آقای بهشتی را دید، آقای مطهری را دید. از قم که به تهران می‌آید سوار مینی‌بوس می‌شود. یکی از دوستانش هم با او بود. در مینی‌بوس جمع‌بندی می‌کند. جمع‌بندی‌اش چیست؟ فلسفه‌ی تشکیل است. جمع‌بندی‌اش فقط تاریخی نیست، مبنای تئوریک است. می‌گوید ما از گفتگو با اینها فقط فیکسیسم[1] (جزمیت) درآوردیم. ما نمی‌توانیم با فیکسیسم اینها حرکت کنیم. ما به دینامیسم خودمان نیاز داریم. ممیزه را درآورد. ممیزه را هم صوری درنیاورد. چون حنیفی بود که در نهضت آزادی بود، در جبهه‌ی ملی بود. بانی انجمن اسلامی و تکثیرش بود. هم‌زمان نماینده‌ی انجمن‌های اسلامی در کل کشور (نفر اول) و نماینده‌ی دانشجویان وابسته به جبهه‌ی ملی ایران در کنگره بود. یعنی با همه نشسته و برخاسته بود، با بازاری‌های تبریز، با حسینیه‌ی ترک‌ها در بازار. با آن ۲۲، ۲۳ سال سنش همه را تجربه کرده بود. اصل را در مینی‌بوس قم درآورد. ممیزه‌ی ما با آنها بر سر دینامیسم و فیکسیسم است. این اصل تشکیلاتی شد. حنیف‌نژاد که تجربه‌ی تاریخی مثل مصدق نداشت که جمع‌بندی تاریخی کند. اما یک جمع‌بندی تاریخی هم کرد که آن اصل دوم تئوری تشکیلاتی‌اش بود. این خیلی مهم است که فردی جوان این حرف را بزند. گفت رهبران پشت توده‌ی سازمانی نایستاده‌اند. مثالش هم حزب توده بود. بعد از کودتا همه‌ی رهبران حزب توده به شوروی، اتریش و آلمان شرقی فرار کردند. با برخورداری از رفاهی نسبی، سر در آخور کتاب فرو بردند و مدام تئوریک در تئوریک شدند. چه کسی اینجا زیر ضرب رفت؟ سازمان افسری، آرمانی‌ترین جریان حزب توده. پاک‌ترین هم بودند. کمابیش عنصر ملی هم درونشان بود. چه کسی تار و مار شد؟ با این اوصاف حنیف‌نژاد این جمع‌بندی تاریخی را دارد: «ما باید در حدی فداکار باشیم که خود را فدای توده سازمانی کنیم.» این اتفاق افتاد. سال ۱۳۵۰ که دستگیر شدند، اول دو نفر (چون بدیع‌زادگان هنوز بیرون بود) و بعد سه نفر کل مسئولیت را به عهده گرفتند. حنیف‌نژاد

1 .fixism

حتی گروگان‌گیری شهرام را به عهده گرفت که اصلاً در آن نبود. سه نفر کل مسئولیت سازمانی را به عهده گرفتند. تا آن زمان تروری صورت نگرفته بود. غیر از ترور، هر آنچه را بود، از گروگانگیری‌ها، همه‌ی اسلحه‌ها، همه‌ی انبارها و ... به عهده گرفتند. چند نفر اعدام شدند، دویست نفر توده و کادر سازمانی آزاد شدند. خیلی مهم بود. جوانی آمد و جمع‌بندی تاریخی‌اش را با منشی خاص به کار بست. پس مبنای تئوریک تشکیلاتی هم جمع‌بندی تاریخی است و هم فلسفه‌ی بنا و فلسفه‌ی تشکیل است. به عنوان مثال، معماری اسلامی فلسفه‌ی بنا دارد، معماری دوران مدرنیسم فلسفه‌ی بنا دارد، معماری پست‌مدرن هم فلسفه‌ی بنا دارد. فلسفه‌ی بنای معماری اسلامی این است که همه‌ی گزاره‌ها به تک منبع اصلی نور و انرژی جهان میل می‌کنند. گنبد دایره است ولی بالاخره آخرش تیز می‌شود. مناره هست. گلدسته هست. پست‌مدرن هم همین‌طور. می‌خواهند جهان را خلق کنند. نوک ساختمان‌هایشان زوبین‌هایی[1] است که می‌خواهد جهان را بشکافد. حالا ما خودمان هنوز ماقبل مدرنیته‌ایم ولی آمده‌ایم ساختمان‌هایمان را از روی تقلید پست‌مدرن کرده‌ایم. در معماری تهران سر سازه‌ی میدان آرژانتین و الهیه و ... زوبین است. ما کدام آسمان را می‌خواهیم بشکافیم؟ حالا آنها باز آسمانی شکافتند. خلاصه آنکه هر چیزی که انسان خلق می‌کند، اگر انسان با آن عقل کل عالم مرتبط باشد، فلسفه‌ی بنا دارد. در بنیان‌گذاری‌های تشکیلاتی این سده در ایران در دو مورد فلسفه‌ی بنا را می‌بینیم. جمع‌بندی تاریخی در موارد دیگر هم داریم ولی فلسفه‌ی بنا را فقط در دو مورد می‌بینیم. اینکه شما عنوان می‌کنید اصلاح‌طلبان هم تشکیلات جدید زدند، درون این تشکیلات هم جمع‌بندی تاریخی هست. می‌گویند جمهوری اسلامی از دهه ۱۳۷۰ یک تکه‌ی اصلاح‌طلب پیدا کرد. درست است. این تکه‌ی اصلاح‌طلب در سیر تاریخی‌اش سازمان‌دهی تاریخی خاص خودش را دارد. اما این جمع‌بندی تاریخی است. ما خیلی فلسفه‌ی تشکیل نمی‌بینیم. فلسفه تشکیل صادقانه این است که شما بیایید بگویید ما در دهه‌ی ۱۳۶۰ در گفتمان خط امام و گفتمان ضدامپریالیستی سیر می‌کردیم. الان بنا به این سلسله‌ی علل در درون خودمان تحول پیدا کرده‌ایم، بیرون خودمان هم متحول شده است. ما به گزینه‌ی تشکیلات

---

۱. نیزه‌ی کوچک. (فرهنگ معین، ذیل مدخل زوبین)

مدرن، هم‌سو با جهان و اصلاحات رسیده‌ایم. حالا انقلابی‌گری‌شان را ارزش‌گذاری نمی‌کنیم. انقلابی بودیم، ضدامپریالیست بودیم، خط امام بودیم، ولایت فقیه را قبول داشتیم. حالا بنا به گذر دوران مذهبمان مدرن‌تر شده. جسارت این را ندارند ولی بیایند بگویند ولایت فقیه را نمی‌پذیریم. ضدامپریالیست هم نیستیم. گفتمان صلح‌آمیز جهان را می‌پذیریم. انقلابی هم نیستیم و اصلاح‌طلبیم. اشکال ندارد کسی بیاید سیر خودش را بگوید. اگر این گزاره‌ها باز شود، من که بیرونشان هستم و آن جوانی که درونشان است و شمایی که از بیرون نگاهشان می‌کنید، همه درک می‌کنیم و خودشان هم درک می‌کنند که فلسفه‌ی بنا دارند. فلسفه‌ی بنا به این مفهوم است. این اهانت نیست که می‌گوییم فقط دو بار در تاریخ ایران فلسفه‌ی بنا در تشکیلات آمده است. دو سال پیش بنا بود بعد از انتخابات جبهه‌ای تشکیل شود. چرا نشد؟ نه جمع‌بندی تاریخی داشت و نه فلسفه‌ی بنا. این همه دو سال پیش نیروها را جمع کن، اساس‌نامه تهیه کن، نماینده تعیین کن و ... ولی چرا تشکیل نشد؟ نه فلسفه بنا و نه جمع‌بندی تاریخی داشتند. این در خصوص سؤال اول شماست.

درباره‌ی سؤال دوم هم باید بگوییم که مصدق در حوزه دموکراسی رادیکال عمل می‌کرد ولی رادیکالیسمش عقلانی بود. ولی الان در این گفتمان‌های جدید، همان‌طور که ایدئولوژی تبدیل به فحش سیاسی شده، رادیکالیسم هم این‌طوری شده که انگار هرکس رادیکال است خل و چل است و عاشق نوبتی است و هر بهار عاشق چیزی می‌شود و بعد هم که بهار تمام می‌شود سراغ کارش می‌رود. نه چنین نیست. ایران رادیکالیسمی عقلانی را تجربه کرده است. پرتوی از قرآن[1] سمبل رادیکالیسم عقلانی در برخورد با قرآن است. اقتصاد ملی مصدق و سازه‌های دموکراسی مصدق سمبل عقلانیت رادیکال است. مصدق نیامد مثل الان عمل کند و شورا را از شهر درست کند. در سال‌های ۱۳۳۱ و ۱۳۳۲ بیست و سه هزار و اندی شورای ده و دهستان درست کرد. شرح وظایفشان را مشخص کرد. منبع تأمین مالی‌شان را معین کرد که حالا دفعات بعد صحبت خواهیم کرد. این رادیکالیسم بود. رادیکالیسم نشان‌دهنده‌ی چیست؟

---

۱. پرتوی از قرآن، طالقانی، محمود، تهران، شرکت سهامی انتشار. این کتاب بارها در سال‌های متمادی بازنشر شده است.

نشان‌دهنده این است که تو با مبانی وضع موجود برخورد کنی. این یعنی رادیکالیسم. حالا باید با توجه به تجربه‌ی ایران در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ و تجربه‌ی سی‌ساله‌ی جمهوری اسلامی عقل را هم به رادیکالیسم تزریق کنی، وگرنه سرانجام ندارد. مصدق ۲۰% بهره‌ی مالکانه را زد. دست مالک، مباشر و ارباب را در روستا قطع کرد. آن ۲۰% را آورد منبع مالی شورای ده و دهستان کرد. ساخت و ساز در روستا را به شورا داد. حمام، غسال‌خانه، قبرستان و ... همه‌ی اینها را به روستایی‌ها داد. روستایی احساس آدمیت کرد. به این رادیکالیسم عقلی می‌گویند. در حوزه سیاسی هم بود. یا به عنوان مثال «آزاد باش» کامل به نیروهای معارضش داد. چلنگر[1] هر بار کاریکاتور مصدق را با لمپن‌بازی می‌کشید و جوک می‌گفت و ... اما اصلاً مصدق به چلنگر نزدیک نشد. حزب توده انواع فحاشی‌های تاریخی ـ ایدئولوژیک را به مصدق کرد ولی مصدق به هیچ روی معترضش نشد. مصدق با حزب توده خیلی متعالی برخورد می‌کرد. اینها رادیکالسم عقلانی می‌شود. منظور از رادیکالیسم سیاسی این است. رادیکالیسمی حسی و خود به خودی نیست. انشاءالله سر جایشان هم رادیکالیسم اقتصادی و ملی مصدق و هم رادیکالیسم دموکراسی ملی او را باز می‌کنیم.

پرسش: موضع‌گیری‌هایی هست از این قبیل که مصدق می‌توانست تعامل بیشتری با شاه داشته باشد و اگر این تعامل را برقرار می‌کرد به این سرانجام نمی‌رسید. نظر شما درباره‌ی این قبیل تحلیل‌ها چیست؟ آنها را چقدر نزدیک به واقعیت می‌بینید؟ برای مثال آقای عبدالمجید مجیدی هم چنین تحلیلی دارند.

پاسخ: بالاخره مصدق هم سیری داشت. اختلاف سنی نیم‌قرنی بین مصدق و شاه وجود داشت. اولاً مصدق همیشه [جایگاه] شاه را با واژه‌هایی مثل اعلی‌حضرت و پادشاه ایران لحاظ کرد. با این اختلاف سن و کسوت همه‌ی سلام‌ها به دیدن شاه رفت. شاه اصلا پیشینه‌ای نداشت. کاری نداریم که شاه بود، ولی چیزی نداشت. از سوئیس آمده بود ایران و اینجا هم بر اساس سلسله آمده بود شاه شده بود. تجربه‌ای و مایه‌ای نداشت. ولی مصدق اینها را رعایت می‌کرد. سلام‌ها را می‌رفت. به او گزارش می‌داد. احترامش را داشت. تا روز آخر هم این‌طور نبود که با او آنتاگونیستی برخورد کند. شاه

---

۱. چلنگر روزنامه‌ی فکاهی و سیاسی ایران بود که بین سال‌های ۱۳۲۹-۱۳۳۲ منتشر می‌شد.

با مصدق آنتاگونیستی برخورد کرد. مصدق هیچ وقت احساسی‌گری نکرد. مثلاً ببینید فضا فراهم است، بگوید به فرض شاه را خلع کنیم و جمهوری اعلام کنیم. در حالی که با آن همه حمایتی که از او می‌شد امکان چنین کاری را داشت، ولی هیچ‌وقت این کار را نکرد. شاه در حقیقت کمپ انتخاب کرده بود. این قبیل تحلیل‌ها که می‌گویند این ارتباط باید دوسویه باشد بگویند که چه قدمی به این سمت برداشت. او هیچ قدمی برنداشت. چه کسانی را انتخاب کرد؟ میدان را به چه کسانی داد؟ به قاتلین افشار طوس داد. کانون بازنشستگان ارتش لانه‌ی سپهبد و سرلشگرهای فاسد زنباره‌ی دائم‌الخمر اختلال‌گر بود، که نقش ویژه‌ای در کودتا ایفا کردند. شاه بعد از کودتا زورخانه‌ی شعبان را افتتاح کرد. هر خارجی‌ای که به ایران می‌آمد، او را به زورخانه‌ی شعبان می‌بردند. شعبان را سمبل ملی کرد. صاحبان این تحلیل‌ها باید سیر شاه را هم ببینند. او با کرملیت روزولت ملاقات کرد. روزولت طرح کودتا را داد. طرح کودتا را پذیرفت. آیا مصدق به عنوان عنصر ملی ظرفیت نگهداری داشت یا زاهدی؟ ببینید تکنوکرات‌هایی که به شاه پیوستند چه وضعیتی داشتند. شاخص‌ترین‌هایشان اقبال بود، مجیدی بود. شما خاطرات علم را بخوانید، برخوردی را که شاه با دکتر اقبال می‌کند ببینید. اقبال دوره‌ای رئیس شرکت ملی نفت شد و دوره‌ای کمابیش طولانی، از ۱۳۳۵ تا ۱۳۳۹ نخست‌وزیر بود. شاه مثل نوکر و پادو با او برخورد می‌کرد. عکسی تاریخی از رفتن شاه به سازمان برنامه هست. خداداد فرمانفرمائیان[1] آن موقع رئیس سازمان برنامه بود. حالا خداداد فرمانفرمائیان از خانواده فرمانفرما است، شاه‌زاده‌ی قاجار هست، نزدیک به شاه است، پایه‌ی پوکر اطرافیان شاه است، همه اینها هست ولی وقتی پیش شاه ایستاده مثل جوجه می‌لرزد. عبدالمجید مجیدی[2] برنامه‌ی پنج‌ساله‌ی اول را ریخت. قیمت نفت که چهار برابر شد، شاه گفت باید حجم مالی برنامه دو برابر شود. کارشناسان، آقای بهمن آبادیان

---

۱. خداداد فرمانفرمائیان. (۱۳۰۷-۱۳۹۴). اقتصاددان و رئیس پیشین بانک مرکزی و سازمان برنامه و بودجه‌ی ایران. توسعه در ایران ۱۳۲۰ - ۱۳۵۷، جمعی از نویسندگان، ویراستار غلامرضا افخمی، تهران، گام نو، ۱۳۸۵.

۲. عبدالمجید مجیدی. (۱۳۰۷-۱۳۹۲). رئیس سازمان برنامه و بودجه‌ی ایران در سال‌های ۱۳۵۶-۱۳۵۱ بود. خاطرات عبدالمجید مجیدی وزیر مشاور و رئیس سازمان برنامه و بودجه(۱۳۵۱-۱۳۵۶)، ویراستار حبیب لاجوردی، تهران، گام نو، ۱۳۸۵.

و دیگران موضع گرفتند. کارشناس‌هایی بودندکه دید کارشناسی داشتند. سال ۱۳۵۳ بود. شاه جلسه‌ی مستقلی برای تجدیدنظر در برنامه‌ی سوم در رامسر گذاشت. یکی از همین دو نفر کارشناس مواضعش را گفت. شاه به او فحش ناموس داد و بیرونش کرد. کارشناس ارشدی که بعدها کارشناس بانک جهانی شد. مجیدی چه؟ مجیدی چه محلی از اعراب داشت؟ به عنوان رئیس سازمان برنامه ملحوظ بود؟ نه. شاه نظرش را خواست؟ نه. حجم برنامه باید دو برابر شود! چه اتفاقی افتاد؟ حجم مالی برنامه‌ی پنجم تجدیدنظر شده، چهار برابر حجم مالی برنامه‌های اول، دوم، سوم و چهارم ایران بود. فاجعه شد. شما در زیربنای ثابت عنصر مالی بریزید. از سال ۱۳۵۳ حالت تهوع به اقتصاد ایران دست داد. این محصول کارشناسی شخص شاه بود. کدام به بروکرات میدان داد؟ خیمه‌شب‌بازی حزب رستاخیز و قبلش حزب ملیون علم و حزب مردم اقبال و ... همه‌اش خیمه‌شب‌بازی بود. علم می‌گوید من و اقبال را خواست؟ این دوتا هم که تیپ‌های بروکرات هستند. اقبال تکنوکرات و علم هم بروکرات . شاه می‌گوید با این حزب ملیون مردمی که داری، بیا نمایش دموکراسی در ایران راه بیاندازیم. بعضی جاها به دولت (دولت هویدا، نه شخص خودش) انتقاد کنید. بعد علم می‌گوید اقبال این کار را کرد. بعد علم می‌نویسد شاه اقبال را خواست و جلوی من به اقبال گفت این چه غلطی بود که تو کردی. اقبال گفت اعلی‌حضرت شما خودتان گفتید. شاه گفت تو غلط کردی به دولت انتقاد کردی. یعنی او اصلا آدمی نبود که قواعد دموکراسی را بتواند بفهمد. در سال ۱۳۵۶ هم در حچل افتاد. آمد حقوق بشر و دموکراسی‌بازی راه بیاندازد. اصلاً طرح کار دموکراسی هم نبود. در کوچه‌ی دوسر بن‌بست افتاد. اگر آزادی می‌داد، انقلاب می‌شد و اگر آزادی نمی‌داد، باز هم انقلاب می‌شد. بنابراین، او اصلاً آدمی نبود که اهل مشورت باشد یا اهل معیار دادن به کارشناس، تکنوکرات و بروکرات باشد. دولت ملی را او براندازی کرد. مصدق که برانداز سلطنت نبود. شاه برانداز حکومت ملی بود. اینکه الان آقای مجیدی و دیگران بعد از گذشت شصت سال از کودتا و آمدن VOA و آقای جلال متینی[1] و شوکت وسط آمده‌اند و می‌خواهند بگویند قیام ۲۸ مرداد ملی بود و انقلاب بود و کودتا نبود و... [چندان محل اعتنا نیست]. حالا آقای مجیدی هم آمده در خاطراتش این‌طوری می‌گوید. چنین امکان‌هایی به هیچ وجه وجود نداشت. برخورد

۱. نگاهی به کارنامه سیاسی دکتر محمد مصدق، متینی، جلال، تهران، کتاب‌سرا، ۱۳۸۷.

مصدق با شاه تعالی‌بخش بود. رعایت شاه بودنش را می‌کرد؛ البته شاه مشروطه‌ی سلطنتی و نه بیشتر. با چه مناسبت و چه صلاحیتی [باید بیشتر از این ملاحظه می‌شد]؟ الان بسیاری از کشورها سلطنت مشروطه‌اند: اسکاندیناوی، ژاپن و ... . مگر شاهشان این‌طوری است؟ یکی از دوستان ما نروژ رفته بود. می‌گفت به سوپرمارکتی رفته بود و خرید کرده بود. در سبد گذاشته بود و رفته بود دم صندوق حساب کند. آقای مسنی هم جلوی او بوده که او هم می‌آید حساب کند. وسایلی را که خریده بود داخل سبد دوچرخه‌اش می‌گذارد و رکاب می‌زند و می‌رود. او پادشاه نروژ بود. دیگر کدام دیوانه‌ای هست علیه او اسلحه بکشد و آن را بیندازد؟ پادشاه مشروطه‌ی سلطنتی است. با سلامی و علیکی و تشریفاتی و... . شاه که اصلاً به این چیزها قائل نبود. رئیس شورای عالی انقلاب فرهنگی، رئیس ستاد بزرگ ارتش‌تاران، رئیس شورای عالی اقتصاد و ... بود! آن هم در عصری که همه‌ی تخصص‌ها داشت به صورت مویرگی منشعب می‌شد. دهلیز چپ و راست قلب هر کدام متخصص دارد. چون نسل شما چشمش به گل روی جمهوری اسلامی باز شده است، فکر می‌کنید قدیم طور دیگری بود. [نه،] او هم ولایت فقیه خاص خودش را داشت. او هم می‌خواست به تمدن بزرگ برسد. مرتب شعار می‌داد که پنج سال دیگر به سوئد می‌رسیم و ده سال دیگر به فلان می‌رسیم. جمله‌ای در یکی از کتاب‌های سفارت آمریکا هست که خیلی قشنگ گفته است. سال ۱۳۵۳ گفته ما باید به او تفهیم کنیم که سقف پرواز او دبی است، نه آلمان. یعنی با این ساز و کار عقب‌مانده‌ای که داری، در برابر دبی می‌توانی برتر باشی، نه آلمان. بنابراین، به غایت مرتجع و ددمنش بود. همین خاطرات علم را بخوانید. حکم اعدام‌های اصلی بچه‌ها را خودش می‌داد. خودش نه اهل مساوات و نه اهل مدارا بود. رئیس دولت ملی را خودش سرنگون کرد. او براندازی کرد. با چه کسانی؟ با شعبان و رمضان یحیی و طیب و ملکه اعتضادی و... . با جریان ملی مصدق را کنار زد یا با جریان عقب‌مانده‌ترین و سیاه‌ترین نیروهای اجتماعی تاریخ ایران؟ مجیدی و امثال او هم خودشان کارنامه دارند. منتها الان از آنجا که جمهوری اسلامی همه چیز را تا آخر رفته، دیگر زبان به روی رژیم شاه بیهوده بسته شده. وگرنه هیچ منفذی برای تنفس دولت ملی با حضور شخص شاه، با آن همه ولعش برای قدرت، وجود نداشت.

خسته نباشید.

مردم، ایدئولوژی

نشست سی و هشتم

سه شنبه ۲۰ آذر ماه ۱۳۸۶

به نام خدا. با شب بخیر خدمت دوستان و با اجازه‌ی همه‌ی برادران و خواهران بحث را آغاز می‌کنیم. سی و هشتمین جلسه و جلسه‌ی هفتم ملی شدن صنعت نفت است. امشب به طور مشترک بحث مردم و ایدئولوژی را پیش می‌بریم. انشاءالله سه جلسه‌ی دیگر صرف نهضت ملی می‌شود تا از نهضت ملی عبور کنیم به فراز ۱۳۳۹-۱۳۴۲ برسیم. در همان چهارچوب قبلی پیش آمدیم و از جهان عبور کردیم. فضاشناسی دهه‌ی ۱۳۲۰ ایران صورت گرفت. مطالبات، شعارها و رهبری را پشت سر گذاشتیم. امشب به مردم و ایدئولوژی نهضت ملی می‌رسیم.

مردم

مردم ضمن اینکه جامع کل هستند و ویژگی‌های کلی و پایدار تاریخی دارند، در هر دوره هم ویژگی‌های خاص خودشان را دارند. یعنی مردم، هم مردم تاریخی و هم مردم دورانی هستند.

مردم دوران

مردم در سه ایستگاه انتظار

مردم دوران نهضت ملی، یا دوران دهه‌ی ۱۳۲۰، که ابتدایش با سرنگونی رضاشاه و انتهایش با جشن ملی «ملی شدن سراسری صنعت نفت» رقم خورد، ویژگی‌هایی چند داشتند. مردم این دوره در سه ایستگاه انتظار ایستاده بودند: ایستگاه دستاورد؛ ایستگاه کرامت؛ ایستگاه مشارکت.

دستاورد

در مشروطه، چیزی عاید مردم نشد. به آرمان‌ها و دیدگاه‌هایی جدید مجهز شدند، برخی به مجلس اول رفتند، برخی هم ظرفیت‌هایشان را در انجمن‌ها، صنف‌ها و

مطبوعات آزاد کردند، اما دوران ناپایداری بود و مثل دوره‌های بعد، که تا الان هم تکرار می‌شود، شرایط با مردم عقد دائم نسبت و عقد متعه[1] بست. مردم متعه‌ای را در دوران کوتاه مشروطه تجربه کردند، به دستاورد پایداری نرسیدند و طبیعی است که در این دوره طالب دستاورد بودند.

کرامت

مشروط کرامتی حداقلی و کوتاه‌مدت برای مردم به ارمغان آورد ولی این کرامت هم حباب بود. این حباب در هر کشوری با ابزاری گوناگون ترک می‌خورد. در ایران حباب اول کرامت که روییدن گرفت بعد از مشروطه با چکمه‌ی رضاخان ترک خورد و دیگر کرامتی در بین نبود.

مشارکت

ایستگاه انتظار نهایی مشارکت بود.

لذا مردم در سه ایستگاه منتظر ایستاده بودند. در ایستگاه دستاورد [ایستاده بودند] تا دستاوردی را رؤیت کنند، در آغوش بگیرند، دستاوردها سر سفره‌ی‌شان بیاید، به منزلشان بیاید و در آموزش بچه‌های‌شان متعین شود. بعد از عبور از تنگه‌ی قجر و سیاه‌چاله‌های رضاخانی در پی کرامت دورانی و سرانجام [درصدد] مشارکت بودند.

در جستجوی مجاری تخلیه ظرفیت

ظرفیت‌ها [تا حدی] در انجمن‌ها، احزاب، پارلمان، صنف و ... آزاد شد منتها با روی کار آمدن رضاخان و کم مسئولیتی رهبران مشروطه ظروف مشارکت و آزادی ظرفیت‌ها از بین رفت. [اکنون دوباره] در جستجوی مجاری تخلیه‌ی ظرفیتشان بودند.

در پی دولت‌مردان صاحب فضیلت

مردم بعد از تجربه‌ی قاجارها و تجربه‌ی رضاخان و کابینه‌اش در پی دولت‌مردان صاحب‌فضیلت بودند. [کسانی که] علمی داشته باشند، تشخصی داشته باشند، متانتی داشته باشند، پاک‌منش و پاک‌رفتار باشند. مردم در این ایستگاه منتظر ایستاده بودند که دهه‌ی ۱۳۲۰ رسید و طی شد و آرام آرام پیش رفت. می‌شود گفت دهه‌ی ۱۳۲۰ هم از

---

۱. عقد موقت.

نظر پدیدار شدن نحله‌های مختلف ایدئولوژی، که انشاءالله امروز در حد فرصت بررسی‌شان می‌کنیم، هم از نظر احزاب، اصناف، مطبوعات و پاتوق‌های مدنی پرترافیک‌ترین دهه‌ی ایران بود. این دوران پرترافیک را با دوران قبل از آن مقایسه کنید که هیچ چیزی نبود. در دوران رضاخان، نهایتاً هیئت‌های مذهبی و خیراتی و مبراتی، آن هم در سطوحی خاص، اجازه‌ی فعالیت داشتند. لذا دوران جدید که رسید مردم در این سه ایستگاه انتظار شلوغ ایستادند.

رهبری دوران

رهبری در سه ایستگاه انتظار

رهبری نهضت ملی موازی با مردم سیری را طی کرده بود. به این مفهوم که او هم مشروطه را تجربه کرد، احزاب بعد از مشروطه را تجربه کرد، قبل از مشروطه اروپا را دیده بود. فکرش منور شده بود. رهبر نهضت با حقوق و رابطه‌ی دولت ـ ملت آشنا شده بود. یکی از رساله‌ی خودش درباره‌ی مقایسه‌ی حقوق پارلمانی اروپا و ایران بود و موضوع رساله‌ی دیگرش آزادی اقتصادی در ایران و اروپا بود که سیرش را هفته‌ی پیش خدمتتان مرور کردیم. این رهبر که او هم مشروطه، سرکوب بعد از مشروطه، تغییر سلطنت از قاجار به رضاخان و ... را تجربه کرده بود در سه ایستگاه منتظر ایستاد.

پس هم مردم در سه ایستگاه منتظر ایستادند، هم رهبری و شخص دکتر مصدق در سه ایستگاه به انتظار ایستاد. هم‌چنان که مردم در سه ایستگاه منتظر بودند، مصدق هم در میانه‌ی میدان دهه‌ی ۱۳۲۰ در سه ایستگاه انتظار می‌کشید.

گل کردن حس ایرانی

رهبری در ایستگاه اول انتظار می‌کشید تا عشق ایرانی گل کند. این عشق در مشروطه یک مرحله تخفیف پیدا کرد و بعد در دوران رضاخان به طور جدی سرکوب شد.

تملیک ملی

ایستگاه دوم انتظار تملیک ملی بود. [او منتظر بود تا] مردم بالاخره به نقطه‌ای برسند که احساس تملک ملی کنند. این حس تملیک هم متوجه منابعشان و هم متوجه منافعشان باشد.

مسیر ترقی

[سومین ایستگاه انتظار این بود که] ایران بعد از ۱۲۷، ۱۲۸ سال حکومت قاجار و بیست‌ساله‌ی دوران رضاخان بتواند مسیر ترقی اقتصادی، سیاسی و اجتماعی را طی کند.

ویژگی‌های رهبری دوره

[رهبر منتظر در آن سه ایستگاه چند ویژگی داشت.] جمع‌گرا بود. مردم را باور داشت. دیدگاهش بسیجی بود. طبق ادبیات آن روز، به بسیج همه‌ی آحاد مردم و تمام خلق فکر می‌کرد. شارح و شرح‌دهنده بود. افشاگر بود. آموزگار بود.

وصل تاریخی مردم ـ رهبری

اکنون مردم در سه ایستگاه انتظار و رهبری هم در سر ایستگاه انتظار به نقطه‌ی وصل تاریخی می‌رسند. اینجا برای اولین بار است که بین رهبر دوران با مردم دوران پیوندی هم دموکراتیک، هم عاطفی و هم، در حد امکان، معقول و منطقی برقرار می‌شود.

ملاقات کیفی در ایستگاه‌های انتظار (هرکه با کار خود با بار خود)

ملاقاتی کیفی در سه ایستگاه انتظار دست می‌دهد. مثل ایستگاه متروکه شلوغ است و ناگهان آدم کسی را می‌بیند که به هیچ وجه فکرش را نمی‌کرده است، اینجا هم مردم مصدقی را می‌بینند که به هیچ وجه فکرش را نمی‌کرند. فرهیخته‌ای دست‌پاک، جیب‌پاک، ذهن‌پاک و سرشت‌پاک. طبیعی است که مصدق ضعف‌های خودش را دارد، نمی‌خواهیم مصدق را تقدیس کنیم، ضعف‌های مصدق را در جلسه‌ی آخر باز خواهیم کرد، اما بالاخره فرد وارسته و صاحب تشخصی به توده‌ای رسید که آنها هم در انتظار بودند. ملاقاتی طبیعی صورت گرفت. در این ملاقات کیفی و طبیعی در ایستگاه انتظار هرکس با کار خودش و با بار خودش آمد. رهبری کار و باری داشت، پی‌گیری، شفافیت، دستاورد، کرامت‌بخشی، ظرفیت‌سازی و بالاخره اقتصاد دورانی [کار و بار او بود]. مردم هم همین‌طور، [با کار و بار خودشان آمدند]. مردم در این ۲۷ ماه و ۱۵ روز و قبل از آن، که در مجموع فاز ملی شدن بود، نقش پشتیبان را به عهده گرفتند و لجستیک نهضت ملی شدند، آورنده شدند و پیش‌برنده شدند. ملاقاتی بسیار کیفی بود. این ملاقات نه

اجباری بود و نه تحمیلی. به تناسب قدمی که رهبری به سمت مردم می‌گذاشت، مردم هم دسته جمعی سر قرار می‌آمدند.

رهبری

شفافیت، پیگیری، دستاورد، کرامت بخشی

شفافیت مصدق در این بود که اهل گزارش‌دهی بود. وقتی در پارلمان بود، گزارش می‌داد. وقتی هم که در دولت بود، گزارش می‌داد. اهل گزارش دادن و اهل توصیف وضع موجود بود. این خیلی مهم است و تفاوت دارد با وقتی که جریانی و رهبری می‌گذارد مسائل انباشته می‌شود و می‌خواهد بغض بترکاند. به هنگام ترکیدن بغض، مردم دیگر فرصتی برای مواجهه با مشکلات رفع و رجوع و حل و فصل ندارند. اما طرح هر مسئله در جای خود ظرفیتی ایجاد می‌کند برای اینکه مردم نقش پشتیبان و لجستیک را ایفا کنند. مصدق از مجلس چهاردهم شروع به کار توضیحی کرد و هر کجا به مشکل بر می‌خورد به مردم توضیح می‌داد. در کابینه هم همین‌طور بود. وقتی با معضلی برخورد می‌کرد که نمی‌توانست کار را پیش ببرد، در بیرون به مردم گزارش می‌داد. بنابراین، شفافیت مصدق شفافیت عینی بود. گزارش‌ده و اطلاع‌رسان بود. پی‌گیر بود. در پی دستاورد بود. در پی کرامت‌بخشی بود.

ظرفیت‌سازی

دو اتفاق بسیار مهم از منشأ رهبری دوران متصاعد و متبادر شد. مصدق برای ظرفیت‌های ملتهبی که در انتظار سفره‌ای برای فعل و انفعال بودند بسترسازی کرد. شورای ده و دهستان را ترتیب داد. [طی] سال‌های ۱۳۳۱ و ۱۳۳۲ چیزی حدود بیست و سه هزار و خرده‌ای شورای ده و دهستان در ایران تشکیل شد. این شوراها چندان هم صوری نبود. در سه چهار سال گذشته قوانین، مقررات و آیین‌نامه‌های شوراها صوری است. یعنی بیشتر جنب دولت است تا اینکه در عرصه‌ی عمومی باشد. بیشتر جنب دولت و کمتر در عرصه‌ی عمومی است. در حالی که شوراهای آن زمان شوراهایی متعین بود؛ شورای روشنفکری نبود که فقط بنشینند و بحث کنند. مصدق ساخت و ساز روستا را به شورای ده و دهستان داد. حمام، غسال‌خانه، آب‌ریزگاه، کشتارگاه و ... را دست روستایی داد. آن دو اتفاق مهمی که از منشأ رهبری دوران متصاعد و متبادر شد یکی این بود که رگ حیات ارباب را قطع کرد. رگ حیات ارباب و محل ارتزاق او ۲۰%

بهره‌ی مالکانه‌ای بود که از ارباب‌ها و دهاقین دریافت می‌کردند. مصدق این ۲۰% بهره‌ی مالکانه را قطع کرد. دیگری اینکه مصدق برای شوراهایی که به وجود آورد منبع مالی تعریف کرد. یعنی [آنها را] رها نگذاشت. آن ۲۰% بهره‌ی مالکانه‌ای که دیگر روستایی‌ها به ارباب نمی‌پرداختند، منبع تأمین مالی شوراها شد. شوراها با استفاده از این منابع مالی تولید را رونق دادند و به این ترتیب، برای صنعت‌گر ظرفیت ایجاد شد. در مجموع مصدق فضا را برای ظرفیت‌ها باز گذاشت.

اقتصاد دورانی

مهم‌تر از همه‌ی اقدامات و اتفاقات پیش این بودکه مصدق اقتصاد دورانی را رقم زد. می‌شود گفت در همه‌ی فرازهای محل بحث، که سه چهار فراز را با هم مرور کرده‌ایم، قبل از نهضت ملی فقط نهضت جنگل بود که به معشیت میدانش اندیشید. میرزا با نبوغی نسبی که داشت سعی کرد [کاری کند تا] توده‌ی گیلکی‌ای که به جنبش جنگل پیوستند، چه سربازش شدند و چه پشتیبانش، حس کنند تغییری در زندگی‌شان ایجاد شده است. [به این منظور] در زمان حکومت جنگل و بعد هم در زمان حکومت شوروی، که هشت نه ماهه‌ی آخر حیات جنبش جنگل بود، اصلاحات ارضی‌های موردی و مناسبتی در منطقه‌ی گیلان رخ داد. وضع اقتصادی توده‌ی دهقانی حوزه‌ی جنبش جنگل بهتر از گذشته شد؛ حداقل بهتر از گذشته شد. میرزا نوعی اقتصاد سایه‌ی دورانی را برای جنبش جنگل به ارمغان آورد. اما از جنگل که بگذریم، با توجه به اینکه جنگل جنبش سراسری نبود و جنبش منطقه‌ای بود، در میان همه‌ی جنبش‌های سراسری دیگر، چه مشروطه که تا حدودی سراسری بود و چه نهضت ملی، کسانی که هم نهضت ملی را دیدند و هم انقلاب را دیدند عنوان می‌کنند که بُرد روستایی نهضت ملی و بردش در شهرهای درجه‌ی دو و درجه‌ی سه خیلی بیشتر از انقلاب بوده است. البته رد این حرف را چندان نمی‌شود با پژوهش گرفت و رهیابی کرد اما بالاخره پس‌پیشانی گذشتگان و نسل قبل از ما می‌تواند صحه بگذارد روی این گزاره که بُرد اجتماعی جنبش ملی شدن بیشتر بود یا انقلاب بُرد اجتماعی؟

مردم

پشتیبان

در پنج شش فرازی که سراسری بوده‌اند فقط فراز نهضت ملی است که اقتصاد دورانی دارد. جلوتر در بحث توسعه‌ی اقتصادی می‌بینیم که همه به نوعی از دوران به شکل اقتصادی متنفّع هم شدند. لذا اقتصاد دورانی بحث خیلی مهمی است که فقط در دوران مصدق توانست رقم بخورد. از آن طرف، مردم هم وقتی پیگیری، شفافیت، ظرفیت‌سازی و اقتصاد دورانی مصدق را دیدند کم‌فروشی نکردند و کم مایه نگذاشتند و پشتیبان بودند. از زمانی که بحث ملی شدن در مجلس پیش آمد و مصدق و فراکسیون اقلیت [آن را] به بیرون از مجلس آورند و در سطح مطبوعات موج‌افشانی کردند، مردم به میزانی که دریافتند در گذشته‌ی اقتصاد ایران چه اتفاقاتی پیرامون نفت رخ داده و BP چه بلایی بر سر اقتصاد ایران آورده است حامی و پشتیبان ایده و اصل نهضت ملی شدند.

آورنده

[در این وضعیت،] مردم آورنده هم شدند. اگر دوستان جوان روزنامه‌های ۱۳۲۹ تا ۱۳۳۲ را تورقی کنند می بینند که خیلی آموزشی است. [دفتر] روزنامه‌ی اطلاعات [روزنامه‌های] آن دوره را افست و [در اندازه‌ای] بزرگ‌تر از A4 با حذف صفحات اضافی و کاملاً شسته و رفته چاپ کرده و یک مجله شده است. قیمتش هم ارزان است. اگر دوستان آن را بخرند، منبع آرشیوی خوبی برای خانه یا پاتوق‌های خودشان محسوب می‌شود. آنجا متعدد خبر هست که مردم مایملک‌های کوچک و متوسط خودشان را به دولت ملی بخشیده‌اند. به عنوان مثال، فلان فرد در اصفهان منزلش را بخشیده، فلان فرد در شهر دیگر مغازه‌اش را بخشیده و سند به دولت اهدا کرده. چنین دهش‌هایی که طلسم رابطه‌ی دولت ـ ملت بکشند و اینکه ملت پشتیبان دولت و آورنده‌ی دورانی شوند که دولت وسط مدار تحول قرار گرفته است در تاریخ گذشته کم‌مانند بود. رانندگان کامیون طبیعتاً تیپ‌های فکری نیستند ولی آنها هم اطلاعیه‌ی مشترکی خطاب به دولت ملی مصدق می‌دهند که می‌گویند با توجه به اینکه دولت به علت قطع درآمد نفت یا خیلی قلیل شدن درآمد نفت بحران اقتصادی دارد ما کالاها را از مبادی ورودی به شهرهای مقصد به صورت مجانی حمل می‌کنیم، دولت هر وقت امکانش را داشت پولش را به ما بپردازد. چنین پدیده‌هایی [تا آن زمان] در ایران بی‌مانند بود و بعد از آن هم تکرار نشد. البته سال‌های اولیه‌ی جنگ و انقلاب، که فضا خیلی احساسی و عاطفی

بود، اتفاقاتی از این دست افتاد ولی تا قبل از دوره‌ی مصدق بی‌مانند بود. باز در همان خبرها می‌بینیم که زن‌ها تخم‌مرغ آوردند و به دولت اهدا کردند، زیور آلاتشان را اهدا کردند. اینها اتفاقات مهمی بود. زن‌ها در تنباکو هم و بعد از مشروطه هم فعال شدند. زمانی که مجلس صدر مشروطه فکر تأسیس بانک ملی را مطرح کرد در مجلسی که سید جمال واعظ وعظی احساسی را مطرح کرد و پیرامون ایده‌ی تأسیس بانک ملی موج‌افشانی کرد انباشتی از گردن‌بند، سینه‌بند، انگشتر و دست‌بند خانم‌ها به وجود آمد. در ۲۷ ماه و ۱۵ روز دوره‌ی مصدق هم از این دست خبرها زیاد است. اما اتفاق مهم‌تر اقدام جمعی جامعه بود. سرمایه‌دارهای ریز و خرد خریدار اوراق قرضه‌ی دولت مصدق شدند. مصدق اوراق قرضه‌ای با نرخ سود ۶% چاپ کرد که مردم خیلی جدی از آنها استقبال کردند. چون بحران مالی دولت را می‌دانستند و خب این هم بابی برای شرکت مردم در حل و تخفیف بحران بود.

پیش‌برنده

اما پشتیبانی و آورندگی یک طرف و پیش‌برندگی طرف دیگر است. مرحله‌ی اول پیش‌برندگی‌ها در مرحله‌ی ایده و اصل ملی شدن در ابتدای دولت دکتر مصدق بود که پیش‌برندگی مردم در عقب رفتن ارتجاع خیلی مؤثر بود، چه [ارتجاع] در وجه استعماری و انگلیسی و چه [ارتجاع] در وجه درباری و حاکمیتی. یک مرحله از پیش‌برندگی مردم اینجا بروز و ظهور جدی پیدا کرد و متعیین شد. اما دو مرحله‌ی دیگرش مهم‌تر بود.

پیش‌برندگی دوم در ۳۰ تیر بود که مردم دیگر آخرین داشته‌ی‌شان را، که خون بود، وسط آوردند. [در هر دوره‌ای] رهبران می‌آیند اما تا وقتی که پشتیبانی توده‌ای نداشته باشند، کیفی‌ترین، سازمان‌ده‌ترین و مدبرترین رهبران هم ابزاری برای پیش‌برد ندارند. مردم [در ۳۰ تیر] آمدند و خون دادند، [با خونشان] «یا مرگ یا مصدق» نوشتند، دیوارها با خون رنگ‌آمیزی شد و این اتفاق برای اولین بار بود که در ایران افتاد. در دوران تنگنا و قحطی مشروطه، مردم تبریز مثل چهارپا علف خوردند؛ آن هم کار خیلی مهم و قدم بزرگی توسط مردم تبریز بود. ولی در نهضت ملی مردم برای اولین بار آگاهانه خون دادند. کسی که تیر خورده، در حال جان دادن است و آخرین لحظات حیات را پیش رو دارد با آگاهی کامل، نه با حسی‌گری، می‌نویسد «یا مرگ یا مصدق»، «زنده باد

مصدق» و «مستدام باد حکومت ملی». اینها شعارهایی است که تصاویر همه‌ی‌شان وجود دارد. بنابراین، در ۳۰ تیر نقشی بسیار کیفی ایفا کردند.

پیش‌برندگی سوم در فراندوم بود. مصدق در مرداد ۱۳۳۲ رفراندومی برای انحلال مجلس گذاشت؛ مجلسی که از وجه ملی و دموکراتیکش و از پشتیبانی نهضت فاصله گرفته بود و منزل‌گاه مرتجعین شده بود. اینجا هم مردم با آگاهی آمدند به انحلال مجلس رأی دادند. این درس بزرگی از نهضت مشروطه بود. به قول ارمنی‌ها گاماس گاماس؛ یک قدم مردم آمدند، یک قدم رهبری، یک قدم مردم، یک قدم رهبری تا سرانجام در ایستگاه انتظار با هم ملاقات کردند و دستی کیفی به هم دادند. هر دو به هم متعهد بودند. یعنی رهبری مردم را فقط برای شعار دادن، پرکردن خیابان‌ها، تظاهرات و رأی دادن نمی‌خواست. برنامه‌ی سوم عمرانی که می‌خواست تدوین شود بخشی‌اش در دوران دولت هاشمی و بخشی‌اش هم در دوران دولت خاتمی بود؛ البته بیشترش در دوران دولت خاتمی تدوین شد. آن برنامه یک پیوست دارد که الان در کتابخانه‌ی سازمان برنامه و کتابخانه‌ی دانشکده‌ها هم هست.[1] آن پیوست خیلی مهم است. گزاره‌های نقادانه‌ای به وضع موجود جمهوری اسلامی دارد. البته دوران هم دوران گشایش بود و در حقیقت چیزی بود که از زیر دست در رفت. در فصل اجتماعی آن برنامه عنوان کرده‌اند که تلقی مسلط در جمهوری اسلامی در بیست سال گذشته (یعنی از سال ۱۳۵۷ تا ۱۳۷۷) بیشتر به انتظار از حضور مردم در انتخابات و تظاهرات معطوف بوده است. یعنی تلقی حاکمیت جمهوری اسلامی در بیست‌ساله‌ی ۱۳۵۷ تا ۱۳۷۷ از مشارکت این بود که مردم بیایند، رأی بدهند، بروند خانه‌ی‌شان و هر وقت هم که علیه گروه‌ها، بنی‌صدر، صدام حسین، امپریالیسم و... تظاهرات بود به صحنه بیایند، یعنی تلقی ساده‌انگارانه و کاملاً یک‌طرفه، یعنی خیابانی سرتاسر یک‌طرفه. ولی مصدق خیابان و رابطه‌ی یک‌طرفه با مردم برقرار نکرد. خودش آمد. برای مردم حیثیت، شرف،

---

۱. قانون برنامه‌ی سوم توسعه‌ی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران (۱۳۸۳-۱۳۷۹) مصوب ۱۳۷۹/۱/۱۷ مجلس شورای اسلامی، تهران، سازمان برنامه و بودجه، مرکز مدارک اقتصادی ـ اجتماعی و انتشارات، ۱۳۷۹.

نبوغ و دستاورد آورد و ظرفیت ایجاد می‌کرد. مردم هم آمدند. مردم هم دیدند آن طرف خیابان اتفاقی است و خیابان یک‌طرفه نیست.

تختی ورزشکاری بود که خودش با صلاحیت شایستگی پیدا کرد. ولی وقتی رژیم شاه دید تختی کیفی است و پایگاه مردمی دارد، سراغ برخی از ورزشکارها رفت تا آنها را بت کند. یک نفرشان وزنه‌بردار دوره بود که بعد نایب‌رئیس کمیته‌ی ملی المپیک شد؛ یعنی معاون غلامرضا [پهلوی، برادر شاه، که رئیس کل کمیته‌ی ملی المپیک بود]. نفر دیگر امامعلی حبیبی کشتی‌گیر بود. هر دو افرادی عامی بودند. رژیم امامعلی حبیبی را نماینده‌ی مردم آمل و بابل در مجلس کرد. یک بار امامعلی حبیبی آمد نطق پیش از دستور بخواند و مطالبات محلش را بگوید. گفت مردم آمل و بابل و حوزه‌ای که من نمایندگی‌اش را به عهده دارم خواهان آسفالت کردن جاده‌ی تهران ـ آمل و بالعکس هستند! این «بالعکس» [به یک معنا] در تحلیل سیاسی مهم است. مردم مدام از یک طرف جاده می‌آیند میدان را سیاه می‌کنند، در تظاهرات شرکت می‌کنند، رأی می‌دهند و ... . اما بالعکس چطور؟ چه کسی باید بالعکس برود؟ روحانیت که اجل از این حرف‌هاست که بالعکس بیاید. رهبران مشروطه هم که فقط کمی در پیاده‌روی بالعکس قدم زدند و خب میزانی که مردم آمدند آنها نیامدند. ولی این خیلی مهم است که در این دوره رهبری آمد که آخر سر بیش از مردم هم تاوان داد. سرکوب متوجه نیروهای سیاسی و شخص رهبری شد. زندان رفت. محاکمه کشید. تبعید رفت و در همان تبعید هم با ایران و مردم وداع کرد. بنابراین، مردم برای اولین بار دیدند که، به قول امامعلی حبیبی، آن طرف جاده هم کسی هم‌پای خودشان می‌رود، می‌آید، می‌دود، فکر می‌کند و ... . اتفاق مهمی بود. این اولین بار در تاریخ ایران است که طلسم رابطه‌ی دولت ـ ملت نه به لحاظ تئوریک، بلکه در صحنه‌ی عملی شکسته شد. هنوز روشنفکران ایرانی منتظرند سرفصلی برسد که طلسم رابطه‌ی دولت ـ ملت در ایران شکسته شود. خب این طلسم یک بار به طور غیرتئوریک و به طور طبیعی و غیرروشنفکری شکسته شد. اکنون باید تحلیل شود که آن طلسم که شکسته شد چرا پایدار نشد؟ چرا بعداً دیگر رابطه‌ی دولت ـ ملت در ایران به طور جدی شکل نگرفت؟

بنابراین، مردم و رهبری با هم ملاقاتی جدی سر آن ایستگاه‌های انتظار داشتند. مثل رابطه‌ی خدا با انسان، هر دو طرف مسئول بودند. همه فکر می‌کنند خدا ارباب تاریخ

است، به هیچ وجه حاضر نیست با کسی دست بدهد، میثاق امضا کند و امضا پای توافق بگذارد. نه، این‌طور نیست. رشد بشریت محصول توافق انسان و خداست. محصول دست دادن و میثاق است. این اتفاق در نهضت ملی هم افتاد. برای اولین بار دست دوطرفه بین رهبری و مردم داده شد و ایران سیر رشد خودش را پیش برد. جایی هم که رهبری دفع نشان داد، مردم واکنش خاص خودشان را نشان دادند. ۲۵ تا ۲۸ مرداد کار ویژه‌ای نکردند که آن اتفاق افتاد، که انشاءالله سر جای خودش تحلیل می‌کنیم.

پس ماحصل بحث این است که مبارزه‌ی اجتماعی دو طرف دارد. یک طرف رهبری و یک طرف مردم است. توافقی تاریخی [بین هر دو طرف] صورت می‌گیرد. ذیل این توافق تاریخی هرکس آورده‌ای دارد و با آورده‌هایشان طی مسیر می‌کنند. لاین‌های آن مسیر اتوبانی را هم هر دو طرف توافق با تسهیم و تقسیم وظیفه پر می‌کنند. البته پرانتز مردم در اینجا بسته نمی شود و در جمع‌بندی دوباره به مردم بر می‌گردیم.

ایدئولوژی نهضت ملی

بعد از پشت سر گذاشتن مردم سراغ ایدئولوژی نهضت ملی ایران می‌رویم. ایدئولوژی نهضت ملی برای تکوین و نضج این ایدئولوژی نو دو کمک‌کار داشت. ایدئولوژی فراتر از استراتژی و مشی سیر فرآوری را طی می‌کند. ایدئولوژی حتماً باید در پاتیل پخت دوران هم بخورد، وگرنه نمی‌شود اسمش را ایدئولوژی گذاشت. در آن پاتیل پخت حداقل چهار عنصر ریخته می‌شود که [از دل] آنها ایدئولوژی دورانی بیرون می‌آید، اعم از هر ایدئولوژی‌ای. ایدئولوژی یک دوران اصلاحات است. ایدئولوژی یک دوران آنتاگونیسم است. ایدئولوژی یک دوران مبارزه‌ی مسلحانه است. ایدئولوژی یک دوران ساخت و ساز و عمران و توسعه است. در پاتیل هر ایدئولوژی‌ای با هر ماهیتی باید چهار عنصر ریخته شود و با پاروهای قدیمی هم بخورد تا لعاب بدهد. اسم لعاب برتراویده از این چهار عنصر ایدئولوژی است.

عنصر اول ایمان و یقین است. این‌طور نیست که ایمان و یقین فقط برای فاز ملسحانه باشد. خیر، در آن دوره هم مصدق به عنوان رهبر دوره با خودش ایمان و یقینی وسط آورد. ایمان و یقینی که ده سال قبل از ملی شدن می‌گفت ما جول و پلاس BP را

به دریا می‌ریزیم. ایمان و یقین مختص افراد مذهبی و متشرع نیست. هر فردی که بر اساس مواضع و مشی خودش رزمنده باشد، یقیین و ایمانی دارد. ولو آن مشی پارلمانی و اصلاح‌طلبانه باشد، توسعه‌گرایانه باشد یا آنتاگونیستی و انقلابی باشد. عنصر اول ایمان و یقین است. عنصر دوم تجربه‌ی تاریخی است. عنصر سوم تئوری است. عنصر چهارم هم الزامات دوران است. پس در آن پاتیل چهار عنصر ایمانی، تجربی، تئوریک و دورانی ریخته می‌شود. از لعاب در هم آمیختن این چهار عنصر است که ایدئولوژی فرآوری می‌شود. اگر آن لعاب بیرون نیاید، ایدئولوژی‌ای در نمی‌آید. بعضی از حبوبات هستند که هیچ لعابی ندارند. اگر لوبیای قرمز و لوبیای چشم بلبلی را مَن مَن هم در دیگ بریزید، هیچ لعابی ندارد. ولی لوبیای چیتی لعاب دارد. عناصری هم که در پاتیل ایدئولوژی دورانی ریخته می‌شود باید نوعاً لعاب داشته باشد، مثل تئوری، مثل تجربه، مثل یقین و مثل وجه دورانی. به نظر من این ملات در دهه‌ی ۱۳۲۰ در پاتیل ریخته شد، هم خورد و در دوران دولت ملی گل داد. نه اینکه همه‌اش را مصدق فراهم کرده باشد، نه. هیچ‌کسی نیست که خودش همه‌ی عناصر را در پاتیل بریزد، خودش هم بزند، خودش دم‌کنی بگذارد، خودش لعابش را در بیاورد و خودش کف رویش را بگیرد؛ نه، به هیچ وجه این‌طور نیست.

دو کمک‌کار برای نضج ایدئولوژی ملی

ایدئولوژی ملی برای نضج یافتن دو کمک‌کار داشت، یکی کمک کار تاریخی و دیگری کمک‌کار دورانی بود.

کمک‌کار تاریخی

کمک کار تاریخی نضج ایدئولوژی ملی مجموعه‌ی تجارب انباشته از سلطنت قاجارها، فراز مشروطه و بیست ساله‌ی رضاخان بود. تجربه‌ها آرام آرام جمع شد و به عنصر تجربی برای فرآوری ایدئولوژی دورانی تبدیل شد. چون در گذشته بحث‌های این فرازها را کرده‌ایم، دیگر خیلی به لایه‌های عمیق تر آنها راه نمی‌بریم و [فقط] تیک می‌زنیم.

کمک‌کار دورانی

کمک‌کار دورانی شکل گرفتن ایدئولوژی ملی این بود که در دوران نوین بین‌المللی عنصر ملی در کشورهای مشابه کشورهای ما در حال فرآوری بود. آنها هم تجارب خودشان را داشتند، دوران خودشان را داشتند، یقین خودشان را داشتند. با آن عناصر ایدئولوژی هند فرآوری شد، ایدئولوژی چین فرآوری شد، ایدئولوژی قوام نکرومه[1] در آفریقا فرآوری شد. قوام نکرومه، ناصر، مائو، گاندی و نهرو در کنار عنصر تاریخی به عنصر ملی، که عنصر دورانی بود، به نضج و قوام پیدا کردن ایدئولوژی ملی در دوران نهضت ملی ما هم کمک کرد.

جریان‌های ایدئولوژیک درون نهضت ملی

اکنون بعد از توضیحی که خدمتتان داده شد، ببینیم جریان‌های ایدئولوژیک درون نهضت ملی چه جریان‌هایی بودند. سه جریان اصلی بودند که به ترتیب قابل تقسیم‌بندی‌اند. سه تراوش جریانی دو تراوش فردی داشتیم. تراوش‌های جریانی حزب ایران، نیروی سوم خلیل ملکی و خداپرستان سوسیالیست بودند. دو تراوش فردی هم یکی تراوش مصدق و دیگری تراوش کاشانی بود. البته [در میان تراوش‌های جریانی] تراوش حزب توده هم بسیار جدی بود، حتی جدی‌تر از همه‌ی احزاب یا نحله‌های سه‌گانه که نام برده شد. ولی ایدئولوژی حزب توده را در درون نهضت ملی می‌بینیم؛ [گرچه از طرفی هم] مقابل نهضت ملی ایستاد. اصلاً به عنصر ملی اعتقاد نداشت و به انترناسیونالیسم اعتقاد داشت. علت جدایی نیروی سوم و مرحوم خلیل ملکی از حزب توده همین بود. جلوتر توضیح خواهیم داد.

تراوش‌های جریانی

حزب ایران

می شود گفت که حزب ایران مقدم بر جریان نیروی سوم، خلیل ملکی، بود که منشعب از حزب توده بود و جلوتر از خداپرستان سوسیالیست روی عنصر ملی ایستاد و جدی هم ایستاد. دو جلسه‌ی قبل خدمت دوستان عنوان شد که در سال‌های ۱۳۲۱-

---

۱. قوام نکرومه. (۱۹۰۹-۱۹۷۲). بانی استقلال غنا و اولین رئیس‌جمهور این کشور.

۱۳۲۲ انجمن مهندسین تشکیل شد. انجمن مهندسین هم دو منشأ تأسیس داشت. یکی اینکه دوران جدید بود و فعالیت صنفی باب شده بود. اینها با ادبیات جدید NGOهای جدید بودند که حدود ۶۵ سال پیش شکل گرفتند. غیر از وجه اول که صنفی بود وجه دوم ملی بود. کارشناس خارجی آمده بود. میلسپو با شصت هفتاد نفر آمده بود و بانک ملی، وزارت مالیه و سیاست‌های پولی و مالی را در اختیار گرفته بود. میلسپو آمریکایی بود. یک بار هم زمان رضاخان آمده بود. این بار دومش بود که به ایران آمده بود. تیزهوش بود و ایران را می‌شناخت. در زمان رضاشاه هنوز آمریکا جریان مسلط نشده بود. [بعد از آن بود که] آرام آرام رفت تا مسلط شود. بعد از جنگ دوم مسلط شد. آن زمان سیاست‌هایش به نفع انگلیس بود. لذا مخالفت مصدق با میلیسپو در دوران رضاخان به این علت بود که عنوان می‌کرد ساز و کارهایی که میلیسپو در اقتصاد ایران تنظیم می‌کند به نفع حاکمیت و سیطره‌ی جریان سنتی انگلستان در ایران است. بنابراین، آمدن میلسپو عنصر ملی را در کنار عنصر صنفی گذاشت و باعث شد که انجمن مهندسین به وجود بیاید. انجمن مهندسین را مهندسین کیفی ایران به وجود آوردند. آقای فریور و آقای مهندس حسیبی تیپ‌های خیلی فکری بودند. از داخل انجمن و بیرون آن سی نفر هیئت مؤسس تشکیل شدند از آقایان جزایری، فریور، مرحوم زیرک‌زاده و آقای حسیبی، که این دو نفر از تکنسین پلی‌تکنیک فرانسه بودند، آقای معتمد، آقای مصور رحمانی که عنصر ملی خیلی فعالی بود، آقای محسن نصر، آقای عبدالله‌خان مؤذنی، خواجه‌نوری، گزیده‌پور و مکی، همه از چهره‌های مطرح بودند، هم در حوزه‌ی اجتماعی، سیاسی و روشنفکری و هم در حوزه‌ی صنفی و مهندسین. اینها در اردیبهشت ۱۳۲۲ اعتصابی به عنوان اعتصاب مهندسین در اعتراض به وضع موجود ترتیب دادند. از درون آن اعتصاب شعار «کار ایرانی، برای ایرانی، به دست ایرانی» در آمد که یعنی از استارت تا پایان به دست ایرانی باشد. شعار کیفی دوران بود. از دل این شعار آرام آرام حزب ایران در آمد. از مستندات حزب ایران که استفاده کنیم می‌بینیم که آنها پنج شش انتقاد کیفی مهم به وضع موجود ایران داشتند. یکی انتقاد به سستی، بی‌حالی و قضا و قدری بودن جامعه‌ی ایران بود، که نقد اجتماعی آنها و نقد به فساد حاکمیت و نقد بروکراتیکشان بود. نقد بعدی به شیوه‌ی تولید بود. این نقد می‌گفت شیوه‌ی تولید فلاحتی و عقب‌مانده است. آن موقع روی زمین‌های ایران خیلی تراکتور

نیامده بود. تازه با اصل چهار ترومن ماشین آلات به ایران آمد؛ از جمله جیپ‌هایی که صندوق عقب باز دارد و هنوز بعضی جاها هستند. به آنها جیپ‌های اصل چهار می‌گفتند. تراکتور و ماشین‌آلات کشاورزی هم با اصل چهار آمد. بنابراین، شیوه‌ی تولید در ابتدای دهه‌ی ۱۳۲۰ هنوز سنتی بود، اصل ۴ سال ۱۳۲۷ آمد و بیانیه‌ی حزب ایران برای سال ۱۳۲۲ است. زمانی که هنوز شخم و گاوآهن سر زمین‌ها بود. بعضی از جاها حتی گاو هم نبود و روستایی یا دهقان خویش را به پشت خودش می‌بست، می‌کشید، زمین را شیار می‌داد و شخم می‌زد. پس انتقاد سوم را به شیوه‌ی تولید فلاحتی داشتند. انتقاد چهارم [به] توزیع ناعادلانه‌ی ثروت و امکانات بود. انتقاد پنجم فرودستی کار مولد در ایران بود. در بیانیه‌ی‌شان عنوان کرده‌اند که اقتصاد را دلال‌ها و واسطه‌ها پیش می‌برند، یعنی نیروی مولد خیلی نقشی ندارد، مثل وضعیت امروز. این را شصت سال پیش ترسیم می‌کنند. خاطرنشان کردن این نکته در آن زمان خیلی اهمیت دارد. و بالاخره به ضرورت صنعتی شدن می‌رسند. مقاله‌ای هست تحت عنوان مبانی اقتصادی مرام حزب ایران که آن را آقای میرفندرسکی، از اعضای حزب ایران، نوشته است. از این مقاله و مستندات آن این پنج شش محور نقد تحلیلی بیرون می‌آید. ایدئولوژی حزب ایران، که از دل جریان مهندسین در آمد، خیلی فلسفی نبود. در مستندات حزب ایران که بگردیم تقریباً مبنای فلسفی و تئوریک نمی‌بینیم. رگه‌ها و شبحی می‌بینیم ولی عنصر ملی درون جدی است. و در آن عنصر ملی میل به صنعت، که شاخص اقتصاد پیشرفته است، جدی است. پس حزب ایران با دو عنصر ملی و میل صنعتی شکل گرفت. از آنجایی که حزب ایران بزرگ‌ترین حزب تشکیل دهنده‌ی جبهه‌ی ملی ایران بود، و اغلب اعضای کابینه‌ی دکتر مصدق، معاونینش و مدیرکل‌ها ، حزب ایرانی بودند. حزب ایران در پیش‌برد ایدئولوژی دوران، که ایدئولوژی ملی بود، نقش ویژه داشتند که جلوتر خواهیم گفت.

نیروی سوم، خلیل ملکی

اما نیروی و نحله‌ی بعدی نیروی سوم بود. بیشتر سنگینی نیروی سوم بر شانه‌های مرحوم خلیل ملکی فرو افتاده بود. خلیل ملکی در ۱۲۸۰ در تبریز متولد شد و رگه‌های ملی در او بود تحصیل متوسطه را در تبریز گذراند. در تهران به مدرسه‌ی صنعتی رفت که آلمانی‌ها درست کرده بودند. در تهران با سلیمان‌میرزا اسکندری آشنا شد. اول

تاندانس[۱] چپ و بعد فکر فلسفی چپ پیدا کرد. می‌شود گفت که او از تئوریک‌ترین تیپ‌های حزب توده بود. آقای خلیل ملکی در تاریخ معاصر ایران از جمله نوادر است. به این مفهوم که فکر اقتصادی و اجتماعی‌اش از دوران خودش خیلی خیلی جلوتر است. در میان نقدهایی هم که در زمان خود به مصدق به مصدق شده است عیار نقد آقای خلیل ملکی خیلی خیلی برجسته‌تر از دیگران است. نکاتی را گفته که دیگران نمی‌دیدند. چندگام از دوران خودش جلوتر بود. الان خیلی فرصت نیست که وارد ادبیاتش بشویم. [فقط اشاره‌ی گذرایی داشته باشیم به] ماهنامه‌ی علم و زندگی[۲] که آقای خلیل ملکی سردبیرش بود. الان اگر بچه‌ها به کتاب‌خانه‌ی ملی بروند، این ماهنامه را آنجا می‌بینند. انصافاً ملات این ماهنامه، حتی الان که حدود شصت سال از آن دوران می‌گذرد، وزن مخصوص و حرفی برای گفتن دارد. کتاب خاطرات سیاسی خلیل ملکی[۳] هم هست. یکی هم نامه‌های خلیل ملکی[٤] است که آقای همایون کاتوزیان تدوین کردند. خود آقای همایون کاتوزیان[٥] هم از جامعه‌ی سوسیالیست‌ها و پیرو خط خلیل ملکی بودند که در بیست سی سال اخیر خطوط سالم تبدیل اقتصادی را وارد ادبیات توسعه‌ی ایران کردند. خلیل ملکی در همان سال‌های ۱۳۲۵ و ۱۳۲۶ که می‌بیند نهضت ملی در ایران در حال آغاز است، از آنجا که پیشینه‌ی مشروطه هم در ذهنش

---

۱. واژه‌ی فرانسوی tendances به معنای گرایش و تمایل.

۲. ماهنامه‌ی علم و زندگی، صاحب امتیاز و مدیر مسئول: خلیل ملکی، سردبیر: جلال آل‌احمد، تهران، سال‌های ۱۳۳۵تا ۱۳۴۰ در شماره‌های مختلف.

۳. خاطرات سیاسی خلیل ملکی، با مقدمه محمدعلی همایون کاتوزیان، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۹۱.

٤. نامه‌های خلیل ملکی، پیشداد، امیر، همایون کاتوزیان، محمدعلی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۱.

۵. خشت خام، همایون کاتوزیان، محمدعلی، تهران، مرکز، ۱۳۹۳؛ اقتصاد سیاسی ایران: از مشروطیت تا پایان سلسله‌ی پهلوی، همایون کاتوزیان، محمدعلی، ترجمه‌ی محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۲؛ چهارده مقاله در ادبیات، اجتماع، فلسفه و اقتصاد، همایون کاتوزیان، محمدعلی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۴. آثار متعدد دیگری نیز از او چاپ شده است.

بود، دولت دوران رضاخان و فشارهای دوران رضاخان را هم لمس کرده بود، با سلیمان‌میرزا هم آشنا شده بود، در این دوره به عنصر ملی می‌رسد؛ عنصری که در حزب توده وجود خارجی نداشت. [به این ترتیب، خلیل ملکی] منتقد حزب توده بر سر دو عنصر می‌شود، یکی عنصر درون‌جوش و یکی هم عنصر ملی. خلیل ملکی در ۱۳۲۶/۱۰/۱۳ از حزب توده جدا می‌شود. هم‌زمان با او جلال آل‌احمد هم جدا می‌شود، همراه انور خامه‌ای که الان با حدود ۹۴ سال سن در قید حیات هستند. اینها توده‌ای‌هایی بودند که عملاً به مبارزه‌ی ملی پیوستند. از درون حزب توده در آمدند و منتقد حزب توده شدند. عنصر ملی در نیروی سوم، و بعدها در جامعه‌ی سوسیالیست‌ها که جلوتر خواهیم گفت، جدی بود. در نیروی سوم و چیستی آن باید بگوییم خلیل ملکی جهان را بخش‌بندی کرد. یک بخش‌بندی روی منطقه و یک بخش‌بندی روی ایران بود. بخش‌بندی‌اش روی جهان کیفی و متناسب با دوران خودش بود. می‌گفت یک سمت جهان در حال پیشرفت، و مشخصاً اروپا با کشورهای صنعتی پیشرفته، اروپای غربی وجود دارد و سمت دیگر شوروی و اروپای شرقی وجود دارند. ولی معتقد بود که این وسط هم نیروی سومی وجود داردکه نه در کمپ سرمایه‌داری است و نه در کمپ سوسیالیست شبه‌دولتی شوروی است. جهان را این‌طور تحلیل کرد. بلوک شرق، بلوک غرب و جهان سوم را برای اولین بار خلیل ملکی بود که در ایران مطرح کرد. به این اعتبار می‌گوید که همه‌ی جهان غرب و شرق و همه‌ی جهان کمپ سرمایه‌داری و کمپ سوسیالیستی نیست. طیفی هم این وسط هستند. ما باید به این وسطی‌ها باید بها بدهیم. اکنون با این بخش‌بندی سراغ ایران و منطقه‌ی خودمان می‌آییم. می‌گوید در ایران هم سه کمپ وجود دارد. یک کمپ استعماری، یک کمپ حزب توده که طرف‌دار اتحاد شوروی و جنبش کمونیستی بین‌الملل است و «یک طیف ملیون چپ هم وجود دارند که هم ملی‌اند و هم چپ‌اند، هم ملی‌اند و هم آرمان‌خواه هستند، هم ملی‌اند و دموکراسی را در این دوره از جهان برای ایران می‌خواهند و هم به توزیع عادلانه می‌اندیشند.» این نکته‌ای کیفی بود که مطرح کرد. به این اعتبار [این افراد] به نیروی سوم معروف شدند و نام نیروی سوم را بر خودشان گذاشتند.

خلیل ملکی دو روز بعد از انشعاب از حزب توده با نوشتن مقاله‌ی «دو روش برای یک هدف»[۱] کار توضیحی کرد و مرزبندی‌هایش را با حزب توده توضیح داد. او حزب توده را چهار برش زد. برش اول اپورتونیست‌ها بودند، یعنی فرصت‌طلب‌ها، چپ‌نماها. برش دوم دگماتیست‌ها بودند، یعنی آخوندهای حزب توده و قشریون حزب توده. برش چهارم را هم تلفیقیون می‌خواند، [یعنی] تلفیقی از اپورتونیست‌ها و دگماتیست‌ها. برشی هم زد به نام اصلاح‌طلبان، که یعنی خودشان، نیروی سومی‌ها. خودشان را اصلاح‌طلبان درون حزب توده می‌دانست که حزب توده، با آن شاکله‌ی تشکیلاتی و شبکه‌بندی آهنی‌اش، این جریان اصلاح‌طلب را برنتابید و جریان اصلاح‌طلب جدا شد. پاراگراف و گزاره‌ای از خلیل ملکی می‌خوانم تا با فکرش آشنا شوید و بعد از آن عبور می‌کنیم. او می‌گفت نیروی سوم بر چهار عنصر ایستاده است. یکی عنصر استقلال بود. می‌گفت ما اتحاد شوروی را، که روبروی امپریالیست ایستاده، قبول داریم، اما ما در دل اتحاد شوروی منحل نیستیم، ما خودمان کشوریم و ایران هستیم. عنصر دوم عنصر درون‌جوش بود که خیلی مهم بود. عنصر ایدئولوژیک مهمی بود. نقدی که به حزب توده می‌کرد این بود که می‌گفت شما همه‌ی تاریخ را جبری می‌بینید. جبر تاریخ دوران را تغییر می‌دهد، ولی ما هم یک پای دوران هستیم. ما هم می‌توانیم به تاریخ تحمیل کنیم. ما هم می‌توانیم با عنصر درون‌جوش جریان ایجاد کنیم. حرف خیلی قشنگی زد. یکی از بچه‌های دهه‌ی ۱۳۵۰ بود که هر وقت از او می‌پرسیدیم چه خبر، می‌گفت خبری نیست ولی خودمان می‌توانیم خبر تولید کنیم. حرف قشنگی می‌زد. می‌گفت در حال حاضر که خبری نیست، ولی اگر خودمان بخواهیم، می‌توانیم خبرساز بشویم. خلیل ملکی هم استدلالش این است. می‌گوید ما هم بالاخره آدمیم، ما هم جزئی از جهان هستیم، فعل و انفعالات ما هم می‌تواند گوشه‌ای از جهان را به جوش بیاورد. حزب توده به عنصر درون‌جوش اعتقادی نداشت. [در نظر آنها] جهان دو قطب [بیشتر نداشت]. یک قطب امپریالیست‌ها بودند و یک قطب هم سوسیالیست‌ها بودند. جای ما هم در جهان در دل یکی از این دو است. چون در دل امپریالیست‌ها نیست، در دل

---

۱. قابل دسترسی در کتاب مجموعه مقالات خلیل ملکی، به کوشش رضا آذری شهرضایی، تهران، اختران، ۱۳۹۶.

سوسیالیست‌هاست. اینجا دیگر نه ایران معنی می‌دهد و نه مبارزه‌ی ملی. حالا خلیل ملکی در مقاله‌ی بعد از انشعاب «دو روش برای یک هدف» عنوان می‌کند: «اگر در تمام جبهه‌ها این‌طور فکر کنند که مبارزات محلی تحت‌الشعاع جریانات بزرگ جهانی هستند و در تمام جبهه‌های مترقی و پیشرو به امید آن جبهه‌ی جهانی سست و تنبل باقی بمانند، اصلاً آن جبهه‌ی جهانی دموکراسی به وجود نمی‌آید و یا به قدر کافی نیرومند نمی‌شود.» این استدلال عنصری درون‌جوش داشت. عنصر سوم هم تحول و عنصر چهارم عدالت بود که خب یک وجه سوسیالیسم را کماکان با خودش حمل می‌کرد.

خداپرستان سوسیالیست

از دل نیروی سوم و از دل حزب مردم ایران جمعیت سوسیالیست توده‌ی ایران درآمد که به جامعه‌ی خداپرستان سوسیالیست مشهور شد. چهره‌های شاخصشان بیشتر مرحوم نخشب بود، بعد آقایان نوشین[1] و آشتیانی[2] بودند. آقای نخشب در سال ۱۳۵۴ فوت کرد. جوان هم بود و ۵۵ سال سن داشت. اینها نحله‌ی جدیدی در ایران بودند که البته بردشان نه مثل حزب ایران بود و نه مثل نیروی سوم، ولی در حد خودشان صاحب‌برد بودند. ایدئولوژی‌شان تلفیقی از دو مبنا بود: توحید و سوسیالیسم. وجه دیگر ایدئولوژی‌شان هم تلفیقی از چند عنصر بود: دموکراسی، ملیت و جهان‌گرایی. اگر بخواهیم به ادبیات خودشان استناد کنیم، می‌توانیم به این استدلال در تلفیق دو مبنای توحید و سوسیالیسم اشاره کنیم: «طرز فکر خداپرستی از این لحاظ که بارها به عنوان مظهر جاودانه‌ی حقیقت‌طلبی و عدالت‌خواهی موجود جنبش‌های مترقی تاریخ و محرک توده‌های محروم در پیکار علیه ظلم و بیدادگری بوده است، موجب بسیج نیروهای حق‌طلب و عدالت‌خواه و تقویت ارزش‌های بشردوستانه و معرف افکار سوسیالیستی و عامل هم‌دردی و هماهنگی جهانی است.» با این تلقی به تلفیق توحید

---

۱. نوسازی حکومت در جهان سوم، نوشین، علی اکبر، تهران، چاپخش، ۱۳۷۲؛ نوسازی در تشکیلات سازمان ملل متحد برای نظم نوین جهانی، نوشین، علی اکبر، بی‌جا، ۱۳۷۳.

۲. جلال‌الدین آشتیانی. (۱۳۰۴-۱۳۸۴). مؤلف آثاری متعدد از جمله: مدیریت نه حکومت، آشتیانی، جلال‌الدین، تهران، انتشار، ۱۳۶۵.

و سوسیالیست رسیدند. اما بر دموکراسی، ایرانیت، ملیت و اینکه ما هم جزئی از جهان هستیم نیز مانور دادند.

تراوش‌های فردی

بعد از تراوش‌های جریانی به تراوشات فردی می‌رسیم.

مصدق

فرد اول دوران مصدق بود. ایدئولوژی او حاوی این چهار عنصر بود: عنصر تجربه؛ عنصر ملی؛ وجه تحولی؛ وجه مشارکتی. وجه تحول در ایدئولوژی او خیلی مهم بود. ممکن است عناصر، افراد یا جریاناتی ایدئولوژی داشته باشند، ولی اگر در ایدئولوژی وجه تحول نباشد، کار ایدئولوژی حفظ وضع موجود می‌شود؛ مشکلی که الان روشنفکری ایران، به ویژه روشنفکری مذهبی، دارد. چون در میان گزاره‌های ایدئولوژیکش عنصر تحول گم شده [است و] به نوعی با وضع موجود کنار می‌آید؛ وضعی که کمتر در تاریخ ایران دیده می‌شود. ما که همه‌ی تاریخ ایران را ندیدیم اما دست کم دو سه دهه‌ی اخیر و قلبش را شنیدیم و خواندیم. تصور بنده به عنوان عنصر متوسط و مادون متوسط این است که هیچ زمانی اپوزیسیون در ایران در عمل حافظ وضع موجود نبوده است. ولی الان رخوتی در اپوزیسیون و بخش مهمی از روشنفکری مذهبی هست که باعث شده است حتی در مقایسه با بخشی از جریان‌های داخل حاکمیت هم بیشتر دم‌خور وضع موجود باشند. لذا اگر در ایدئولوژی عنصر تحول نباشد، فقط حاوی عناصر تجربه و تئوریک باشد، اگر عنصر تحول با آن چفت نشود و، به قول قدیمی‌ها، گَل میخش آویزان نشود، آن ایدئولوژی دوران‌ساز نمی‌شود. به همین علت است که الان سی سال است که ایدئولوژی دوران‌ساز نداریم. اگر در دوران‌های قبلی روشنفکرها آمدند، انباشتی تشکیل دادند، گزاره‌های ایدئولوژیک آوردند، ماندگار شدند و ده پانزده سال دست ها را به جلو کشیدند، به علت عنصر تحول آنها بود. لذا عنصر تحول در ایدئولوژی دکتر مصدق خیلی مهم بود. وجه ملی و وجه تحولی هم پررنگ بود. وجه مشارکتی هم وجود داشت، که انشاءالله جلوتر به آن خواهیم پرداخت.

کاشانی

کاشانی در قد و قواره‌ی مصدق نبود که بخواهد اندیشه، تفکر، عنصر ملی و عنصر تحولی داشته باشد ولی به هر حال وزانتی داشت به دلیل سوابقش، به این دلیل که درنهضت ملی آمد و نماینده‌ی مجلس شانزدهم شد و بعد نماینده و رئیس‌مجلس هفدهم شد، سابقه‌ی مبارزه با انگلیس را داشت، توسط متفقین دستگیر شده بود و ... . به هر حال، وزانتی داشت . قلم تیزی داشت. سخن نافذی داشت. جمع‌کن بود. نوچه‌دار بود. ویژگی‌های تشکیلاتی داشت. به لحاظ ایدئولوژیک، دو پلهو بود. پهلوی اولش مشارکت با جریان سنتی و عقب‌مانده‌ی مذهبی در ایران بود، که شاخصش فداییان اسلام بودند. گفتیم که کاشانی از سال ۱۳۲۷ تا ۱۳۲۹ چفت نواب شد. دغدغه‌ی نواب چه بود؟ در دوره‌ای که ملتی به پا خاسته، انگلیسی را بیرون کرده، و تابلوی BP را پایین کشیده، پرچم انگلیس را پایین کشیده، جایش پرچم سه‌رنگ زده و ... و جسارتی تاریخی و جنبش‌جنبانی ملی تشکیل شد، فرد یا جریانی آمده بود و بر گزاره‌های «عرق و ورق، رباب و شراب» ایستاده بود که اصلاً ربطی به دولت ملی ندارد؛ یعنی همه‌ی همّ و غمش این بود که قمارخانه، مشروب فروشی و آلات موسیقی جمع شوند. همه‌ی فشار نواب و فداییان اسلام به مصدق این بود که چرا مراکز فحشا را نمی‌بندی؟ دولت مصدق نیامده بود که این کارها را کند، آمده بود تا با آن دو اصلی که به عنوان برنامه‌های دولت ملی وسط گذاشت نفت را ملی کند، توسعه‌ی اقتصادی ـ سیاسی راه بیندازد و آزادی‌های دموکراتیک را برقرار کند. در اینجا به هیچ وجه قصد اهانت به کسی یا جریانی نیست. بالاخره آن هم انگاره‌ای است . انگاره هم حق همه است. نمی‌شود همه مثل هم فکر کنند. اما مهم اثرگذاری‌ها و عمل‌ها است.

کاشانی خودش این تیپی نبود؛ یعنی به لحاظ فکری مرتجع و خشکه مقدس نبود. آقای ابراهیم گلستان از توده‌ای‌های سابق است. سینماگر قابلی هم است. به عنوان مثال فیلم مشهور «خشت و آینه» را در سال‌های ۱۳۴۵-۱۳۴۶ ساخت. مستندهایی درباره‌ی نفت ایران ساخت که خیلی کیفی است. سال ۱۳۵۳ فیلمی ساخت به نام «اسرار گنج دره‌ی جنی» که یک هفته بیشتر اکران نشد. ماکتی مثل میدان شه‌یاد ساخته بود. مردم شهری که ماکت شه‌یاد در آن بالا رفته بود غارنشین بودند ولی در غار به عنوان مثال کولر بود، تلویزیون رنگی بود، اجاق گاز بود. آن فیلم یک هفته بیشتر اکران نشد.

آقای گلستان، که الان خارج از کشور است، خاطراتی نوشته اشت.[۱] [کتاب] خاطراتش پارسال چاپ شد که روزنامه‌ی شرق هم خلاصه‌ای از آن را منتشر کرد. آنجا نوشته که ما رفتیم از آقای کاشانی برای مصاحبه وقت بگیریم. دوربین فیلمبرداری و دوربین عکاسی را هم بردیم که فیلم بگیریم. مخالفتی نکرد. ما خواستیم از نمازش فیلم بگیریم. او هم گفت باشد، من نماز می‌خوانم شما فیلم بگیرید. همین‌طور که به سمت عکس قبله ایستاده بود حالت نماز به خود گرفت. ما گفتیم که آقای کاشانی، قبله آن طرف است. گفت شما چیه کار دارید قبله کدام طرف است. شما می‌خواهید ما نماز بخوانیم و شما فیلم بگیرد، ما هم داریم نماز می‌خوانیم و شما فیلم می‌گیرید، چه کار دارید من رو به قبله ایستاده‌ام یا پشت به قبله. چنین تیپی نمی‌تواند با کاراکتر و انگاره‌های نواب و پیوند بخورد. به این دلیل است که می‌گویم دوپهلو بود. یک پهلویش این بود که خشکه مقدس نبود و انگاره‌های نو داشت. یک پهلویش هم این بود که، به هر دلیل، آن دو سال با نواب پیوند خورد. بعد از ۳۰ تیر ۱۳۳۱ هم با شمس قنات‌آبادی و مجمع مسلمانان مبارز پیوند خورد؛ مرتجع‌ترین و سیاه‌ترین نیروهای مذهبی دوران که در کودتا هم شرکت داشتند. این پیوندها یک وجه ایدئولوژی کاشانی است. ترقی‌خواهی هم وجه دیگر ایدئولوژی اوست. ادبیات شفاهی و مکتوبش نشان می‌دهد که حداقل در لفظ و قلم دنبال ترقی ایران هم است. لذا کاشانی عنصر دوپهلوی ایدئولوژیک بود. بخشی‌اش همسایگی با قشریون و مرتجعین تفکرسیاه و بخشی‌اش هم حمایت از مصدق، عنصر ترقی و حماسه‌ی ۳۰ تیر بود.

اینها نحله‌ها و افراد ایدئولوژیک دوران بودند.

وجوه مشترک ره‌یافت‌های ایدئولوژیک

میان مجموعه‌ی تکاپوهای ایدئولوژیکی که دهه‌ی ۱۳۲۰ در آستانه‌ی نهضت ملی و در درون نهضت ملی صورت گرفت وجوه مشترکی می‌شود یافت؛ بین آنها رهیافت‌های ایدئولوژیک مشترکی وجود دارد. اول وجه تاریخی‌شان است. دوم وجه درون‌جوششان است. در ادامه هم وجه ملی، وجه ترقی‌خواهی، وجه تولید و وجه توزیعی است.

---

۱. از روزگار رفته: حکایت یک داستان، گلستان، ابراهیم، تهران، بازتاب نگار، ۱۳۸۳.

وجه تاریخی

وجه تاریخی این است که در ایدئولوژی حزب ایران، دکتر مصدق، خداپرستان و تا حدودی مرحوم خلیل ملکی جمع‌بندی تاریخی وجود داشت. وجه تاریخی در ایدئولوژی همه‌ی اینها، و به طور مشخص دکتر مصدق، وجود داشت.

وجه درون‌جوش

وجه درون‌جوش هم وجود داشت. این را که مدام به جهان نگاه کنی و بخواهی مرتب از امکانات شوروی استفاده کنی و در اتراق‌گاه اتحاد شوروی در جهان چادری بزنی، مثل کاری که حزب توده می‌کرد، نه خلیل ملکی می‌پذیرفت، نه حزب ایران و نه مرحوم دکتر مصدق.

وجه ملی

وجه بعدی وجه ملی بود و وجه ایرانی ایدئولوژی بود.

وجه ترقی‌خواهی

[وجه چهارم] وجه ترقی‌خواهی بود. همه بانگ جرسی برپا کردند که دیگر دوران عقب‌ماندگی و ریزه‌خواری از سفره‌ی جهان سر آمد [و وقت آن است] که ما هم به کاروان ترقی بپیوندیم.

وجه تولیدی

وجه دیگر وجه تولیدی بود. به قول آقای مهندس سحابی، اصالت نیروهای مولده در ایدئولوژی هم خلیل ملکی، هم دکتر مصدق و هم حزب ملی ایران وجود داشت.

وجه توزیعی

آخرالامر وجه توزیعی [بود]؛ یعنی اینکه امکانات و ثروت در ایران ناعادلانه تقسیم شده و [اکنون] باید فکری برای آن کرد و تمهیدی اندیشید.

اینها وجوه مشترک ایدئولوژی‌های درون نهضت ملی بود.

شرایط تکوین ایدئولوژی ملی

هر ایدئولوژی‌ای به طور کلی، فارغ از اینکه چه ایدئولوژی‌ای باشد، در شرایطی خاص تکوین پیدا می‌کند. [در اینجا، مسئله این است که] ایدئولوژی ملی ما در چه شرایطی در ایران شکل گرفت. این مهم است.

تحقیر ملی

وجه اول تحقیر ملی بود. ما صد سال قبل از مشروطه دو شکست در مواجهه با روسیه داشتیم. بعد طرح تقسیم ۱۹۰۷ [روی میز گذاشته شد. بعد هم به ترتیب]، سیطره‌ی انگلستان بر ایران، روی کار آوردن رضاخان و سپس بیرون آوردن رضاخان را داشتیم. یعنی ملت ایران دم به دم سیلی خورد و دم به دم کف‌گرگی جریانات مرتجع بین‌المللی و جریانات مرتجع داخلی را خورد. در این ضربه خوردن‌ها از طرفی مدام قدش کوتاه‌تر می‌شد و از طرف دیگر پاهایش بیشتر در گِل چسبنده‌ی ایران فرو می‌رفت. در دلادل این تحقیر ملی، حس ملی به وجود آمد.

باستانی‌گری ارتجاعی

وجه بعدی باستانی‌گری ارتجاعی رضاشاه بود. رضاشاه ایران‌خواهی و ایرانیتی راه انداخت، اما این باستانی‌گری کور و ارتجاعی بود. این باستانی‌گری کور و ارتجاعی به پهلوی دوم هم رسید. او هم جشن‌های ۲۵۰۰ ساله را ترتیب داد، پای مقبره‌ی کوروش رفت، سپاه جاویدان راه انداخت. در حالی که اگر عنصر ملی او واقعی بود، آن هزینه‌ها می‌توانست به اقتصاد ملی وارد شود. ایران می‌توانست با ورزش به جهان معرفی شود، نه با سپاه جاویدان عهد کوروش. نمی‌گویم آنها بد بود ولی باستانی‌گری‌شان هم کور و ارتجاعی بود. این باستانی‌گری کور هم آرام آرام در دل خودش ملی‌گرایی و ایرانی‌خواهی مترقی را به وجود آورد.

این یکی از سنت‌های ایدئولوژیک است. این‌طور نیست که وقتی ایدئولوژی‌های سیاه می‌آیند، جهان سیاه است؛ وقتی انبوه ملخ‌ها از روی مزرعه رد می‌شوند، کشاورز فکر می‌کند جهان سیاه است. این‌طور نیست که وقتی ایدئولوژی‌ای در کشوری بیاید، مثل ملخ به جان همه چیز بیفتد. نه، بالاخره همچنان که عناصری خورده می‌شوند عناصری هم زنده می‌شوند. با تحقیر ملی، عنصر ملی آمد. با باستانی‌گری ارتجاعی رضاشاه ایران‌خواهی مترقی آمد.

سمت لائیسم

وجه دیگر سمت لائیسم بود. در دهه‌های حکومت رضاخان جامعه‌ی ایران آرام آرام میل به لائیسم پیدا می‌کرد، البته نه جامعه‌ی سنتی، [بلکه] بخش‌های مدرن جامعه. در دهه‌ی ۱۳۲۰ هم، به ویژه پنج سال ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۵ که سربازان و افسران خارجی در ایران بودند، سمت لائیسم در طبقات متوسط به بالا پیدا شد. این نکته‌ی محل عنایت دیگر ایدئولوژیک ست.

انفعال مذهب سنتی

وجه بعدی انفعال مذهب سنتی است. مذهبی که دستاورد ندارد. رگه‌ی نوگرای مذهب سنتی در سطح مشروطه و آخوندخراسانی و مثلث نجف و بعد تا حدودی شیخ هادی نجم‌آبادی در تهران و تا حدود مرحوم طباطبایی و میرزای نایینی در نجف رنگ و رخی پیدا کرد و بر جریان ارتجاعی قشری و سنتی در ایران غلبه پیدا کرد. ولی اکنون لذا آنهم کنار رفته بود. بنابراین، مذهب سنتی دستاوردی نداشت و منفعل بود. مذهب سنتی نتوانست در ساخت و ساز ایدئولوژیک دوران نقش به عهده بگیرد. در دوره‌ای که از آن صحبت می‌کنیم تا ۱۳۱۸ فقط شریعت سنگلجی بود. آخوندی که خیلی ضدآخوند و ضدخرافه بود. در کنار او آقای مرحوم راشد و ابوالحسن‌خان فروغی هم بودند. آنها هم اخلاق و معارف درس می‌دادند و در ساخت و ساز ایدئولوژیک ایران مشارکت نکردند. خلاصه آنکه جریان مذهب سنتی در ساخت و ساز ایدئولوژیک دوران مشارکت نداشت، انفعال پیشه کرد و دستاوردی نداشت.

تضعیف موقع روحانیت

وجه بعدی این است که در دهه‌ی اول و دوم سده‌ی چهاردهم هجری شمسی، که رضاخان در ایران حکومت می‌کرد، موقعیت روحانیت به شدت تضعیف شده بود. امکانات، لباس، وجوهات، مکتب‌خانه‌ها و محاکم حقوقی‌اش از او خلع شده بود. رضاخان برایشان بدیل‌سازی کرد. آموزش و پرورش را مقابل مکتب‌خانه‌ها گذاشت. مردم به جای وجوهات دیگر مالیات می‌دادند. نمی‌گوییم در آن دوره وجوهات نمی‌دادند، ولی تجمیع وجوهات در دوره‌ی رضاخان در مقایسه با دوره‌های قبل و بعد کمتر است. بنابراین، جایگاه اجتماعی روحانیت به طور جدی تضعیف شد.

عناصر ملی اول و دومی، عنصر لائیسم که عنصر سوم بود، عنصر چهارم که انفعال مذهب سنتی بود و در آخر این عنصر پنجم، همه دست به دست هم داد و ایدئولوژی دورانی را سوار کرد که ایدئولوژی ملی شد. یعنی مجموعه‌ی این شرایط ایدئولوژی ملی را تکوین کردند. به اضافه‌ی اینکه حزب توده حزب ایدئولوژیک بود، ولی نه ایران‌خواه بود و نه عنصر ملی در آن بروز و ظهور داشت. [بنابراین]، حزب توده هم به نوعی محرک نضج ایدئولوژی ملی در دهه‌ی ۱۳۲۰ شد.

وجه غالب ایدئولوژی دورانی: بورژوازی ملی

وجه غالب ایدئولوژی دورانی مجموعه‌ی فعل و انفعالات دوران بوروژوازی ملی است. اکنون توضیح می‌دهیم که بوروژوازی ملی چیست و مصدق چطور آن را نگاه می‌کرد.

لوازم دورانی بورژوازی ملی

برای اینکه ایدئولوژی بوروژوازی ملی به عنوان وجه غالب ایدئولوژیک دوران ساخت و ساز پیدا کند لوازم دورانی فراهم شد.

تبری از گذشته

[لازمه‌ی اول] تبری از گذشته بود. نیروهای ملی از قاجار، نخوت بعد از مشروطیت و بیست‌ساله‌ی رضاخانی تبری داشتند.

حس ملی

حس ملی در آنها به وجود آمده بود. اینها همه در پیدایش فکر بوروژوازی ملی در ایران مهم بود.

تضعیف هم استبداد، هم استعمار

[در این دوران] استبداد و استعمار، که همیشه نطفه‌های بازار ملی و تولید ملی در ایران را سرکوب کرده بودند، به شدت تضعیف شده بودند؛ هم به لحاظ دوران بین‌المللی و هم به لحاظ جنبشی که در ایران بود.

جنبش اجتماعی

در همین دوره جنبشی اجتماعی برپا شده است.

میل آبادانی

میل به آبادانی وجود دارد. امروز می‌گویند میل به توسعه؛ آن روز میل به آبادانی وجود داشت.

اقتصاد جهانی پس از جنگ

اقتصاد جهانی بعد از جنگ به طبقات نوین اقتصادی، در اقتصادهای رو به مدرن شدن، امکان بروز و ظهور می‌داد. این مهم بود.

گرایش صنعتی

مجموعه‌ی نیروهای مولد ایران گرایش صنعتی داشتند.

پیشینه بازار و وجهه اجتماعی

بازار در ایران بازار ملی بود. در تنباکو واکنش ملی نشان داد. در مشروطه فعال جدی بود. در دوره‌ی رضاشاه سرکوب شد. در نهضت ملی هم قد علم کرد، سینه ستبر کرد. وجهه‌ی اجتماعی هم داشت. انشاءالله بازار ملی را در بحث تشکیلات و برد اجتماعی نهضت ملی تا حد امکان باز می‌کنیم.

دولت ملی

در کنار همه‌ی اینها دولت ملی هم سر کار آمده بود. دولت ملی می‌توانست پشتیبان سرمایه‌داری ملی باشد.

دیدگاه توسعه‌ای

دیدگاه دولت ملی دیدگاه توسعه‌ای بود. این خیلی اهمیت داشت.

برنامه‌ی مشارکتی

برنامه‌ی دولت ملی برنامه‌ی مشارکتی بود. در آن برای سرمایه‌داری ملی در ایران جایگاهی ترسیم شده بود.

این ده پانزده سوتیتر که خدمتتان فهرست شد لوازم دورانی‌ای بود که ایده‌ی بورژوازی ملی را در دوران نهضت ملی شدن نفت مطرح کرد و فراروی دوران قرار داد.

بورژوازی ملی از دیدگاه مصدق

تحرک عوامل تولید

نکته‌ی اولی که از نظر مصدق بورژوازی ملی تلقی می‌شد تحرک عوامل تولید بود؛ به این مفهوم که سرمایه و نیروی کار تحرک داشته باشند.

سمت عوامل تولید

دومی سمت عوامل تولید است. در کشورهای سرمایه‌داری تحرک سرمایه وجود دارد. زمان شاه هم کمابیش تحرک سرمایه‌ای بود. درجمهوری اسلامی هم تحرک سرمایه جود دارد. اما سمت‌ها چیست؟ الان سمت تحرک سرمایه در جمهوری اسلامی به نفع کیست؟ لمپن‌های اقتصادی. افراد میدانی و طیف‌های پس‌مانده‌ی اقتصادی که امروزه صاحب مکنت شده‌اند و به ابزار تولید رسیده‌اند. سمت سرمایه مهم است. زمان شاه هم سرمایه حرکت داشت ولی سمتش کمپرادوریسم و وابستگی بود. به نظر مصدق سمت عوامل تولید باید سمت تولید باشد.

شیفت سرمایه از تجارت به صنعت

وجه بعدی که خیلی مهم بود، انتقال سرمایه از تجارت به صنعت بود، یعنی صنعتی‌شدن سرمایه‌ی تجاری. یک بار هم اینجا عنوان شد که بعد از تحریم خرید نفت توسط انگلستان، آمریکا و متحدین، دکتر مصدق آقای عالی‌نسب را می‌خواهد. آقای عالی‌نسب از بازرگانان به نام تبریز بود که کارت بازرگانی داشت و وسایل نفت‌سوز وارد می‌کرد. مصدق ایشان را می‌خواهد و به او می‌گوید که از امروز دیگر نفت به لوله‌های بیرون کشور ما نمی‌رود. ما باید فکری کنیم که نفت را در لوله‌های خودمان بیاوریم. تو که تا پیش از این کار بازرگانی و واردات می‌کردی، الان بیا و تولیدکننده بشو. آقای عالی‌نسب هم تمکین می‌کند. به کارخانه‌ی والور انگلستان[1] می‌رود. آن زمان خط تولید آن کارخانه پیچیده نبود. آنجا را می‌بیند و خط تولیدش را اقتباس می‌کند. به ایران بر می‌گردد. همان خط تولید را در ایران راه می‌اندازد و چراغ خوراک‌پزی و سماور عالی‌نسب درست می‌کند. آن موقع چراغ‌های خوراک‌پزی ارتفاع هفتاد سانتی داشت که هم خانه را گرم می‌کرد و رویش غذا می‌پختند. مصدق وقتی فهمید سماور عالی‌نسب در ایران تولید شده است، هفت تا از آن سماورها را می‌خرد و در [دفتر] نخست‌وزیری می‌گذارد. اینها از صبح قل می‌زنند و به ارباب رجوع چای ایرانی از

1. Valor Company Ltd.

سماور ایرانی می‌دهند. این خیلی مهم بود که عالی‌نسب تاجر را عالی‌نسب صنعت‌گر کرد. آقای عالی‌نسب هم پیگیری و پرنسیب‌های مصدق را فراگرفت. بعدا کارخانه‌ی کارتن‌سازی هم در همین جاده‌ی مخصوص کرج زد. سال ۱۳۵۵ یکی از هواپیماهای نیروی هوایی روی آن سقوط کرد و کارخانه از بین رفت، اما خیلی سریع دوباره کارخانه را سرپا کرد. یعنی پیگیری نیروی حرکت سرمایه‌ی ملی وارد روح آقای عالی‌نسب شده بود. منتها آقای عالی‌نسب نمونه است. این اتفاق بیشتر در عالی‌نسب بروز و ظهور پیدا کرد. اگر دولت مصدق می‌ماند و مصدق هم می‌توانست خط اقتصاد بدون نفت را پیش ببرد، تبدیل جدی‌تر سرمایه‌ی تجاری به صنعتی یا شیفت سرمایه از تجارت به صنعت می‌توانست شکل بگیرد.

طراحی ملی

وجه بعدی طراحی ملی بود؛ یعنی صنایعی در ایران شکل بگیرد که به ساز وکار ملی ما بخورد. در چهار سال اول دولت آقای خاتمی هشتصد موافقت اصولی چیپس و پفک داده شد. اگر اتفاق نمی‌افتاد، صنعت ملی ضربه می‌خورد؟ چیپس و پفکی که همه‌ی پزشک‌ها هم می‌گویند بچه‌ها نخورند. ما الان ۱۵۰ کارخانه‌ی کالباس‌سازی داریم. ۱۶۰ تولیدکننده‌ی موتورسیکلت داریم که فقط سه تولیدکننده استاندارد تولید می‌کنند. ۱۵۷ تولیدکننده‌ی دیگر زیراستاندارد هستند. الان اگر کسی از بیرون ببیند و فکر اقتصادی هم نداشته باشد، می‌گوید این همه صنعت به ایران آمده است. بله، در این ده پانزده سال سدسازی و فولاد هم آمد ولی آنچه در حوزه‌ی سرمایه‌گذاری خصوصی آمد بستنی و ماکارونی بود. نمی‌گوییم اینها نیاز نیست. ولی اگر پیک صنعت اینها شود، خیلی خطر است. پیک صنعت بستنی، چیپس، پفک و ماکارونی شده است. در این وضعیت نه صنایع غذایی رشد می‌کند و نه صنایع تبدیلی. بنابراین، طراحی مهم است؛ اینکه چه چیزی را بگذاری و کجا بگذاری. مصدق به اینها فکر می‌کرد.

اشتغال کامل

وجه بعدی دیدگاه بورژواری ملی مصدق اشتغال کامل بود. در اقتصاد می‌گویند وقتی همه‌ی نیروها در حد مکفی به مدارهای تولید پیوند بخورند، اصطلاحاً می‌گویند اشتغال [موجود] اشتغال کامل است. در دوران دکتر مصدق تقریباً اشتغال کامل در

ایران تحقق پیدا کرد. این خیلی مهم بود. انشاءالله این موضوع را در اقتصاد و استراتژی مصدق خواهیم دید.

آبادانی

وجه آخر توسعه و آبادانی است.

وقت تمام است. بحث ایدئولوژی را در اینجا جمع می‌کنیم. بحث ایدئولوژی این است که در ایران شرایط تاریخی و دورانی دست به دست هم دادند و ایدئولوژی‌ای نو برای دوران تحول سر هم کردند. در انتهای بحث و در جمع‌بندی‌ها نقب مجددی به بحث ایدئولوژی و بورژوازی ملی خواهیم زد. خسته نباشید.

پرسش و پاسخ

پرسش:جلسه‌ی پیش، در صحبت‌هایتان فرمودید روحانیت آغازگر نبوده است. همیشه منتظر بوده است ندایی برسد تا از این ندا حمایت کند. این مسئله را بیشتر توضیح دهید.

پاسخ: در ماجرای تنباکو دیدید که تجار آغاز کردند. مشروطه و نهضت ملی را هم روشنفکران آغاز کردند. در سال‌های ۱۳۳۹-۱۳۴۲ هم خواهیم دید که باز جریان سیاسی روشنفکران بودند که جبهه‌ی ملی دوم و نهضت آزادی را تشکیل دادند. پس از اینکه جبهه‌ی ملی دوم و بقیه‌ی جریان روشنفکری نهضت را دوباره به راه انداختند و جنبشی اجتماعی به راه افتاد، روحانیت هم در اعتراض به برخی اصول انقلاب سفید شاه سیاسی شد، که البته سیاسی شدنش هم مثبت بود. آقای خمینی مرجعی بود که لباس سیاسی به تن کرد. این در جای خودش مثبت و مهم بودهٔ که انشاءالله در فراز مربوط بحث خواهد شد. اما شروع‌کننده نبودند. دهه‌ی ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ هم تقریباً دربست برای جریان روشنفکری بود، چه نیروهای چپ مذهبی، چه چپ مارکسیست، چه نیروهای شریعتی. این به آن معنی نیست که روحانیت اصلاً نبود ولی روحانیت از سال ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۶، به دلیل تبعید آقای خمینی و نبودن قطبش در ایران، حرکت خود را با دو حرکت حسینیه‌ی ارشاد و مجاهدین خلق ایران معنا می‌کرد. روحانیانی که اواخر دهه‌ی ۱۳۴۰ و اوایل دهه‌ی ۱۳۵۰ دستگیر شدند اتهامات فردی نداشتند؛ یا به حسینیه متصل شده بودند یا به مجاهدین. تک عناصری بودند که مستقل از حسینیه و مجاهدین بروز و ظهور داشتند. اما اینها خیلی خیلی معدود و نادر بودند. مثل مرحوم سعیدی که در اعتراض به سرمایه‌داری خارجی و ورود سرمایه‌داران امریکایی به ایران سخنرانی می‌کرد و آخر هم زیر شکنجه شهید شد. در انقلاب هم همین‌طور بود. قبل از آن اتفاقاتی افتاد و در پی آن اتفاقات روحانیت جریان را اداره کرد. در اصلاحات هم همین‌گونه بود. اواخر دهه‌ی ۱۳۶۰ و اوایل دهه‌ی ۱۳۷۰ جامعه‌ی روشنفکری انباشتی فراهم کرد و از آن انباشت مطالباتی برتراوید؛ جنبش هم بیشتر جنبش روشنفکری بود. روحانیانی مثل آقای خاتمی و روحانیان جدیدی هم در آن بودند اما [اینها] جزئی از قضیه بودند. در ماجرای جنگل هم که روحانیت تقریباً هیچ نقشی در رهبری آن

نداشت. میرزاکوچك طلبه بود، اما سمبل جریان سنتی روحانیت نبود. در همه‌ی فرازها می‌بینیم که در هیچ کدام روحانیت آغازگر نبوده است. جنبشی برپا شده بود، روحانیت خود را با جنبش تطبیق داده بود، جاهایی هم رهبری‌اش را به عهده گرفته است. انشاءالله در دوره‌های بعدی خواهیم دید که آغازگران با پژوهش و کاوش چه کسانی بودند.

پرسش: چنانچه گفتید، سمت لائیسم جزء اجزای ملی‌گرایی شد. پس از انقلاب سمت ملی‌گرایی کم‌رنگ شد. چرا این سیر به اینجا رسید؟ آیا قدرت مرکز می‌تواند در افول این عنصر مؤثر باشد؟

پاسخ: در مشروطه برای اولین بار گزاره‌های روشنفکری مطرح شد. جبهه‌ای در مقابل مذهب نگرفت اما خب مقابل مذهب بود. انگاره‌های ملکم‌خان، آخوندوف و طالبوف گونه‌ای از روشنفکری منهای مذهب در ایران بود. اگر بخواهیم منصفانه بگوییم، روشنفکری منهای مذهب بخشی از ایدئولوژی مشروطه بود. اساساً بخشی از آرای فکری آنها منجر به پدیدارشدن فکر مشروطیت در ایران شد. احزاب اولیه‌ای هم که بعد از ۱۲۸۷، بعد از استبداد صغیر، در ایران تشکیل شدند احزاب مذهبی نبودند. نمی‌گویم ضدمذهب بودند. بانیان آن‌ها ممکن بود مذهبی باشند، اما مذهب را در سیاست نیاوردند. حزب اجتماعیون ـ عامیون چپ‌گرا بود. ضدمذهب نبود، اما مذهب را به عنوان دست‌مایه و اساس حرکت تشکیلاتی تلقی نمی‌کردند. بعد هم که رضاشاه آمد.

رضاشاه وقتی که آمد سوار بر موج مذهب سنتی شد. در مقابل روحانیون کرنش کرد. حتی میرزای نایینی برای رضاخان شمشیر مرصّع فرستاد؛ خیلی مهم بود. خودش هم لومپن‌بازی مذهبی در می‌آورد. گِل به سر می‌مالید و با پای برهنه مقابل دسته‌های عزاداری راه می‌افتاد. با پُز مذهبی آمد. اما زمانی که به قدرت رسید، انگاره‌های توسعه آتاتورك را به ایران آورد. برنامه‌ی توسعه‌ی آتاتورك هم اغلب از دیدگاه‌های تئوریک ترکان جوان متأثر بود. شعار ترکان جوان و بعد هم برنامه‌ی آتاتورک در عمل حول دو مسئله شکل گرفت: ۱- امروزیت؛ ۲- تأسی از الگوی توسعه‌ی غرب. آتاتورك با این دو شعار به طور کامل در مقابل مذهب سنتی قرار گرفت و حتی ترک‌ها را هم مجبور کرد که عربی را کنار بگذارند و نماز را به ترکی بخوانند. روحانیت را دولتی کرد و نگذاشت

روحانیت مستقلی در ترکیه باشد. او هم مکتب‌خانه‌های روحانیت سنتی و جریان های‌سنتی مذهبی را در ترکیه تعطیل کرد. لباس‌هایی را که ترک‌ها تا آن زمان می‌پوشیدند به لباس‌های امروزی غربی تغییر داد. جان‌مایه‌ی ایدئولوژی توسعه‌ی رضاخان هم لائیسم بود و او هم همین کارها را کرد. جامعه‌ی ایران بیست سال در آن فضا سیر کرد. در سال ۱۳۱۴ هم کشف حجاب را انجام داد. تا پیش از آن بعضی از خانم‌های ایرانی روبنده و حجاب‌های کاملا پوشیده‌ی سنتی داشتند. با کشف حجاب رضاخان، بعضی از زخم‌های محجبه‌ی سنتی دیگر بیرون نمی‌آمدند و حمام هم که می‌خواستند بروند از روی پشت بام‌ها می‌رفتند. بعضی‌ها هم به جای حجاب کلاه گذاشتند و یقه اسکی پوشیدند. به هر حال، نمی‌گویم جامعه‌ی ایران لائیسم را پذیرفت ولی دست کم آن را تجربه کرد. موج دیگری هم بعد از سقوط رضاخان افتاد و آن چند سال حضور متفقین در ایران بود. افسران و سربازان متفقین در ایران کمپ، اردوگاه، کافه کاباره و ... داشتند. بخشی از دختران طبقه‌ی متوسط با آنها طرح دوستی ریختند. حضور غیرمذهبی آنها در آن چند سال جدی بود. برای مثال کنار کلانتری قلهک دویست سیصد کشته از متفقین دفن است و به این ترتیب در ایران کمپ و امکان پیدا کردند. این پنج سال هم به این ترتیب گذشت. لذا شما باید بیایید از ماقبل مشروطه ببینید. از سی سال قبل از مشروطه، ملکم و آخوندوف و طالبوف را ببینید که شروع به انتقال گزاره‌های روشنفکری منهای مذهب کردند. رادیکال‌تر از همه‌ی‌شان آخوندوف بود که می‌گفت مذهب کاملاً کنار برود. طالبوف نرم‌تر بود که می‌گفت مذهب باید رنسانسی را از سر بگذارند، نو شود و، به قول خود آخوندها، مسائل مستحدثه در مذهب لحاظ شود. بالاخره در دوران جدید بیمه، بانک، سرمایه‌گذاری و بخش خصوصی آمده. اقتصاد دیگر اقتصاد صندوق‌خانه‌ای دوران سابق نیست. این پدیده‌های مدرن مسائل مستحدثه هستند. یعنی تازه احداث شده‌اند و نو هستند. طالبوف ضدمذهبی نبود، خودش هم مذهبی بود. می‌گفت مسائل مستحدثه باید در دستور کار فقه قرار بگیرد. فقه برای هزار سال پیش است. برای اولین بار در ایران طالبوف این بحث‌ها را مطرح کرد. از حدود سی سال پیش از مشروطه تا نیمه‌ی دهه ۱۳۲۰، یعنی در حدود نیم قرن، این انگاره‌ها در ایران آمده بود. در حالی که پیش از آن جامعه‌ی ایران به طور مطلق تحت انگاره‌های مذهب سنتی بود. حتی حاکمیت قاجار انگاره‌های مذهب سنتی داشت. زنان شاه محجبه

بودند. شاه «تکیه‌ی دولت» داشت. در «تکیه‌ی دولت» ده روز عزاداری و شله و قیمه و پلو توزیع می‌شد. ناصرالدین‌شاه اهل استخاره بود. وقتی مثلث نجف در نجف از مشروطه حمایت کردند و در تهران آقایان بهبهانی و طباطبایی و ... بر مشروطه صحه گذاشتند، مظفرالدین‌شاه کوتاه آمد. گفت من جلوی اینها دیگر نمی‌ایستم. حتی محمدعلی‌شاه که مجلس را به توپ بست مذهبی سنتی بود.

خلاصه اینکه حدود پنجاه سال این افکار در جامعه‌ی ما در کنار زندگی عادی افراد جا باز کرد. خب، فضای جهان هم بازتر از گذشته شده بود. ایران هم دیگر رابطه‌اش با جهان مثل دوران قاجار نبود که مانند تونلی باشد که انتهایش به کورسویی ختم می‌شود. رابطه با جهان در دهه‌ی ۱۳۲۰ جدی شد. هم متفقین آمده بودند، هم به خاطر نفت رابطه‌ی‌مان با جهان فعال‌تر از گذشته شده بود. به این ترتیب، گزاره‌ی غیر مذهبی یا لائیسیته در ایران تبدیل به واقعیت شد. این در کنار انفعال مذهب سنتی و اینکه حزب توده انگاره‌های ایدئولوژیک غیرملی خودش را منتشر می‌کرد، زمینه‌ای فراهم شد که از دل آنها ایدئولوژی ملی بیرون بیاید.

از دوره‌های بعد، فقط جمهوری اسلامی نبود که ایدئولوژی ملی را منکوب کرد. ابتدا، رژیم شاه ایدئولوژی ملی مصدق را کنارگذاشت. از فردای کودتا، سعی کرد تمام ردپاهای نهضت ملی را پاك کند. کنسرسیوم هفت خواهران[1] آمدند و قرارداد بستند. سعی کرد دستاوردهای اقتصادی، توسعه‌ای و آزادی‌های دموکراتیک نهضت ملی را پاک کند و همه را هم از بین برد. خودش ایدئولوژی کمپرادوریسم را آورد؛ ایدئولوژی وابسته و الحاق به جهان، اینکه ما جزئی از جهانیم. به نظر من ایدئولوژی جریان سلطنت در ایران، طی یکی دو دهه بعد از قاجار، چندان تفاوتی با ایدئولوژی حزب توده نداشت. شاه می‌گفت ما خودمان را در این کمپ تعریف می‌کنیم، حزب توده می‌گفت ما خود

---

۱. هفت خواهران نفتی. Seven Sisters (oil companies). اشاره به شرکت‌های هفت‌گانه‌ی بی پی، گلف اویل، استاندارد اویل، کالیفرنیا تکزاکو، رویال داچ شل، استاندارد اویل نیوجرسی و استاندارد اویل نیویورک که از اوایل دهه‌ی ۱۹۴۰ تا اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰ صنعت نفت جهان را تحت سلطه‌ی خود داشتند و پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ برای بهره‌برداری از منابع نفتی ایران قراردادی با دولت وقت بستند.

را در آن کمپ تعریف می‌کنیم. شاه در نطق‌های انقلاب سفید، قبل از انقلاب سفید، کتاب مأموریت برای وطنم[۱] و کتاب انقلاب سفید[۲] واقعاً مجذوب غرب است و سطح آمالش رسیدن به تمدنی مشابه تمدن آنهاست. بنابراین این شاه بود که مقدمتا ایدئولوژی ملی را سرکوب کرد.

مسئله‌ی بعدی اینکه، از آنجا که شخص کاشانی و بخشی از روحانیت بعد از کودتای ۲۸ مرداد با کودتا هم‌دست شدند، مذهب در ایران ضربه خود. آنهایی که بودند تعریف می‌کنند که مذهبی‌ها شرمنده بودند و خیلی نمی‌توانستند سر بلند کنند. تا اینکه در سال‌های ۱۳۳۹-۱۳۴۲ روحانیت سیاسی شد و به میان آمد. آقای خمینی روحانیت را سیاسی کرد. خودش رهبر دوره شد. صلاحیت‌هایی هم داشت؛ جمع‌کن بود، کلام و قلم نافذی داشت، آتوریته داشت، اهل برخورد و اصطکاک بود. با ویژگی‌هایی که داشت به طور طبیعی بالا آمد؛ تحمیلی بالا نیامد. بعد از این، جریانی مذهبی سنتی در ایران دارای پایگاه شد و نوع ادبیات، محاوره و گزاره‌هایش، گرچه متضاد عنصر ملی نبود ولی مقابل آن بود. بعد هم که جمهوری اسلامی پس از سال ۱۳۶۰ به حاکم یک‌دست تبدیل شد، نه بنی‌صدر بود، نه دولت موقت، نه مهندس بازرگان و نه روشنفکران مذهبی، باز میل به جریان سنتی مذهبی در ایران جدی‌تر شد. پس از جریان شاه، جریان مذهبی سنتی بود که مقابل عنصر و گزاره‌ی ملی قرار گرفت.

اتفاق دیگری که افتاد این بود که، از اواخر دهه‌ی ۱۳۶۰ تا اوایل دهه‌ی ۱۳۷۰، دوباره گزاره‌های جدید مطرح شدند. متأثر از تجربه‌ی جمهوری اسلامی، که درتنیدگی حکومت و دین بود و در آن دین دولتی شد و حکومت و دین با هم یک‌کاسه شدند، بعضی از رگه‌های درون جمهوری اسلامی به این گزینه رسیدند که دین از حکومت جدا شود. حتی تیپ‌هایی مثل آقای کدیور،[۳] که در برش‌هایی درون حاکیمت بودند،

---

۱. مأموریت برای وطنم (زندگی محمدرضاشاه پهلوی)، به کوشش احمد پیرانی، تهران، به‌آفرین، ۱۳۸۴.

۲. انقلاب سفید، پهلوی، محمدرضا، تهران، کتابخانه‌ی پهلوی، ۱۳۴۵.

۳. محسن کدیور. (۱۳۳۸ تا کنون). نظریه‌های دولت در فقه شیعه، کدیور، محسن، تهران، نشر نی، ۱۳۷۶؛ دغدغه‌های حکومت دینی، کدیور، محسن، تهران، نشر نی، ۱۳۷۹؛

طی تجربه‌ی اصلاحات و بعد از آن به تفکیك دین از حکومت رسیدند؛ اینکه دیگر حکومت دینی در ایران تشکیل نشود. این سیر تجربه‌ی جمهوری اسلامی باز در انگاره‌ها آورد که مدنیت و حکومت قواعد خاص خودش را دارد و چندان با مذهب در نیامیزد. لذا، مذهب در مقابل گزاره‌های جدید سینوسی را طی کرده است که اکنون باید ببینیم به کجا می‌رسد. انشالله جریانی مذهبی ملی، نمی‌گوییم مدرن، که نو فکر کند و بتواند خود را نو نَوار کند به حکومت برسد. تا اندیشه‌ای خودش را نو نوار نکند، نمی‌تواند جامعه را نو نوار کند. این خیلی مهم است. الان [مذهب] خودش مشکل نو نواری دارد. آخرین ایدئولوژی علمی جریان روشنفکری مذهبی در ایران برای مهندس بازرگان است. آخرین ایدئولوژی اجتماعی‌اش برای شریعتی و حسینیه است. آخرین استراتژی و دستاورد تشکیلاتی‌ای هم که در این جریان آمده تشکیلات مجاهدین بوده که دیگر اصلاً به این دوره نمی‌خورد و مربوط به قدیم است. جهان دیگر گزاره‌های تشکیلاتی و استراتژیک را به هیچ وجه نمی‌پذیرد. لذا، در این سی ساله گذشته فعالیت‌ها و خرده‌جنبش‌هایی بوده است، ادبیات پراکنده‌ای بوده است، منتها این خرده‌جنبش‌ها و ادبیات‌های پراکنده به این جمعیت، به این دوره و به این نسل پرسش‌گر جواب نمی‌دهد. امید این است که جریان مذهبی نویی بیاید که تلقی نویی درباره‌ی جایگاه خدا در هستی عرضه کند، تلقی نویی درباره‌ی مذهب عرضه کند، نو باشد و بتواند پیرامونش را هم نو کند. در ایدئولوژی‌اش عنصر ملی و عنصر دموکراتیک هم وارد شود. اگر معجونی از مذهب رو به جلو به وجود بیاید که مسئله‌ی نسل نو را حل کند، امیدی هست. الان در ذهن نسل نو از خدا مسئله تا موضوعات دیگر هست؛ وحی چیست؟ کتاب برای چه آمد؟ مذهب برای چیست؟ و ... روابط دختر و پسر هم برایش مسئله است و بحران جنسی هم که دارد. اینها را چه کسی باید جواب بدهد؟ در دوره‌های قبل، پاسخگویانی وجود داشتند که خودشان را نو کرده بودند و خب نسل حاضر دوران هم آن پاسخ‌ها را می‌پذیرفت. شهید حنیف‌نژاد به اعتبار نو بودن مهندس بازرگان راه طی شده را ۲۹ مرتبه خواند و آموزش داد. چرا الان متنی وسط نیست که،

حکومت ولایی، کدیور، محسن، تهران، نشر نی، ۱۳۷۸؛ شریعت و سیاست: دین در حوزه‌ی عمومی، کدیور، محسن، تهران، کویر، ۱۳۸۸.

فارغ از آموزشش، دست کم بچه‌های جدید آن را بپذیرند؟ حرف دورانی‌ای وسط نیامده. امید است که حرف دورانی‌ای توسط جریان کارگر مذهبی‌ای به میان آید. الان، مشکل این است که جریان روشنفکری در کسوت صاحب سرمایه رفته است. سرمایه‌ای از قبل تشکیل شده است و الان اینان صاحبان آن سرمایه‌اند. فرق دارد با بازرگانی که پرولتر بود. بازرگان کارگر بود. طالقانی کارگر بود. حنیف‌نژاد کارگر جوان بود. با کارگری بضاعت تشکیل دادند. الان، جریان روشنفکری مذهبی جریان روشنفکر برج‌عاج‌نشین است، نه جریان کارگری تئوریک که رهنمودی به مردم و نسل بعد از خودش بدهد. الان، موضعشان این است که نسل بعد از ما اصلاً رهنمودپذیر نیست. انشاءالله، باید بتوانیم کار کنیم و مذهب نویی بیاوریم که این مذهب نو همچنان محکمات مذهب را داشته باشد، تقیّدی و احکامی و کتابی و ایمانی. نمی‌شود به اسم مذهب چیزی بیاوریم که کتاب در آن نباشد. شارع و یقین در آن نباشد. یکی از کارهایی که در دهه‌ی ۱۳۶۰ صورت گرفت از بین بردن یقین بود. یقین که گرفته شود این تصور به وجود می‌آید که آمریکا مبشر صلح و آزادی است، پس می‌توان برای پیش‌برد اهداف سیاسی در ایران از امکانات رسانه‌ای آن استفاده کرد. جوانی که اواخر دهه‌ی ۱۳۶۰ و اوایل ۱۳۷۰ یقینش گرفته شده است، طبیعی است که چنین فکر کند و چندان حرجی بر این جوان نیست. حرج در آموزش‌ها است. لذا مذهب نو به مفهوم ترك ارکان نیست. در مذهب خدا، کتاب و شعائر، رکن است. در درجه‌ی بعد، خلوت و روش و منش و اخلاق و این قبیل امور هم ارکان دیگر هستند. اگر مذهب این‌چنینی و چندپایه‌ای بیاید و تجربه‌ی مصدقی، مثبت و منفی‌های مصدق، تجربه‌ی نهضت ملی و عنصر ملی را هم در خودش تزریق کند و دیگر هم مذهب در ایران در موضع تصفیه قرار نگیرد، امید است که بتواند کاری از پیش ببرد. دیگر کشش تصفیه از جانب مذهب نیست. تصفیه‌ای زمان مشروطه شد. تصفیه‌ای هم بعد از کودتا و زمان کودتا شد. زمان جمهوری اسلامی هم که الی ماشاءالله تصفیه شد، که ظاهراً هم پایان‌ناپذیر است. مذهب باید به جای تصفیه به مدارا فکر کند. اگر هم دموکراسی ایرانی و عنصر ملی خودمان، با مؤلفه‌هایی که گفتم، با مذهب بجوشد، که به نظرم چندان هم دور از دسترس نیست، دیگر مسائلی از این دست که مذهب مقابل ملیت است یا دموکراسی مقابل مذهب است یا سنت مقابل مدرنیسم است حل می‌شود. روشنفکری ما هنوز در این فضاها گیر کرده است. چقدر

صحبت از تقابل سنت و مدرنیسم می‌شود؟ این جامعه‌ی سنتی ما در پروسه‌های تحول حضور داشته است. در مشروطه، تنباکو، نهضت ملی و انقلاب آمده‌اند و حضور داشته‌اند. برای حفاظت از انتخابات پانزدهم و شانزدهم همین بچه‌های مذهبی چوب خورده‌اند و پای صندوق‌ها خوابیده‌اند. این خیلی مهم است. در انقلاب هم همین نسل سنتی آمد. نیازی نیست نسل سنتی دور ریخته شود. در جامعه‌ی سنتی ما مدنیتی وجود دارد که بعضی از عناصرش، نمی‌گویم همه‌اش، از عناصری که از مدنیت غرب می‌آید مترقی‌تر است. دست افتاده بگیر، سنت گلریزان برپا کن، ورشکسته سرپا کن، جیب یکی باش، خانه‌ندار باش، رابطه‌ی استاد ـ شاگردی و معلم ـ مربی و ... گزاره‌های مدنی جامعه سنتی ماست. هم جمهوری اسلامی و هم رژیم شاه به این گزاره‌ها هجوم آورده‌اند و الان شتر ـ گاو ـ پلنگ شده است. در جامعه‌ی سنتی ما، ظرفیت‌هایی جدی وجود دارد که باید مورد عنایت قرار گیرد. موتور محرك در آن جاها خوابیده است. گیوه‌ورکشیده‌ها و آستین‌بالاها آنجا هستند. الان اگر انواع فشارها را بیاوریم، طبقاتی که خودشان را مدرن می‌خوانندچندان واکنشی نشان نمی‌دهند، ولی جریان‌های فرودست واکنش نشان می‌دهند. روشنفکر باید بتواند مسئله‌ی آنتاگونیسمی را که بین سنت و مدرنیسم به وجود آمده است با مدارا حل کند. به نظرم بچه‌ها می‌توانند این کار را الان از دانشگاه‌ها شروع کنند. اگر بچه‌های انجمن یا همین بچه های مارکسیست جدید بتوانند زیر یک سقف زیست مسالمت‌آمیز با بسیج داشته باشند، اتفاق مهمی در ایران می‌افتد. بله، بسیج نباید با اسلحه در دانشگاه بیاید. دانشگاه مکان فرهنگی است، اسلحه موقوف. اما بسیجی این فکر را دارد. الان که متأسفانه روشنفکران ما نمی‌توانند مدل بدهند، چه خوب است خود دانشجویان مدل بدهند. پارلمانی دانشجویی به وجود بیاید که در آن بسیج، جامعه‌ی اسلامی، انجمن اسلامی، مذهبی سنتی، مذهبی مدرن، مارکسیست و بی‌مذهب در آن وجود داشته باشد. بزرگترها با هم کنار نمی‌آیند، اما ممکن است بچه ها بتوانند به مدل زیستی برسند که با هم کنار بیایند و آن مدل زیست را ارتقا بدهند. الان که حاکمیت اصلاً به این چیزها نمی‌اندیشد، خودش هم عامل دامن زدن به قضیه است، روشنفکران هم عملاً به حالت سترونی رسیده‌اند که نمی‌توانند مسئله حل کنند، چه اشکالی دارد دوره‌ای در کشور ما آغاز شود که بچه‌های جدید بیایند مدل بدهند؟ متأسفانه الان بچه‌های جدید هم درگیر آنتاگونیسم هستند. از

بسیجی کینه دارند، ولشان کنی بی‌اسلحه در دانشگاه هم‌دیگر را می‌کشند. با این حال، به نظر الان دادن مدل زیست جدید می‌تواند از دانشگاه شروع شود، با کوتاه آمدن‌های دو طرف. بالاخره، هر دو طرف فطرت‌هایشان پاک است، در دوران ماه عسل حیات به سر می‌برند، می‌توانند موتور تحول باشند. با در نظر گرفتن این ظرفیت‌ها می‌توان امید داشت نسل دانشجوی آرام آرام پیشرو باشد.

پرسش: شما در صحبت‌هایتان گفتید که ایدئولوژی باید دوران‌ساز و تحول‌بخش باشد. از این ایدئولوژی دولتی حاکم بر نظام جمهوری اسلامی چیزی جز سکون بیرون نمی‌آید. این در حالی است که به لحاظ تاریخی در قرن دوم هجری معتزله و اخوان‌الصفا، که اولین جنش فکری مسلمان شیعه بودند، در مقابله با جریان جبری امویه از همین ایدئولوژی اصولی را می‌گیرد تا با آن چیز تحول‌بخشی به وجود بیاورد. سؤال من این است که چه‌طور این ایدئولوژی آن موقع واقعاً تحول ایجاد کرد، ولی الان ساکن است؟ ایدئولوژی که وابسته به زمان است، مشی هم که دورانی است، استراتژی هم که در هر موقع متفاوت است، پس جوهر اصلی حرکت چیست؟

پاسخ: دوران چیز ثابتی نیست. انگاره و فکری می‌آید تا بتواند پایگاهی برای تغییر دوران باشد. در تاریخ جهان هم ایدئولوژی‌های دورانی آمده‌اند. به عنوان مثال مذهب معترض و پروتستی در مقابل سلطه‌ی کلیسای کاتولیك هزارساله به وجود آمد و واکنش نشان داد. آن ایدئولوژی به نو شدن دوران کمك کرد. چه ما قبول داشته باشیم و چه قبول نداشته باشیم، با خودش اصالت سرمایه، اصالت کار و اصالت بهره‌وری آورد. ماکس وبر[1] کاری پژوهشی کرد و گفت که در اروپا پروتستان‌ها توسعه‌ی اقتصادی را رونق دادند. در اروپا، چه ابتدای کار و چه الان، ایتالیا، پرتغال، اسپانیا و یونان و جنوب اروپا، که کاتولیك هستند، از همه عقب‌مانده‌تر هستند، لذا مذهب جان‌مایه‌ی ایدئولوژی دورانی شد. در فرانسه، آلمان و انگلستان اتفاقات بسیاری افتاد. مدرنیسم فقط اروپا را

---

۱. ماکس وبر. Max Weber. (۱۸۶۴-۱۹۲۰). اقتصاددان و جامعه‌شناس آلمانی. اخلاق پروتستان و روح سرمایه‌داری، وبر، ماکس، ترجمه‌ی عبدالکریم رشیدیان و پریسا منوچهری کاشانی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲.

پیش نبرد. جان‌مایه‌ی مذهبی هم در پیشرو بودن آن نقش داشت. در ایران هم همین‌طور بود. در دهه‌ی ۱۳۲۰ تکاپوهای ایدئولوژیك شکل گرفت و جامعه جلو آمد. مهندس بازرگان ترمودینامیکی را که خوانده بود وسط گذاشت و، چه غلط و چه درست، جهان را با آن چهار اصل ترمودنیامیك تبیین کرد. الان ما از او انتقاد می‌کنیم، ولی این کارش در آن زمان راهی را هموار کرد. اگر الان بعد از بیست و چند سال هم راه طی شده‌ی مهندس بازرگان را بخوانید، با وضع موجود مسئله‌دار می‌شوید. به تو تلنگر می‌زند و تفهیم می‌کند که آمده‌ای جهان را تغییر بدهی. خدا هم همین است. می‌گویند نی ساز انسان است و از آن سوز و شکوه بیرون می‌آید، اما دف ساز پروردگار است و از آن طرب، شادی، بیدارباش، هشدار و زنهار بیرون می‌آید. از دف خدا نشاط، شرر، شور و برون‌ریزی جهان بیرون می‌آید. خداوند در سوره‌ی مدّثر به پیامبر (ص) می‌گوید از زیر لحاف بیرون بیا، پیام دورانی آمده است که مبشر تحولی استراتژیك در جهان است. بلند شو و شب را احیا کن.[۱] مذهب و ایدئولوژی می‌توانند این نقش را داشته باشند. در دوره‌ی ما هم مذهب با بازرگان و طالقانی و در مرحله‌ی بعد با حنیف‌نژاد این نقش را در ایران داشتند.

امروزه اگر ایدئولوژی در خودش مانده و کپك زده، ناشی از عناصر داخلی خودش است. اگر به ترشی چاشنی نزنید، کپك می‌زند. اگر در مربا جوهر لیمو نریزید، کپك و شکرك می‌زند. این کپک هم از بالا به پایین می‌آید. اینکه الان ایدئولوژی کپک زده است، به این علت است که جوهرلیموی نوکننده ندارد. جوهرلیمو هم ملس می‌کند، هم شفاف می‌کند و هم از کپک جلوگیری می‌کند. الان ایدئولوژی دوران‌ساز نداریم چون عنصر تحول و جوهرلیموی مورد نیاز در آن نیست. ولی به نظر من اگر مذهب نو شود، می‌تواند نقش دورانی داشته باشد. جوامع، به خصوص جامعه‌ی ایران که حسی است، همیشه به تنفری از گزاره‌ها می‌رسند. الان همه از انقلاب متنفرند. بعضی از جوانان از مذهب متنفرند. جامعه‌ی روشنفکری از ایدئولوژی متنفر است. جامعه‌ی روشنفکری که از ایدئولوژی متنفر است، خودش آن را به وجود آورده است. مشارکت خودش را فراموش کرده و فکر می‌کند که ایدئولوژی از آسمان آمده است. خودمان اینها

۱. اشاره به آیات اولیه‌ی سوره‌ی مدّثر و شأن نزول آن.

را خلق کرده‌ایم که الان هم این بحران‌ها را پیش پایمان گذاشته‌اند. اما این تنفرها را که بذاریم کنار، مذهب و انقلاب و همه چیز قابل فهم می‌شود. در فضای جنبش مسلحانه‌ی دهه‌ی ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ گاندی ازمدافتاده بود. ما خودمان هم این‌طور فکر می‌کردیم که هرکسی که در فاز آنتاگونیسم است قابل عنایت و قابل اعتنا است. الان هم بر عکس است. نه باید از انقلاب، نه از مذهب، نه از اصلاحات و نه از ایدئولوژی تنفر داشت. ایدئولوژی به این مفهوم که رساله‌ی عملیه باشد، تحریرالوسیله باشد، انسان را میخ‌کوب کند و انسان مثل ربات حرکت کند و آن انسان را پیش ببرد، نباشد بهتر است؛ این حاصل تجربه‌های سی چهل سال اخیر ایران، حزب توده و جریان‌های ایدئولوژیک ایران و پنجاه سال اخیر جهان و شوروی است. اما اگر در ایدئولوژی عنصر تجربه، تحول، تئوری و یقین باشد، می‌تواند دوران‌ساز باشد. ایدئولوژی به مفهوم لعابی که آن لعاب جان‌مایه باشد. بعضی از غذاها بی‌لعاب معنی ندارند. شما لوبیا درست کن. اگر آبش تمام شود و آب نداشته باشد، می‌توانی با آن خشت دیوار درست کنی. نمی‌توانی آن را بخوری. کله پایت می‌کند. آن لعاب است که آن لوبیا را قابل خوردن می‌کند. ایدئولوژی هم به همین شکل است. اگر عنصر تحولی لازم در آن باشد که انسان را پله به پله پیش ببرد، مثبت است. به عنوان مثال حضرت علی (ع) پس از این که به قدرت رسید سنت را شکست. گفت باید به شتر زکات تعلق بگیرد؛ چرا که در سبد مصرف همه است. فقط مویز و خرما که در سبد مصرف نیست. شتر اتومبیل آن دوره بوده. اغلب هم شتر داشتند، پس باید زکات به آن تعلق بگیرد. ولی الان شما نوترین رساله‌ها را ببینید. می‌بینید که نوشته‌اند زکات بر اشیای تسعه تعلق می‌گیرد. اشیای تسعه مویز و گندم و خرماست. گندم و مویز و خرما در سبد مصرف عرب‌های صدر اسلام بوده است. الان چه چیزی در سبد مصرف مردم است؟ زکات باز به همان اشیای تسعه تعلق می‌گیرد؟ لذا تحریرالوسیله‌ای و قدمت رساله‌ای دیدن با ایدئولوژی برخورد کردن خیلی خبط است و سرنوشت این نوع برخورد را هم دیدیم چه شد. ولی ایدئولوژی به این مفهوم که لعاب، شیرابه، کنسانتره و عصاره‌ی دورانی داشته باشد [مثبت است]. به عنوان مثال زیر سرامیک گل پخته‌شده است. خود سرامیک از ماده‌ای است به اسم کائولند، که در ایران خودمان هم داریم. از کائولند است که لعاب در می‌آید. اگر شما آن لعاب را روی وسایل بهداشتی حمام، توالت، سرامیک کف و دیوار نکشی، همه چیز مثل همان خشت سابق است. هر دو هم از گل ساخته می‌شوند. ولی کائولند و جوهر

لیمویی لازم است برای اینکه دیدگاه‌ها متناسب با دوران نو به نو و با حفظ محکمات نو شوند. محکمات هم که ذکر شد چه چیزهایی هستند. بتوانند شیرابه و لعابی به دروان بدهد که همه رغبت کنند به سمتش بروند تا شرایط را پیش ببرند.

خسته نباشید.

استراتژی، مشی، تشکیلات، برد اجتماعی- برد جغرافیایی، جهت گیری طبقاتی

نشست سی و نهم

سه شنبه ۲۷ آذر ماه ۱۳۸۶

به نام خدا. با عصر بخیر خدمت دوستان و با اجازه‌ی جمع حاضر و آقای مهندس سحابی بحث را آغاز می‌کنیم. نشست سی و نهم و شماره‌ی هشتم از فراز نهضت ملی هستیم که فراز چهارم است. امروز ۲۷ آذر است. یک سال از [آغاز] نشست مشترکمان می‌گذرد. پارسال ۲۸ آذر نشستمان را شروع کردیم و الان در ۲۷ آذر به سرفصل جلسه‌ی سی و نهم رسیده‌ایم. انشاءالله که فرصت داشته باشیم بتوانیم بحث را تا انتها خدمت دوستان پیش ببریم. اگر خدا بخواهد، امروز سوتیترها تمام می‌شود. جلسه‌ی آینده را به دستاوردها و ناکامی‌ها و جلسه‌ی آخر هم، با همان روش همیشگی، به جمع‌بندی می‌پردازیم. انشاءالله از سه جلسه‌ی آینده سراغ فراز بعدی می‌رویم که فراز پنجم با موضوع «برش شبه دموکراتیک ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲» است. امروز استراتژی، مشی، تشکیلات، برد اجتماعی ـ جغرافیایی و جهت‌گیری طبقاتی نهضت ملی را از نظر می‌گذرانیم و بعد از تنفس هم خدمتتان هستیم.

استراتژی نهضت ملی

می‌شود گفت استراتژی نهضت ملی از کامل‌ترین استراتژی‌های فرازهای اخیر است. شاید بعضی فرازها ضمن حرکت و بعد از مراحل اولیه به طور دقیق صاحب استراتژی و شِمایی از استراتژی شدند. ولی می‌شود گفت دولت ملی که تشکیل شد پس‌پیشانی رهبران، به خصوص رهبر محوری که مرحوم دکتر مصدق بود، استراتژی کمابیش مشخص و شسته و رفته‌ای وجود داشت، البته در حد شرایط و ظرفیت پذیرش شرایط نزدیک به بیش از نیم قرن پیش، نه با امکان و فرصت های امروز. قبل از پرداختن به استراتژی نهضت ملی و کنار زدن پرده‌ی آن، پیش‌پرده‌ای را کنار می‌زنیم و بعد از دیدن آن پیش‌پرده وارد پرده‌های بعدی استراتژی نهضت ملی می‌شویم.

پیش‌پرده

آنچه در پیش‌پرده‌ی نهضت ملی وجود داشت اتفاقات تاریخی بود.

پایان «نظام شهریاری»

اولین اتفاق تاریخی حائز اهمیت در پیش‌برده‌ی نهضت ملی این است که برای اولین بار صدای ناقوس پایان نظام شهریاری در ایران شنیده می‌شد. در کوران مشروطه هم صدا و پژواکی از راه دور حول پایان نظام شهریاری شنیده شد، اما هم شرایط [دوران] ظرفیت رساتر شدن این پژواك را نداشت و هم رهبران مشروطه توان طراحی نظام ملی [مطلوب] را نداشتند که با آن پایان نظام شهریاری را اعلام کنند. نظام شهریاری در ایران نظامی تاریخی بود که به طور مشخص چهار عنصر را در خودش حمل می‌کرد.

خدایگانی

اولین ویژگی عنصر خدایگانی بود. خود را، با تخفیف، خدای کوچك لقب می‌دادند و به واقع خدایگانی می‌کردند. این وجه ایدئولوژیك نظام شهریاری است. این ایدئولوژی دووجهی بود؛ هم خدایگانی سیاسی و هم خدایگانی تاریخی و فکری [را شامل می‌شد].

اقتدار

دومین وجهی که برای نظام شهریاری اهمیت ویژه دارد اقتدار است، اقتدار به هر قمیت. اقتدار [در این نظام] از بالا ، بدون مشکارت و بدون تعریف رابطه‌ی قدرت ـ دولت [است].

امنیت

ویژگی سوم امنیت است. پادشاهان نسل در نسل با رقص شمشیر و خون فائق بر سلسله‌های پادشاهی گذشته می‌آمدند و آنها را ساقط می‌کردند؛ به اصطلاح قدیم، از روی رکاب اسب حکومت را از سلسله‌ی قبل می‌گرفتند. به همین علت امنیت برای آنها عنصر ناموسی به حساب می‌آمد. از آنجا که هر ایلی بختکی برای ایل ماقبل خود می‌شد و عمر تاریخی ایل قبلی را با شمشیر و از روی رکاب اسب پایان می‌داد، همیشه نگران بودند که سوارانی پیدا شوند و با شمشیر و از روی رکاب اسب به عمر خود آنان

پایان دهند. لذا، امنیت برای آنها اهمیت ویژه‌ای داشت. کالای کمیاب دوران بود که حاضر بودند برای آن هر بهایی را پرداخت کنند.

محوریت مطلقه

ویژگی چهارم محوریت مطلقه است. یعنی سانترالیسم محضی که بر اساس آن محور حاکمیت [همه‌ی کارها را می‌کرد]. پیش از آن [محل] تجمیع وجود در ایل بود ولی الان حکومت شبه ایلی مرکز تجمیع وجوه بود. بنابراین، تصمیمات اقتصادی اتخاذ می‌کرد. وجوه دیگر [حاکمیت مطلقش] اتخاذ تصمیمات سیاست داخلی، سیاست خارجی و تصمیمات نظامی بود. یعنی عقل کلی محور سیستم بود که نظام و جامعه او را بالاجبار پذیرفته بودند.

اینها ویژگی‌های نظام شهریاری بود؛ آخرین و نوترین مدل آن نظام رضاشاهی بود که همه‌ی عناصر [در آن] دیده می‌شد. شعار «خدا، شاه میهن» ابتدای دوران رضاخان برتراویده شد و بر سر درها قرار گرفت. پهلوی دوم این را برجسته‌تر کرد. خدایگانی رکن بود. تیپ، اتوریته و شنل رضاخان، همگی نماد اقتدار او بود. اقتدار در صدا، رفتار، چشم، افه‌ها، پوزها، فیگورها، شمشیر و همه چیزش موج می‌زد. دوران دبستان و پیش از دبستان ما در میدان توپخانه، اول خیابان سپه، فروشگاه ارتش بود. رضاخان برادری ناتنی داشت. دلخوشی این برادر این بود که در پوز رضاخان رفته بود. نظامی نبود ولی شنل رضاخان را می‌پوشید، شمشیر رضاخان را دست می‌گرفت، کلاه رضاخان را سر می‌کرد، [مانند او هم] از زیر چشم نگاه می‌کرد. آن زمان که بچه‌ها تفریحی نداشتند. گه گاه که ما را بازار و حوالی توپخانه می‌بردند این فرد را همیشه می‌دیدیم. خانواده‌ی ما هم از فروشگاه ارتش خرید می‌کردند و [به این بهانه] این فرد را که همیشه آنجا بود [می دیدیم]. این فرد سعی می‌کرد در جلد رضاخان برود ولی [تفاوتش با رضاخان این بود که] اتوریته نداشت. در حالی که رضاخان همه‌ی لوازم اقتدار را داشت. در مدل رضاخانی خدایگانی بود. اقتدار به طور کامل بود. امنیت برای او اصل بود. در دوران سردارسپهی و یکی دو سال ابتدای سلطنتش کل ایران را قلع و قمع کرد، عشایر را اسکان داد، جنبش‌ها را سرکوب کرد، خزعل را تابع کرد و سیری که با هم مرور کرده‌ایم. محوریت مطلقه هم داشت. خودش از بزرگ‌ارتش‌داران و فرمانده‌ی کل قوا بود. تصمیمات اصلی اقتصادی و سیاست خارجی را او می‌گرفت. او تصمیم می‌گرفت

قرارداد نفت منعقد شود یا نشود، کدام قرارداد صورت بگیرد یا نگیرد، چه چیزی بشود یا نشود. خلاصه آخرین مدل قبل از دولت ملی، نظام شهریاری از نوع رضاخانی بود. محمدرضاشاه قد و قواره و قامت پدرش، پیچیدگی و آتوریته‌ی او را نداشت. زمان می‌برد تا بخواهد به خدایگانی برسد. زمان هم مصرف شد. از ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ این زمان مصرف شد. بعد از ۱۳۳۲ آرام آرام تا دهه‌ی ۱۳۴۰ آمد تا در پوز خدایگانی قرار بگیرد. مانند پدرش شعار «خدا، شاه، میهن» را بر سر درها نصب کرد، ادعاهای ایدئولوژیک و ... کرد.

پدیداری «نظام ملی»

با آمدن دولت ملی در انتهای دهه‌ی ۱۳۲۰، شرایطی در ایران پدیدار شد که امکان استقرار نظام ملی یا نظام آرمانی را در ایران فراهم کرده بود. چنین نظامی هم برپا شد. نظام ملی یا آرمانی به لحاظ تئوریک ویژگی‌هایی مقابل نظام شهریاری دارد.

حکمت

نظام ملی یا نظام آرمانی، که به دنبال خدایگانی و اقتدار یك‌سویه و امنیت به هر قیمت و محوریت مطلقه نیست، در بدو امر فلسفه‌ی زیست ملی را از خود متبادر می‌کند. کما اینکه در دهه‌ی ۱۳۲۰ فلسفه‌ی زیست ملی آرام آرام در ایران تئوریزه شد، آن تئوری تکوین پیدا کرد و هنر مصدق این بود که در دولت خود فلسفه‌ی زیست ملت را مشخص کرد. در دهه‌ی ۱۳۲۰ آرام آرام فضایی باز پیدا شد، تولید اندیشه صورت گرفت، نیروهای ملی رخ ظاهر کردند، احزاب ملی تشکیل شدند و شاخص‌های ملی، با صلاحیت‌هایی که داشتند، از دل شرایط برتراویدند، مثل دکتر مصدق. [با فراهم شدن این مقدمات] آرام آرام کلیت جامعه‌ی ایران به فلسفه‌ای برای زیستن رسید. آن فلسفه‌ی زیست این بود که ما ملتی تاریخی هستیم، می‌خواهیم مستقل باشیم، می‌خواهیم با جهان رابطه‌ی برابر و محترمانه داشته باشیم و منافع ملی‌مان هم حفظ شود. در طول ده ساله‌ی دهه‌ی ۱۳۲۰، به تدریج، این حکمت شکل گرفت و تبدیل به پاراگراف شد.

مردم‌سالاری

[در این مدل حکومتی] به جای اقتدار به هر قیمت، مردم‌سالاری موقعیت ایدئولوژیك دارد.

مشارکت

[در همین دوره]، به جای امنیت متکی بر نظام میلیتاریستی، بحث مشارکت پیدا شد. یعنی همگی در استقرار دولت ملی و امنیت ملی مشارکت کردند.

عدالت

[در نظام ملی عنصر] عدالت [مطرح است که در دهه‌ی ۱۳۲۰ هم بحث از آن و عمل به آن در جامعه شکل گرفت.]

دفاع ملی

[مدل دفاع نظام جدید] دفاع ملی است، نه دفاع دینی و گارد جاویدان که به مثابه هسته‌ای سخت هستند.

می‌شود گفت در سیر تاریخ ایران نقطه‌ی عطفی که از نظر تاریخی و تئوریک به عنوان پیش‌پرده به وجود آمد این بود که شرایط برای پایان نظام شهریاری فراهم شد. در دل آن [شرایط] وضعیتی مهیا شد که آرام آرام نظام ملی آرمانی پدیدار شد، با ویژگی‌هایی که مقابل نظام سنتی شهریاری در ایران بود. اگر این پس ذهن باشد، راحت‌تر وارد بقیه‌ی بحث می‌شویم.

ره‌یافت تاریخی

ره‌یافت نهضت ملی ره‌یافتی تاریخی بود. نهضت ملی به اکتساب یا تحصیل دوپهلو فکر می‌کرد. یک وجه این اکتساب یا تحصیل دوپهلو احراز هویت ملی و دیگری تحصیل یا اکتساب منافع ملی بود. روش وصول را می‌شود طریق دلادل نامید. طریق دلادل به این مفهوم [است] که توسعه‌ی سیاسی ـ اجتماعی در دل توسعه‌ی اقتصادی طراحی شد. سیر این طراحی را هم با هم خواهیم دید.

تحصیل دوپهلو

هویت ملی و منافع ملی

اگر بخواهیم از استراتژی نهضت ملی عصاره‌گیری کنیم، باید بگوییم [نهضت ملی] به دستاورد یا اکتساب دوپهلو می‌اندیشید: ۱- احراز هویت ملی؛ ۲- کسب منافع ملی. جنس اولی بیشتر سیاسی ـ تاریخی و جنس دومی بیشتر اقتصادی است.

طریق دلادل

توسعه سیاسی ـ اجتماعی در دل توسعه اقتصادی

برای اینکه عناصر سیاسی، اقتصادی و اجتماعی با هم در بیامیزند طبیعی و منطقی بود که طریق دلادل پیشه شود. طریق دلادل هم [راهی برای] توسعه‌ی سیاسی ـ اجتماعی در دل توسعه‌ی اقتصادی بود. تجربه‌های چندی از گذشته داشتیم که طریق همه‌ی آنها تک‌بُنی و تك‌پایه‌ای بود؛ یعنی در فرازهای قبل، دلادلی و تنگاتنگی رشد و توسعه‌ی هم سیاسی ـ اجتماعی، هم اقتصادی دیده نمی‌شد. تجربه‌ی مشروطه کمابیش یک‌پایه‌ای بود. پدران ما در مشروطه بیشتر به چیدمان مدرن، دولت پاسخ‌گو، پارلمان بین دولت و ملت، احزاب، انجمن‌ها و مطبوعات اندیشه کردند و کمتر به مسائلی مانند اقتصاد پرداختند. البته نه اینکه اصلاً به اقتصاد فکر نکردند. مجلس اول تا حدودی به اقتصاد فکر کرد، اما رهبران مشروطه خیر. مجلس اول تیول[1] را برانداخت و به ایجاد بانك ملی و ایجاد بستری برای رشد تجارت ملی فکر کرد. [ولی اقدامات اقتصادی‌اش] در همین حد. خیلی به معیشت آن دوران نیندیشید. بنابراین، مدل مشروطه مدل ناقصی بود. مدل رضاخانی هم مدل تك‌پایه‌ای بود. در دروان کوتاهی رشد فیزیکال و تکنیکال به وجود آمد، بدون آنکه هیچ‌گونه توسعه‌ی سیاسی ـ اجتماعی در آن وجود داشته باشد. توسعه‌ی سیاسی و اجتماعی متوقف و تعطیل شد و فقط لوکوموتیو تحول اقتصادی تندآهنگ بر ریل دوران حرکت می‌کرد. پس آن هم تک‌پایه و ناقص بود. آخرین تجربه‌ای هم که از سر گذراندیم تجربه‌ی هشت ساله‌ی حرکت اصلاحات بود. پیش‌برندگان آن به پرسپکتیو و ساختار توسعه‌ی سیاسی فکر می‌کردند و اقتصاد را رها کردند. از بین این فرازهای نوعاً ناقص و غیردوپهلو فقط در دوران نهضت ملی است که پرنده‌ی دوران با دو شاه‌پر پرواز می‌کند، هر دو پهلویش کار می‌کند. هم به اقتصاد، هم به عرصه‌ی سیاسی ـ اجتماعی می‌اندیشد، که در نوع خودش کم‌مانند است.

عناصر استراتژی برتراویده

---

۱. نظام ارباب و رعیتی.

استراتژی برتراویده‌ی دوران چند عنصر داشت.

موازنه منفی ملی، مقابل موازنه مثبت شهریاری

مهم‌ترین عنصر [دوران] موازنه‌ی منفی ملی مقابل موازنه‌ی مثبت شهریاری بود. نقطه‌ی اتکای شهریاری مردم نبود و اصلاً به مشارکت نمی‌اندیشید. طبیعت است که این نظام برای اقتدار و استقرار امنیت به امتیاز و اتکا به بیگانه فکر می‌کرد؛ به همین علت سیاست موازنه‌ی مثبت پیش می‌گرفت. مدل دوران قاجار هم همین‌گونه بود. طبیعی است هر حاکمیتی، چه سنتی و چه مدرن، ابتدای کار بر سر دو راهی انتخاب قرار می‌گیرد: ۱- اتکا به مردم؛ ۲- اتکا به نیروی خارجی. تقریباً حد وسطی در این میان موجود نیست. خود رضاخان هم که اسباب اقتدار را داشت در دو نوبت اتکا کرد. دوره‌ی اول، که دهه‌ی اولش بود، به انگلستان اتکا کرد و در دوره‌ی دوم از انگلستان به سمت آلمان شیفت کرد. اتکا به آلمان اتکای جدی‌تری بود. هم اتکای ایدئولوژیک بود، هم اتکای نژادپرستانه. هر دو شوونیست[1] بودند و فصل مشترکشان نژاد آریایی بود. در سده‌ای که با هم، به طور مشترک، بررسی می‌کنیم رضاخان قدر قدرت‌ترین حاکم بود. او نیز، که اوج اقتدار را برای خودش رقم زده بود، در نهایت مجبور به اتکا و دادن امتیاز شده بود. حاکمیت‌ها سر این دو راهی که قرار می‌گیرند باید انتخاب کنند: یا موازنه‌ی منفی ملی را می‌خواهند اختیار کنند، یا موازنه‌ی مثبت در سیاست خارجی و تجارت خارجی. موازنه‌ی منفی ملی دوران نهضت ملی مقابل موازنه‌ی مثبت دوران شهریاری بود که ابتدا از آن صحبت شد.

آگاهی همه خلق، مشارکت همه خلق

دومین عنصر استراتژیک نهضت ملی مرکب بود. وجه اولش آگاهی همه‌ی خلق و وجه دومش مشارکت همه‌ی خلق بود. رهبری نهضت ملی، شخص دکتر مصدق، به وحدت حداکثری می‌اندیشید که این اتفاق هم تحقق پیدا کرد. در دوران نهضت ملی برای اولین بار در ایران همه‌ی ایران‌خواهان و ترقی‌خواهان، از مذهبی سنتی و مذهبی مدرن تا ملی و لائیک، حول شعار ملی شدن نفت و حمایت از دولت پیش برنده‌ی

---

۱. (Chauvinism).یک نوع میهن‌پرستی افراطی و ستیزه‌جو، و یک ایمان کور به برتری و شکوه ملی

شعار گرد آمدند. قبل از مشارکت، آگاهی همه‌ی خلق رقم خورد. با توجه به حدود یک دهه کار توضیحی، که عناصر ملی در دهه‌ی ۱۳۲۰ در مجلس، احزاب، نشریات و عرصه‌ی عمومی به‌طور کلان و کامل با مخاطب قراردادن مردم انجام دادند، کمابیش همه‌ی خلق آگاه شدند. البته «کمابیش» می‌گویم، چون آن زمان نه امواج رادیو همه جا منتشر شده بود، نه تلویزیون بود، نه ماهواره بود، کامپیوتر هم که اصلاً نبود. ولی در حد امکانات آن روز عامه‌ی مردم، آحاد توده و آحاد جمهور آگاه شدند و مشارکت همه‌جانبه‌ی اقشار هم رقم خورد، که انشاءالله جلوتر خواهیم دید.

برنامه توسعه سیاسی و برنامه اقتصاد ملی

وجه بعدی، برنامه‌ی توسعه‌ی سیاسی و برنامه‌ی اقتصاد ملی بود. دوره‌ی مصدق دوره‌ی نادری است. اقتصاد ایران شصت سال است که صاحب سند است، کاری ندارم به اینکه این سندها اجرا می‌شود یا خیر. از آن طرف، دوره‌ی رضاخان سند نداشت، دوره‌ی امیرکبیر سند وجود ندارد، دوره‌ی قائم‌مقام هم سند وجود ندارد. [از این وضعیت] یک نتیجه می‌توانیم بگیریم، نتیجه‌ای که چندان هم عقلی نیست و از شرایط به ما تحمیل می‌شود. [آن نتیجه] می‌گوید در دورانی که سند مکتوب توسعه یا برنامه‌های عمرانی وسط بوده است چندان پیشرفتی حاصل نشده است. دورانی که سند مکتوب وجود نداشته و در عوض اقتداری وجود داشته یا دولت ملی یا چهره‌ای ملی وجود داشته، مثل قائم‌مقام، امیرکبیر، رضاخان (در وجه اقتداری و مقتدر بودنش) و دکتر مصدق کارها پیش رفته است. دوران نهضت ملی هم به همین ترتیب است. برنامه‌ی مکتوب، حجیم و قطوری، که مثل این دوره‌ها باشد، نمی‌بینیم. بیشتر در حد پاراگراف و تبصره است. مفصل‌ترین شکل آن دو سه پاراگرافی است که برنامه‌ی دولت ملی است، که پیش از این با هم مرور کردیم. دو بند داخلی و یك بند سیاست خارجی داشت. در این دوران با حداقل مکتوب هم توسعه‌ی سیاسی و هم برنامه‌ی اقتصاد ملی پیش رفت. درست است مکتوب نداشت، اما تئوری داشت، اقتصاد ملی‌اش بر تئوری موازنه‌ی منفی مبتنی بود. تشکیل جبهه هم بر تئوری تشکیل جبهه در ایران مبتنی بود. اگر در این دوران بگردید، سندی دیده نمی‌شود، اما به طور مکرر انگاره‌های رو به جلو، نبوغ و راه‌گشایی و کارگشایی است. از این نظر دوره‌ی ویژه‌ای بود.

در میدان توسعه سیاسی ـ اجتماعی

در میدان توسعه سیاسی و اجتماعی اتفاقات خیلی مهمی افتاد.

تقید به چیدمان دموکراسی

رهبری نهضت ملی در درجه‌ی اول به چیدمان دموکراسی در ایران تقید داشت. [االبته] تقیدش با باور توأم بود. این عنصر را قبول داشت و در ایدئولوژی‌اش هم لحاظ کرده بود. عنصر تقید به چیدمان دموکراسی به این معنی است که پارلمان باید با حفظ استقلالش باشد، باید دولتی پاسخ‌گو با ویژگی‌های عرفی، برشمرده‌شده و شناخته‌شده مستقر باشد، احزاب باید فعال باشند، اصناف باید از منافع صنفی‌شان دفاع کنند، پاتوق‌ها و نهادهای مدنی باید باشند و جامعه‌ی مستقل مطبوعاتی هم باید وجود داشته باشد. این در باور ایدئولوژیک دکتر مصدق وجود داشت.

مدارای تاریخی

وجه دوم [توسعه ی سیاسی ـ اجتماعی] مدارای تاریخی بود. می‌شود گفت مدارایی که در این دوره بود در هیچ دوره‌ای تکرار نشد. نمی‌دانم دقت ثبت‌ها در چه حد بوده است، ولی آن‌طور که ثبت شده است در کل دهه‌ی ۱۳۲۰ سه هزار عنوان نشریه منتشر شد. از این تعداد، هزار و صد عنوان در زمان دولت ملی منتشر شد. این رکورد در دوران شبه دموکراتیک ۱۳۵۶ تا ۱۳۶۰ هم تکرار نشد. [تعداد] نشریات دوران اصلاحات بسیار محدود بود. [همان تعدادی هم که بود] در سطح حاکمیت بود. نیروهای بیرون از حاکمیت به هیچ وجه نتوانستند به روزنامه دسترسی پیدا کنند. حداکثر این بود که دو هفته‌نامه‌هایشان، مثل پیام هاجر، به هفته‌نامه و ماهنامه‌ی ایران فردا به دو هفته‌نامه تبدیل شد. حتی جریان اصلاحات هم امکاناتی بیش از این به نیروهای بیرون از حاکمیت نداد. اما در دوران مصدق ۱۱۰۰ نشریه در کل ایران منتشر می‌شد. در کنار آن، هشتاد حزب [هم] فعالیت می‌کردند. هیچ نحله‌ای نمی‌تواند بگوید ما در دوران مصدق نتوانستیم برای نحله‌ی ایدئولوژیک خودمان منزل‌گاه حزبی فراهم کنیم. قشری‌ترین تا مدرن‌ترین نیروهای مذهبی، مارکسیست‌ها که شاخصشان حزب توده بود، جریان‌های ملی، جریان‌های درباری، حتی جریان‌های انگلیسی، [همگی] ساز و کار تشکیلاتی خودشان را داشتند. بنابراین، در مواجهه با احزاب، مواجهه با اصناف و مواجهه با

نشریات مدارای تاریخی به طور حداکثری وجود داشت. همین که دکتر مصدق نگذاشت کسی که می‌خواست او را ترور کند در دادگاه نظامی محاکمه شود قدم خیلی گسترده‌ای در ایران برداشته شد. از ابتدای دوره‌ی بررسی‌مان تا الان، هرکس به حاکمیت گفته بود بالای چشمت ابروست مخل امنیت ملی، آشوب‌گر علیه نظام، برانداز نظام و ... [بوده است] و مستقیم به دادگاه‌های نظامی، و امروزه به دادگاه‌های امنیتی، برده می‌شد. در آن دوران اصلا، حتی یک مورد، چنین چیزی وجود نداشت که به نیروهای بیرون حاکمیت تعرضی این چنینی صورت بگیرد. در سال ۱۳۳۱ هم که مصدق به شهربانی دستور مکتوب داد که هرکس در مطبوعات به من تعرض کرد، چه در حد کاریکاتور، چه در حد اهانت و چه در حد انتقاد، شهربانی اجازه‌ی پیگیری ندارد. این هم گام بسیار مهم بعدی بود.

بنابراین، محور دوران مدارای تاریخی داشت. همه قد و قامت مصدق را می‌بینند ولی این حجم قفسه‌ی سینه را کسی نمی‌بیند. حجم قفسه‌ی سینه از قد و قامت خیلی خیلی مهمتر است. عنصر اصلی مصدق قفسه‌ی سینه‌اش بود. قفسه‌ی سینه در حوزه‌ی سیاسی و پهلوانی سیاسی خیلی به کار می‌آید؛ چیزی که در ایران وجود نداشته است. قفسه‌ی سینه‌های تنگ و پس‌پیشانی‌های محدود در ایران باعث شده است هیچ چیزی نتواند در ایران شکل بگیرد. ولی قفسه‌ی سینه است که اجازه می‌دهد به وسعت قفسه سفره‌ی مطبوعات، اصناف، احزاب و پاتوق‌های مدنی شکل بگیرد. گسترده‌ترین و لوتی‌منشانه‌ترین وجه این سفره در ایران زمان مصدق پهن شد. این مهم‌ترین دستاورد دوران در میدان توسعه‌ی سیاسی است.

ظروف مشارکت

سطح سوم تعبیه‌ی ظروف مشارکت بود. [مصادیق] ظروف مشارکت احزاب، اصناف بسیار متعدد، نهادهای مدنی، پاتوق‌ها، مطبوعات و شوراها بودند. در دوساله‌ی ۱۳۳۱ و پنج ماهه‌ی اول ۱۳۳۲ بیش از ۲۳ هزار شورای ده و دهستان در روستاهای ایران تشکیل شد. برای اولین بار، روستا دارای ظرفی برای تحرك اجتماعی می‌شد که تا آن زمان در ایران سابقه نداشت. بنابراین، ظروف مشارکت در ایران فراهم شد، از

کلاسیک‌ترین وجهش که مجلس است، تا بعد که احزاب، اصناف، مطبوعات و شوراها هستند. می‌شود گفت این اتفاق هم در دوره‌های بعد تکرار نشد.

اصلاح قانون انتخابات

تلاش دیگر دولت ملی برای وسعت دادن به ظروف مشارکت اصلاح قانون انتخابات بود. در لایحه‌ای به نام اصلاح قانون انتخابات که دولت برای تصویب به مجلس داد برای اولین بار حق رأی زنان تعبیه شده بود. شاه در انقلاب سفید سال ۱۳۴۱ حق رأی زنان را به حساب خودش گذاشت. اما ده سال پیش از آن، دولت ملی در سال ۱۳۳۱ این را در اصلاح قانون انتخابات تعبیه کرد و در آن حق رأی زنان منظور شد. منتها در اینجا اتفاقی تاریخی رخ داد. دو مرجع اصلی دوره، یعنی آقای بهبهانی و آقای بروجردی، اعلام مخالفت کردند. مصدق با درایتی که داشت جمله‌ای تاریخی مطرح کرد. گفت الان مسئله‌ی اصلی ما ملی کردن و پیش‌برد منافع ملی است. اگر بخواهیم پای حق رأی زنان بایستیم، مراجع می‌توانند بلوایی به راه بیندازند که تبدیل به بلوای ضددولتی شود و اصلاً اصل ملی شدن را زیر سوال ببرد. او بسیار عقلانی عمل کرد و تاکتیکی از حق رأی زنان کوتاه آمد. کسانی هم از پیرامونیان مصدق بودند که حق رأی زنان را قبول نداشتند. فضای حوزه هم که به طور مشخص از جانب آقای بروجردی و بهبهانی برخاست. مصدق خطاب به کسانی که به او پیشنهاد می‌کردند حق رأی زنان را پیش ببرد گفت آنها می‌توانند مردم را علیه دولت بسیج کنند و بسیج مردم علیه دولت می‌تواند این روند سالم و ملیِ ملی کردن صنعت نفت را متوقف کند. پس به خاطر مصالح بالاتر ملی به طور موقت از آن مصلحت کوتاه آمد و صرف نظر کرد. بنابراین، تلاش شد نیمی از مردم ایران هم صاحب رأی شوند، اما جریان مذهبی با دیدگاه خاصی که داشت در مقابل آن موضع گرفت.

جبهه فراگیر

ظرف دیگر مشارکت جبهه‌ی فراگیر بود. دکتر مصدق با ایده‌ی مرحوم فاطمی، که جلسات پیش صحبتش را کردیم، ظرفی برای مشارکت همه‌ی احزاب و افراد ملی فراهم کرد. بعضی افراد اهل تحزب نبودند ولی شخصیت ملی بودند. بعضی‌ها هم اهل کار جمعی، جمع‌گرا و حزب‌گرا بودند. نسبتی برای افراد و نسبتی هم برای گروه‌ها تعیین

کردند. [به این ترتیب]، جبهه‌ای فراگیر تشکیل شد برای همه‌ی کسانی که میل به تحرک سیاسی داشتند.

نظر به چپ، نظر به راست؛ هم شهر، هم روستا

اما اتفاق مهم دیگر [در حوزه‌ی تأمین ظروف مشارکت] نظر به چپ و نظر به راست شخص مصدق بود. در همه‌ی فرازهایی که با هم تحلیل کرده‌ایم، حتی در همین فراز اصلاحات اخیر، نگاه همه‌ی تحول طلب‌ها، اصلاح‌طلب‌ها و توسعه‌گراها بیشتر به توسعه‌ی شهری معطوف بوده است؛ گویی ایران روستا ندارد. اما مصدق هم به شهر و هم به روستا نگاه کرد. صنف، حزب، جامعه‌ی مطبوعاتی مستقل، نهادهای مدنی، باشگاه و ... همه در حوزه‌ی شهر است. مصدق بر حوزه‌ی روستا هم تمرکز داشت. برای اولین بار ظرفی در روستا فراهم کرد که آن ظرف مشارکت در ساخت و سازها و تصمیم‌گیری‌ها بود. شورای ده و دهستان به وجود آمد. برایش قانون گذراندند. طبق تبصره‌های مندرج در قانون تصویب شوراهای ده و دهستان روستاییان خودشان، مستقل از ارباب، کدخدا و مباشر، شورا تشکیل دهند و همه‌ی ساخت و سازها را خودشان انجام دادند. بنابراین، نظری به چپ و نظر به راست صورت گرفت. همه‌ی گروه روشنفکران به یک سمت نرفت. آن طرف هم جامعه‌ی انسانی‌ای وجود داشت که باید ارتقا می‌یافت. باز می‌شود گفت یگانه دورانی که این توجه دو سویه، هم به شهر و هم به روستا، صورت گرفت دوران مرحوم دکتر مصدق بود.

اصلاح حقوقی

سراغ محمل‌های قانونی می‌آییم. توسعه و تحول سیاسی اجتماعی غیر از تقید به چیدمان دموکراسی، مدارای تاریخی، سینه‌ی بسیار بسیار باز، فرد شارح و ظروفی برای تخلیه‌ی ظرفیت، که آن وسط تعبیه شد، محمل‌هایی می‌خواهد. آن محمل‌ها خیلی مهم بود. در همین مسیر، در دوران دکتر مصدق، اصلاحات حقوقی در حوزه‌های قوانین مختلف صورت گرفت.

قانون مطبوعات

برای اولین بار قانون مطبوعات مستقلی طراحی شد که مطبوعات را مستقل از نظام دولتی تعریف می‌کرد. حقوقی برای اصحاب مطبوعات، مدیران مطبوعات و قلم‌زنان در نظر گرفته شد. این قانون از قانون مطبوعات دوران مشروطه مترقی‌تر بود.

بهبود نظام آموزشی

عمل بعدی بهبود نظام آموزشی بود. مصدق با استفاده از فرهیختگان دوره و ظرفیت‌های کیفی و تجربی فرهنگی در ایران «انجمن حکمت و معارف» تشکیل داد. آن انجمن طبق قانون این اجازه را داشت که حداکثر اختیار را در بهبود نظام آموزشی داشته باشد.

استقلال دانشگاه و استقلال وکلا

دو امر مهم‌تر استقلال دانشگاه و استقلال وکلا بوده است. دانشگاه و وکلا از دولت‌های مستقر مستقل شدند. کانون وکلا دوران مصدق تأسیس شده است. همان زمان انتخابات برگزار شد. دولت هویت مستقل وکلا را از قوه‌ی قضاییه پذیرفت؛ چیزی که جمهوری اسلامی به هیچ وجه به آن تن نداد. الان کانون وکلا داریم ولی سوری است و شبحی از آن است. مثل احزاب و مطبوعاتی که داریم و شبح هستند. تقسیم کاری بین جمهوری اسلامی و نهادهای مدنی صورت گرفته است. هم جمهوری اسلامی پذیرفته است که شبحی از احزاب و مطبوعات داشته باشد و هم احزاب و مطبوعات و نهادهای مدنی پذیرفته‌اند که مانند گفته‌ی حضرت علی (ع) «اشباه الرجال» باشند. شبحی از مردان و رجال‌اند. ولی در دوران مصدق نه دولت شبح بود و نه [خود مصدق] انگاره‌ی شبح‌سازی و تشبیه‌سازی داشت. همه، اعم از استاد دانشگاه، مدیر دانشگاه، وکیل، قاضی، جامعه‌ی مدنی، دانشجو و بقیه تشخصی پیدا کردند و مستقل از دولت فعال بودند. جریان این آمادگی را داشت که زن‌ها هم شخصیتی حقوقی پیدا کنند.

جمع‌بندی

[در جمع بندی لازم است گفته شود که] دوران بسیار بسیار عقلی و منطقی بود. این استقلال و شخصیت‌سازی در سه سطح صورت گرفت. سطح اول سطح دیدگاه،

تعهد و منش بود، سه عنصر ضروری برای تحول سیاسی و اجتماعی. اگر در ایدئولوژی و نگاه عنصر مدارا و تحمل نباشد، محال است تحولی پیدا شود. عنصر تعهد هم ضروری است. بالاخره قدرت هم باید دستی تاریخی با مردم بدهد. چند بار مردم دست دراز کنند و دولت به آنها پشت‌دستی بزند؟ چند بار پشت دست مردم سرخ شود؟ چند بار بخواهند ببوسند و سیلی و ترکه بخورند؟ زمان مصدق این اتفاق‌ها نیفاد. دست مصدق به دست منتظر و تقاضامند جامعه‌ی روشنفکری و سیاسی ایران چفت شد. عنصر سوم منش است. کسی که انگاره دارد و دست می‌دهد باید منش مدارا را هم داشته باشد. این منش مدارا، دست کم در آن سطح، غیر از دوران ۲۷ ماه و ۱۵ روز تقریباً دیگر قبل و پس از مصدق تکرار نشد. پس سطح اول سطح دیدگاه و باور ، عهد و منش است.

سطح دوم سطح تعیین است. ممکن است کسی دیدگاه، باور و منش داشته باشد ولی نمی‌شود که تا آخر در آن ظرف اول ماند. باید ظروفی برای تخلیه‌ی ظرفیت‌ها تعبیه شود. می‌شود گفت در دوران نهضت ملی هرکسی ظرفیتی داشت آزاد کرد، چه در حوزه‌ی سیاسی که احزاب بودند، چه در حوزه‌ی مدنی که باشگاه‌ها، پاتوق‌های فرهنگی و هنری، انجمن‌ها و کافه‌های جدید بودند و چه در حوزه‌ی ورزش. گروه کوهنوردی دماوند، که تابلویش سر لاله‌زار است، سال ۱۳۳۲، قبل از کودتا، تأسیس شده است. بنابراین، هرکسی هرظرفیت صنفی، سیاسی و مطبوعاتی داشت شرایط، ظرف برای سامان دادن و تخلیه‌ی آن ظرفیت فراهم شد.

سطح سوم سطح بستر و محمل حقوقی است. اصلاح حقوقی، قانون مطبوعات، بهبود نظام آموزشی، استقلال وکلا، قضات و دانشگاه و تأسیس کانون وکلا همه در سطح محمل‌اند.

پس می‌شود گفت در این دوران لِگوی کمابیش کاملی در سطح دیدگاه، تعهد و منش و مدارا، سطح تعیین و تأسیس منزل‌گاه‌هایی برای تخلیه‌ی پتانسیل‌ها و بالاخره سطح مستند و محمل‌های قانونی شکل گرفت.

عرصه توسعه اقتصادی

در این پنجاه سال اخیر، به خصوص در ربع قرن اخیر که ادبیات توسعه آمده و غنی و فرموله شده است، همه نقش دولت سالم، قاهر و شایسته را پذیرفته‌اند، منتهی هر کسی با ادبیات خودش. یکی دولت قاهر می‌گوید که منظور دولت رضاخانی است. دولتی که این امکان را دارد که فکر کند، ایده‌پردازی کند، پیش‌برنده باشد. بخشی دولت شایسته می‌گویند. بخشی دولت کارا می‌گویند. زمان نهضت ملی، که محل صحبت ما است، دولتی سر کار آمد که شفاف، کم‌مصرف و موزع بود.

دولت شفاف

[دولت ملی] شفاف بود، به این مفهوم که واقعاً آکواریومی بود. مصادیق این آکواریومی بودن از این قبیل بود که اطلاع‌رسانی کامل انجام می‌شد. سیاست خارجه‌ی آن زمان مثل الان و دوره‌های قبل نبود که صندوق‌خانه و پستو و اتاق بیرونی داشته باشد. خانه‌ی سیاست خارجه خانه‌ی آخوندی نیست که اندرونی و بیرونی داشته باشد. دوره مصدق اصلا این طور نبود. مذاکرات حول نفت، مذاکره با هریمن،[1] و هر مذاکره‌ای بود به مردم گزارش می‌شد. دولت و مجلس، در آن اوج شرایط امنیتی، جلسه‌ی غیرعلنی نداشتند. این خیلی مهم بود. همه چیز به اطلاع می‌رسید. خود مصدق گزارش‌ده بود. وضع را توصیف می‌کرد. نه غلو و سیاه‌نمایی می‌کرد و نه به مردم و جامعه امیدبخشی بی‌مورد می‌کرد. حتی اگر هم در کابینه صحبتی می‌شد، مصدق خودش آن را با مردم در میان می‌گذاشت و برای پیش‌برد خط و نحله‌ی خودش از مردم حمایت اجتماعی می‌گرفت. شرایط تا حد زیادی آکواریومی بود. اطلاع‌رسانی، گزارش‌دهی و توصیف وضعیت برقرار بود.

دولت کم‌مصرف

دولت مصدق‌کم‌مصرف بود. او شعار پس‌انداز ملی را مطرح کرد. دولت و دولت‌مردی می‌تواند شعار پس‌انداز ملی را مطرح کند که خودش کم‌مصرف باشد. دولت مصدق این‌طور بود. حداقل [میزان] حقوق به وزرا پرداخت شد. اضافه حقوق، بهره‌وری و پاداش به کابینه ممنوع بود. استفاده از ماشین دولتی ممنوع بود. خودش نه

---

۱. ویلیام هریمن. William Harriman. (۱۸۹۱-۱۹۸۶). سفیر امریکا در اتحاد شوروی در زمان ریاست جمهوری فرانکلین روزولت.

حقوق می‌گرفت و نه از ماشین دولتی استفاده می‌کرد. همان پونتیاک مدل ۱۹۴۸ خودش را داشت که در کودتا هم خراب شد و اکنون در احمدآباد است. ۲۶۰۰۰۰۰ تومان هزینه‌ی سفر نخست‌وزیری خود و همراهانش را خودش داد. [غیر از خود مصدق، مجموعه‌ی] دولت هم کم‌مصرف بود. ظاهراً زمانی که به نیویورک و لاهه رفتند دکتر مصدق به همراهانش نفری پانزده دلار برای اقامت از جیب خودش داد. آقای حسیبی و یك نفر دیگر، که اکنون در ذهنم نیست، صرفه‌جویی کردند و گفتند ما نمی‌خواهیم در اتاقه‌ای تك نفری باشیم. در اتاق دو نفری خوابیدند. مابه‌التفاوت پول را به مصدق برگرداندند. دولت کم‌مصرف همین است. هم کم‌مصرف بودند و هم به لحاظ مالی شفاف بودند. نصرت‌الله خازنی، رییس دفتر دکتر مصدق، تعریف می‌کند که مصدق در دوران نخست وزیری‌اش یك هفته آنفلوآنزا گرفت. هر شب پسرش، دکتر غلامحسین‌خان، به دفتر می‌آمد و به او آمپول تزریق می‌کرد. می‌گفت شب هفتم، قبل از اینکه دکتر غلامحسین بیاید، ایشان به من گفت امشب که غلامحسین آمد و خواست برود شما سه تومن و پنج زار به او بده. من گفتم برای چه؟ گفت هفت شب آمده و به من آمپول زده. آن موقع تزریقات‌چی که به خانه می‌آمد شبی پنج زار می‌گرفت. هفت پنج تا هم که سی و پنج تا می‌شود. آقای خازنی می‌گوید من به ایشان گفتم آقای مصدق! پسرتان است! زشت است، ناراحت می‌شود. اما مصدق این جلمه را گفت: «انسانی که می‌خواهد مستقل بماند با پسرش هم نباید خرده‌حسابی داشته باشد. من با هر کس خرده‌حسابی داشته باشم نمی‌توانم در مقابل او موضع مستقل اختیار کنم.» در این جلمه طلای هجده عیار شرف نهفته است. چه موقع ملت ما چنین دولت‌مری داشته است؟ بقیه‌ی کابینه هم به همین ترتیب بودند. مجموعه‌ی دولت شفاف و کم‌مصرف بود. نمی‌شود شعار تعدیل بدهی و خودت فربه شوی. این شعار در سال‌های ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۶ در ایران داده شد. دولتی که شعار تعدیل داد خودش کنار استخر رفت. کل دولت هاشمی و خانواده‌های‌شان در دوران تعدیل ساختار فربه شدند. مردم را سونای خشک فرستادند و این میان مردم تکیده شدند. اما در دولت دکتر مصدق چنین نشد. ابتدا خود دولت وارد سونای خشک شد. مردم که ببینند دولت‌مرد سونای خشک می‌رود طبیعی است که می‌آیند، اوراق قرضه‌ی عمومی می‌خرند، سفره‌ی‌شان را کوچك می‌کنند و شرایط را تحمل می‌کنند.

دولت موزع

ویژگی دیگر دولت دکتر مصدق موزع بودن آن است. در این دوره دولت در ایران برای اولین بار دولت پاسور شد، مثل پاسور والیبال. به بخش خصوصی، عمومی و خود دولت پاس داد. این خیلی مهم بود. برای اولین بار هم دولت و هم بخش خصوصی هزینه کردند. در اقتصاد هزینه‌ی کل را به سه سطح تقسیم می‌کنند: ۱- هزینه‌ی بخش دولتی؛ ۲- هزینه‌ی بخش خصوصی؛ ۳- هزینه‌ی اجتماعی. پس‌انداز و مصرف هم همین‌طور است. می‌شود گفت در این دوره تفکیکی جدی بین هزینه‌ی بخش دولتی و بخش خصوصی در ایران صورت گرفت. دولت موزع شد.

از نظر تئوریک می‌گویند برای توسعه باید دولت شفاف، کارآمد، توانا، شایسته و قاهر سر کار باشد. دولت مصدق خیلی قاهر نبود، کارهایی بود که می‌توانست انجام دهد ولی انجام نداد، که انشاءالله در جمع‌بندی بررسی می‌کنیم، انتقاداتی جدی به سست عمل کردن شخص مصدق و دولتش وارد است، اما در کل شفاف، کم‌مصرف و موزع بود.

برنامه مالی بدون نفت: هنر موازنه مثبت

وجه بعدی توسعه برنامه است. در آن دوره برنامه‌ی مکتوب نداریم. در دوران زیادی برنامه‌ی مکتوب داشته‌ایم اما اجرا نشده است. اصلاحیه‌ای منتشره‌ی سازمان برنامه در سال ۱۳۶۴ به نام «اصلاحیه‌ی برنامه‌ی اول توسعه» در درسترس است. برنامه‌ی اول توسعه‌ی جمهوری اسلامی سال ۱۳۶۲ طراحی شد برای دوره‌ی زمانی ۱۳۶۲ تا ۱۳۶۶ که نه تصویب شد و نه اجرا شد[۱]. آن برنامه اصلاحیه خورد و برنامه‌ای [متناسب با] شرایط نوین به آن اضافه شد. پاراگرافی تاریخی در اصلاحیه هست که می‌گوید می‌توان برنامه داشت اما آن را در ویترین نگاه داشت. جمله‌ای بسیار تاریخی است. شما می‌توانید برنامه‌ی قطور و سنگینی داشته باشید که وقتی هم در ترازو می‌گذارید محور ترازو بشکند، چنانچه دهه‌ی ۱۳۶۰ و ۱۳۷۰ به همین صورت بود که مرتب برنامه پشت

---

۱ . بر اساس یافته های مختلف، از همه معتبرتر سایت مرکز پژوهشهای مجلس شورای اسلامی اولین برنامه ی توسعه جمهوری اسلامی سال ۱۳۶۸ برای بازه ی زمانی ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۲ تصویب شده است.

http://rc.majlis.ir/fa/law/show/91755

برنامه نوشته می‌شد و از کف تا سقف برنامه بود. الان هم احمدی‌نژاد برنامه را به هم زده و گفته است برنامه لازم نیست، وگرنه اگر هر دولت دیگری بود همان منوال ادامه داشت. پیش از این دوران، برنامه‌ها به اندازه‌ی بند، تبصره و لایحه بود اما به همان عمل می‌شد. وجه اول برنامه‌ی مالی [اقتصاد] بدون نفت بود که هنر موازنه‌ی مثبت مرحوم دکتر مصدق بود. برای اولین بار برنامه‌ای برای بودجه‌ی سال ۱۲۸۶ تنظیم شد. بعد از آن ایران هر سال برنامه‌ی بودجه داشته است. ولی این برنامه در عمل از اولین بودجه کسری داشته است تا همین الان در دوره‌ی احمدی‌نژاد که بودجه‌ی نفت با قیمت فروش صد دلار در جریان است. اولین برنامه‌ی بودجه‌ی ایران با آخرین برنامه، که همین سال‌های آخر دولت خاتمی طراحی شد، همین مسئله را داشتند. تفاوت کمابیش واضحی بین منابع درآمدی و هزینه‌های‌شان وجود دارد. هم برنامه‌ی ما و هم بودجه‌های‌مان کسری داشته است. در دوره‌ی دکتر مصدق نفت در فهرست منابع درآمدی دولت نبود و خرید نفت از ایران تحریم شد مع هذا هنر مالی شخص مصدق این بود که بودجه‌ی سال‌های ۱۳۳۱ و ۱۳۳۲ برای اولین بار بدون کسری بود و موازنه‌ی مثبت پیدا کرد. اگر جدول بودجه‌های ایران را جلوی خود بگذارید در قسمت کسری بودجه‌ی همه‌ی خانه‌ها منفی است و فقط دو سال ۱۳۳۱ و ۱۳۳۲ مثبت است. این دو سال هم حاصل توان ایرانیان و هم امساك و صرفه‌جویی دولت مصدق و دستگاه‌های ذی‌ربطش بود.

روابط بین‌المللی

وجه بعدی این بود که دولت مصدق برنامه‌ی زیست بین‌المللی را هم تعریف کرد. مجرای زیست بین‌المللی هر کشور با جهان حوزه‌ی تجارت خارجی و بازرگانی خارجی آن است. آنجا تعیین می‌شود که هویت هر کشوری در اقتصاد جهان چقدر است. ما نه زمان شاه و نه دو سه دهه‌ی گذشته هویتی نداشته‌ایم. اما در دوره‌ی مصدق کشور هویت داشت و هویت آن هم به اعتبار نفت نبود. نفتی نبود که صادر شود.

پرچم صادرات

اولین هنر دولت ملی برای بخشیدن هویت به ایران در روابط تجاری بین‌المللی این بود که پرچم صادرات را به احتزاز در آورد و بسیجی تمام عیار حول آن تشکیل داد.

فهرست صادرات و واردات آن زمان در گمرك ایران موجود است. هرکس به عنوان دانشجو برود، می‌تواند از آن استفاده کند. شما در آن فهرست اقلامی می‌بینید که اصلاً به ذهن نمی‌رسد. سم الاغ، فضله‌ی سگ، پوست گردو، خرده‌ی کاغذ و آهن قراضه صادر می‌شد؛ چیزهایی که به هیچ وجه به ذهن نمی‌رسد صادر کردنی باشند. با نبوغی که [مصدق] به خرج داد و تجهیزی که کرد صادرات رونق گرفت. می‌شود گفت دوران ماه عسل تجارت خارجی ایران زمان دکتر مصدق است. [غیر از آن] فقط دو سال از سه ساله‌ی صدارت امیرکبیر، از ۱۲۲۷ تا ۱۲۳۰، موازنه‌ی مثبت تجارت خارجی داریم، یعنی برای اولین بار صادرات بر واردات فزونی می‌گیرد. اما در دوران جدیدتر فقط در دوران دکتر مصدق است که این اتفاق می‌افتد.

[مصدق] مهندسی کرد. ابتدا با مشخص کردن چند قلم فهرستی برای واردات حیاتی تشکیل داد و واردات را محدود کرد. پای آن فهرست هم ایستاد، فقط روی کاغذ نبود. [واقعاً] فقط آن اقلام وارد می‌شدند. اصل بسیار پرمغزی را هم در نظر گرفت: واردات در مقابل صادرات. یعنی هر تاجری زمانی می‌توانست کالایی وارد کند که در مقابلش چیزی صادر می‌کرد. با این اصلی که در نظر گرفت و با آن فهرست واردات مجازی که تعیین کرد، طبیعتاً صادرات رونق گرفت؛ خواهیم گفت به چه شکل و با چه امکانات و چه نهادهایی. این اتفاق افتاد، بسیجی ملی حول صادرات شکل گرفت و به این ترتیب موازنه مثبت شد.

حمایت از مولدان

وجه بعدی حمایت از مولدان بود. این مولدان فقط کارگر و دهقان نبودند، اینها که طبیعتاً اقشار اول و دوم تولید هستند، بلکه معلمان را هم جزو مولدان به حساب آورد. از آنها حمایت کرد. در دوران تنگنای مالی، افزایش ضریب حقوق کارمندان به غیر از برای معلمان ممنوع شد. یگانه قشری که در دوران تنگنای مالی دولت ملی افزایش حقوق داشت فرهنگیان بودند. مسکن ارزان‌قیمت برای معلمان ساخت. اتفاقات مهمی در حمایت از مولدان افتاد.

نهادسازی

وجه دیگر، نهادسازی بود. این دولت در همان مدت کوتاه ۲۷ ماه و ۱۵ نهادسازی کرد. با درایت عقلی شبکه‌ی کامل بانکی متشکل از پنج بانک به وجود آورد که خیلی

مهم بود. بانك بیمه‌ی بازرگانان را در حمایت از تجار، سرمایه‌گذاران و تجار ملی [بنا نهاد]. [قدم بعدی ایجاد] بانك صادرات در حمایت از صادرات بود. هر دوی این بانك‌ها را به عنوان حمایت‌کننده و اسپانسر پشت جبهه‌ی صادرات آورد. این‌طور نبود که فقط شعار صادرات بدهد و بگوید ما این کارها را می‌کنیم، بازارها را تسخیر می‌کنیم و ... . دو بانک درست کرد که با دو تراکم مالی اسپانسر سرمایه‌داری تجاری ملی شدند. سرمایه‌داری تجاری ملی‌ای که به جنبش صادرات مقید است، می‌خواهد کالا صادر کند و در مقابل آن کالا وارد کند. بانك کشاورزی هم به وجود آمد. زمان رضاشاه هم بانک کشاورزی تشکیل شد، ولی فرق بانک جدید این بود که اسپانسر شد و بنا بود تولید ملی کشاورزی را رونق دهد، که اقداماتی هم کرد ولی دیگر به کودتا خورد. بانك بعدی بانك صنعت و معدن بود که برای رونق دادن صنایع و معادن آمد. آن دوران معادن در اوج رونقشان بودند. از حوصله‌ی این جلسه خارج است که آمار تولید معدنی و تولید صنعتی آن دوره را بخوانیم. بانك دیگر بانك ساختمانی بود. پیش از آن، ایران هیچ وقت بانك مسکن نداشت. به این ترتیب شبکه‌ی کامل بانکی به وجود آمد. ضمن اینکه متوجه شدیم همه‌ی بانك‌های تخصصی‌ای که امروزه داریم زمان دکتر مصدق تأسیس شده‌اند. در کنار بانك‌ها، برای اولین بار سازمان صنایع ملی تأسیس شد که حامی صنعت ملی بود و نطفه‌اش آرام آرام در حال منعقد شدن بود. بنگاه توسعه‌ی ماشین آلات کشاورزی درست شد. هدف آن مکانیزه کردن بخش کشاورزی بود که تا پیش از آن با خویش و گاوآهن اداره و مدیریت می‌شد. شرکت ملی تلفن، شرکت ملی شیلات، شرکت ملی نفت و سازمان بیمه‌های کارگری [هم به مجموعه اضافه شدند]. همه‌ی این نهادها در آن دوران به وجود آمد. یعنی نهادسازی در کنار تمهیدات، بسترها و محمل‌های حقوقی و قانونی اتفاق مهم بعدی بود.

سمت‌دهی به عوامل تولید

وجه بعدی سمت‌دهی به عوامل تولید بود. این بسیار مهم است که عوامل تولید به چه سمتی حرکت کنند. مصدق، با محدودیت‌هایی که آن موقع وجود داشت، سعی کرد بخشی از سرمایه و عوامل اقتصادی حوزه‌ی تجارت را به سمت صنعت سوق دهد. برخوردی که با آقای عالی‌نسب کرد همین بود. به او گفت تو تا الان کارت بازرگانی

داشتی، در حال تجارت بودی و والور انگلیسی وارد می‌کردی. اکنون بیا وخودت صنایع نفت‌سوز تولید کن. با این کارش تاجر را از بخش تجارت به بخش تولید منتقل کرد. در این کار خیلی عقلانیت نهفته بود. استارت این کار را زد، گرچه با وقوع کودتا نتوانست چندان پیش برود.

رونق تولید

در قدم بعدی تولید اقلام اساسی کشاورزی رونق گرفت، مثل برنج، پیاز، سیب زمینی و گندم؛ اقلامی که در سبد مصرف هستند. در اقتصاد به این مجموعه‌ها کالای جانشین می‌گویند. در ایران مطلوبت نشاسته و در اروپا و امریکا مصرف انواع گوشت سفید و قرمز بالا است. به تازگی است که مصرف گوشت در میان ما هم بالا گرفته است. در سبد مصرف ایرانی اول برنج، دوم نان و سوم سیب زمینی است. هرکس متناسب با وضعیتی که دارد اول سراغ برنج، بعد نان و بعد هم سیب زمینی می‌رود. در آن دوران تولید و مطلوبیت تولید در حوزه‌ی کشاورزی گندم، برنج، سیب زمینی، پیاز و حبوبات، به همین ترتیب، رونق گرفت. این هم از جمله اتفاقات مهم آن دوره بود. بنابراین، رونق تولید هم در حوزه‌ی صنعتی و هم در حوزه‌ی کشاورزی بود.

الگوی مصرف

الگوی مصرف این دوران هم الگوی مصرفی تقریباً ملی بود. برای اولین بار به پس‌انداز ملی، بسیج صادرات ملی و کاهش واردات فکر شد. اِشل‌ها از حالت کوچک و صندوق‌خانه‌ای به اِشل و حالت ملی رسید. پس‌انداز، صرفه‌جویی و سرمایه‌گذاری ملی شد. چیزی که در اقتصاد کلان کشورهای پیشرفته هست ولی در ایران هیچ وقت دولت نتوانسته است این فرهنگ را جا بیندازد. مردمی هم که با دولت پیوند داشتند همه‌اش به پس‌اندازهای کوچک، صرفه‌جویی‌های کوچک یا مصرف‌های کوچک فکر کرده‌اند. مصرف ملی که بالا برود اقتصاد ملی رونق پیدا می‌کند. با رونق پس‌انداز ملی انباشی صورت می‌گیرد و [به دنبالش] فرایندی زنجیره‌ای دارد. این فرهنگ آرام آرم در دولت مصدق شکل گرفت. دولت ملی الگوی مصرف ملی داشت. تولیدگران هم به طور طبیعی الگوی مصرفی پیدا کردند.

پس ساز و کار توسعه‌ی اقتصادی هم به طور کلی فراهم شد. برنامه و هدایت عوامل تولید از طرف دولت فراهم بود. [باید توجه داشته باشیم که] دوران دولت ملی دوران

تنگنا بود. از طرفی تحریم امریکا، انگلیس و متحدین بود. حتی ژاپن و ایتالیا، که در مرحله‌ی اول حاضر به تبادل با ایران بودند، تحت فشار قرار گرفتند و از تبادل با ایران به دور نگه داشته شدند. از طرف دیگر فشارهای دربار، خانواده‌ی شاه، مرتجعین و ... بود. همه‌ی اتفاقات مثبتی که گفته شد در این کوران انجام شد، نه در شرایط فراغت و سیزده به دری.

مشی نهضت ملی

طریق قانونی، سنت پارلمانی، تمسک توده‌ای

سراغ مشی نهضت می‌رویم. در آن دوران، نیروهای نهضت ملی، به خصوص پیش‌برندگان آن، در سه حوزه مشی قابل تعین داشتند. مسیر آنها مسیر قانون بود. خود مصدق بسیار بسیار قانون‌گرا بود. دولت [وقت] دولتی قانونی بود. سنت پارلمانی را پی گرفتند. سنت پارلمانی این است که آراء پشتوانه‌ی حقوقی تصمیمات سیاسی و اقتصادی است. تمسک نیروها هم تمسک توده‌ای بود. اگر مسیر قانونی و سنت پارلمانی با هم ممزوج شوند ولی لجستیك توده‌ای موجود نباشد، امکان پیش‌برد وجود ندارد. اما چینش مشی در این دوران عقلی بود. مسیر قانونی، سنت پارلمانی و تمسك توده‌ای بود. اولی محمل و مستند است. دومی نهاد است. سومی عرصه است. [بخشی از] مستند وجود داشت و آن بخشی هم که وجود نداشت ایجاد شد. مصدق با استفاده از لایحه‌ی اختیارات نخست وزیری، که اول ششماه بود و سپس به یك سال تمدید شد، الی ماشاءالله قانون گذاشت و لایحه تصویب کرد. دیگر هم نیازی نبود به مجلس برود. بسیار سرعتی عمل می‌کرد. کمبودهای قانونی و محمل‌های حقوقی در ایران هم، با استفاده از قدرت نخست‌وزیر و تبدیل لایحه به قانون، در ساز و کار درون نخست‌وزیری تحقق پیدا می‌کرد. سنت پارلمانی هم که برقرار بود. تفکیک قوا وجود داشت. دولت و پارلمان هر کدام هویت خودشان را داشتند. مردم هم پشتوانه‌ی اجتماعی این ساز و کار کلاسیک بودند.

تشکیلات نهضت ملی

به وارسی تشکیلات نهضت ملی می‌رسیم. تشکیلات سه وجه داشت: ۱- فراکسیون؛ ۲- جبهه؛ ۳- کابینه.

فراکسیون

در مجلس آن دوره اقلیتی داشتیم که فراکسیون نهضت ملی را تشکیل می‌دادند. اعضای این فراکسیون ویژگی‌هایی داشتند. فرهیخته، مبارز اجتماعی و پیگیر بودند. کار آگاهی‌بخشی می‌کردند. مردم را مخاطب قرار می‌دادند. این مهم بود که محصل بودند، یعنی اهل دستاورد بودند. یکی از دستاوردهای‌شان همین بود که توانستند مجلس را در سمتی قرار دهند که ملی شدن را پیش ببرد. مجلس جریان ملی شدن را پیش برد و دولت آمد آن را اجرا کرد.

جبهه‌ای با دو پشته و یک کپه

وجه دیگر تشکیلات جبهه بود. اگر جبهه نهضت را آنالیز کنید به دو پشته و یک کپه می‌رسید. پشته‌ی اول پشته‌ی روشنفکری و پشته‌ی دوم پشته‌ی اجتماعی بود. یك کپه روحانی هم داشت.

پشته‌ی روشنفکری

شاخه‌های مختلفی پشته‌ی روشنفکری تشکیلات نهضت را تشکیل می‌دادند.

احزاب

یکی از شاخه‌های مهم احزاب شاخص دوره بودند که عبارت بودند از: حزب ایران، پان ایرانیست‌ها، حزب زحمت‌کشان و نیروی سوم به سامان‌دهی مرحوم خلیل ملکی. اینها احزاب مهم مرکزنشین بودند. وگرنه احزاب منحصر در اینها نبود، احزاب دیگری هم بودند. احزاب شهرستانی هم داشتیم که بخشی از آنها به جبهه‌ی ملی وابسته و بخشی دیگر مستقل بودند.

دانشگاهیان

وجه دوم دانشگاهیان بودند، به خصوص خود دانشجویان. به همت دانشجویان، نهضت از حمایت توده‌ی دانشجویی برخوردار بود.

ارباب و اصحاب جراید

شاخه‌ی دیگر تشکیلات ارباب و اسباب جراید و ژورنالیست‌های مبرز بودند، افرادی مثل مرحوم سید حسین فاطمی.

اینها پشته‌ی روشنفکری جبهه‌ی ملی بود.

پشته‌ی اجتماعی

به پشته‌ی اجتماعی می‌رسیم. به نظر من به پشته‌ی اجتماعی نهضت ملی خیلی جفا شده است. همه فکر می‌کنند جبهه‌ی ملی جبهه‌ی روشنفکران، قلم به دستان و سخنرانان است، در حالی که این‌طور نیست. سخنران و نویسنده الزاماً پیش‌برنده نیستند. خدا هم در قرآن به نویسنده و سخنران قسم نمی‌خورد. این خیلی معنا دار است. به قلم قسم می‌خورد، که عامل آگاهی‌بخشی است، ولی در حوزه‌ی انسانی به فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا[1] قسم می‌خورد، یعنی به سازمان‌دهندگان، پیش‌برندگان، مدبران، پای‌کاران، گیوه برکشیده‌ها، آستین تا آرنج بالازده‌ها. اینها بخش مهمی از کارند. تا اینها نباشند کار پیش نمی‌رود. نهضت ملی از این پشته برخوردار بود و از قضا این پشته اجتماعی هم در نهضت ملی بسیار وسیع بود.

بازار و اصناف

یك وجه پشته‌ی اجتماعی نهضت بازار و اصناف بودند. بازار و اصناف جمعی بود که از صاحب‌سراها، سرصنف‌ها، میان‌دارها، سفره‌دارها و تاجرها تشکیل می‌شد.

صاحب‌سراها

آقایان لباس‌چی و دستمال‌چی دو صاحب سرای ملی و مصدقی دارای سرا بودند. یعنی می‌توانستند راسته را تعطیل کنند، از راسته پول جمع کنند و رأی راسته را بگیرند. اینها خیلی مهم بود. سرای لباس‌چی و سرای دستمال‌چی نقش بسیار مهمی داشت.

سرصنف‌ها

سرصنف شاخص مرحوم کریم‌آبادی بود. ایشان سرصنف قهوه‌چی‌های ایران بود. در آن موقع قهوه‌خانه‌های ایران محل نشر آگاهی، پخش رادیو، روزنامه‌خوانی بلند منورالفکران، انتقال اخبار و محل تصمیم‌سازی بود. مثل الان [نبود که] محل خماری

---

۱. و کار [بندگان] را تدبیر می کنند. (سوره‌ی نازعات، آیه‌ی ۵؛ ترجمه‌ی فولادوند)

باشد. تصمیمات اجتماعی محله‌ها از دل قهوه‌خانه‌ها در می‌آمد. قهوه‌خانه‌ها پاتوق‌های مهمی بودند. آقای کریم‌آبادی سر صنف ۲۵۰۰ قهوه‌چی بود. او، چه در دوران وکالت مصدق در مجلس و چه در زمان نخست‌وزیری مصدق در دولت، نقش خیلی مهمی در جمع کردن رأی اجتماعی برای دکتر مصدق داشت. نه روشنفکر بود، نه نویسنده و نه سخنران.

میان‌دارها

وجه بعدی میان‌دارها هستند. معروف‌ترین آنها فردی بازاری به نام مرحوم محمد حسین راسخ افشار بود. اثر انگشت سبابه‌اش مهر و برات سفید در کل بازار ایران بود. خوش‌نام، معتمد و بسیار مبسوط‌الید بود. مرحوم راسخ افشار به قدری هیمنه داشت که کودتاچی‌ها، شاه و زاهدی، که به هیچ چیز پای‌بند نبودند، نتوانستند پس از کودتا او را دستگیر کنند. مانع [این کار] هم فقط شخصیت و موقعیت اجتماعی او بود. شعبان و طیب قهوه‌خانه‌دار و سایر لومپن‌های باند این دو نفر در انتخابات صنفی پس از کودتا در سال ۱۳۳۳ کاندیدا شدند. با وجود حضور این دو نفر رأی اول را راسخ افشار می‌آورد. حتی طیب به نفع رأی آوری بیشتر راسخ افشار کنار می‌رود. خیلی مهم است. چنین افرادی پشت جبهه‌ی ملی بودند.

سفره‌دارها

سفره‌دار شاخص تشکیلات آقای شمشیری بود. ایشان هیچ سوادی نداشت. در تبعید خارك [که بود] مبارزین به او الفبا یاد دادند. اما جمع‌کن و اسپانسر جبهه‌ی ملی بود. آن موقع به این افراد سفره‌دار می‌گفتند، کنایه از کسانی که سفره بیندازند و دست به جیب باشند. آقای شمشیری اسپانسر جبهه‌ی ملی بود. بعد اسپانسر مرحوم تختی شد. اسپانسر جبهه‌ی ملی دوم هم بود تا اینکه در سال ۱۳۴۰ به رحمت خدا رفت. مرحوم شمشیری که از دنیا رفت کرکره‌های همه‌ی اصناف تهران پایین آمد. شمشیری وزنی داشت و بسیار وزین بود.

تاجرها

آقای حاج تقی انوری و آقای عالی‌نسب هم از تاجران پشتیبان نهضت ملی بودند.

محلات و دانشگاه‌ها

غیر از اینها طیف‌های میانی اجتماعی هم بودند، که آنها هم نقش داشتند. آقای عبدالله کُرمی (متوفای ۱۳۶۲) سر فخرآباد قصابی داشت. او در واقع شعبان جعفری مثبت بود که در عین حال [که هم تیپ شعبان بود]، مصدقی بود. [با این تفاوت که] شعبان لومپن بود ولی عبدالله کرمی لات باکلاس بود. در جامعه‌شناسی ایران به طور کلی، و در جامعه‌شناسی پهلوانی ایران به طور خاص، طیفی داریم که اسمشان لات باکلاس است. تیپ‌های اجتماعی ولی باکلاس هستند. یعنی به ناموس کسی تجاوز نمی‌کنند، حافظ ناموس محل هستند، مشروب نمی‌خورند، نزول‌خوار نیستند، محل را پاکیزه نگه می‌دارند و به مردم رسیدگی می‌کنند. عبدالله کرمی این تیپ را داشت. ایشان پس از کودتا یك نفره جلوی قصابی‌اش شعبان و دوازده نفر از نوچه‌هایش را با ساطور تار و مار می‌کند. چنین ابهتی داشت. عبدالله کرمی را هم بعد از کودتا هیچ وقت نگرفتند. چنین تیپ‌هایی پشت جبهه‌ی ملی ایران بودند، تیپ‌های پای‌کار، خرج‌کن و رأی جمع‌کن. یکی از وجهه‌های بسیار مهم مصدق چفت‌های اجتماعی او بود. او تشکیلات نداشت ولی چفت‌های اجتماعی داشت. جبهه‌ی ملی با [همراهی] این چفت‌های اجتماعی تشکیل شد. نمی‌توان فقط با روشنفکران و انتلکتوئل‌ها جبهه تشکیل داد. در بحبوحه‌ی انتخابات ۱۳۸۴ شعار جبهه داده شد، ولی چرا جبهه‌ای پا نگرفت؟ آیا پتانسیل‌ها در حدی بود که سال ۱۳۸۴ جبهه‌ای تشکیل شود که بتواند حتی یك ساعت کلاس‌های دانشگاه را تعطیل کنند؟ نمی‌گویم یک ترم دانشگاه را تعطیل کند. نمی‌گویم بازار تعطیل کند. آیا می‌توانستند کرکره هشت مغازه را پایین بیاورند؟ نمی‌گویم در پامنار و پاچنار، در همین خیابان‌های سید خندان و ونک بالای شهر. نمی‌توانستد هیچ‌کدام از این کارها را کنند، چون پشته نداشتند. مصدق پشته داشت که توانست جبهه‌ی ملی را درست کند. پس از تشکیل جبهه‌ی ملی به فاصله‌ی دو هفته شاخه‌ی بازار و اصناف، شهرستان، محلات و دانشگاه شکل گرفت. الان کدام جریان روشنفکری می‌تواند شاخه بزند؟ کدام جریان روشنفکری می‌تواند خود شاخه‌ای باشد که مردم باورش کنند؟ چرا جبهه‌ی ۱۳۸۴ پا نگرفت؟ آیا مصطفی معین[1] کسوت مصدق

۱. مصطفی معین. (۱۳۳۰). بنیان‌گذار و رهبر جبهه‌ی دموکراسی‌خواهی و حقوق بشر ایران و کاندیدای اصلاح‌طلبان پیش‌رو در نهمین دوره‌ی انتخابات ریاست جمهوری ایران. توسعه و

را داشت؟ خیر. درست است، همه کسوت یکسان ندارند ولی [معین] پشت جبهه‌ی مصدق را هم نداشت. کدام روشنفکران در این هشت ده سال با توده‌ها پیوند خوردند؟ کدام روشنفکران اصلا این توده‌ها را آدم حساب کردند؟ جامعه‌ی ایران را این توده‌ها، صاحب‌سراها، پاتوق‌دارها، میان‌دارها و سفره‌دارها پیش بردند. اگر بنا باشد اتفاقی اجتماعی بیفتد، اینها باید پای کار باشند. با سایت اینترنتی و فضای مجازی که نمی‌شود جنبش اجتماعی ایجاد کرد. بله، سایت خوب است، آگاهی‌بخش است، ابزار آگاهی‌بخشی است، جامعه‌ی مطبوعاتی کارآمدی است. اما بدون پشته‌ی اجتماعی، پاتوق و ساز و کار که نمی‌شود جنبش راه انداخت. جبهه‌ی ملی در کنه خودش سیستم معتمد، سیستم دست در جیب و سیستم سازمان‌دهی داشت. وگرنه مرحوم فاطمی و خود مصدق هم با همه‌ی نبوغی که داشتند نمی‌توانستند به تنهایی جبهه درست کنند. پیوندی بین روشنفکران، توده و آحاد برقرار شد. در ایران فقط همان یک بار جبهه‌ی واقعی به وجود آمد، البته با همه‌ی ضعف‌هایی که داشت. همان جبهه‌ی ملی هم در پایان کار به وانفسا رسید. چرا که پشته‌هایش را از دست داده بود و فقط چند نفر روشنفکر و دولت‌مرد و نماینده‌ی مجلس مانده بودند. وقتی پشته‌ای نداشتند که جبهه را پیش ببرد، جبهه هم فرو افتاد، که انشاءالله این مسئله را سر جای خودش خواهیم دید.

کپه‌ی روحانی

جبهه‌ی ملی دارای کپه‌ی روحانی هم بود. الان به دلیل تجارب سی ساله‌ی جمهوری اسلامی و فضای ضدآخوندی‌ای که نوعاً در نسل جدید و جامعه‌ی ایران هست ممکن است در برخی موارد تقسیم و تسهیم و انصاف تاریخی رعایت نشود. ولی انصافاً بخشی از روحانیون در نهضت ملی نقش مهمی داشت.

اقطاب

سیاست آموزش عالی، معین، مصطفی، تهران، پژوهشکده‌ی مطالعات فرهنگی و اجتماعی، ۱۳۹۷؛ دانشگاه، فرهنگ و جامعه، معین، مطفی، به کوشش محمدرضا نصر اصفهانی، تهران، نشر حیات، ۱۳۷۷.

چهار مرجع از ملی شدن صنعت نفت تقلید حمایت کردند. اعلم آنها هم آیت‌الله [محمد تقی] خوانساری بود که در حمایت از ملی شدن صنعت نفت فتوی دادند. آن فتوی در توده‌ای شدن نهضت موثر بود. آن زمان به طور جدی نگاه به دهان و چشم به دهان روحانیت بود. بخشی از مردم به اعتبار آراء و فتاوای روحانیت از نهضت حمایت کردند. یکی از آن چهار فتوا هم متعقل به آیت‌الله محلاتی بود[۱] که حامی مصدق و نهضت ملی بود. آیت‌الله میلانی[۲] که در مشهد قطب بود نیز از مصدق حمایت می‌کرد. آقای کاشانی هم که تا ۳۰ تیر نقش ویژه‌ای ایفا کرد.

اقشار

اقشار ذیل اقطاب هستند و در سطوح مختلف هم بودند. برادران سید ابوالفضل زنجانی،[۳] سید رضا زنجانی[٤] و آقای طالقانی بودند. البته آقای طالقانی آن زمان هنوز هیمنه‌ی دهه‌ی ۱۳۵۰ و دوران انقلاب را نداشت. آقای غروی را در اصفهان داشتیم. آقای [سید ابوالحسن] انگجی در تبریز و آقای [احمد صدر]حاج سید جوادی در قزوین هم از حامیان نهضت ملی بودند. در این دوران، بخشی از روحانیت حزبی شدند. در مشروطه هم حزبی شدند و به عنوان مثال مرحوم طباطبایی تحزب اختیار کردند، اما حزبی که خودش مؤسسش بود. اتفاقی که در جبهه‌ی ملی افتاد این بود که در مؤسسین هیچ کدام از احزاب آخوند نبود، ولی بالاخره اقشاری از روحانیت به جبهه‌ی ملی ایران پیوستند و در جبهه‌ی ملی دوم هم مشارکت داشتند.

---

۱. بهاءالدین محلاتی. (۱۲۷۵-۱۳۶۰). رهنمای حق، محلاتی، بهاءالدین، قم، چاپ‌خانه‌ی دارالعلم، ۱۳۳۷؛ آیت‌الله حاج شیخ بهاءالدین محلاتی، تدوین مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، تهران، وزارت اطلاعات، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۹۰.

۲. سید محمدهادی میلانی. (۱۲۷۴-۱۳۵۳). رهبران خود را چگونه بشناسیم، میلانی، محمدهادی، اقتباس و ترجمه‌ی علی میلانی، مشهد، سید علی میلانی، ۱۳۸۹.

۳. سید ابوالفضل زنجانی. (۱۲۷۸-۱۳۷۱). حقوق بشر و نظام اجتماعی در اسلام، موسوی زنجانی، سید ابوالفضل، به کوشش سید هادی خسروشاهی، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۹۴.

٤. سید رضا زنجانی. (۱۲۸۱-۱۳۶۲). نامه‌ها (زندگی‌نامه، اسناد و نامه‌های آیت‌الله حاج سید رضا زنجانی)، به کوشش بهروز طیرانی، تهران، صمدیه، ۱۳۸۸.

بنابراین، جبهه کپه‌ای روحانی داشت که در این میان شخص کاشانی را در جلسات بعد تحلیل می‌کنیم. با او باید دو وجهه برخورد کرد. وجه اول دوران کمک‌کاری نهضت ملی در سال‌های ۱۳۲۷ به بعد است، که دیگر به عرصه آمده بود، تا ۳۰ تیر ۱۳۳۱ که دوران روشن او است و وجه دوم دوران سیاه ۱۳۳۱ تا کودتا است.

کابینه

نخست‌وزیر محور، دولت‌مردان پیرامون

کابینه‌ی دولت ملی نخست‌وزیرمحور بود. پیرامون نخست‌وزیر هم وزرای همراهش بودند.

برد اجتماعی ـ برد جغرافیایی

نهضت ملی در وجه اجتماعی همه‌گیر و در وجه جغرافیایی مسری بود.

نهضت همه‌گیر

گروه‌های اجتماعی

همه‌گیر بودن نهضت به این مفهوم است که در سه سطح وارد شده بود. سطح اول روشنفکر، دانشجو و روحانیان بودند. در سطح میانی تولیدکننده‌ها، تاجرها، صنعت‌گران، نفت‌گرها و کارگرها بودند. کارمند هم که تولید بروکراسی می‌کند می‌تواند کارش مثبت باشد. سطح سوم جریان‌های جمعی ایران بود که تمام احزاب، اصناف و مطبوعات را درگیر کرده بود. مسئله‌ای بود که هیچ‌کس نمی‌توانست به آن بی‌اعتنا و بی‌توجه باشد. نهضت کاملاً همه‌گیر بود.

جنبش اجتماعی حامی مطالبات

در وجه بعد لازم به ذکر است که جنبش اجتماعی حامی مطالبات به وجود آمد.

هشت تعطیل عمومی در حمایت از دولت

این خیلی مهم است که در ۲۷ ماه و ۱۵ روز دولت دکتر مصدق هشت تعطیل عمومی و سراسری در حمایت از او شکل گرفت؛ بی‌مانند بود. در پیچ انقلاب، با آن همه هیمنه و نفوذ آقای خمینی که بازار هم گوش به فرمان او و در خط مقدم مبارزه‌ی

ملی بود، فقط چهار بار بازار بسته شد. اما در دوران نهضت ملی هشت بار تعطیل عمومی در حمایت از دولت ملی، ایده‌ها و دستاوردهایش انجام شد.

دهش‌ها

وجه بعدی دهش‌ها بود که جلسات پیش صحبت شد. از کمک‌های خرد مردم گرفته تا بیانیه‌ی رانندگان کامیون و بخشش ملک و ... .

خرید اوراق قرضه ملی

خرید اوراق قرضه‌ی ملی را هم داشتیم که جلسه‌ی پیش درباره‌ی آن صحبت شد.

چهار فتوا از چهار مرجع

چهار فتوی از چهار مرجع داده شد. خیلی مهم است که در نهضت ملی بعضی از شعارها مذهبی است. «نصر من الله و فتح غریب» و «انا فتحنا لك فتحا مبینا» در پلاکاردها حك شده است؛ یعنی توده‌ی سنتی مذهبی به صحنه آمدند. شاید اگر بخشی از روحانیون حامی نضهت نبودند و یا فتاوا نبود این اتفاق کم‌رنگ‌تر می‌شد. اینها نشان می‌دهد که جنبش سر تا پا اجتماعی بود و سنتی‌ترین توده‌ها و عمیق‌ترین لایه‌های جامعه‌ی ایران را به خودش جذب کرده بود.

نهضت مسری

می‌شود گفت نهضت ملی، به لحاظ جغرافیایی، مدل کاملی بود؛ کامل‌ترین مدل در فرازهایی که بررسی می‌کنیم، آن هم با توجه به محدویت‌های پنجاه شصت سال قبل.

حوزه ملی

[در نهضت ملی] پایتختِ محوری وجود داشت که [محل] انتشار ایده، رهبری، طراحی و سازمان‌دهی بود. خوزستان نفت‌خیزی وجود داشت که اصلاً موضوع قضیه بود. مردمش، اعراب خوزستان‌نشین و نفت‌گران به طور کامل به جنبش پیوستند. کلان‌شهرهای فعالی در نهضت ملی داشتیم؛ اصفهان، شیراز، تبریز و خرده‌شهرها و روستاها در جنبش شرکت داشتند. کاری که دکتر مصدق کرد، یعنی قطع بهره‌ی ۲۰٪

سود مالکانه و اختصاص بخشی از آن ۲۰% به منبع تأمین مالی شوراهای ده و دهستان، روستاها را در سطح وسیعی به جنبش ملی پیوند داد.

تموج منطقه‌ای

نهضت ملی تموج منطقه‌ای ایجاد کرد. در سال ۱۳۳۱ خورشیدی، ۱۹۵۲ میلادی، در لبنان، عراق و مصر، حتی در کشورهای نفتی شیخ‌نشین، تظاهراتی به حمایت از نهضت ملی ایران به پا شد. آنها هم مطالبه‌ی حقوق کردند. پس از نهضت ملی ایران، قراردادهای نفتی در بقیه‌ی کشورهای جهان دیگر قراردادهای دوره‌ی استعماری نبود. ابتدا نامشان قراردادهای «تسهیم» یا «تنصیف»، به معنای نصف ـ نصف، شد. بعد در ادامه تبدیل به «قراردادهای ۷۵ ـ ۲۵» شد. قراردادهایی هم که پس از سال ۱۳۵۰ در ایران بسته می‌شد ۷۵ ـ ۲۵ بود. یعنی ۷۵% درآمد میدان کشف‌شده به کشور میزبان و ۲۵% به طرف قرارداد خارجی می‌رسید. منشأ این اتفاقات مهم چیزی جز ملی شدن نفت در ایران نبود.

جهت‌گیری طبقاتی

حمایت از نیروهای مولد

کارگر

با لایحه‌ی ۹۸ ماده‌ای تأسیس سازمان‌های بیمه‌های کارگری در مهر ۱۳۳۶، سازمان بیمه‌های کارگری تأسیس شد. می‌شود گفت این اولین پکیج کامل بیمه‌ای در ایران است. برای کارگران بیمه‌ی بیماری و بیمه‌ی حوادث شامل کارگر و خانواده‌اش، مخارج ازدواج و تولد فرزندان، مخارج کفن و دفن کارگر و خانواده‌اش، کمك عائله‌مندی و کمك بیکاری ایجاد شد. یك سوم هزینه‌ی بیمه را کارگر می‌داد و دو سوم آن را کارفرما پرداخت می‌کرد. تا به حال چنین چیزی در ایران وجود نداشت.

دهقان

در حوزه‌ی دهقانی، بانك کشاورزی تشکیل شد. بهره‌ی مالکانه‌ی ۲۰% قطع شد.

معلم

پیش از این به خدمات و اقدامات دولت ملی در حوزه‌ی فرهنگیان و معلمان اشاره شد.

به‌زیستی فرودستان

اقدامی که مهم بود به‌زیستی فرودستان بود. دولت مصدق در ۳ آذر ۱۳۳۱، به منظور تأمین هزینه‌ی لازم برای کمك به مستمندان و بیکاران، عوارض بر بنزین مصرفی کشور وضع کرد. آخر سال ۱۳۳۱ تصویب کرد که اجاره‌بهای مستأجران کم‌درآمد ۱۰% کاهش یابد. این قانون از دی ۱۳۳۱ اجرا شد. منازلی که اجاره‌بهای‌شان بیش از سه هزار ریال بود (۳۰۰ تومان) بر اساس این قانون اجاره‌بهایش ۱۰% کاهش یافت. در حوزه‌ی اقتصاد همه چیز عقلی بود. این ۱۰% درآمد حاصله‌ای شد که در اختیار بانك ساختمانی قرار گرفت و برای ساخت و ساز مسکن ارزان به کار گرفته شد. بانك ساختمانی دو پروژه‌ی مسکن ارزان در نارمك و نازی‌آباد تعریف کرد.

[تا کنون] به عدالت‌طلبی مصدق توجه زیادی نشده است. او جمله‌ی زیبایی دارد که می‌گوید: «من به تمام مقرراتی که حمایت از رنجبر می‌کند معتقدم. من غیر از حمایت این طبقه مرامی ندارم و نمی‌خواهم کارگری به نفع سرمایه‌دار بیچاره و زبون شود.» این نشان می‌دهد که ته ذهنش آرمان‌هایی داشت اما به جای اینکه زیاد صحبت کند و مثل رادیو شعار منتشر کند، کارش را می‌کرد و حمایت‌هایش را با محمل‌های قانونی پیش می‌برد.

تجهیز تجارت ملی

وجه سوم جهت‌گیری طبقاتی تجویز تجارت ملی بود. دو بانك تخصصی بیمه‌ی بازرگانان و صادرات را برای تجهیز تجارت ملی به وجود آورد.

سمت تبدیل تاجر به صنعت‌گر ملی

جهت دیگر تبدیل تاجر به صنعت‌گر بود که نمونه‌ی اصلی‌اش آقای عالی‌نسب بود. نمونه‌های ریزتری هم وجود دارد.

پرچم بورژوازی ملی

اقدام دیگر بالا بردن پرچم بورژوازی ملی بود. این پرچم بالا رفت اما به کودتا منتهی شد. بعد از کودتا هم که رژیم شاه کاسه و کوزه‌ی حوزه‌ی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را به هم ریخت. ضمن اینکه بعضی از تاجرانی که به صنعت آمده بودند به ایده‌ی بورژوازی ملی وفادار نماندند. سراغ ساز و کارهای رژیم حاکم رفتند و مقاطعه‌کار و پیمان‌کار شدند. در نقد نهضت ملی، در حد وقتمان، گریزی به این مسئله هم می‌زنیم.

بحث تمام شد. بیش از حد معمول صحبت کردم. شما را خسته کردم، عذر می‌خواهم. بعد از ده دقیقه در خدمت جمع هستم.

پرسش و پاسخ

پرسش: جلسات پیش اشاره کردید که در هیچ کدام از هشت فراز مورد بررسی روحانیت نقش آغازگر نداشته است. جلسه‌ی پیش هم توضیحاتی در این باره فرمودید ولی بنده قانع نشدم. اکنون مایلم بدانم تحلیل شما درباره‌ی شخص آقای نواب و طالقانی و ایفای نقش‌های آغازگرانه‌ی آنها چیست؟[۱]

پاسخ: آنچه گفته شد خلق ذهن ما نبود. در واقعیت مستقل از ذهن ما استارتر این هشت فراز روشنفکران بودند، روحانیان پیوسته‌اند. این مستقل از ذهن ما وجود داشته است. ما اینجا فقط در حال توصیف آن هستیم. در هیچ حرکتی از این هشت حرکت نمی‌بینند که آغازگر روحانیت بوده باشد. جنبشی اجتماعی شروع می‌شود و روحانیت [هم] خودش را با آن تطبیق می‌دهد یا بر آن مسلط می‌شود. این قاعده است. نکته‌ی دوم اینکه سعی کرده‌ایم امانت‌داری صورت بگیرد و هرکس سهمی داشته است آن سهم و نقش تصریح شود. ما هنوز به آقای طالقانی نرسیده‌ایم. در فرازهای بعد آیت‌الله طالقانی و آیت‌الله خمینی [هم] در دستور می‌آیند. به عنوان مثال، نواب هم نقش‌هایی داشته است. از جمله در ترور رزم‌آرا که کمابیش همه‌ی ایران بر آن توافق داشتند، از دربار و شاه و علم گرفته تا کاشانی و ملّیون. از منظر هرکدام از اینها که نگاه کنی رزم‌آرا مانعی سر راه بود که باید کنار می‌رفت. برای هر کدام از دربار، نهضت ملی و نیروهای سیاسی مانعی از نوع خودشان ایجاد می‌کرد. به همین دلیل، همه از رفتن رزم‌آرا شاد شدند. این مانع را هم نواب و پیرامونش برداشتند. بله، این نقش را داشته‌اند. به دنبال آن هم آقای طالقانی نواب را پناه داده است. البته این کار آقای نواب بیشتر از روی مرام بود. نواب در آن زمان درِ خانه‌ی همه مراجع رفت اما هیچ مرجعی راهش نداد. آقای طالقانی هم که مرجع نبود، آن دوره روحانی میان‌سالی بود که مردانگی ایرانی کرد. نواب هم که تا آخر سابقه‌ی روشنی ندارد. درست است که مذهبی بوده است و تعصب مذهبی داشته است ولی خب بالاخره قشری بودند. اینکه حد اعلای آرمان فرد مذهبی کنار زدن عرق و ورق و رباب و شراب شود نشان‌دهنده سطحی‌نگری او است. آن همه مسئله آن زمان مطرح بود. مبارزه‌ی ملی داشت انجام می‌شد. این همه طبقات فرودست

۱. به دلیل کیفیت پایین صدای پرسش‌گر، متن پرسش از سوی ویراستاران اضافه شده است.

بودند. ملتی از ماقبل قاجار تحقیر شده است، الان دارد خودش را باز می‌یابد، بعد در این شرایط کسی بیاید مقابل دولت ملی بایستد که مشروب‌فروشی‌ها و قمارخانه‌ها را ببند و... . دولت ملی از اساس برای این کار نیامده بود. نواب صفوی در سال ۱۳۳۳، یعنی پس از کودتا، نامزد انتخابات مجلس هجدهم شد. نامزدی مجلس در آن موقع جز صحه گذاشتن بر کودتا چه بازتاب دیگری دارد؟ انتخابات را چه کسی برگزار می‌کرد؟ دولت کودتاچی زاهدی. مجلس بنا بود چه کاری کند؟ قرارداد کنسرسیوم را تصویب کند. فردی که ملی بود از آن پروسه کنار می‌رفت. پس از کودتا دوران پارلمانتاریسم سرآمده بود. همه این را تشخیص دادند، از نیروهای مذهبی و ملی و لائیك و ... . مصدق تبعید شد و هرکسی هم سر جای خودش رفت. دهخدا به کار علمی پرداخت و بر لغت‌نامه متمرکز شد. ملّیون زندان رفتند. فاطمی اعدام شد. چه کسی از نیروهای ملی بعد از کودتا آمد کاندیدای مجلس شاه شود؟ دیدگاه‌های نواب قابل دفاع نبود. مذهب را در سطح پوسته می‌دید. با ترورهای‌شان دنبال تصفیه‌ی افکار بودند. مواجهه با فکر که کار فیزیکی نیست. نباید کسروی و فاطمی را ترور کرد، چون فکرشان متفاوت بود. نواب با هرکسی مسئله‌دار می‌شد، او را می‌زد. شاخص قشریّتش هم این بود که روی کُلت فداییان اسلام شعار «لا اله الا الله» نوشته شده بود. این شعار بسیار مترقی، تحول‌آفرین و دوران‌ساز است. تو باید این شعار را روی اسلحه‌ات بنویسی و بروی فاطمی را ترور کنی؟ ایده‌ی جبهه‌ی ملی و ایده‌ی ملی شدن نفت برای حسین فاطمی است. در حد فاصل ۲۵ تا ۲۸ مرداد، جسورانه‌ترین برخوردها را فاطمی انجام داد. مجسمه‌های شاه را با شعارهای حسین فاطمی پایین آوردند. بعد این آقایان بیایند فاطمی را بزنند و در بیمارستان هم بخواهند به او متعرض شوند؟ مذهب و مردانگی و ایرانیّت پیشکش، کار اینها در سطح انسانی هم قابل قبول نیست. هم دیدگاه، هم روش، هم منش و هم مواجهه‌هایش پس از کودتا با مصدق و دولت زاهدی کارنامه‌ی او را ملکوک می‌کند. مرد هم شرافتی دارد که نباید ملکوک شود. این خیلی مهم است. در جامعه‌ی ما، چه آن زمان که سنتی بود و چه الان که مدرن است، همه فقط انتظار دارند زن بی‌پناه عفت خود را حفظ کند؛ پس انتظار از مردان چیست؟ همان‌طور که عفت زن در جامعه مهم است و حرمت دارد، شرافت مرد هم خیلی اهمیت دارد. مرد هم نباید خودش را ملکوک کند. مرد چون مرد است می‌تواند الی ماشاءالله خود را ملکوک کند،

ولی زن یك بار هم این کار را کند تا آخر عمر انگشت‌نما می‌شود. مردی هم که در سطح ملی شرافت خود را ملکوک می‌کند قابل تخطئه است و باید پاسخ دهد. ترور فاطمی و کسروی جواب می‌خواهد. مگر کسروی مکانیست بود؟ اسلحه داشت؟ خنجر به روی کسی کشیده بود؟ فاطمی جز قوه‌ی فکر چه چیزی داشت؟ در دوران جدید به عقب، بدعت تصفیه‌ی مکانیکی را نواب پایه گذاشت. اینکه در دهه‌ی ۱۳۲۰، که همه در حال پیدا کردن جایگاه خود هستند، بروی بالای پشت‌بام و به زنان بی‌حجاب ریگ بزنی مبارزه می‌شود؟ مصدق هم مبارزه کرد. نیروهای ملی هم مبارزه کردند. نواب با چه چیزی مبارزه کرد؟ در دوران خودش کدام زن را توانست مجاب کند که حجاب اختیار کند؟ چه کار توضیحی‌ای انجام داد؟ یک نشریه‌ی قشری داشتند و اسلحه‌ای که آمد درون خلق تصفیه کرد. وقتی پای نیروی خارجی در میان است، همه هم می‌پذیرند که اسلحه‌ای باشد تا با آن نیروی خارجی اخراج شود. [ولی] اسلحه هم قداست دارد. روی هرکسی که شش‌لول نمی‌کشند. مگر چندتا حسین فاطمی در تاریخ ایران می‌آید؟ کسروی هم برای خودش فکری بود. نواب و امثال او اگر جسارت و توانش را داشتند، با او مقابله فکری می‌کردند، او را به مناظره دعوت می‌کردند. در دنیای جدید دیگر این‌گونه نیست که تیر و کمان بکشی و شش‌لول ببندی. نواب شش‌لول‌بند ایدئولوژیک بود. کسی این کاراکتر را نمی‌پذیرد. ولی خب سهم و نقش‌هایی هم داشت. جریانشان جریانی مذهبی بود. طیف‌هایی که به آنها پیوستند انگیزه‌های اولیه‌ی مذهبی داشتند. دید کلی‌شان این بود که ایران ترقی کند. ولی خب راه را عوضی رفتند، نشانه‌ها را عوضی دادند، عوضی ترور کردند، عوضی تصفیه کردند. نمی‌شود هرکسی را برجسته کرد، به این بهانه که گوشه‌هایی نقش‌هایی داشته است. شخصیت‌ها و جریان‌ها بالاستقلال و مستقل از گرایش‌های‌شان بزرگ و برجسته یا کوچک و خفیف می‌شوند. اگر ما در جایی اینها را زیاد برجسته یا زیاد خفیف کردیم، همان وسط بحث می‌توانید تذکر بدهید. ولی ما تا حد امکان سعی کردیم این انصاف را درباره‌ی اشخاص رعایت کنیم. هرچند ادعایی هم درباره‌ی منصف بودن خودم ندارم. با این حال، سعی می‌کنیم در قضاوت تاریخی‌مان هرکسی سر جای خودش دیده شود. به نظر من برخورد با نواب در جلسه‌ی مربوطه صورت گرفت. آقای طالقانی هم سر جای خودشان بررسی می‌شوند. ما هر حرفی می‌زنیم حقی برای شنونده ایجاد می‌کند. شما هم به عنوان شنونده هر جا

احساس کردید خبطی در حال شکل‌گیری است می‌توانید بحث را قطع کنید. من هم اگر قابل تصحیح باشم، می‌توانم خودم را تصحیح کنم.

پرسش: چنین به نظر می‌رسد که ما الان با فاصله‌ای که از وقایع گرفته‌ایم قبل از دهه‌ی ۱۳۲۰ را راحت می‌توانیم بررسی کنیم ولی از ۱۳۲۰ به بعد، به علت فاصله‌ی کمتری که داریم، هنوز به خوانش یک‌دستی از تاریخ نرسیده‌ایم. گویی هر کسی به شکلی تاریخ را خوانده است. با این وضع، شاید بهتر باشد وقتی به قرائتی از تاریخ می‌پردازیم به استدلال‌های خوانش مقابل هم اشاره‌هایی داشته باشیم. برای مثال آیت چهل پنجاه سخنرانی دارد که در آنها نشان می‌دهد مصدق وابسته است و .... همچنین چپ‌ها حرفی برای گفتن دارند. من نمی‌گویم حرف چه کسی این میان درست یا اشتباه است. فقط می‌خواهم بگویم باید آمادگی ذهنی حداقلی‌ای هم درباره‌ی استدلال‌های دیگران داشته باشیم. سؤالی هم داشتم. در بحث از حزب توده گفتید اینها ملی نبودند. به این ترتیب، اینها را از صحنه حذف می‌کنید. خب آنها اصلاً به ملیت اعتقادی نداشتند. انگاره‌ی ایدئولوژیکشان این است که رشد و توسعه‌ی جوامع کوچک فقط در قطب‌بندی است. اگر می‌خواهیم از امپریالیسم فاصله بگیریم، باید در منافع سوسیالیسم هضم شویم. آنها اصلاً به نگاه ملی شما اعتقادی ندارند. آنها می‌گویند وقتی ملی باشیم، تضاد اصلی را فراموش و به رشد امپریالیسم کمک کرده‌ایم، یا دست کم به پیشرفت روند سوسیالیسم کمک نکرده‌ایم. بنابراین، این نقد شما و مصدق به توده‌ای‌ها، که آنها ملی نبودند، اصلا از نظر خود توده‌ای‌ها معنا ندارد. گویی هم شما و مصدق طبق انگاره‌های خودتان درست می‌گویید، هم آنها طبق انگاره‌های خودشان درست عمل می‌کنند.

پاسخ: درباره‌ی نکته‌ی اولتان باید بگویم چشم، از این به بعد در حد امکان استدلال‌های دیدگاه مقابل هم آورده می‌شود. در نقد مصدق و نهضت ملی دیدگاه‌های مقابل را هم می‌آوریم. درباره‌ی نکته‌ی دومتان باید بگویم اساساً اشکال در دیدگاه ایدئولوژیك حزب توده بود. این اشکال ایدئولوژیك را مرحوم خلیل ملکی تشخیص داد. او وقتی نیروی سوم را تشکیل داد استدلال ایشان این بود: «در جهان ما غیر از کمپ امپریالیست‌ها و کمپ سوسیالیست‌ها، نیروهای دیگری هم هستند که ضمن

اینکه گرایش‌های عدالت‌طلبانه‌ی چپ دارند، ملی هم هستند.» نشان داد که این نیرو در خود اروپا وجود دارد. در احزاب مترقی اروپا وجود دارد. در ایالت متحده هم رگه‌هایی دارد. در منطقه‌ی ما هم هست. در ایران ما هم هست. آن وقت، روی عنصر درون جوش ایستاد. نمی‌شود ملتی تمام ظرفیت‌هایش را به جنبشی جهانی اجاره دهد. هر ملتی، مستقل از جنبش جهانی، عناصری وجودی دارد که آن وجود باید بستر فعالیت پیدا کند. استدلال مرحوم ملکی این بود که جنبش بین‌المللی هست، درست. اما این جنبش را چه کسانی سامان می‌دهند؟ الزاماً که رهبری شوروی سامان نمی‌دهد. شوروی در منطقه‌ای محدود و محصور و مقداری هم در اروپای شرقی دامنه‌ی نفوذ دارد. بقیه‌ی جهان هم هویتی دارد. آنها هم اگر مبارزه‌ی ملی را سامان دهند، پشت جبهه‌ی جنبش سوسیالیستی تحکیم و تقویت می‌شود. استدلالش درست بود. برای سنجش هر تئوری و استدلالی شرایط عینی خیلی مهم است. بخشی از مقاومت‌های دوره را ملّیون انجام دادند. مثل مبارزه‌های دهه‌ی ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ گاندی با انگلیس، مبارزه‌ی قوام نکرومه، مبارزه‌ی ناصر که طی آن کانال سوئز را ملی کرد و از انحصار انگلیس و فرانسه درآورد. الان کانال سوئز از آنِ مصر است، ناصر ملی بود، ایدئولوژیک و مارکسیست نبود، این زمان خودش اتفاق مهمی بود. مبارزه‌ی [احمد] سوکارنو در اندونزی که مبارزه‌ای ملی راه انداخت، مبارزه‌ی سدار سنگور[1] و سرانجام مبارزه‌ی مصدق در ایران. هیچ‌کدام از اینها تک‌عناصر استثنایی نبودند. استدلال مرحوم خلیل ملکی درست از آب در آمد. بالاخره در ۱۹۵۲ کنفرانس باندونگ شکل گرفت که متأثر از نگاه مصدق و ناصر و امثال آنها بود. کمپ غیرمتعهدها هم تشکیل شد. [مارشال] تیتو و نهرو و سوکارنو و ... آمدند. باز هند دست کم تاندانس عمومی چپ دارد. نهرو چپ بود، البته آن هم نه چپ مارکسیست. خانم گاندی هم چپ بود. یکی از بچه‌های خانم گاندی که ترور شد گرایش راست و فرزند دیگرش گرایش چپ داشت. بنابراین، در هند هم رد پای چپ وجود داشت، ولی آنها هم ملی بودند. هند با هویت خودش با امپریالیسم انگلستان مبارزه کرد، مصدق و نکرومه و دیگران نیز همین‌طور. الان هم

---

۱. سدار سنگور. Sédar Senghor. (۱۹۰۶-۲۰۰۱). پدر استقلال و نخستین رئیس جمهور سنگال.

همین‌طور است. بنابراین، الزاماً چنین نبود که هرکسی بخواهد ظرفیت مبارزاتی‌اش را تخلیه کند، زیر کمپ شوروی برود. شوروی می‌توانست لجستیک جهان باشد، که در دورانی هم بود. ولی در دورانی تبدیل به پدرخوانده شد. این پدرخواندگی خودش را از دینامیسم انداخت. به عنوان مثال، لهستان و چکسلواکی، که در کمپ شوروی رفته بودند، رابطه‌ای مترقی با شوروی داشتند؟ رابطه‌ی‌شان منجر به تحول چک شد؟ چک ظرفیت‌های بسیاری داشت. در شمارش رشته‌های مهندسی جهان حدود ۴۵۰۰ رشته و زیررشته‌ی مهندسی داریم. آن زمان، چک ۴۱۰۰ رشته از این مجموعه را داشت. بِیس خیلی مهم و عجیبی بود. چک در جهان خیلی بی‌نظیر بود. از کشتی‌سازی بگیر تا معظم‌ترین توربین‌ها را چک‌ها می‌ساختند. خیلی پیشرفته بودند. ولی چک با ادغام در اتحاد سوسیالیستی بین‌المللی کجای جهان را گرفت؟ کدام کشور از کشورهای این چنینی رشد کردند؟ در کدامشان جنبش‌های تحول‌طلب راه افتاد؟ همه را سرکوب کردند. واتسلاو هاول[1] در چک پیدا شد که تحت اتوریته‌ی شوروی در چک سرکوب شد. همین واتسلاو هاول، بعد از تحولات ابتدای ۱۹۹۰، اولین رئیس‌جمهور چک شد. ظرفیت‌های بسیاری آنجا وجود داشت که همه سرکوب شد. ماجراهای مجارستان ۱۹۶۸ و پراک به وجود آمد. حتی در المپیک ۱۹۵۶ طی مسابقه‌ی واترپلوی شوروی و مجارستان استخر خونین شد. خون مجارها در استخر ریخت. تا این حد هیمنه‌ی شوروی برقرار بود. البته شوروی ویژگی‌های مثبتی هم داشت. اگر شوروی در مقابل توحش، سبعیت و میل سیری‌ناپذیر به توسعه‌طلبی امریکا نبود، امریکا تا الان جهان را قورت داده بود. شوروی منبع الهام، مرکز انتشار دانش ایدئولوژیك، استراتژیك و تشکیلاتی بود. نقش‌های ویژه‌ای داشت. نمی‌شود آن را نفی کرد. ولی خب کمپ شوروی کپك زد. کپک زدن هر چیزی علتی دارد. امکان رشد در آنجا وجود نداشته که کپك زده است. می‌توانیم بگوییم فروپاشی شوروی محصول فشارها و توطئه‌های امپریالیستی است. اما آن عرض است. درون خودش چه خبر بود؟ این هم مهم بود.

---

۱. واتسلاو هاول. Václav Havel. (۱۹۳۶-۲۰۱۱). اولین رئیس‌جمهور جمهوری چک. نامه هایی به اولگا ژوئن، هاول، واتسلاو، ترجمه‌ی فروغ پوریاوری، تهران، روشنگران و مطالعات زنان، ۱۳۷۵؛ اشتباه، هاول، واتسلاو، ترجمه‌ی محسن یلفانی، تهران، تجربه، ۱۳۸۳.

گورباچف[1] در پراسترویکا می‌گوید وقتی در دهه‌ی ۱۹۷۰ به آکادمی‌های علوم می‌رفتیم هیچ انگیزه‌ای نبود که آکادمیسین‌ها مطالعه‌ی جدید کنند. این خود شوروی بود که در درون خودش ماند. خودش نتوانست صنعت و تکنولوژی را تازه و نو کند. خودش نتوانست در جهان جدید جایی پیدا کند. در این وضعیت گورباچف هم آمد و موضع نقادانه گرفت. خب معلوم است که از درون فرومی‌پاشد. حزب توده هم در اِشل کوچک‌تر همان کاری را کرد که شوروی با بقیه سوسیالیست‌ها کرد. ظرفیت آنها را حبس و اتوریته‌ی خود را برقرار کرد. اگر حزب توده زایش ملی داشت، می‌توانست در ایران طوفان کند؛ حتی اگر مارکسیست بود. همه که مذهبی نیستند. او هم این حق را دارد که مارکسیست باشد. جامعه‌ی مطبوعاتی ایران را او درست کرد. هنوز مدیر مطبوعاتی‌های دست و پادار، چه در ایران و چه در خارج، توده‌ای‌های سابق هستند. حوزه‌ی حزبی و صنفی را او درست کرد. خیلی توان داشت. برخی حوزه‌ها را وسعت بخشید. از شاعر، فیلم‌ساز، کارگردان تئاتر و ورزشکار عضو گرفت. تمامی این افراد هم که خائن نبودند. سازمان افسری حزب توده زیر شکنجه ایستاد. کسی مانند وارطان[2] پیدا شد. در میان آنها هم اسطوره‌هایی بودند. خیلی مهم بود. با همه‌ی حزب توده که یک‌کاسه برخورد نمی‌کنیم. اما گیر ایدئولوژیك حزب توده این بود که گفته شد. مثل گیر ایدئولوژی جریان‌های ایدئولوژیک درون جمهوری اسلامی، که باید ذوب در ولایت فقیه شوند. بابا! خودت آدمی! ایران مصدق هم برای خودش آدمی بود! به چه مناسبت باید ذوب در اتحاد شوروی شود؟

پلنوم حزب توده، که سال ۱۳۳۶ به منظور انتقاد از خود تشکیل شد، مصدق را ضدامپریالیسم دانست و آن جنبش را ملی خطاب کرد. چهار سال از کودتا گذشته، آبها از آسیاب افتاده است، کار خودشان را کرده‌اند، از دولت ملی حمایت نکردند، به سهم خودشان اسباب فروپاشی‌اش را هم فراهم کردند، الان بعد از چهار سال از سر سیری

---

۱. میخاییل گورباچف. (۱۹۳۱- تا کنون). واپسین رهبر اتحاد شوروی از سال ۱۹۸۵ تا ۱۹۹۱. پرواسترویکا: دومین انقلاب روسیه، گورباچف، میخاییل، ترجمه‌ی عبدالرحمن صدریه، بی‌جا، شرکت سهامی خاص نشر آبی، ۱۳۶۶.

۲. وارطان سالاخانیان. (۱۳۰۹-۱۳۳۳). کنش‌گر ارمنی‌تبار اهل ایران و عضو حزب توده.

و در محیط روشنفکری اروپا و اتریش و آلمان شرقی تحلیل می‌کنی؟ توده‌ای‌هایی که پس از انقلاب به ایران آمدند باز هم همان‌طوری نگاه می‌کردند. نگاهشان عوض نشد. هرکسی گرایش چپ داشت به او دموکرات انقلابی می‌گرفتند. کسی هم که با شوروی در نمی‌افتاد، دموکرات انقلابی می‌شد. در داخل ایران، غیر از کسانی که به شوروی خوش‌بین بودند، دیگرانی هم بودند که با شوروی مرز داشته باشند. آیا آنها دموکرات و انقلابی نبودند؟ حتی در دهه‌ی ۱۹۸۰ میلادی هم، یعنی زمانی که جمهوری اسلامی مذهبی ایدئولوژیک هم سر کار بود، سعی داشت ایران را به آن کمپ ببرد. تمام پیشنهادهایی که در تجارت خارجی و سیاست خارجی می‌داد در همین جهت بود. حزب توده از اشغال افغانستان، حمایت کامل کرد. بالاخره در افغانستان احمد شاه مسعودی[1] بود که هم ملی بود، هم مذهبی، هم نمی‌خواست مارکسیست‌های عامل شوروی آنجا مستقر شوند و حکومت کنند. برای هدفش مبارزه هم می‌کرد. او که مرتجع نبود. آیا توده‌ای‌ها باید موضع احمد شاه مسعود را تقویت می‌کردند، که افغانستان به سمت حکومت ملی‌اش برود، یا حکومت عقب مانده‌ی ببرک کارمل[2] را حمایت می‌کردند، که جز سرکوب کار دیگری نکرد؟ حزب توده مشکل داخلی داشت. هیچ وقت در ایران ملی عمل نکرد. پس در رده‌ی نیروهای ملی قابل محاسبه نیست. کادر مبارزه‌ی ملی مشخص است. چرا ما الان به دوستانی که خارج از کشور رفته‌اند و از امکانات آنجا برای مبارزه با جمهوری اسلامی استفاده می‌کنند انتقاد داریم؟ بالاخره باید در کادر مبارزه ملی ایستاد، مثل خلیل ملکی. گفت ایران امروزه در حال از سر گذراندن فعل و انفعال درونی است. باید این عنصر درون‌جوش را ببینم و بالنهایه اگر مصدق در مبارزه با BP پیروز شد، که به نفع تضعیف کمپ امپریالیست‌ها و به نفع تقویت جنبش سوسیالیستی جهانی است، در صف او برویم. مصدق مارکسیست نیست ولی عدالت‌خواه ملی است که باید او را تقویت کنیم. لذا، موضع تاریخی خلیل ملکی با اینکه اقلیت بود، بسیار مترقی‌تر از موضع حزب توده بود، با همه‌ی

---

۱. احمدشاه مسعود. (۱۳۳۲-۱۳۸۰). از فرماندهان نظامی مجاهدین و وزیر دفاع افغانستان در سال‌های ۱۳۷۰ تا ۱۳۷۹.

۲. ببرک کارمل. (۱۹۲۹-۱۹۹۶). سیاست‌مدار کمونیست ـ لنینیست، از اعضای کمیته‌ی مرکزی حزب دمکراتیک خلق و رئیس‌جمهور افغانستان در دهه‌ی ۱۳۶۰.

عدالت‌طلبی و هیمنه‌اش. اینکه توده را داخل کادر ملی نمی‌آوریم به این علت است که به ایران نمی‌اندیشید. در دهه‌ی ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ مارکسیست‌هایی داشتیم که به سمت ایران شیفت کردند. فداییان خلق این‌چنینی هم همین داشتیم؛ کسانی که نه به شوروی وابسته بودند و نه از بیگانه کمک گرفتند، مستقل بودند. ولی همین فداییان سال ۱۳۵۹، که اکثریت و اقلیت شدند، شعار اکثریتشان در ۱۳۵۸ و ۱۳۵۹ و قبل از انشعاب «استقلال، کار، مسکن، آزادی» بود، بعد که فداییانی از اکثریت منشعب شدند و در حزب توده هضم، جذب و بلع شدند این استقلال فراموش شد و شعار «نان، کار، مسکن، آزادی» شد؛ استقلال از شعار افتاد. اعتبار چریك فدایی به عنصر ملی او بود. کسانی هم داشتند که از دل جنبش ملی در آمده بودند. احمدزاده و پویان از دل جنبش ملی و کانون نشر حقایق مشهد بیرون آمده بودند. روش و منش کلی ایرانی و مذهبی هم داشتند. چنین کسی قابل احترام است، از حقوقش دفاع می‌کنیم، به او «کشته» نمی‌گوییم. در حد خودشان مبارزان ملی بودند. به آنها احترام می‌گذاریم و برایشان می‌ایستیم. اما به چه مناسبت برای حزب توده بایستیم؟ بله، به وارطان احترام می‌گذاریم. به قول شاملو: «گل داد و مژده داد، زمستان شکست و رفت» در ادبیات ما برای آن قشر از مارکسیست‌های آرمان‌خواه چیزی ثبت و ضبط شده است؛ قطعه سروده شده و فیلم ساخته شده است. جامعه‌ی ایران قدرشان را دانسته است. ولی قدر حزب توده را چه کسی به چه مناسبتی بداند؟ قطعه‌ی شاملو خیلی قشنگ است. حرق عنصر مبارز مارکسیستی‌ای را که مقابل نظام ایستاد و تن نداد ادا کرد. حزب توده ارزش سراییدن ندارد.

وارطان
بهار، خنده زد و ارغوان شکفت
در خانه، زیر پنجره، گل داد یاس پیر
دست از گمان بدار
با مرگ نحس پنجه میفکن
بودن به از نبود شدن خاصه در بهار ...
وارطان سخن نگفت.
سرافراز، دندان خشم بر جگر خسته بست و رفت ...

وارطان سخن بگو
مرغ سکوت، جوجه مرگی فجیع را در آشیان به بیضه نشسته‌ست
وارطان سخن نگفت؛ چو خورشید
از تیرگی درآمد و در خون نشست و رفت ...
وارطان سخن نگفت
وارطان ستاره بود
یک دم در این ظلام درخشید و جست و رفت ...
وارطان سخن نگفت
وارطان بنفشه بود، گل داد
و مژده داد: «زمستان شکست» و رفت ...[۱]

بالاخره، در ایران مارکسیست‌هایی بود که روی مدار عدالت، انسانیت و ملت ایستادند. اینها جای خود را دارند. ولی سران حزب توده زمان مصدق توده‌ی سازمان افسری را مقابل تیر فرستادند و خودشان فرار کردند؛ در شوروی و اتریش و آلمان شرقی به مطالعه و مطالعه و مطالعه نشستند. انسان که فقط مغزش نیست که مدام مغزش را پیچیده کند. روش و منشش چه می‌شود؟ در انقلاب ۱۳۵۷ هم آمدند. دستگیر که شدند رهبرانشان مماشات کردند؛ پای تلویزیون آمدند و توده‌ی سازمانی و رهبران درجه‌ی دو و سه زیر اعدام رفتند. دو بار این سیکل تکرار شد. اینها عیار سنجه‌ی هر نیرویی است. به این علل است که می‌گوییم روی مواضع خودشان پایدار نیستند. هیچ وقت، دنبال منافع ملی نبودند. بالاخره کل تاریخ ایران را دور بزنید، چندتا مصدق پیدا می‌شوند که بیایند، مبارزه‌ی ملی راه بیندازند و به دنبال استیفای حقوق ملی و ساختن هویت ملی باشند؟ آیا انصاف است چنین کسی تضاد اصلی دوره گرفته شود، در کمپ امپریالیسم و ارتجاع جای داده شود و سخن‌گوی سرمایه‌داری دوران تلقی شود؟ گاهی از خطای دانشجویی سخن می‌گوییم، گاهی از خطای استاد. رهبری حزب توده آن زمان معدل سنی پنجاه سال داشته است. دانشجو و بچه و تینیجر که نبودند که در عشق

۱. این شعر در کتاب کاشفان فروتن شوکران: مجموعه شعر، شاملو، احمد، تهران، ابتکار، ۱۳۵۹، منتشر شده است.

اولشان خطا کنند. انتخابشان از اساس غیرملی و خطا بود. به این علت حزب توده هیچ وقت در رده‌ی احزاب ملی جای نمی‌گیرد. ولی این دلیل نمی‌شود که مارکسیست‌های صادقی که گرایش‌های ملی دارند و ایران‌خواه هستند در حوزه‌ی ملی جای نگیرند؛ چنانچه بعضی از توده‌ای‌ها جای گرفته‌اند. به عنوان مثال سازمان افسری حزب توده خیلی پاک بود. بخشی از اعضای حزب توده آرمان داشتند، زندگی گذاشتند، دلشان برای ایران می‌تپید. ولی خب رهبری و وجه غالب حزب توده [در زمره‌ی جریان‌های ملی] قابل اعتنا نیستند.

وقت تمام است. خسته نباشید.

دستاوردها و ناکامی‌ها

نشست چهلم

سه شنبه ۴ دی‌ماه ۱۳۸۶

به نام خدا، به نام ایران، و به یاد بنان. سرود «ای ایران» با طنین بنان همیشه تازه است. در دورانی که اکو وجود نداشت، مردان خوش قد و قواره در عرصه‌های مختلف پرطنین [بودند]. الان روشنفکران زیادند، دوران اکو هم هست، ولی بدون طنین [هستند]. به همین جهت است که هم« ای ایران» و هم خود بنان آموزنده‌اند. طنینشان بدون اکو بود. طنین بنان از اکو خیلی پرپژواک‌تر بود. الان در دوره‌ای زندگی می‌کنیم که اکو از هر طرف موجود است ولی طنینی وجود ندارد. چهلمین جلسه است که گرد هم می‌آییم. اینکه چیزی در این دوران به چله برسد خودش خیلی نعمت است. نشان‌دهنده‌ی استمرار است. دوستان زحمت کشیدید و تشریف آوردید و نشست‌ها برپا بوده است. چهلمین نشست را هم کماکان به جلسه‌ی نهم فراز ملی شدن نفت اختصاص می‌دهیم. انشاءالله جلسه‌ی آینده بتوانیم این فراز را تمام کنیم و از دو جلسه‌ی آینده، یعنی هجده دی، بر فراز ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲ متمرکز شویم.

بعد از اینکه با همان روش گذشته از جهان به ایران آمدیم و زمینه‌ها، مطالبات، شعارها، سازماندهی، تشکیلات، ایدئولوژی، استراتژی، مشی و سوتیترهای هرکدام را بررسی کردیم آرام آرام به گلوگاه بحث، یعنی دستاوردها و ناکامی‌ها رسیدیم که این جلسه است. جلسه‌ی آینده هم انشاءالله به جمع‌بندی فراز می‌پردازیم.

دستاوردهای نهضت ملی شدن نفت

طبق شیوه‌ی گذشته، دستاوردها را برش و قاچ می‌زنیم. قاچ‌ها به ترتیب فکری ـ ایدئولوژیک، استراتژیک ـ تاریخی، اجتماعی، سیاسی و تشکیلاتی هستند.

دستاوردهای فکری ـ ایدئولوژیک

دستاورد اول دستاوردهای فکری‌ـایدئولوژیک هستند. نهضت ملی در حوزه‌ی فکری ـ ایدئولوژیک سبدی فراهم کرد که در آن شش عنصر حمل می‌شد. این عناصر شامل اندیشه‌ی تجربی، بداعت‌ها و ابتکارهای درون اندیشه، ابتنای مبارزه بر دو تئوری بعد از فراز مبارزاتی، یک انگاره، نگاه به درون و در آخر انشعاب اصولی است.

اندیشه تجربی

وجه اول دستاورد اول اندیشه‌ی تجربی نهضت ملی است. اندیشه‌ها یا فقط نظری هستند، یا ترکیبی از نظر و تجربه یا تجربی محض هستند. اندیشه‌ی نهضت ملی، به طور مشخص دوران دولت ملی دکتر مصدق، بیشتر تجربی و کمتر نظری بود. اندیشه‌ای که فقط نظری باشد تا ترکه‌ی آزمون نخورد، سیر فراوری را طی نکند، با واقعیت‌ها و واقع امر و آنچه بر زمین قرار دارد هم آغوش نشود چندان قابل اتکا نیست. بالاخره باید سیر قوام را طی کند. اما تجربه‌ی تاریخی که در اندیشه‌ی تجربی متبلور می‌شود سیر فراوری و قوام را حتماً طی کرده است. اندیشه‌ی تجربی‌ای که آن دوره مصدق وسط آورد اندیشه‌ی قوام یافته‌ای بود و می‌شود گفت پس‌پیشانی مصدق در مدت زمان چند دهه به اندیشه‌ای تجربی تبدیل شد. اندیشه‌ی تجربی هم به این دلیل که آزمون پس داده و ترکه‌ی دوران را خورده قابل اعتنا و قابل اتکا است. لذا وجه اول دستاورد فکری ـ ایدئولوژیک این بود که دست‌مایه‌ی اندیشگی مبارزات نهضت ملی، هم در مصدق و هم در سایر مبارزین، بر اندیشه‌ی تجربی مبتنی بود.

بداعت ـ ابتکار

بداعت‌ها، ابتکارها و نوآوری‌های فکری ـ ایدئولوژیک نهضت ملی قابل ملاحظه است. در اندیشه‌ی کلاسیک نوعاً ابتکار و نوآوری کم است. اندیشه‌ی کلاسیک اندیشه‌ای است که بیشتر گزاره‌های بدیهی را توضیح می‌دهد و توصیف می‌کند. ذهن را کمتر به تعجب و تحرک وا می‌دارد. منظور این نیست که ارزش اندیشه‌ی کلاسیک کم است. خیر، اندیشه‌های نظری کلاسیک هم در دوران‌هایی موج‌افشانی کرده‌اند. اما اندیشه‌ی صرف کلاسیک اندیشه‌ای است که کمتر در آن مغز و ملات است. مثل دیگ شله‌زردی می‌ماند که فقط یک دانه بادام در آن بیندازید یا به جای زعفران زردچوبه بریزید. عناصری از رنگ و طعم و مزه را دارد ولی به این دلیل که سیر تجربه را طی

نکرده، کمتر واقعی است. اما اندیشه‌ای که بداعت و ابتکار تاریخی و تجربی در آن است مثل پاتیل شله‌زرد پربادام، پردارچین و پرزعفران است. در مجموع، اندیشه‌ای که در دوران دهه‌ی ۱۳۲۰ و به ویژه‌ی نهضت ملی به جامعه‌ی ایران عرضه شد درونش ملات وجود داشت. معجونی از بداعت‌ها و ابتکارها بود که جلسات قبل صحبتشان را کرده‌ایم و در ادامه‌ی بحث خدمتتان توضیح خواهیم داد.

دو تئوری

وجه بعدی بررسی دو تئوری است، یکی تئوری موازنه‌ی منفی و دیگری تئوری تشکیل جبهه. هر دو تئوری بار تاریخی و تجربی داشتند و ره‌گشا هم بودند. تئوری اول که تئوری موازنه‌ی منفی بود در فاز اول توسط قائم‌مقام مطرح شد، زمانی که به نوسازی فاز اول دست زد. به فاصله‌ی چند دهه، دکتر مصدق تئوری موازنه‌ی منفی را در دوران نهضت ملی روزآمد کرد و بار تئوریک و تجربی‌اش را در مقایسه با گذشته بیشتر کرد. تشکیل جبهه هم برای خودش تئوری داشت که جلسات پیش خدمتتان توضیح داده شده است. هم تئوری موازنه‌ی منفی، که در عرصه‌ی اقتصاد سیاسی، سیاست و اقتصاد بین‌المللی دوران نهضت ملی به کار آمد، هم تئوری تشکیل جبهه، که در عرصه‌ی سامان‌دهی و آرایش دادن ظرفیت نیروهای سیاسی کارآمدی داشت، صاحب بار تاریخی و تجربی بودند. مبارزین برای اولین بار حرکتشان را در عرصه‌ی سیاسی و اقتصادی مبتنی بر تئوری صورت دادند. این اتفاق تاریخی مهمی بود.

یک انگاره

انگاره‌ی مهمِ دوره ایده‌ی بورژوازی ملی بود. البته این ایده فرصت پیدا نکرد که سیر فراوری و قوام درونی را طی کند و به ایدئولوژی تبدیل شد. این انگاره دوران دکتر مصدق مطرح و به ساز و کارهایی مقدماتی تجهیز شد، ولی چون دوران نهضت بسیار کوتاه بود و [بعد هم] کودتا صورت گرفت، رشته‌هایی که وصل به دوران نهضت ملی بودند طبیعتاً نتوانستند ادامه پیدا کنند و این انگاره نتوانست به ایدئولوژی تبدیل شود. ضمن اینکه، غیر از یکی دو نفر کلاسیک و سنتی از کسانی که در دوران دکتر مصدق در منعقد کردن نطفه‌ی سرمایه‌داری ملی در ایران مشارکت کردند، سایرین به ایده‌ی اولیه وفادار نماندند. به طوری که بسیاری از کسانی که درون مبارزه‌ی ملی بودند، عضو جبهه‌ی

ملی هم بودند، مثل آقای گیتی‌بین، یعنی در دوران مصدق انگاره‌ی ایدئولوژی ملی را قبول داشتند، بعد از کودتا بر ساز و کارهای تشکیلاتی و ایدئولوژیک مرتبط با انگاره‌ی بورژوازی ملی وفادار نماندند. این افراد در عمل به پیمان‌کاران رژیم شاه تبدیل شدند. آقای گیتی‌بین یک نمونه از این افراد است، کسان دیگری هم بودند که انشاءالله جلسه‌ی بعد در جمع‌بندی نهایی خواهیم دید، جایی که ترکه‌ی انتقاد به نهضت ملی جدی‌تر خواهد بود. بنابراین، انگاره‌ی بورژوازی ملی مطرح شدف اما این انگاره نتوانست با قواعد علمی سیر قوام درونی را طی کند. در حد انگاره باقی ماند.

نگاه به درون

وجه دیگر دستاورد فکری ـ ایدئولوژیک نهضت ملی نگاه به درون است. دکتر مصدق، در دورانی که بین دیدگاه‌های برون‌گرا محاصره شده بود، بر دیدگاه‌های درون‌گرا ایستاد. دیدگاه برون‌گرای اصلی دیدگاه ایدئولوژیک حزب توده بود که ملهم از شرایط بین‌المللی و متکی بر دیدگاه‌های تئوریک، ایدئولوژیک و استراتژیک اتحاد شوروی، یعنی کمپ سوسیالیست‌ها، بود. آن تئوری به ساز و کارهای درونی یا مبارزه‌ی ملی چندان عنایت نداشت. با برشی مکانیکی جهان را به دو کمپ تقسیم کرده بود، کمپ امپریالیستی و کمپ سوسیالیستی. مابین این دو کمپ چیزی نمی‌دید. بر خلاف مرحوم خلیل ملکی که مابین این دو کمپ را می‌دید؛ درون هر دو کمپ را ملاحظه می‌کرد و مورد عنایت قرار می‌داد. در نگاه مکانیکی حزب توده مبارزه‌ی ملی چندان مفهومی ندارد. ما بالنهایه باید خودمان را یا با امپریالیست‌ها یا با سوسیالیست‌ها هماهنگ کنیم. این ارزش تاریخی دوره بود. این دیدگاه برون‌گرا همه‌ی منافع ملی را در اصلی فرعی کردن با جنبش جهانی سوسیالیستی به نفع منافع جنبش جهانی سوسیالیستی حل و فصل می‌کرد.

مرتجعین داخلی و وابستگان به دربار و در کنارشان هم رزم‌آرا نگاهی مختص به خود داشتند. بسیار تحت تأثیر تحولات غرب بودند. غرب را محور تحولات عالم می‌دانستند. معتقد بودند ما باید در عرصه‌ی سیاست خارجی و اقتصادی از اتفاقاتی که در غرب افتاده است مدل‌گیری کنیم. بنا بر همین دیدگاه رزم‌آرا در دوران کوتاه نخست وزیری‌اش موازنه‌ی مثبت پیشه کرده بود. در همین جهت قرارداد تجاری بزرگی با

شوروی منعقد کرده بود و بنا هم بود منافع انگلستان و آمریکا را هم به طور استراتژیک در ایران تأمین کند. وجه دیگر موازنه‌ی مثبت دولت قوام بود. دولت قوام هم عملا در خط موازنه‌ی مثبتی کار می‌کرد که یادگار سیاست خارجی دوران قاجارها بود. از سفره‌ی ملی سهم‌های مشخصی برای دست و دهان‌های سیری ناپذیر قدرت‌های خارجی حاضر در ایران و ناظر بر حوزه‌ی سیاست خارجی ایران فراهم شود.

مصدق در چنین دورانی نگاه به درون را مطرح کرد. این خیلی اهمیت داشت که مصدق در دورانی که عرصه‌ی سیاسی ایران توسط دیدگاه‌های مختلف‌المنظر موازنه‌ی مثبت یا نگاه بیرون‌نگر محاصره شده بود، بر نگاه به درون ایستاد. ارزش نگاه به درون این است که صاحب پشتوانه‌ی ایدئولوژیکی هم هست. اگر ما معتقد باشیم جهان ذاتی دارد، که آن ذات هم پروردگار است، نتیجه این می‌شود که همه‌ی پیرامونمان را هم صاحب ذات می‌بینیم؛ خود ما صاحب ذات می‌شویم هستیم، ایران ما هم در این انگاره صاحب ذات است. ذات ملی می‌تواند همه‌ی توان‌هایی باشد که درون این دیوارها یا مرزهای ملی وجود دارد، اعم از توان کارشناسی، توان فن‌آوری، توان فکری و ... . تا کنون کمتر کسی از این زاویه نگاه به درون را بررسی کرده است که دیدگاهی هم‌سو و هم‌نوا با ذات جهان است. یعنی کسانی که به ذات جهان توجه دارند در مبارزه‌ی ملی به ساز و کارها و ابزار درونی توجه ویژه مبذول می‌کنند. آقای مهندس سحابی هم دهه‌ی ۱۳۷۰ به نگاه به درون توجه جدی کردند، زمانی که تئوری تعدیل ساختار اقتصادی در همه جای جهان، به خصوص آسیا، تقریباً تئوری آتوریتر بود و دولت هاشمی هم آن را پذیرفته بود. هنوز هم کمابیش به نگاه به درون تلنگر می‌زنند. بنابراین، به نظر من نگاه به درون به جهان‌بینی افراد ربط دارد. جهان‌بینی‌هایی که فقط در آسمان‌ها و کهکشان‌ها دنبال تحول می‌گردند چندان عنایتی به پایین ندارد. ولی جهان‌بینی‌ای که خدا را منتشر در کل هستی بداند، او را نه کهکشانی و نه در اعماق زمین ببیند، او را منتشر در کل جهان و در نتیجه ذات جهان بداند، و بداند که هر کجا که ما پا می‌گذاریم جزئی از آن ذات جهان است، [به خودش هم توجه می‌کند]. همین نشست و جلسه‌ی پنجاه تا هفتاد نفری ما هم ذات و فکر و ایده و آرمانی دارد، وقتی را به خودش تخصیص می‌دهد. لذا خیلی بهتر است که اگر ما می‌خواهیم به مدار تحول بپیوندیم، [بهتر است] بیش از اینکه به خیابان نگاه کنیم و زرق و برق خیابان، نئون‌های شبانه و بوق چراغ‌ها دیدگاهمان را

به خودش معطوف کند، ذات همین جلسه و کلاس را در نظر بگیریم. هر جا که هستیم، به این اعتبار که پایگاه خدا است و انسان‌هایی که توسط خالق خلق شده‌اند و با ذات جهان مرتبط هستند در آنجا وجود دارند، همان‌جا محل تحول است. این چیزی بود که خلیل ملکی در ایران تشخیص داد، با اینکه موحد نبود. ممکن است موحدین هم به این برسند، که بعضاً هم رسیدند و در انشعاب اصولی مقداری درباره این موضوع بحث می‌کنیم، اما خلیل ملکی غیرموحد هم به این رسید. اینکه بالاخره ایران ذاتی دارد. ساز و کارهایی درونی دارد که می‌تواند به جنبشی ملی مبدل شود، بر خلاف نظر حزب توده. اگر بخواهیم این نگاه به درون را به جهان بینی و ذات جهان ارتباط بدهیم، به نظر من به تئوری بسیار بسیار پایداری می‌رسیم. تئوری‌هایی که با ذات جهان، جان جهان، روح جهان و فطرت و طبیعت انسان هم‌خوان باشند، طبیعتاً می‌توانند پایدار و منشأ تحول باشند. تئوری‌هایی که بخواهند از کوچه و بازار و خیابان چیده شوند و از مرزهای بیرون ما به پیکره‌ی اجتماعی ملی ما تزریق شوند، چندان در ایران کاربرد نداشته‌اند و نخواهند داشت. کما اینکه عناصر بیرونی پدیدآوردنده‌ی تحولات بزرگ گذار از قرون وسطی و میانی اروپا به قرون جدید نبودند. آنها هم به ذات خودشان توجه و [آن را] اخذ کردند. ذات خودشان از کلیسای ارتجاعی بیزار بود، می‌خواست از اقتصاد پوسیده‌ی وابسته به زمین متکی به ضرب و زور فئودال مباشر تبرّی بجوید. لذا فکر کردند، اندیشه ورزیدند، مذهب نو، فلسفه‌ی تحول‌ساز آوردند و در نهایت از آن دوران عبور کردند. برای تحولشان دست به دامن نهادهای بیرون از مرزهای ملی اروپا نشدند. ما هم باید به همین ترتیب باشیم. خلاصه آنکه به نظر من نگاه به درون به این دلیل که به ذات و جان و روح جهان ارتباط دارد و با استعدادهای درون نیروهای ملی هم پیوند است نگاه پایدار همه‌دورانی است. به این هم بر نمی‌گردد که دوران عوض شده ،گفتمان عوض شده. به هر حال هر کجا بخواهد اتفاقی بیفتد، اگر آن اتفاق متکی و مجهز به توان‌ها و ظرفیت‌های همان اقلیم و مدار و محدوده و عرصه باشد، کارگر خواهد افتاد. ظرفیت و ایده وارداتی نیست. ایده و ظرفیت وارداتی مثل دوپینگ است. دوره‌ای آبی زیر پوست می‌برد. ولی استراتژیک نیست. یک ورزش‌کار نمی‌تواند همیشه با دوپینگ سه گام بپرد و پرواز کند، موقت است. بعد از مدتی همه می‌فهمند دوپینگ کرده است. بدن تر و تازه و شاداب خودش هم کیست پیدا می‌کند و پژمرده می‌شود. درونش هم افسرده

می‌شود. در نتیجه عنصر وارداتی و تزریق از بیرون دوره‌ی محدودی او را شاداب کرده است. در مبارزه‌ی اجتماعی این نگاه از بیرون در حکم دوپینگ است.

انشعاب اصولی

وجه آخر این بود که دوران نهضت ملی موجب انشعابی اصولی درون حزب توده شد. در دهه‌ی ۱۳۲۰ و پیش از آن انشعابات زیاد بود. یکی از این انشعابات متعدد در دهه‌ی ۱۳۲۰ تا ۱۳۴۰ از درون نیروهای ملی جبهه‌ی ملی بود. انشعاب‌ها خیلی مبانی ایدئولوژیک و تئوریک نداشت. بیشتر ریشه‌های خصلتی و سلیقه‌ای داشت. بعضی از انشعابات هم خیلی نازل بودند. می‌خواستند دکه‌ای مقابل اردوگاه حزبی قبلی‌شان باز کنند. اما انشعابی که توسط خلیل ملکی و طیف وابسته به خلیل ملکی پدید آمد می‌شود گفت ریشه‌ی خصلتی نداشت و در پی درست کردن دکه‌ای مقابل حزب توده هم نبود. انشعابی اصولی بود، به این ترتیب که جنبه‌های استراتژیک، اصولی و تاریخی داشت. جدالش با حزب توده هم این بود که ما از نیمه‌ی دهه‌ی ۱۳۲۰ به بعد صاحب جنبشی ملی در ایران هستیم که این جنبش ملی این ارزش بالذات را دارد که به آن توجه شود و حول آن جنبش ملی با نیروهای جهانی مرزبندی کرد. بنابراین، انشعابی اصولی بود. خود مرحوم خلیل ملکی تیپ فکری بود. دانش مبارزاتی، دانش اجتماعی و آرمان سوسیالیست داشت و ایران‌خواه هم بود. خلاصه آنکه این انشعاب از حزب توده اصولی بود چراکه خصلتی و سلیقه‌ای و در پی دکه‌سازی مقابل حزب قبلی نبود. علاوه بر همه‌ی اینها ریشه‌ی ایدئولوژیک، تاریخی و استراتژیک هم داشت.

دستاوردهای استراتژیک ـ تاریخی

این دوران از منظر استراتژیک ـ تاریخی پردستاورد بود. بعضی از اتفاقات برای اولین بار بود که در ایران رخ می‌داد.

شعار تحققی

وجه اول شعار تحققی بود. بعد از این همه تجربه‌ی سی سال شعارپردازی، چه در فاز انقلاب و چه در فاز اصلاحات، که بخش اعظم شعارها نتوانست تحققی شود به این نتیجه می‌رسیم که شعار باید در دسترس و قابل تحقق و تعیّن باشد. مثال روز و ملموس دسترس بودن، که با ذات هم در ارتباط باشد، این است که امروزه همه‌ی

ورزش‌ها قواعد علمی پیدا کرده‌اند. اندازه‌های زمین‌ها، ارتفاع زمین تا حلقه و لب تور و ... همه متناسب با توان انسان در نظر گرفته می‌شوند. اگر ورزش مردانه است، متناسب با توان ژنتیکی و بیومکانیکی مردانه است و اگر زنانه است، متناسب با توان ژنتیک و بیومکانیک زنانه است. وزنه‌ای که مرد پرتاب می‌کند پنج کیلو است، وزنه‌ای که خانم پرتاب می‌کند دو کیلو است. همه چیز متناسب با توان و توازن درونی و تعادل ارگانیک انسان طراحی شده است. طول زمین فوتبال حداکثر ۱۲۰ متر و حداقل ۷۵ متر است و عرضش حداکثر ۹۰ متر و حداقل ۶۰ متر است. نشان داده‌اند که انسان در طول نود دقیقه توان تحرک در بیشتر از این محدوده را ندارد. افت بدنی پیدا می‌کند و از میدان خارج می‌شود. یا به عنوان مثال بسکتبالیستی که به طور متوسط ۱۸۰ سانتی‌متر قد دارد حلقه باید جوری تعبیه شود که اگر روی سر پنجه‌اش بایستد و دستش را دراز کند دستش به حلقه برسد. مبتنی بر همین قاعده، فاصله‌ی حلقه را از زمین دو متر و نود سانت در نظر گرفته‌اند. یا فاصله‌ی تور والیبال از زمین دو متر و شصت سانتی‌متر است. اگر کسی با قامتی حدود ۱۸۰ سانتی‌متر بتواند بیشتر از هشتاد سانت بپرد و روی سرپنجه‌اش بایستد و دست‌هایش را هم بلند کند، می‌تواند یک متر بر فراز تور آبشار بزند. حالا اگر فاصله‌ی حلقه‌ی بسکتبال را از زمین چهار متر می‌کردند، در بسکتبال هیچ گلی رد و بدل نمی‌شد. یا اگر ارتفاع تور والیبال سه متر بود، هیچ‌کس نمی‌توانست اسپک بزند، جاخالی بیندازد، دوبله کند. یا اگر دروازه‌بانی قامتش ۱۷۵ سانتی‌متر باشد و روی پنجه‌اش بایستد و دستش را هم بلند کند، دستش به تیر بالای دروازه می‌رسد. بر همین قاعده ارتفاع دروازه‌ی فوتبال را ۲۴۴ سانتی‌متر در نظر گرفته‌اند. اگر تیر دروازه سه متر بود، از شصت متری هم شوت می‌زدند گل می‌شد، چون دروازه‌بان نمی‌توانست توپ را بگیرد. ورزش میدانی تجربی و تحققی برای دسترس کردن توان‌های انسان است. هم علمی است و هم محصول تجربه‌ی بشر است. آمده‌اند، سایز گرفته‌اند، اندازه‌گیری کردند و این زمین‌ها، زمان‌ها، ارتفاع‌ها و عمق‌ها را برایش در نظر گرفته‌اند. شعار تحققی شعاری است که در دسترس باشد. شعار مصدق ملی شدن سراسری صنعت نفت و آزادی انتخابات بود. درست مثل اینکه فردی با ۱۸۰ سانتی‌متر قد بخواهد با زیرحلقه‌ی ۲۹۰ سانتی‌متری بسکتبال بازی کند. می‌تواند در آن حلقه ریبایند حمله و ریبایند دفاعی کند، از دور جفت کند، شوت بزند. می‌تواند بر حلقه فائق آید. شعار

تحققی هم چنین شعاری است. یعنی شعاری که در دسترس باشد. شعار نهضت ملی در دسترس و تحققی بود. همه‌ی شعارهایی که ما در دوره‌ی اصلاحات شنیدیم حلقه بسکتبال‌های پنج متری بودند. لذا گلی زده نشد. بله، توپ‌هایی به تخته‌ی حلقه خورد و زمین افتاد، سرویس‌هایی زده شد و به تور والیبال چهار متری گیر کرد و از تور هم رد نشد و نصف شد. پس شعار باید تحققی و در دسترس باشد. چنانچه شعارهای نهضت ملی تحققی و قابل دسترس بود.

هدف آهن‌ربایی

هدفی که نهضت ملی وسط گذاشت هدف آهن‌ربایی بود. یعنی توانست طیف‌های براده‌گونه‌ای را جذب کند، اعم از صنعت‌گر، کشاورز، تاجر، دانشجو، بخشی از روحانیان، پیشه‌ور، کسبه، استاد دانشگاه.

بهره از بزنگاه جهانی

وجه بعدی بهره بردن از بزنگاه جهانی بود. بزنگاه جهانی شرایط پس از جنگ جهانی دوم دو عنصر داشت: عنصر اول آن مقوم‌های درونی جنبش‌های ملی بود، که در آسیا و آفریقا راه افتاده بود و به ایران هم رسید. عنصر دوم آن فرتوتی امپریالیسم دوران بود. لذا دوران اقتدار جنبش ملی هنگامی که با فرتوتی امپریالیسم انگلستان مقارن شد، که سیطره‌دار کل جهان بود، فرصت مساعدی برای بزنگاه‌های مبارزاتی بود. دکتر مصدق و نهضت ملی هم از این بزنگاه مبارزاتی استفاده کردند. مثل استفاده‌ای که گاندی در هند و قوام نکرومه در افریقا کردند. در کشور ما هم مصدق این درایت را داشت که از این بزنگاه جهانی، که محصول قوت گرفتن جنبش‌های ملی و فرتوتی، درون‌پوکی و نرخ استهلاک بالای امپریالیسم جهانی، آن زمان به رهبری انگلستان، بود، برای رسیدن به هدف مبارزاتی ملی بهره بگیرد.

تلقی توده‌ای رهبری

چهارمین دستاورد استراتژیک ـ تاریخی نهضت ملی تلقی توده‌ای رهبر نهضت ملی بود. برای اولین بار تلقی توده‌ای پیدا شد. اگر این تلقی را با تلقی از مردم در دوران‌ها و فرازهای گذشته مقایسه کنیم تفاوت‌هایش مشخص می‌شود. رهبری جنبش تنباکو در خارج از ایران میرزای بزرگ و در داخل ایران هم قطب‌هایی مثل آشتیانی بودند. تلقی

همه‌ی آنها از توده «توده‌ی عرصه پرکن» بود. یعنی مردم بیایند و عرصه را پر کنند، استبداد قاجار عرصه‌ی پر از توده را ببیند و عقب بنشیند. این اتفاق هم افتاد. تلقی از مردم در دوران تنباکو این بود که می‌توانند عرصه پر کنند. خیابان‌ها و میادین را سیاه کنند. از آن سیاهی سر قدرت مطلقه و استبداد حاکم سیاهی برود و عقب بنشیند. اما در دوره مشروطه، تلقی روشنفکران از توده «توده‌ی آرمانی» بود. برای اولین بار واژه‌ی ملت ساخته شد. در سر فصل جشن مشروطیت در مرداد ۱۲۸۵ همگان به طور متفق شعار «زنده باد ملت ایران» سر دادند. اما مردم در دوران مشروطه کمتر توانستند از سطح آرمانی به سطح واقعی اسباب‌کشی تاریخی کنند. لذا تلقی دوران مشروطه از مردم خیلی مترقی‌تر از دوران تنباکو بود ولی این تلقی در سطح آرمان ماند. اما در دوران نهضت ملی تلقی شخص مصدق از توده‌این بود که توده قابل آموزش است، آموزش‌گیر است، استعداد پذیرش دارد. اهل مشارکت و مشارکت طلب است. از این دو عنصر مهم‌تر اینکه به اعتبار این توده می‌توان جنبش ملی به راه انداخت. این خیلی مهم بود. بنابراین، در دوران نهضت ملی به محوریت شخص دکتر مصدق تلقی توده‌ای پیدا شد که در آن این توده فقط خیابان سیاه‌کن نیست. بله، توده عرصه‌ها را پر می‌کند اما ضمن اینکه عرصه‌ها را پر می‌کند آموزش پذیر هم هست، استعداد پذیرش دارد، استعداد مشارکت دارد و لجستیک جنبش ملی هم هست. این اتفاق مهمی بود که در سطح تلقی از مردم در نهضت ملی در مقایسه با فرازهای قبلی در ایران رخ داد.

حس و عزم ملی

وجه بعدی حس و عزم ملی بود. این حس در مشروطه بروز و ظهور پیدا کرد اما میدان تحقق پیدا نکرد. در دوران بیست‌ساله‌ی رضاخان هم این حس و عزم سرکوب شد. این حس در دوران نهضت ملی توانست بازخیز کند و علاوه بر آن به جرگه‌ی تولید بپیوندد. یعنی حس و عزم ملی در دوران نهضت ملی به رهبری دکتر مصدق توانست فراوری شود و به جنبشی همه‌گیر و اجتماعی تبدیل شود.

پیوند دولت ـ ملت

وجه بعدی پیوند دولت ـ ملت بود که برای اولین بار درایران شکل گرفت. هر دو طرف به سمت هم آمدند. هر دو هم آورنده بودند. وقتی آورده‌های آنان که وسط آمد نهضت ملی را به عنوان جنبش پیروز تا مرحله‌ای در سطح ایران و منطقه مطرح کرد.

تشخّص ملی

وجه بعدی تشخص ملی بود. به نظر من هر جامعه، کل و ملتی مثل عناصر شیمیایی هستند که کد و معرفی دارند و با آن کد و معرف شناخته می‌شوند. در دوران بیست‌ساله‌ی رضاخان ملت ایران در افکار عمومی جهانی و منطقه‌ای در دوران رضاخان یك ملت منتقاد بود. یعنی اهل انقیاد بود. بنا به علل مختلف تاریخی و فکری اهل تمکین بود. اما در دوران نهضت ملی معرف این ملت تغییر کرد. منقاد نبود، قیام کرد. قائم بود و مطالبه گر شد. ملت تشخص تاریخی پیدا کرد.

تشعشع جهانی

ملتی که تشخص تاریخی می‌یابد دارای تشعشع جهانی می‌شود. نهضت ملی تشعشع منطقه‌ای و جهانی داشت. این خیلی مهم بود که برخی از کمپ‌های درون نظام سرمایه داری را هم توانست فتح کرد؛ کاری انقلاب نتوانست انجام دهد. الان جمهوری اسلامی نه فقط نتوانسته است آن کار را انجام دهد، بلکه در سه‌کنج ایزولگی هم گرفتار شده است.

نهضت دو وجهی

نهضت ملی دو وجهی بود. به این مفهوم که هم به اقتصاد و هم به سیاست اندیشید. هم توسعه‌ی اقتصادی و هم توسعه‌ی سیاسی را دنبال می‌کرد. چنانچه جلسه‌ی پیش خدمتتان عرض شد، این دو دلادل یکدیگر بودند. در سال‌های آخر دهه‌ی ۱۳۴۰ و مقارن با اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ میلادی آقای رایکوف،[1] مربی اهل یوگوسلاوی، به ایران آمد. او هم مربی و هم مدرس بود. با آمدنش هم اتفاقات مهمی در [فوتبال] ایران افتاد.

---

۱. زدراکو رایکوف. Zdravko Rajkov. (۱۹۲۷-۲۰۰۶). سرمربی تیم‌های فوتبال نوجوانان و بزرگسالان ایران طی سال‌های ۱۳۴۷ تا ۱۳۴۹ و مربی دیگر تیم‌های باشگاهی ایران در سال‌های پیش و پس از آن.

شخصیت بسیار فکوری داشت. ده سال هم در ایران ماند. بسیار کم‌حرف و کم‌ادعا بود. بیشتر کار می‌کرد. ابتدای ورودش به ایران همه‌ی شهرستان‌ها، به خصوص خوزستان و آبادان و خرمشهر، را دید. شصت هفتاد بازیکن نوجوان و جوان پیدا کرد که آن جوانان دو دهه تیم ملی ایران را سیراب کردند. این اولین اتفاق مهم بود. اتفاق مهم دیگر این بود که علم بدن‌سازی را به ایران وارد کرد. پیش از آن مربی‌ها یک دور نرمش ساده داشتند و بعد هم یارکشی و بسم الله، شروع بازی. ولی رایکوف بدن‌سازی و کار با توپ با آورد. توپ‌های هفت کیلویی مدیسن بال را او وارد ایران کرد. وزنه را او به ایران وارد کرد. خلاصه تمام عناصر بدن‌سازی را او برای اولین بار در ایران مطرح کرد و آورد. ولی از همه‌ی اینها مهم‌تر، عنصر اندیشه‌اش هنگام تمرین بود. من آن زمان دانش‌آموز بودم. اینها هم استادیوم آزادی تمرین می‌کردند. راه دور بود. ولی می‌رفتیم ببینیم رایکوف در تمرین چه کار می‌کند. بداعتی در تمرین پیشه کرده بود که خیلی مهم بود. این تمثیل حرکت دلادل کردن توسعه‌ی سیاسی و توسعه‌ی اقتصادی دکتر مصدق بود. رایکوف دو تیم یازده نفره در نصف زمین می‌چید. فوتبال چهارگله راه می‌انداخت. یعنی این یازده نفر هم زمان باید هم به دو دروازه گل می‌زدند و هم از دو دروازه دفاع می‌کردند. دیگر آن حرکت سنتی نبود که فقط به یک هدف فکر کنند. در لحظه به دو دروازه هجوم می‌بردند و گل می‌زدند، از دو دروازه هم دفاع می‌کردند. بازیکن فوتبال چهارگله‌ی تمرینی وقتی وارد زمین مسابقه‌ی نود دقیقه‌ای با دو دروازه می‌آمد، حواسش خیلی جمع بود. هم مدافع و هم مهاجم بود. زمینه‌ی ذهنی‌اش این بود که بازیکن دوکاره است. هم دفاع می‌کند و هم حمله می‌کند. نهضت ملی در دوران دکتر مصدق هم چنین وضعیتی داشت. دروازه‌ای چهارگله در ایران فراهم شد که حاصلش دستاورد توأمان سیاسی و اقتصادی شد. یعنی از دوران نهضت ملی توسعه‌ی دووجهی از درآمد. کاری که رایکوف در ایران کرد این بود که با خودش فکر آورد. اسلوب‌های سنتی را به هم زد. نهضت ملی هم همین کار را کرد. تنباکو مانند مرغ یک‌پا بود. قراردادی اقتصادی منعقد شده بود. هدف این بود که مردم به صحنه بریزند، صحنه سیاه شود. ارتجاع و استبداد عقب بنشیند. به این فکر نمی‌شد که از این ظرفیت انفجاری چه امکان‌های دیگری قابل تحقق است. به محض ملغای قرارداد، رهبری تنباکو گفت همه به خانه‌هایشان بروند، کارمان تمام شد. این ظرفیت حبس شد. در مشروطه هم بخش بیشتر ظرفیت به تحولات

سیاسی معطوف شد. اقتصاد دورانی با خودش نیاورد. اما دوران نهضت ملی دو وجهه بود. فوتبال چهارگله‌ای بود که همگی همه جای زمین تحرک داشتند. کسی که صنفی بود کار سیاسی هم می‌کرد. کسی که سیاسی بود کار صنفی هم می‌کرد. بخشی از تجار دو وجهه بودند. هم در تحولات اقتصاد ملی و هم در تحولات نهضت ملی کردن نفت مشارکت داشتند. تشکیل نهضت دو وجهی اتفاق مهمی بود که زمان مصدق افتاد.

چیدمان مدرن

ماکت شبق‌گونه‌ای از چیدمان مدرن در مشروطه درست شد. پارلمان شکل گرفت. بعد از استبداد صغیر احزابی آمدند و اصناف تشکیل شدند و منزل دار شدند. مطبوعات مستقلی هم آمدند. اما عمر همه‌ی اینها خیلی خیلی کوتاه بود. اما دوران نهضت ملی، به ویژه ۲۷ ماه و ۱۵ روز دولت ملی مصدق، برای اولین بار چیدمان مدرن کاملی به صورت عقلی در ایران شکل گرفت. پارلمانی بود که هم کار تقنینیه و قانون‌گذاری می‌کرد و هم بر قوه‌ی قهریه و قوه‌ی مجریه نظارت داشت. در آن دوران حداکثر توان تشکیلاتی جامعه‌ی ایران در احزاب سامان یافته بود، اصناف و جامعه‌ی مستقل مطبوعاتی هم به همین ترتیب. دولت هم شفاف، مدرن و پاسخ‌گو بود. برای اولین بار بود که چیدمان مدرن با این کیفیت به ایران آمد. متأسفانه عمرش خیلی کوتاه بود. بعد از آن هم این چیدمان مدرن دیگر تجدید نشد.

تشکیل جبهه

دستاورد بعدی تشکیل جبهه بود، که جلسات قبل به طور مفصل از آن صحبت کردیم. تجمیع نیروها صورت گرفت. برای اولین بار جبهه‌ی سراسری در ایران تشکیل شد. جنگل جبهه‌گونه بود اما سراسری نبود؛ منطقه‌ای بود، آن هم نه همه‌ی منطقه، بلکه فقط بخشی از گیلان. در آن مارکسیست، مذهبی، بورژوازی محلی و پیشه‌ور حاضر بود. جبهه‌ی مدل‌کوچکی بود. تا قبل از دوران نهضت ملی جبهه‌ی سراسری در ایران تشکیل نشده بود. دولت در تبعید، که در آن تعدادی از فرهیختگان به قم، بعد کرمانشاه و بعد خارج از ایران رفتند، ترکیب جبهه‌ای داشت ولی فقط جبهه‌ای از سیاسیون بود. در دوران نهضت ملی جبهه‌ای تشکیل شد که در آن بازاری، صنعت‌گر، آخوند،

روشنفکر، دانشگاهی، ژورنالیست و تکنوکرات بود. جبهه با مدل سراسری و ملی برای اولین بار در زمان نهضت ملی تشکیل شد.

مذهب کمک‌کار

هم‌چنان که در دوران تنباکو، در مشروطه به طور گسترده‌تر و حتی در جنگل، مذهب کمك‌کار جنبش بود در این دوره هم مذهب کمك‌کار جنبش بود. همه‌ی مذهبیون مرتجع نبودند، همه‌ی مذهبیون با کودتا همکاری نکردند، همه‌ی مذهبیون سعی نکردند دستاوردهای نهضت ملی را دوران به ماقبل نهضت ملی برگردانند. در همین نهضت ملی، چهار فتوا از طرف چهار قطب روحانی پشتوانه نهضت ملی شد. تعدادی از روحانیان عضو جبهه‌ی ملی شدند. مهم‌تر از همه اینکه توده‌ی مذهبی سنتی پشتوانه اجتماعی ملی شدن نفت بود. مذهب کماکان کمک‌کار بود. انشاءالله جلسه‌ی آینده در جمع باب مبسوطی درباره‌ی مذهب باز خواهیم کرد.

نظر به منطقه متروکه

وجه بعدی نظر به منطقه متروکه بود. روستا در ایران همیشه منطقه‌ی متروکه بوده است. الان هم، که صد سال از مشروطه می‌گذرد، منطقه‌ی متروکه است. هیچ روشنفکری در تحلیل خود از روستاها صحبتی نمی‌کند، هیچ رهبر اصلاح‌طلبی در ده‌ساله‌ی اصلاحات عنایت ویژه‌ای به روستا نکرد. اول انقلاب به روستاها برق رفت و جاده‌سازی صورت گرفت، به حلقه‌ها و شاخه‌های ارتباطی روستا به شهر و اینکه روستایی از رفاه حداقلی برخوردار شود عنایت شد. غیرمنصفانه است، اگر بگوییم در دوران انقلاب هیچ عنایتی نشد. اما اینکه فکر و روش زندگی روستایی و تکنولوژی فلاحتی او رشد کند چندان دغدغه نبود. جنبش اصلاحات هم که کاملاً شهری بود و به روستا کشیده نشد. اما مصدق با درایتی که داشت، با لغو بهره‌ی مالکانه، با تشکیل شوراها در روستاها، ایجاد بانک کشاورزی که پشتوانه‌ی اقتصاد کشاورزی روستایی بود، با تأسیس بنگاه‌های توسعه‌ی ماشین‌آلات کشاورزی و سلسله اقداماتی از این دست برای اولین بار به منطقه‌ی متروکه نظر انداخت.

رهبر خودالگو

مصدق رهبر خودالگو بود. بسیار کم‌گو اما مشحون بود از آنچه انتظار داشت روشنفکران پیشه کنند. شفاف و کم‌مصرف بود. بر مشی خودش رزمنده بود. اینکه فقط چریک را رزمنده بدانیم تصور سنتی است. مصدق این آموزش را داد که کسی که فکرش پارلمانی است، به مبارزه‌ی پارلمانی فکر می‌کند، به مبارزه‌ی علنی و قانونی فکر می‌کند، به آنتاگونیسم فکر نمی‌کند و از فاز مبارزه قهرآمیز و انقلاب هم به دور است، باز هم رزمنده است. رزمندگی مصدق این بود که ده سال را صرف آموزش مردم کرد. آموزش داد نفت چیست، غارت چست، BP چیست، قرارداد دارسی چه بوده است، قرارداد ۱۹۳۳ چه بوده است و ... . روی میدان مبارزاتی خود مدار، که پارلمانتاریسم بود رزمنده بود. پس رزمندگی‌اش در میدان و انگاره‌ی خودش بود. کم‌مصرف بودن، ملی بودن، شفاف بودن، صادق بودنش بامردم او را به رهبر خودالگو تبدیل کرد.

مدارای آموزگارانه

وجه بعدی مدارای آموزگارانه بود. بالاخره در تاریخ ایران، باید کسی می‌آمد که شرح صدر بسیاری داشته باشد. کیسه‌ی بوکس بشود برای همه‌ی نیروها از حزب توده و کاشانی و پیرامونش و دربار و بخش منشعب جبهه‌ی ملی از مدار مصدق. دم بر نیاورد، اعتراض نکند، راه آزادی را نبندد، شکنجه نکند، روزنامه تعطیل نکند و زندان پر نکند. دستش به خون و رانت آلوده نشود. جیب گشاد ندوزد و ... . این مداراها را داشت. مدارایش هم آموزگارانه بود و برای اولین بار بود که در ایران تخته‌سیاه بزرگی زده شد و مصدق بدون اینکه بخواهد گچ دست بگیرد و روی تخته ترسیم کند و شعار بنویسد، جامعه‌ی ایران را به مدرسه‌ای تبدیل کرد که خودش با روش و منشش آموزگار آن شد.

مبادله با جهان

دستاورد مهمی، که با انقلاب قابل مقایسه است، مبادله با جهان بود. رابطه‌ی رضاشاه و محمدرضاشاه با جهان کاملاً یك‌سویه بود. برای استمرار بقای خودشان به قدرت خارجی اتکا کردند و از جهان قدرت خواستند. تکنولوژی و دانش کارشناسی را وارد کردند. هرچه در جهان به درد بخور بود وارد کردند. اما به جهان فقط نفت سیاه دادند. یعنی به رغم ادعاهای مدرنیزاسیونشان رابطه‌ای بسیار سنتی با جهان برقرار

کردند. به جهان مدل و محصولی ندادند. دکتر مصدق چیزهایی از جهان گرفت ولی بیشتر از آن چه بگیرد، به جهان تحویل داد. الگوی مبارزه‌ی ملی به جهان داد، الگوی ملی کردن صنایع نفت را به جهان ارائه کرد که بعد همه‌ی کشورهای نفت‌خیز، حتی همین شیخ‌نشین‌های مرتجع اطراف خودمان هم، از آن الگو استفاده کردند. مدل اقتصاد درون‌جوش و توسعه‌ی سیاسی بومی به جهان ارائه کرد. پس بیش از اینکه از جهان بگیرد، به جهان داد. مهم این است که در آن دوران نفتی هم به جهان وجود نداشت که به جهان بدهد. جهان نفت مصدق را نمی‌خرید. برای اولین بار در تاریخی که ما سراغ داریم، ایران بیش از اینکه از جهان بگیرد به جهان داد. این اتفاق بسیار مهم بود. دیگر هم اتفاق نیفتاد و با این ساخت حاکمیت به این زودی‌ها هم تکرار نخواهد شد. در مبادله با جهان، ایران مصدق دست بالا را داشت، نه دست پایین. در دوران دو پهلوی و تقریباً دوران بعد از انقلاب و این دورانی که در آن زندگی می‌کنیم ایران همواره دست پایین بوده است. همین دولت احمدی‌نژاد را ببینید، که پنجه به کل جهان می‌اندازد. هرچه را که به درد بخور است از جهان می‌گیرد. در سال گذشته (۱۳۸۵) ۵۲ میلیارد واردات داشته‌ایم، که رکورد واردات ایران بوده است. هرچه فکر کنی وارد شده است. کورن فلس و پفک نمکی خارجی گرفته تا موز و آناناس آفریقایی و های ـ تکنولوژی از جهان می‌گیرد و به جهان فحش هم می‌دهد، پنجه به صورت جهان هم می‌کشد. در مقابل همه‌ی اینها به جهان نفت خام می‌دهد، مثل دوران دو پهلوی. مشتی هم شعار بی پشتوانه می‌دهد. این رابطه‌ی مبتذل داشتن با جهان است که تو از تمام مظاهر تمدن غرب استفاده کنی، اغلب ایرانیان به جای یك موبایل دو موبایل دارند، آخرین ماشین‌های اروپایی را وارد کنی، درصنعتت ازهای ـ تکنولوژی استفاده کنی، بازار را پر از شکر و برنج و چای خارجی کنی و در کل از جهان همه چیز بگیری و به جهان هیچ ندهی. نه روش بدهی، نه منش و نه الگو. اما در دوران مصدق نفتی نبود که به جهان بدهد؛ ایران به طور سنتی همیشه نفت به جهان داده است. در آن دوران نفت که نبود. واردات هم که بسیار محدود شده بود و چنین نبود که همه چیز از جهان وارد شود. به این حال، بازار صادرات ایران به روی جهان باز شد. از ایران تئوری، مدل، روش و منش به جهان بازنشر شد. برای اولین بار در ایران بود که نه فقط در مبادله با جهان تعادل رعایت شد، بلکه ایران مصدق، بر خلاف بقیه‌ی تاریخ ایران، دست فرادست را

هم در مبادله با جهان داشت. دوران قاجار ارتباطمان با جهان یک‌سویه بود. دوران پهلوی هم ارتباطمان با جهان یک‌سویه بود و در کنارش فقط باریکه‌ی نفت خامی این طرف بود. دوران بعد از مصدق را هم که خودتان می‌بینید. ما در کجای جهان مشارکت داریم؟ در گزارش اقتصادی سال ۱۳۸۱ (یعنی سال ۲۰۰۰ میلادی)، که سازمان برنامه منتشر کرده بود، اعلام شد که مشارکت ایران در تولید علم نرم‌افزاری، یعنی تولید مفاهیم و مقالات، نه تولید سخت‌افزاری، ۰/۰۲% بوده است. این از وضعیت علمی‌مان. در ورزش هم که یک سال است سر فدراسیون فوتبال و فیفا واویلا داریم. وضع هنر و کپی‌رایتمان هم که معلوم است. در همه چیز داریم پدر جهان را در می‌آوریم، به سر و روی جهان هم چنگ می‌اندازیم. هر چه هم های ـ تکنولوژی تولید می‌شود به حتی عقب مانده‌ترین جریان‌های درون ایران می‌رسد. هنوز هم داریم به جهان نفت خام می‌دهیم. بنابراین، اتفاق دوران مصدق بسیار بسیار کیفی بود. اتفاقی که حدود شصت سال پیش با امکانات محدود آن دوران رخ داد، نه امکانات این جهانی و این دورانی.

چنانچه دیدیم دستاوردهای استراتژیک ـ تاریخی بسیار جدی بودند، که بخش مهمشان داخلی و مواردی شان هم بین‌المللی بودند.

وقت رو به اتمام است و مباحث این جلسه گسترده. برای اینکه طبق زمان بندی پیش برویم و بتوانیم نفت را در جلسه‌ی آینده تمام کنیم، مابقی مطالب را مختصرتر خدمتتان عرض می‌کنم.

دستاورهای اجتماعی

کار ـ توضیح همگانی

برای اولین بار در ایران، کار ـ توضیح همگانی صورت گرفت. کار ـ توضیح به این مفهوم است که روشنفکری که ایده‌ای برای تحقق و برنامه‌ای برای اجرا دارد ابتدا باید جامعه‌ی مورد نظرش را مجاب کند. این مجاب‌سازی با ضرب و زور رضاخانی، با بخش‌نامه صادر کردن پهلوی دوم و با اقدامات از نوع جمهوری اسلامی، که شاهدش بوده‌ایم و هستیم، قابل تحقق نیست. این برنامه باید توضیح داده شود. این توضیح از طریق بخش‌نامه صادر کردن و اعلامیه نوشتن نیست. پشتوانه‌ی توضیح، کار است. کار ـ توضیح بدین مفهوم که دورانی را باید به کار توضیحی اختصاص داد. کار ـ توضیحی

که زمان مصدق محقق شد کار ـ توضیح همگانی بود. کاسب، پیشه‌ور، روستایی، نفت‌گر، روشنگر و مهندس، سردبیر مرد امروز،[1] حسین فاطمی، اللهیار صالح و خلاصه از نخبه‌ترین تا عامه‌ترین مردم ایران فهمیدند که چرا نفت باید ملی شود، چرا آزادی و دموکراسی خوب است، چرا ما باید حقمان را از جهان بگیریم. از پس از شهریور ۱۳۲۰ تا پایان دهه‌ی ۱۳۲۰، که در آخرین روز این دهه نفت در ایران ملی شد، یعنی ده سال صرف کار ـ توضیح شد. این دستاورد اجتماعی خیلی بزرگی بود.

بهانه‌ای برای مشارکت

وجه بعدی این بود که آحاد مردم بهانه‌ای برای مشارکت پیدا کردند. زیرپله‌ای، پاساژدار، صنعت‌گر، کارگاه‌دار، کشاورز، تاجر، عالی‌نسب، گیتی‌بین، همگی درک کردند که باید در سیر تحول جامعه‌ی ایران سهمی به عهده بگیرند و مشارکت داشته باشند. نیروهای سیاسی، ژورنالیست‌ها، دانشگاهیان هم در پروژه‌ی توسعه‌ی سیاسی سهم به عهده گرفتند. لذا برای هر فرد و هر طیفی بهانه و ظرفی برای مشارکت پیدا شد.

هم‌گرایی سراسری

با توجه به اینکه نهضت ملی بسیار سراسری‌تر، همه‌گیرتر و پربُردتر از تنباکو و مشروطه بود، شاهد هم‌گرایی سراسری در ایران بودیم که از کار ـ توضیح همگانی یك‌دهه‌ای و پیدا شدن بهانه پیدا شدن برای مشارکت مؤثر بود. اولین بار بود که این اتفاق در ایران می‌افتاد.

وحدت حداکثری ۳۰ تیر

شاخص کار ـ توضیح و تعبیه کردن بسترهایی برای مشارکت و هم‌گرایی سراسری وحدت حداکثری ۳۰ تیر بود. در ۳۰ تیر هرکس ایران‌خواه و ترقی‌خواه بود مقابل جریان ارتجاع دربار ایستاد. مجموعه‌ی قوام، شاه و سنگاب‌خانه‌ی سیاه درون دربار در اقلیت قرار گرفتند و طرف مقابل اکثریت نزدیک به مطلق مردم ایران بودند. این اتفاق بسیار

---

۱. روزنامه‌ی مرد امروز روزنامه‌ی مستقلی بود که در دهه‌ی ۱۳۲۰ توسط روزنامه‌نگار مستقل، محمد مسعود، منتشر می‌شد.

مهمی بود. پیش از آن و پس از آن ارتجاع درباری این‌گونه به سه‌کنج نرفته بود؛ مانند سوراخ موشی مقابل بقیه‌ی ایران بود. وحدت حداکثری ۳۰ تیر اتفاق مهمی بود.

پربرد ـ پردامنه

دستاورد اجتماعی بعدی این بود که نهضت ملی جنبشی پربُرد و پردامنه بود. جلسه‌ی پیش تا حدی درباره‌ی پربرد بودن و پردامنه بودن نهضت ملی صحبت شد.

اقتصاد دورانی

وجه مهم دیگر اینکه با خودش اقتصاد دورانی آورد. یعنی مردم حس کردند که ملی شدن صنعت نفت در معیشت روزانه‌ی‌شان تأثیر دارد. و زندگی آنها را از نظر اقصادی به سمت بهبود برده است.

جهت‌گیری طبقاتی

وجه بعدی جهت‌گیری طبقاتی نهضت ملی است. جلسه‌ی پیش عنایتی به این موضوع شد. [نهضت ملی] نیروهای مولدی داشت که شامل کارگر، دهقان، کشاورز، صنعت‌گر ملی و تاجر ملی می‌شد.

طبقه‌سازی

برای اولین بار بود که جنبش در ایران دست به طبقه‌سازی زد؛ «دست» به طبقه‌سازی زد، نه اینکه طبقه درست «شد». یعنی حرکتی برای پیدایش طبقه‌ای جدید در ایران آغاز کرد. طبقه‌ی موردنظر هم بورژوازی ملی بود. گفتیم که بورژوازی ملی این فرصت را پیدا نکرد که از انگاره به ایدئولوژی تبدیل شود. به دنبال همین انگاره، استارتی در طبقه‌سازی توسط شخص دکتر مصدق زده شد که شرح آن در گذشته آمد. آن استارت این بود که زمینه‌ای فراهم کند تا بخشی از تجار ملی به صنعت‌گر تبدیل شوند. مستقل از این شیفت و جا به جایی از تجارت به صنعت زمینه‌ای را هم فراهم کند تا بخشی از کسانی که از تمکن مالی یا فکری یا تکنولوژیک و فن‌آورانه ساز و کاری به نفع صنعت ملی به هم بزنند. استارت طبقه‌سازی در ایران توسط مصدق زده شد که این از دستاوردهای اجتماعی دوران بود.

حس روستایی

مصدق دستاورد دیگری هم داشت که کمتر به آن عنایت شده است. ما جلسه‌های پیش اشاره‌ای به آن کردیم. در پی اقدامات دکتر مصدق روستایی در ایران بالاخره صاحب حس شد. حس کرد جزئی از جامعه است. حس کرد در جنبش اجتماعی سهمی به عهده دارد. دیگرانی هستند که به او فکر می‌کنند.

گل پیاله‌ای برآورد که: باده خوری؟

گفتم: خورم، چرا نخورم؟

بنده هم گلویی دارد.

تا آن زمان در ایران کسی به روستایی پیاله‌ای هم بفرما نزده بود. بالاخره زمان مصدق این بفرما زده شد. روستایی هم با همان لهجه‌ی روستایی‌اش گفت بله، خورم! چرا نخورم؟! بنده هم گلویی دارد! فقط شهری‌ها نیستند که می‌توانند با پیاله گلویی تازه کنند. ما هم گلویی داریم، ما هم انتظاری داریم. این پیاله برای اولین بار در زمان مصدق به روستایی تعارف شد. تعارفی هم که شد تعارف شاه عبدالعظیمی نبود. تعارفی بود که همراه خودش اتفاقاتی را در روستا برد. روستایی دید که برایش بنگاه توسعه ماشین‌آلات کشاورزی زده شده است؛ به جای گاو نر پیر فرتوت عرق ریزان له له زننده‌ای که اشک از چشمانش جاری می‌شود و دیگر توان ندارد خویش را با خودش بکشد، تراکتور می‌آید، بذر اصلاح شده می‌آید، نهاده‌ی کشاورزی فراوری شده می‌آید. دید به او اتاقی داده شده که آنجا با بقیه‌ی روستاییان، مستقل از ارباب، کدخدا و مباشر، درباره‌ی زندگی و معیشت روستایی خودش بحث و فحص و تصمیم‌گیری و ساخت و ساز می‌کند. اینها اتفاقات بسیار مهمی بود. پس پیاله‌ای که به روستایی تعارف شد خالی نبود، چنین نبود که تهش ته‌مانده‌ی خورده‌ی دیگران باشد. پیاله‌ی سرشاری بود. در آن ۲۷ ماه و ۱۵ روز روستایی هم حس کرد جزئی از آحاد جامعه‌ی ایران است. این دستاورد بزرگی در کنار سایر دستاوردها بود.

دستاورهای سیاسی

مطالبه مشخص

اولین وجه دستاوردهای سیاسی این بود که مطالبات مشخص بود. مطالبه‌ی مشخص سیاسی مطالبه‌ای است که بشود برای آن مختصاتی تعیین کرد و آن را مهندسی کرد. قابلیت ترسیم هندسی داشته باشد. مطالبات نهضت ملی این قابلیت را داشت.

هم‌فضایی با گفتمان دورانی

دستاورد دیگر این بود که با گفتمان دورانی هم‌فضا بود. دوران از منظر بین‌المللی هم دوران جنبش ملی و هم دوران جدل حقوقی بود.

جنبش ملی و جدل حقوقی

کشورهای مختلف افریقایی و آسیایی در درون جنبش ملی‌شان هم با استعمار مسلط مبارزه می‌کردند و هم با آن جدل حقوقی [داشتند]. این جدل حقوقی در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ میلادی هم بود. این فضا وجود داشت. آنچه در کنگو اتفاق افتاد هم جنبش ملی بود هم جدل حقوقی بود در مواجهه با کمپانی united fruit آمریکایی که کل بازار کشاورزی کنگو را قبضه کرده بود. این جدل حقوقی از دهه‌ها قبل توسط گاندی در هند و سدار سنگور در سنگال و دیگران در جاهای دیگر در جریان بود که مصدق هم آن را در ایران ادامه داد. لذا در دوران نهضت ملی شاهد نوعی هم‌فضایی با گفتمان دورانی بودیم که شامل جنبش ملی و درونش جدل حقوقی بود.

جهان مجاب

وجه بعدی که بسیار مهم است این است که جهان روی ملی شدن صنعت نفت ایران مجاب بود. فقط دولت‌های انگلیس و آمریکا و تعدادی از متحدین آنها حاضر به پذیرش نبودند. این مجاب بودن جهان را روی ملی شدن نفت در ایران با مجاب بودن جهان روی بحث هسته‌ای ایران مقایسه کنید. مصدق با راه انداختن جنبش اجتماعی و استدلال حقوقی، چه در داخل ایران، چه در دادگاه لاهه و چه در سازمان ملل، توانست جهان را درباره‌ی این موضوع مجاب کند. این خیلی مهم بود که توانسته بود در کمپ طرف مقابل نفوذ کند. اولین بار بود که دادگاه لاهه در مواجهه‌ای، که یک سوی آن ملتی بی دفاع و در سوی دیگرش امپریالیست انگلستان است، به بی صلاحیتی خودش رأی داد. وقتی به بی‌صلاحیتی خودش برای بررسی پرونده‌ی BP و دعوای مصدق با BP

[رأی داد در واقع] ایران برای اولین بار در دادگاه لاهه پیروز شد. جهان مجاب در پیش‌برد هر جنبشی بسیار مهم است. الان کجای جهان مجاب است درباره‌ی وضعیتی که حول مسئله‌ی هسته‌ای ایران به پا شده است؟ مصدق این درایت را داشت که جهان را مجاب کرد، چه در دوران وکالتش، قبل از اینکه دولت‌مرد شود، چه در دوران دولتمردی‌اش. مصدق به همان میزان که برای مجاب کردن مردم کار ـ توضیح انجام داد و وقت گذاشت، برای مجاب کردن جهان هم وقت صرف کرد. در مصاحبه‌های متعددی با نشریات خارجی استدلال‌های حقوقی‌اش را مطرح کرد. استفاده‌های متعددی از تریبون‌های داخلی و خارجی برای مجاب کردن جهان کرد. پس جهان مجاب بود.

مبارزه جا بازکن، نه سه‌کنجی

بخش بعدی مبارزه‌ی جا بازکن بود، نه مبارزه‌ی سه‌کنجی. می‌شود در این جهانی که به سر می‌بریم، و شصت سال قبل از ما مصدق در آن سربلند به سر می‌برد، مبارزه کرد و جای خود را در جهان باز کرد. نه اینکه هر روز بیشتر از دیروز به صندوق خانه رفت و ایزوله شد. الان ایزولگی ایران را ببینید. از کل جهان فقط چاوز[1] متحمدمان است. در طول سه چهار سال هفت بار ایران آمده است. کلی پول و اعتبار و چیزهای دیگر گرفته است. فقط نفت نگرفته است، آن هم چون خودش نفت دارد. مثل دوران دهه‌ی ۱۳۶۰ [شده است]. آن زمان می‌گفتند متحدانمان جبهه‌ی پایداری هستند، یعنی لیبی و سوریه و الجزایر. سه کشوری که آخر سر عملاً در صف بندی‌ای که به نفع سازمان آزادی‌بخش فلسطین انجام شد در مقابل ما قرار گرفتند، البته غیر از سوریه که آن هم به علت منافع خودش تغییر موضع نداد. دیگر متحدی باقی نمانده بود. فقط بورکینافاسو بود که آقای ولایتی هم الی ماشاءالله آنجا می‌رفت و آنها هم الی ماشاءالله ایران می‌آمدند. کشوری که به قول بچه‌ها زیر پونز نقشه بود. بعضی کشورها در قدرت بندی‌های سیاسی اصلاً جایی ندارند، گویی در جهان نیستند و زیر پونز نقشه‌اند. الان

---

۱. هوگو چاوز. Hugo Chávez. (۱۹۵۴–۲۰۱۳). شصت و چهارمین رئیس‌جمهور ونزوئلا. انقلاب ونزوئلا، گفتگوی هوگو چاوز با مارتا هارنکر، ترجمه‌ی حسین علوی لنگرودی، تهران، مؤسسه‌ی جام جم، ۱۳۸۷.

متحدمان چاوز است. این در حالی است که در آن دوران جنبش ملی هم پیش‌رَوی داشت و هم در جهان جا باز می‌کرد. در جهان ایزوله نشد. الان ایران در جهان ایزوله است. این مقایسه‌های تاریخی جدی است.

سیاست همگانی

وجه بعدی این است که سیاست در ایران برای اولین بار همگانی شد. در دوران ماقبل مشروطه، مشروطه و رضاشاه سیاست در مدار نخبگان ماند. البته در چندساله‌ی مشروطه، به ویژه پیش از استبداد صغیر، انجمن‌ها تشکیل شدند و کار سیاسی ـ اجتماعی در سطوح پایین جامعه نشر پیدا کرد. این اتفاقات مهم را جلسات پیسش مرور کرده‌ایم. اما با همه‌ی آن اقدامات مهم، در مجموع سیاست در حد نخبگان و فرهیختگان ماند. در حالی که در دوران نهضت ملی سیاست همگانی شد. این خیلی مهم بود. همه فرصت کردند به عرصه‌ی سیاسی بیایند، بخوانند، آموزش ببینند و ابراز موضع کنند.

سیاست با پدر و مادر

اتفاق مهم‌تر این بود که سیاست صاحب پیدا کرد. از دیر باز تا کنون در ایران مصطلح بوده و است که می‌گویند سیاست پدر و مادر ندارد و الزاماً همه‌ی کسانی هم که فعال سیاسی‌اند یا پیچیده‌اند، یا تاکتیک‌زن هستند، یا قالتاق هستند. این انگاره در دوران نهضت ملی پاك شد. [آن دوران] می‌شد هم کار سیاسی کرد هم پدر و مادر داشت. چرا که مصدقی آمده بود که به مردم دروغ نمی‌گفت، علیه مردم تاکتیك نمی‌زد، رأی جمع نمی‌کرد و بعد دنبال کار خودش برود، شعار پوپولیستی نمی‌داد که مردم را به صحنه بکشاند و بعد برای خود و پیرامون و خانواده‌اش پرواربندی کند. او پرنسیپ‌های خاص خود را داشت. به مصدق انتقاداتی جدی وارد است، که جلسه‌ی آینده به آنها می‌پردازیم، ولی او در کل با روش و منش خودش و پیرامونیانش، یعنی تیپ‌هایی مثل

مرحوم رضوی،[۱] نریمان،[۲] صالح و شایگان،[۳] جا انداخت که سیاست پدر و مادر و فرزند مشروع هم دارد. می‌شود انسان کار سیاسی کند و پرنسیپ‌های خاص خودش را هم داشته باشد.

نرخ رشد سیاسی عام و خاص

دستاورد بعدی نرخ رشد سیاسی عمومی بود. در دوران مشروطه روشنفکران تا حدی رشد کردند. در دوران رضاشاه طیف روشنفکری مبلغ ایدئولوژی حاکمیت پهلوی اول رشد کردند. ولی در دوران نهضت ملی فرصتی فراهم آمد که همه نرخ رشد سیاسی داشته باشند. اعم از تاجر، صنعت‌گر، دانشجو، استاد دانشگاه. ضمن اینکه نرخ رشدهای خاصی هم پیدا شد. از جمله اینکه جامعه‌ی روشنفکری ایران رشد کرد، بخشی از احزاب در سطح ملی رشد کردند. بنابراین، هم نرخ رشد سیاسی عام و هم نرخ رشد سیاسی خاص داشتیم.

دستاورهای تشکیلاتی

مجاری آزادی ظرفیت

اولین دستاورد تشکیلاتی قابل ملاحظه اینکه مجاری ای برای آزادی ظرفیت‌ها پیدا شد، مانند حزب، صنف، روزنامه، انجمن، پاتوق و باشگاه و غیره. این اتفاق در کل دهه‌ی ۱۳۲۰ و به طور خاص در دوران نهضت ملی برجسته بود.

گزینه حزبی

برای اولین بار این اتفاق مثبت پدیدار شد که کمابیش همگان برای مبارزه‌ی اجتماعی گزینه‌ی حزبی پیشه کنند. این از نادر دوران تاریخ ایران است که در آن تفرد و مبارزه و کار فردی کمتر است. هرکسی خودش را در حوزه‌ی حزبی تعریف کرد.

---

۱. سید احمد رضوی. (۱۲۸۵-۱۳۵۰). متن نطق مهندس سید احمد رضوی نماینده‌ی کرمان در مجلس شورای ملی، تهران، مجله‌ی یغما، ۱۳۲۷.

۲. سید محمود نریمان. (۱۲۷۲-۱۳۴۰). از مؤسسین جبهه‌ی ملی ایران.

۳. سید علی شایگان. (۱۲۸۱-۱۳۶۰). سید علی شایگان: زندگی نامه‌ی سیاسی، نوشته‌ها و سخنرانی‌ها، شایگان، احمد، تهران، آگاه، ۱۳۸۸.

صاحب‌منزلی هر نحله

دستاورد مهم بعدی این بود که همه با هر دیدگاهی، از مذهبی سنتی پوسته‌ای و سطحی گرفته تا مذهبی روشنفکر، ملی، لائیک، مارکسیست و به طور کلی هر نحله‌ای، صاحب منزل‌گاهی تشکیلاتی شد. این اتفاق مهمی بود که افتاد.

جبهه؛ الگویی نو

دستاورد تشکیلاتی بعد الگوی کار جمعی یا جبهه‌ای بود که به آن اشاره شد.

کارایی چفت‌های اجتماعی

به نظر من یکی از مهم‌ترین کارهای تشکیلاتی کارایی چفت‌های اجتماعی بود. انشاءالله جلسه‌ی آینده این باب را بیشتر باز می‌کنیم. مصدق را این‌گونه توصیف می‌کنند که چندان تشکیلاتی نیست. درست است، خیلی هم تشکیلاتی نبود. اما بدیلی داشت که نه پیش از او کسی در ایران آن را داشت و نه پس از او کسی صاحب آن شد. به این زودی‌ها هم کسی به آن دست پیدا نمی‌کند. روشنفکران با توجه به فاصله‌ای که از توده‌ی مردم گرفته‌اند به این زودی‌ها رهبری و لیدری جامعه را به دست نمی‌گیرند. مصدق مجموعه‌ای از چفت‌های اجتماعی داشت که از عبدالله کرمی قصاب تا لباس‌چی و دستمال‌چی صاحب‌سرا در بازار تا فاطمی روشنفکر دکترای حقوق ژورنالیست مبرّز تا ورزشکارانی مانند تاجیك و تختی تا حقوق‌دانانی مثل سنجابی و شایگان و صالح تا آقای کریم‌آبادی سرصنف قهوه‌چی‌های ایران پشتیبان مصدق بودند. بنابراین، چفت‌های اجتماعی مهمی داشت. چادر جبهه‌ی ملی ایران را فقط روشنفکران بالا نبردند. میخ‌هایی که مصدق در توده‌ی ایران داشت باعث شد چادر جبهه‌ی ملی ایران بالا برود. بازاری پول آورد، کریم‌آبادی اعتبار آورد، حاج آقای راسخ افشار و حاج تقی انوری پول و اعتبار آوردند، عبدالله کرمی منش و مردم‌گرایی آورد. همه‌ی این داشته‌ها که آمد جبهه‌ی ملی تشکیل شد. چفت‌های اجتماعی مصدق بود که کارآیی بسیاری جدی‌ای داشت. ماجرایی از آن دوران تعریف می‌کنند که بسیار مهم است و نشان‌دهنده‌ی دید استراتژیک رهبر آن دوره است. مرحوم شمشیری جلوی پارك شهر تهران بساط دست‌فروشی کبابی داشت. عامی هم بود و هیچ سوادی هم نداشت. پاتوق‌دار بود. دور بساط کبابی‌اش تیپ‌های ملی می‌آمدند. مصدق با شمشیری آشنا

بوده است. در نظر او شمشیری کسی بود که معیشت سالم و رزق حلال داشت، در کنار آنها پاتوق ملی هم داشت. برایش مغازه می‌گیرد و به او می‌دهد تا هم پاتوقش گسترده‌تر شود و هم روزی‌اش وسیع‌تر شود و هم آنجا امکانی برای تجمع ملّیون می‌شود. این اتفاق مربوط به قبل از تشکیل جبهه‌ی ملی است. از این به بعد بساط توری کبابی جلوی پارک شهری که صبح پهن و شب جمع می‌شده است به مغازه تبدیل شد. بعد با همت خود شمشیری به چلوکبابی تبدیل شد. رفته رفته شمشیری سفره‌دار و اسپانسر مالی جبهه‌ی ملی و تختی شد. این نشان‌دهنده‌ی درایت استراتژیك مصدق بود که توانست کبابی را هم وارد مبارزه‌ی ملی کند. در ده پانزده سال اخیر چه اتفاقی افتاد؟ کدام کبابی، دلاک، قصاب وارد مبارزه‌ی ملی شد؟ اتکایشان به هسته‌ی روشنفکر فرهیخته‌ای بود که می‌نشست فکرهای استراتژیک مطول می‌کرد و از مردم هم توقع رأی و شرکت در تظاهرات داشت. مصدق برعکس این مسیر حرکت کرد. انشاءالله جلسه‌ی آینده کمی سراغ معرفی این تیپ‌ها می‌رویم و بحثشان را جدی‌تر می‌کنیم. خلاصه اینکه مصدق چفت‌هایی اجتماعی داشت که کارآیی آنها هم برملا شد.

نونهادها

نونهادها آمدند. در دوران نهضت ملی ایران صاحب نونهادهایی شد. شبکه‌ی بانکی تخصصی برای هر صنف از مولدین تأسیس شد. سازمان صنایع ملی شکل گرفت. شورای روستایی و ... تشکیل شد و رفته رفته ایران صاحب نهاد شد. درست است که بعد از کودتا به بخشی از این نهادها تهاجم شد ولی برخی‌شان هم مثل بانک صادرات، بانک صنعت و معدن، بانک ساختمانی که بعداً بانک مسکن شد، بانک رهنی که بعداً بانک کارگشایی شد باقی ماندند. بنگاه توسعه‌ی ماشین آلات کشاورزی هم باقی ماند.

آنچه تا کنون گفته شد دستاوردهای نهضت ملی در عرصه‌های مختلف بود.

کاستی‌ها ـ ناکامی‌های نهضت ملی شدن نفت

سراغ فصل آخر می‌رویم. با سرعت از سوتیترهای بخش کاستی‌ها و ناکامی‌های نهضت ملی شدن نفت می‌گذریم و انشاءالله جلسه‌ی آینده در جمع‌بندی به عمق آنها می‌پردازیم.

لیبرالیسم فردی

یک وجه مشخص کاستی‌ها و ناکامی‌ها لیبرالیسم فردی دکتر مصدق بود. این خصلت به خصوص در ماه‌های آخر هم کار دست خود دکتر مصدق داد و هم کار دست جنبش اجتماعی سراسری جا بازکرده در جهان داد. رویکردهای «بگذار باشد»، «رهایش کن» و عدم عنایت‌ها بالاخره باعث شد اتفاقات مهمی در حد فاصل ۲۵ تا ۲۸ مرداد و قبل از آن شکل بگیرد. جامعه‌ی ایران ریزش کرد و ریزش کرد. همه می‌گویند این ریزش سنت ایران است. خب آخر همان مردمی که ۲۵ مرداد مرگ بر شاه گفتند ۲۸ مرداد گفتند مرگ بر مصدق. در این فاصله‌ی کم چه اتفاقی افتاد؟ مسئولیت آن متوجه چه کسی بود؟ بخشی از مسئولیت این اتفاق متوجه لیبرالیسم فردی دکتر مصدق بود که انشاءالله جلسه‌ی آینده آن را باز می‌کنیم.

مفت‌بازی بزنگاهی

مصدق همان‌گونه که از شرایط بین‌المللی و منطقه‌ای استفاده کرد و جنبش را پیش برد و BP را از ایران بیرون کرد، مفت‌بازی‌های بزنگاهی هم داشت، آن هم بزنگاهی که آمریکا متحد انگلستان شد، در بزنگاه حد فاصل ۲۵ تا ۲۸ مرداد، در بزنگاه بهار و تابستان سال ۱۳۳۲ که پشت جبهه‌ی نهضت ملی می‌توانست متشکل‌تر شود، حتی علیه ارتجاع درباره و صندوق خانه‌ی انگلستان و آمریکا در ایران مسلح شود. ولی به هر ترتیب مفت‌بازی‌های بزنگاهی صورت گرفت.

شکنندگی ایدئولوژیک

وجه بعدی شکنندگی ایدئولوژیک جبهه است. رهبران نهضت ملی و شخص دکتر مصدق در دوران مبارزه به عنصر ایدئولوژیک کم بها دادند. پاراگراف کوتاهی را از نامه‌ی دکتر مصدق به مهندس بازرگان در سال ۱۳۴۰، زمان تأسیس نهضت آزادی ایران، برایتان می‌خوانم: «شما کاری که ما فرصت و توجه نکرده بودیم یعنی پایه‌ریزی ایدئولوژیک و سازمانی برای مبارزه ملی انجام داده‌اید.» این حرف خیلی کیفی است. نشان‌دهنده‌ی کم‌کاری خودش و همکارانش در دوران نهضت ملی است. پایه‌ریزی ایدئولوژیک و سازمانی توسط مصدق و رهبران نهضت ملی انجام نشد. انگاره‌ی

بورژوازی ملی آمد ولی به ایدئولوژی تبدیل نشد. خود مصدق هم به این واقعیت معترف بود.

پیچدگی ناکافی

وجه بعدی پیچیدگی ناکافی بود. مصدق پیچیدگی‌هایی داشت. مثل استفاده‌ی تاریخی از پیشنهادی که در اردیبهشت ۱۳۳۰ برای نخست وزیری به او شد. دو شرط برای پذیرشش گذاشت. آن دو شرط شاه و سید ضیاء و ارتجاع درباری را ناکام کرد و جنبش ملی را پیش برد و منجر به تشکیل دولت ملی شد. اما در مواجهه با شرایط جدید بین‌المللی پیچیدگی‌های ناکافی داشت، شرایطی که تیپ‌های فکری آن زمان مثل مرحوم خلیل ملکی بر آن دست گذاشتند. این قبیل مسائل را انشاءالله جلسه‌ی آینده باز می‌کنیم.

پوکی تشکیلات ملی

وجه بعدی پوکی تشکیلات ملی بود. جبهه‌ی ملی اسم پرطمطراقی داشت، ولی در درونش کار تشکیلاتی جدی و حرفه‌ای صورت نگرفت. توان تشکیلاتی حزب توده با توان تشکیلاتی جبهه‌ی ملی قابل مقایسه نبود. مابقی این بحث را به جلسه‌ی بعد موکول می‌کنیم.

تلقی اداری از تشکیلات

وجه بعدی که خیلی مبتذل بود تلقی اداری داشتن از تشکیلات بود. احزاب درون جبهه‌ی ملی از دولت ملی فقط انتظار کار اداری داشتند. آن زمان معروف بود که می‌گفتند حزب ایران کارگزینی دولت مصدق است. یعنی همه‌ی اعضای رده‌های بالا و رده‌های میانی حزب ایران در دوران دولت مصدق صاحب منصب شدند و پست گرفتند. تشکیلات برای پست گرفتن و تمسک به مناصب اداری نیست. تشکیلات منزل‌گاه ایست و زندگی برای تفکر، ساخت و پرورش است. جبهه‌ی ملی به هیچ وجه در این حال و هوا سیر نمی‌کرد.

اخلاق و خصلت دوران‌سوز و سقوط آزادها

نهضت ملی به اخلاق و خصلت دوران‌سوز مبتلا بود. این اخلاق و خصلت دوران‌سوز را در مشروطه دیدیم. در جنگل دیدیم. تنباکو هم اصلا ادامه‌ای نداشت که سرانجام خصلت‌ها و سقوط‌های آزاد اخلاقی در آن تجربه شوند. هم‌چنان که در مشروطه تنزل اخلاقی و حوض وسیعی برای باز شدن فواره‌ی خصلت داشتیم و دوران را سوزاند، در دوران نهضت ملی هم سقوط آزادهای خصلتی و اخلاقی دوران‌سوز شد. ادامه‌ی این بحث را به جلسه‌ی بعد احاله می‌دهیم.

چپ‌روی مرحله‌سوز

مکی، حائری‌زاده، آزاد، بقایی، خود کاشانی از عناصر کادر مبارزه‌ی ملی بودند. در کادر مبارزه‌ی استعماری بودند. چه شد که به کمپ ارتجاع پیوستند؟ چه شد که وارد کمپ دربار شدند؟ چه شد که مکی با وعده‌ی نخست‌وزیری که شاه پنهانی به او داده بود مقابل مصدق قرار گرفت؟ چه شد که حسین مکی فقط به این علت که در لیست سفر مصدق با هیئت به خارج نبود مقابل مصدق قرار گرفت؟ و هم‌چنان که چپ روی حزب توده مرحله‌سوزی کرد، نهضت ملی‌ها هم دچار چپ روی‌های مرحله سوز شدند.

کم بها دادن به ارتجاع

کاستی بعدی اینکه مصدق و جریان ملی به ارتجاع کم بها دادند. ارتجاع در دوران‌های مختلف توان بازسازی بخشی از سلول‌های پوسیده‌اش را داشته است. این مسئله‌ی مهمی است ولی همیشه به آن کم بها داده شده است. در نتیجه آن هیولا دوباره شکل گرفته است و دهان باز کرده است و همه‌ی دستاوردها را هم برده است. بعد روشنفکران می‌نشینند واویلا می‌گیرند که ما مدام دستاورد درست می‌کنیم، ارتجاع آن را می‌برد. علت این است که به خصلت بازتولید ارتجاع در ایران توجه نشده است و نمی‌شود.

تزریق رخوت به پیکره ملی

تمام این اتفاقات افتاد. لیبرالیسم فردی، مفت‌بازی بزنگاهی، شکنندگی ایدئولوژیک، پیچدگی ناکافی، پوکی تشکیلات ملی، تلقی اداری از تشکیلات، اخلاق و خصلت دوران‌سوز، سقوط آزادها، چپ‌روی مرحله‌سوز وکم بها دادن به ارتجاع

اتفاقات حد فاصل ۲۵ تا ۲۸ مرداد را رقم زد. مردمی که در دوران نهضلی ملی دهه‌ی ۱۳۲۰ و به ویژه در ۲۷ ماه و ۱۵ روز دکتر مصدق شاداب و شادمان می‌شوند و به رقص وجد در می‌آیند، چرا روز آخر دچار رخوت شدند؟ اینجا باید ترکه دست گرفت مردم را زد؟ خیر. سلسله اتفاقاتی افتاد که به تزریق رخوت به پیکره‌ی ملی شاداب و رقصان منجر شد.

انشاءالله جلسه‌ی آینده عمیق‌تر، جدی‌تر و مستندتر وارد نقد نهضت ملی ایران می‌شویم. خسته نباشید.

پرسش و پاسخ

پرسش: دکتر مصدق چگونه می‌توانستند با توده‌ی مردم ارتباط برقرار کنند؟ به عنوان مثال قصاب چگونه توانست با دکتر مصدق ارتباط برقرار کند؟

پاسخ: دکتر مصدق با پدر برخی از این شخصیت‌ها دوست بود مثل پدر آقای عالی‌نسب و پدر آقای انوری. دهه‌ی ۱۳۲۰ دهه‌ای بود که هرکسی حلقه‌های ارتباطی جدی داشت. ولی دکتر مصدق از قبل از این دوران ارتباطات اجتماعی جدی با طیف‌های اجتماعی مختلف داشت. به خصوص با بازاری‌های ملی و بخشی از صنعت‌گران و اصناف. یك سری ارتباطات در سطح خانوادگی بود و بعضی در سطح ارتباطات شخصی بود. این میان اعتماد و پذیرش هم شکل گرفته بود. میانه‌ی دهه‌ی ۱۳۲۰ که مصدق چهره‌ای ملی شد و بعد هم جبهه‌ی ملی و دولت ملی را تشکیل داد چهره‌ای کاملاً شناخته شده بود که از چفت‌های اجتماعی‌اش هم استفاده می‌کرد. انشاءالله جلسه‌ی آینده بر برخی از افراد نام برده بیشتر، جدی‌تر و عمیق‌تر می‌ایستیم.

پرسش: فرمودید که بورژوازی ملی به صورت ایده و انگاره مطرح شد. ولی نه خود مصدق و پیرامونیان چندان کار تئوری در آن حوزه کردند و نه عملاً دیگر فرصتی برای تداوم و تعمیقش بود. با این حال گویی این ایده در بخشی از آحاد مردم در طبقات مختلف نشست و به دنبال خودش دستاوردهایی را هم آورد. آیا ویژگی مردم دورانی آن زمان بود که باعث شد این ایده با کاستی‌هایی که داشت بنشیند و دست کم در برخی افراد جا بیفتد یا علت دیگری داشته است؟ کلید این نشستن و جا افتادن چه بوده است؟ سؤال دیگرم درباره‌ی توجه به ذات پدیده‌ها است که گفتید. به نظر می‌رسید همه‌ی افراد ناگزیر به ذات پدیده‌ها نگاه می‌کنند، منتهی دعوا سر این است که هر کسی ذات پدیده را متفاوت از دیگری می‌بیند. جریان چپ در دهه‌ی ۱۳۵۰ این تحلیل را داشت که اگر شئ را جامعه‌ی ایران بگیریم ذات این شئ تضاد بین طبقه کارگر و بورژوازی است. بنابراین عملشان را بر این تلقی مبتنی می‌کردند. بنابراین به ذات نظر داشتند ولی آنچه می‌دیدند با دیگران متفاوت بود.

پاسخ: دوران نهضت ملی دکتر مصدق جرقه‌ی فکر بورژوازی ملی در ایران زده شد. اما در سطح ایده و جرقه بود. ایده وقتی خودش را باز می‌کند، مفصل می‌شود، بسط پیدا می‌کند، تفصیلی می‌شود، اولین مرحله‌ی حیات بعد از جرقه‌ی اولیه‌اش را طی کرده است. بعد این ایده‌ی بسط پیدا کرده و مبسوط شده مهندسی می‌شود و به این ترتیب مرحله‌ی سوم را برای تداوم حیات و پایدارتر شدنش پشت سر می‌گذارد. ایده در مرحله‌ی چهارم نهاد حافظ پیدا می‌کند. این روش درست کار است. بورژوازی ملی در ایران این سیر را طی نکرد. ابراهیم رابطه‌ای با خدا برقرار کرد. او خب خیلی دوردست‌تر از ما زندگی می‌کرد. اما در رابطه‌اش با خدا تمام این چهار مرحله‌ی علمی را داشت. ابتدا ایده داشت. بعد بسط ایده داشت. در مرحله‌ی سوم مهندسی ایده‌ی بسط پیدا کرده. ایجاد نهاد حافظ هم در مرحله‌ی چهارم. در سوره‌ی ابراهیم پانزده آیه در این باره هست، تعدادی آیات درباره‌ی این موضوع هم در سوره‌های دیگر منتشر است. ابراهیم در این پانزده آیه با خدا صحبت می‌کند. خیلی ساده ایده‌اش را مطرح می‌کند. می‌گوید بت‌پرستان کمپ، بت‌کده و منزل‌گاه دارند. ولی توحید چنین چیزی ندارد. ایده‌ی اصلی ابراهیم ایجاد کمپ توحیدی در مقابل کمپ بت‌پرستان است. جرقه‌ای است که به ذهنش زده است. در مرحله‌ی بعد این ایده را بسط می‌دهد. می‌گوید خدایا من برای سرزمین مکه و خانه‌ی کعبه چهار چیز از تو می‌خواهم: امنیت، رونق، رزق، ایمان. تو اینها را فراهم کن، من هم سعی می‌کنم منزل‌گاهی برای توحید برقرار کنم. خدا او را کمک می‌کند. به ابراهیم می‌گوید من عناصری را که خواستی به تو می‌دهم. این بسط ایده است. وجه بعدی هندسه‌ی کار است. در مرحله‌ی هندسه دو اتفاق می‌افتد. یکی اینکه خودش و اسماعیل قبل از شروع ساخت مختصاتی برای خانه‌ی کعبه ایجاد می‌کنند. مختصات دیگری را هم ابراهیم و هاجر به طور مشترک و بدون توافق پیشینی برای محتوای توحید فراهم می‌کنند. هندسی کردن ایده‌ی بسط یافته مرحله‌ی سوم است. در مرحله‌ی چهارم دو ساخت و ساز محتوایی و فیزیکال صورت می‌گیرد. ساخت و ساز فیزیکال خانه‌ی کعبه است و ساخت و ساز محتوایی‌اش اینکه توحید مناسکی پیدا می‌کند مبتنی بر اعمال و رفتاری که ابراهیم و هاجر به لحاظ ایدئولوژیک بروز دادند. قربانی کردن سنت ابراهیم بود. ابراهیم می‌خواست اسماعیل را قربانی کند که خدا گوسفند را به عنوان آلترناتیو فرستاد. سعی صفا و مروه مبتنی بر تلاش هاجر

برای یافتن آب است. منا و مشعر هم برخاسته از همین دو شخصیت است. مجموعه‌ی سعی و قربانی و منا و مشعر هم شد محتوای توحید. ابراهیم فرد کلاسیک علمی نبود. سازندگان تمدن الزاماً تیپ‌های کلاسیک و علمی و فرهیخته نیستند ولی به هر حال باید متد داشته باشند. چنانچه ابراهیم متد داشت. متد یعنی اینکه وقتی جرقه‌ای به ذهنت می‌زند، بتوانی آن را بسط دهی، آن را مهندسی کنی و سرانجام برایش نهاد حافظ درست کنی. در ایران هم هر زمانی که این اتفاقات در اقتصاد، صنعت، کشاورزی، ورزش، حوزه تشکیلاتی، سیاسی، ایدئولوژیک فراهم شده است این اتفاق افتاده و متد به بار نشسته است. این سنت بشر است. فقط محصور به ابراهیم نیست. بشر این کاروان پیشرفت بشریت را با این فرمولاسیون چهار عنصری جلو آورده است. ابتدا ایده است. ولی ایده نباید در همان مرحله بماند. باید در آرام پز ذهن صاحب ایده برود. به تدریج بسط پیدا کند. از آن یک یا دو پاراگراف تئوریک در بیاورد. مرحله‌ی بعد اندیشیدن به هندسه‌ی ایده است. مرحله‌ی بعد هم این است که به ساخت و ساز نهاد حافظ ایده‌ی بسط یافته‌ی اولیه فکر شود. این سنت ابراهیم است. بعد از او هم هر پیامبری آمد خدا به او گفت بر همین فونداسیونی که ابراهیم ریخته است جست و خیز کن. بنا نیست خودت از اول چیزی بسازی. فونداسیون ابراهیم کامل و علمی است چون قواعدش طی شده است. اما بورژوازی ملی در ایران در سطح انگاره‌ی اولیه ماند. نقطه چینی روی ایده بورژوازی ملی در دوران‌های مختلف داریم. پس از مصدق بخشی از میلیون در پرورش آن کوشیدند اما موفق نبودند. در دهه‌ی ۴۰ اتحادیه کمونیست های خارج از کشور ادبیاتی آورد. من پنج صفحه از یکی از کارهای آنها را دیده ام. موضوع آن پنج صفحه طرح تحقیق روی ایده‌ی بورژوازی ملی، است یعنی قدمی برای بسط ایده بوده است. سال ۱۳۵۷ که حدود یك میلیون نفر بر سر مزار مصدق در احمدآباد جمع شدند و آیت الله طالقانی سخنرانی کرد، مجاهدین و فداییان خلق سخنرانی کردند. در آنجا مسعود رجوی از طرف مجاهدین صحبت کرد و بیانیه‌ای ده ماده‌ای خواند. یکی از موادش، بدون اینکه توضیح و بسط داده شود، حمایت از بازار ملی در ایران بود. بعد از آن دیگر نیروهای سیاسی ـ فکری ایران نیامدند روی ایده‌ی بورژوازی ملی کار کنند. فقط اواسط دهه‌ی شصت تا اواسط دهه‌ی هفتاد، مهندس سحابی روی ایده‌ی بورژوازی ملی کار کردند. به ساز و کارهای داخلی رسیدند. ایشان به درستی مطرح

کردند که در دهه‌ی ۱۳۶۰ در شهرهای درجه‌ی یک و درجه‌ی دوی ایران حلقه‌ای از صنعت تشکیل شده است. این حلقه را صنعت‌گران سنتی ایران نزده‌اند. دانشجویان فارغ‌التحصیل رشته‌های صنعتی زدند یا زمان دولت موسوی با ده تا پانزده درصد سرمایه‌ی آورده به اضافه هفتاد تا هشتاد درصد سرمایه‌ی کمك کار بانکی، گرد قزوین و کرج و یزد و زنجان و برخی شهرهای دیگر حلقه‌هایی تشکیل شد. مهندس سحابی این ایده را مطرح کردند که این حلقه‌های نو که با یك کمك بانکی و آورده‌ی اولیه تامین شده است اگر به تأمین مواد اولیه‌ی صنعت از داخل، به رشد نیروی کار به لحاظ فکری فکر کند، یعنی به عنوان مثال تکنسین‌پرور هم بشوند، به مبادله با جهان هم فکر کند و بخشی از سود خود را هم به پروژه‌های پژوهش و توسعه اختصاص دهد، می‌توان صنعت ملی در ایران داشت. به طوری که هم تا اندازه‌ی معقولی از صنعت و سرمایه‌اش سود ببرد، هم در سطحی بخشی از سودش را به سرمایه‌ی در گردش و زاینده تبدیل کند. در این صورت شکلی از صنعت ملی در ایران مقابل صنعت کمپرادور شکل می‌گیرد.

بعد از نقطه‌چینی که هواداران مصدق در دهه‌ی ۱۳۳۰ تا حدی زدند و بعد اواخر دهه‌ی ۱۳۴۰ و اوایل دهه‌ی ۱۳۵۰ طرحی پژوهشی از طرف اتحادیه‌ی کمونیست‌ها آمد، مجاهدین هم بعد از انقلاب فقط تلنگری زدند به بازار ملی، بدون بسط. من تصور می‌کنم ایده‌ای که آقای مهندس مطرح کردند کمابیش بسط یافته بود. جرقه‌ی صرف نبود. اگر نیروهای فکری با آن ایده برخورد فعال می‌کردند و خود آقای مهندس هم قدم های بعدی آن را برمی‌داشتند تا آن ایده قوام درونی خودش را پیدا کند و مقوم‌های درونی پیدا کند و بحثشان به فکت‌های[1] عینی درون ایران مستند می‌شد، می‌توانست ایده‌ای جدی باشد، حول آن بحث راه انداخت، بحث را دامن زد و در نهایت به چیزی رسید. این سیر در تئوریزه‌کردن و فرمولاسیون نصفه و نیمه طی شده است. ولی اجتماعی و جدی نشد. اتفاقی که در ایران افتاد این بود که بالاخره بورژوازی مهاجم سوار بر اسب رخش تاریخی آمد دوران را به هم بریزد و دوران را هم به هم ریخت. آن بورژوازی با خودش فرهنگ، روش، شیوه‌ی زیست، شیوه‌ی ساز و کار اقتصادی هم آورد. به طبقه تبدیل شد. این طبقه‌ی جدید طبقه‌ی پیشین را که اشرافیت فئودالی بود

1 .facts

برانداخت و اروپا را از آنِ خودش کرد. با فاصله‌ی کمی هم بورژوازی صنعتی آمد. بخشی از میدان را از بورژوازی تجاری گرفت. این بورژوازی صنعتی جدید با خودش ایدئولوژی آورد، فلسفه‌ی زیست حداقلی داشت، فرهنگ داشت، سرمایه و دینامیسمش بسیار جدی‌تر از سرمایه و دینامیسم سرمایه‌ی تجاری بود. ابتدا هم بسیار کم‌مصرف بود. درست است که کارگر استثمار می‌کرد، زن و کودک و پیر و خرد را استثمار می‌کرد. اما خودش هم کم‌مصرف بود. مانند سرمایه‌داری ایران نبود که فربه شود، به طوری که با کار حداقلی رشد حداکثری کند و یک شبه از سبک وزن ۴۸ کیلوگرم بخواهی ۱۳۰ کیلوی فوق سنگین برود. در اروپا این اتفاق‌ها نیفتاد. بخشی از سود هم در سرمایه‌گذاری آمد. یک دودکش که علم شد به دو دودکش تبدیل شد. یک سوله به دو سوله افزایش پیدا کرد. اتاق فنی به سالن فنی تبدیل شد. سرمایه‌داری صنعتی اروپا هم دود چراغ و خاک کار خورد تا این سیر را طی کرد و به اینجا رسید. ولی در ایران ایده‌ی بورژوازی ملی اولاً بسط پیدا نکرد، حتی با وجود تلاش‌هایی که امثال آقای مهندس کردند، ثانیاً صاحب مختصات هندسی نشد. به این فکر نشد که این ایده چطور عملیاتی شود. به همین لحاظ همان مهندسانی که اوایل دهه‌ی ۱۳۶۰ حلقه‌های صنعتی زدند بیشتر وارد قطعه‌سازی شدند. دهه‌ی ۱۳۶۰ تلقی این بود که اگر قرار است صنعت ملی شکل بگیرد، اول باید قطعه‌سازی احداث شود. شما با پژوهشی ساده بروید ببینید آنها الان چه سرنوشتی دارند و به کجا رسیده‌اند. بخشی‌شان که زیر فشار اقتصادی وا دادند و عطای صنعت را به لقای بخشیدند و رفتند. بخشی شان دلال واسطه و کمپرادور شدند. بخشی شان هم فقط به انگیزه‌ی حفظ پرنسیپ‌های اعتقادی خودشان زندگی کج دار و مریضی دارند. در مجموع تک‌عناصری از آن انبوه در صنعت نیمه ملی ایستادند. علاوه بر همه‌ی اینها اینکه حافظ و حامی هم پیدا نکرد. کل دولت جمهوری اسلامی هم به دلیل تاریخی، هم به دلیل ایدئولوژیک و هم به دلیل استراتژیک که همیشه بازار پشتش بوده است، فقط به رشد بازار در ایران فکر کرده است. در این سی ساله گذشته تنها جریان رشد یابنده در ایران جریان مؤتلفه‌ی اسلامی است که نماینده‌ی سرمایه‌داری تجاری عقب‌مانده در ایران هستند. امروز در ایران شاهد و ناظر جریان‌های رشدیافته‌ی صنعتی با پرنسیپ‌های تولیدی نیستیم. در ایجاد این وضعیت هم حاکمیت نقش داشت و هم نیروها که عنایت کافی نداشتند. لذا خط و

ربط ایدئولوژیک حاکمیت در طبقه‌سازی به نفع ابقای جمهوری اسلامی بود که به سمت بازاری‌های سنتی مدافع ولایت‌فقیه رساله و تحریرالوسیله‌ای، و نه حتی همه‌ی بازار تجاری، شیب پیدا کرد. ضمن اینکه به ابقای توان صنعتی در ایران هم عنایت نشد. پس روشنفکران به لحاظ تئوریك پشت قضیه نیامدند و حتی روشنفکران جدیدی که در عرصه‌ی اقتصاد آمدند، مانند کارگزاران، وارد صنعت نشدند. بر واردات، بورس بازی زمین و ساخت و ساز تمرکز کردند. برج بالا بردند. کارگزاران هم که حزبی تکنوکراتیک بودند عملاً در حوزه‌ی اقتصادی کار تکنوکراتیک نکرد، کار واسطه‌گری و بوروکراتیك کرد. آن هسته‌ی حداقلی با فکر صنعتی درون جمهوری اسلامی هم در سیر خودش واسط دلال و برج ساز شد. اتفاق مهمی افتاد. لذا نه از درون جامعه‌ی روشنفکری جریان پرنسیپ‌دار صنعت‌گری شکل گرفت، به عنوان مثال مانند انجمن مهندسین ابتدای دهه‌ی ۱۳۲۰ که آقای مهندس فریور در آن بود و مهندس حسیبی و مهندس بازرگان و ... در آن باشند. چنین اتفاقی که بعد از انقلاب در جامعه‌ی روشنفکری ما نیفتاد. حاکمیت هم که اصلاً انتخاب تاریخی‌اش جریان بازار ولایت فقیهی و تحریرالوسیله‌ای بود. لذا این فکر صنعت ملی در ایران بدون متولی شد و تا همین امروز هم بدون متولی هم مانده است. الان هم هرکس سرمایه‌ی متراکمی دارد برای سرمایه‌گذاری طبیعتاً سه کار می‌کند: ۱- نرخ نزول را با نرخ بازدهی صنعت مقایسه می‌کند؛ ۲- نرخ تجارت را با نرخ بازدهی صنعت مقایسه می‌کند؛ ۳- نرخ دلالی و واسطه‌گری زیرکمپرادور شدن و زیرطبقه شدن را هم با نرخ سود صنعت مقایسه می‌کند. نرخ رشد صنعت در ایران از نرخ نزول بازار کمتر است، از نرخ تجارت که بسیار بسیار کمتر است، از دلالی بین‌المللی هم کمتر است. طبیعی است که سرمایه در ایران به سمت صنعت نرود. صنعتی که الان می‌گویند اگر می‌خواهی کسی را شکنجه کنی سوله‌ای برپا کن، چند کارگر بگیر، آموزش بده و تلاش کن صنعتی راه بیندازی. هرکس وارد این مسیر شود به واقع نفله می‌شود. پس بورژوازی صنعتی ملی متولی حاکمیتی پیدا نکرد. به عنوان مثال میجی[1] متولی بورژوازی ملی در ژاپن بود. ولی در ایران از این

۱. امپراتور میجی. Emperor Meiji. (۱۸۵۲-۱۹۱۲). صد و بیست و دومین امپراتور ژاپن که طی سلطنتش نقش رهبری مدرنیزه کردن ژاپن را به عهده داشت. معماری ژاپن از آغاز تا

اتفاق‌ها نیفتاد. حاکمیت که هیچ وقت از صنعت ملی حمایت نکرده است. همیشه این سیبل را زد. قاجار چند بار زد. رضاخان خودش واردکننده‌ی صنعت و کارخانه دار و نساج شد؛ میدانی به صنعت‌گر ملی نداد. امین‌الضرب زیر دست و پای قاجارها له شد. بعد در دوره‌ی رضاخان هم نتوانست بروز و ظهوری پیدا کند. امین‌الضرب تاجری بود که کارخانه‌ی برق را وارد ایران کرد. برق هم کالای عمومی بود. کالای اختصاصی نبود که چندان سودآور باشد. ولی کسی از او حمایت نکرد تا امین‌الضرب هم تمام و کمال از تجارت به صنعت شیفت کند. دوران شاه هم که الی ماشاءالله هرچه فکر مصدقی طرفدار صنعت ملی بود را زدند. تفکر جمهوری اسلامی هم که اساساً صنعتی نبود. متفکرترین تیپ جمهوری اسلامی که گرایشی حداقلی به صنعت هم داشت آقای خاموشی بود که از ۱۳۵۹ تا ۱۳۸۶، ربع قرن، رئیس اتاق بازرگانی بود و آنجا بیشتر تجارت می‌کرد و از این طریق طیف سیاسی وابسته با خودشان را رشد داد تا صنعت‌گر را. الان ما صنعت‌گر مستقل با پرنسیپی که روی حقوقش و روی صنعت ملی در ایران بایستد در ایران نداریم. قاعده‌ی ابراهیمی‌ای که توضیح دادم حداقل در حوزه‌ی بحث بورژوازی ملی که محل بحث ما بود رعایت نشود. جرقه‌ی اولیه‌ای زده شد، یکی دو مثال هم مانند آقای عالی‌نسب برایش وجود دارد. مثال‌ها هم انبوه نیست. تلاش‌هایی حداقلی برای بسط دادن ایده‌ی اولیه هم صورت گرفت. ولی نه بسیط شد، نه مختصات هندسی پیدا کرد و نه منزل‌گاه.

به نکته‌ی دومتان می‌پردازیم. شما تمام ادبیات حزب توده را بخوانید. در کل این ادبیات توجهی به ذات دیده نمی‌شود. فداییان به ذات ایران توجهاتی داشتند. شما کتاب‌های اقتصادی حزب توده را بخوانید. کسی هست به اسم حمید صفری. او در دهه‌ی ۱۳۵۰ از تیپ‌های تئوریک حزب توده بود که چند کار اقتصادی قابل توجه داشت. یکی از کارهایش یک بررسی انتقادی از وضع کنونی اقتصاد ایران[1] است. کاری کیفی است که سال ۱۳۵۵منتشر شده است. شما تمام این کتاب را بخوانید پوسته‌اش

شروع دوره‌ی میجی، نی‌شی، کازئو، هوزومی، کازئو، ترجمه‌ی الهام اندرودی، تهران، دانشگاه تهران، مؤسسه‌ی انتشارات، ۱۳۹۴.

۱. یک بررسی انتقادی از وضع کنونی ایران، صفری، حمید، تهران، پویان، ۱۳۵۵.

را کنار بگذارید به دو هسته می‌رسید: ۱- تضاد طبقاتی و تحلیل ابزای؛ ۲- دو کمپ امپریالیسم و سوسیالیسم جهان. اصلاً روی ایران نمی‌آید. اگر هم بیاید فقط روی جداول بی روح می‌رود. ولی فداییان باز تلاش هایی حداقلی کردند. کتابی در اول دهه‌ی ۱۳۵۰ منتشر کردند که موضوعش تحقیقی حداقلی بر اصلاحات ارضی در ایران است. به روستاها رفتند. تا مرحله‌ی دوم اصلاحات ارضی را بررسی کردند که تا سال ۱۳۵۰ بود؛ مرحله‌ی سوم اصلاحات ارضی تا سال ۱۳۵۳ طول کشید که در مجموع دوازده سال شد. این تلاشی حداقلی برای نگاه به ذات بود. استثمار کردستان و خراسان را بررسی کردند. ولی چندان بر ذات ایران نایستادند. بالاخریه مشی منتخب فداییان مشی لاتینی بود. طبق این مشی باید از روستا شروع می‌کردند در حالی که روستا هیچ ظرفیتی برای شروع نداشت. بعد باید چریک روستایی پیشه می‌کردند. مرحله‌ی سوم آمدن از روستا به شهر بود. این مشی اصلاً با ذات ایران نمی‌خواند. باز جنبش‌هایی که مذهبی بودند و از درون جنبش ملی در آمده بودند نگاهی به ذات ایران داشتند. آمدند از شهر شروع کردند. با خرده ریزها، اصناف، کسبه و بازار پیوند خوردند. بخشی از اعضای مجاهدین ابتدای تشکیل شاگردبازار بودند. پدرانشان هم بازاری بودند. پدر ابوالقاسم اثنی‌عشری در بازار میخ‌فروش بود. پدر دیگری زیپ‌فروش بود. محمد حیاتی خودش شاگرد بازار بود. ولی توده‌ای‌ها اصلاً از این پیوندها نداشتند، چون هیچ وقت به ذات ایران توجه نمی‌کردند. هرکس را هم که جذب می‌کردند دید تاریخی و بومی ایران را به او نمی‌دادند. کار از تبیین جهان و جهان بینی و معرفی کمپ سوسیالیسم و دستاوردهای استالین و نبوغ لنین فراتر نمی‌رفت. داده‌ای ایرانی به طرف نمی‌دادند. فداییان به برخی از عناصر بومی توجه کردند ولی سرانجام اهمیت دادنشان به ذات ضعیف بود. توجه به ذات در مشی متعین است. مشی مجاهدین مشی آمریکای لاتین بود، مشی ایران نبود. باز مشی حنیف‌نژاد با ایران انطباق‌هایی داشت ولی مشی فداییان، جزنی، احمدزاده اصلاً با ایران سنخیت نداشت. رفتند از سیاهکل و روستا و جنگل شروع کنند که همان روستاییان ابتدا دست و پایشان را بستند و آنها را به پلیس تحویل دادند. روستاییان به آنها حمله کردند. آنها هم نمی‌خواستند به روستایی شلیک کنند. روستایی هم طناب آورد و دست و پایشان را بست و آنها را تحویل داد. همه‌ی‌شان هم اعدام شدند.

توجه به ذات یعنی اینکه به قول قدیمی‌ها بجوریم ببینیم شرایط عینی ایران چیست، پژوهش کنیم، مشی‌مان را متناسب با ذات بچینیم. به نظر من چپ مارکسیست در ایران به ذات توجه نکرد.

پرسش: متوجه این نکته هستم که مقاطع تاریخی را چندان نمی‌شود با هم مقایسه کرد، ولی نکته‌ای در نظرم هست که مایلم تحلیل شما را درباره‌ی آن بدانم. وقتی مصدق نخست وزیر شد رزم‌آرا فشار زیادی بر شاه آورد که مصدق را در سه‌کنج ببرد و تا جای ممکن او را محدود کند. شاه هم خب از نخست‌وزیری مصدق احساس خطر شدید می‌کرد. شاه هم تا زمان سرنگونی‌اش دیگر اجازه نداد کسی مصدق شود، بتواند حرفی بزند، ابراز دیدگاه کند. آیا می‌شود این وضعیت را با وضعیت اطلاحات در جمهوری اسلامی مقایسه کرد؟ گرچه نه اصلاحات و مصدق و نه جمهوری اسلامی و شاه در هیچ مقیاسی در قد و قواره‌ی هم نیستند. اما آیا به نظر نمی‌رسد در جمهوری اسلامی هم بعد از تجربه‌ی اصلاحات شاهد نوعی مقاومت در مقابل جبهه‌ی دموکراسی خواهی هستیم؟ صحبت هایی هم به گوش می‌رسد که می گویند نباید بگذاریم مجلس ششمی تکرار شود، خاتمی تکرار شود.

پاسخ: بله. این مقاومت‌ها و فشارها که همیشه هست و ادامه هم دارد. جریان مسلط که تعارف ندارد. نمی‌گذارد هویت دموکراتیک‌تر و ملی‌تری شکل بگیرد، تجربه‌ی مصدقی تکرار شود. همان‌طور که انتظار می‌رود، ممانعت ایجاد می‌کند. الان چند ماه است ساز دارد کوک می‌شود که هرکسی فکر می‌کند تأیید صلاحیت نمی‌شود، اصلاً خودش نباید نامزد شود. این استارت ممانعت است. سیگنالی نمی‌بینی که نشان‌دهنده‌ی باز شدن جریان باشد. رگه‌ی اصلاح‌طلبی هم که پیدا شد نخواستند این جنبش چندان اجتماعی شود. تلقی شان از اصلاحات بیشتر تلقی نخبه‌گرایانه بود. اینکه اقلیتی فکر کنند و نقشه‌ی توسعه‌ی سیاسی طراحی کنند. بعد آن نقشه با حمایت عمومی مواجه و به آن تجهیز شود تا راهی در حاکمیت جمهوری اسلامی پیدا کند. جریان اصلی هم بنا ندارد برای توسعه‌ی سیاسی و اقتصادی ملی راهی باز کند. الان فعلا جشن عروسی نفت است. ۱۵۰ میلیارد دلار در دو سال و نیم تحصیل شده است و هیچ گردی از آن هم در اقتصاد نَنشسته است. سال گذشته، ۱۳۸۵، ۵۲ میلیارد

واردات داشتیم که امسال هم احتمالاً بیش از این است. بخش مهمی از درآمدها که وارد چرخه‌ی بین‌المللی می‌شود، اصلا در اقتصاد نمی‌آید. باز در دوره‌ی هاشمی و خاتمی چند حرکت اقتصاد ملی فیزیکال را می‌شود نشان داد، سد و نیروگاه و راه و ... . در آن دوران بخشی از درآمد نفت در اینجاها نشست. ولی در این دو سال و نیم اصلاً نمی‌شود جایی را نشان داد. بله، متوجه هستم که صنعت ماشین مکانیکی نیست که در دو سال یک دفعه سد ساخته شود. کار می‌برد. ولی خب استارتی هم نیست که بشود نشان دهی پول نفت کجا می‌رود. بخشی از آن پول صرف عای پروری و طیف‌های واسطه ـ دلال و واردات و سهام عدالت و ستاد جهیزیه و این چیزها می‌شود. به هیئت‌ها پول شربت و شکر می‌دهد و پول علم و کُتل می‌دهند. خلاصه این پول قاجاری دارد خرج می‌شود.

پرسش: همیشه وقتی حرف از برنامه‌های اقتصادی صنعتی مصدق می‌شود از عالی‌نسب مثال زده می‌شود و دیگرانی که خردتر از عالی‌نسب بودند. گفته هم می‌شود که دیگر کسی در آن قد و قواره نبود و در آن مسیر نماند. در حالی که مدارک گواه این است که در آن دهه‌ها صنعت‌گران عمده‌ای بودند که هم وزنشان از عالی‌نسب بیشتر بود و هم خودشان اهل موضع بودند. از قضا اینها هم کسانی بودند که در دهه‌ی ۱۳۵۰ نقش‌آفرینی جدی داشتند. سؤالم این است که چرا هیچ وقت از این طیف سخن به میان نمی‌آید؟[۱]

پاسخ: ما هنوز که به دهه‌ی ۱۳۵۰ نرسیده ایم که بخواهیم بر عناصر وقتش متمرکز شویم. ولی اگر بخواهیم اشاره کنیم و پرانتز باز کنیم باید بگوییم اواخر دهه‌ی ۱۳۴۰ و اوایل دهه‌ی ۱۳۵۰ اتفاقاتی در ایران افتاد. اقتصادهایی با گروه‌های خانوادگی در ایران تأسیس شد. مثل ایران ناسیونال که کار دو برادر بود. چهار برادر خسروشاهی که گروه صنعتی مینو را زدند. گروه صنعتی شهریار پدید آمد که متعلق به رضایی‌ها بود. این گروه تلاش می‌کرد مشابه گروه‌های آمریکایی عمل کند. به همین علت بانک شهریار را برای خودش درست کرد. در اهواز کمپ عظیم فولاد داشت. مونتاژگر ماشین‌های تحت لیسانس اُپل بود که بعد شورولت ایران شد و سه مدل شورولت می‌زد. گروه ایروانی بود

۱. به علت کیفیت پایین صدای پرسش‌گر متن پرسش از سوی ویراستاران اضافه شده است.

که کفش ملی را زدند. این اتفاقات در ایران بود که ما هم جلوتر به آنها می‌رسیم. اما در میان همان لاجوردی‌ها قاسمشان سناتور شاه بود. از حاکمیت مستقل نبودند. عمل در خاطراتش می‌گوید ما به این رسیدیم که باید صنعت فولاد بزنیم، شاه لاجوردی را صدا زد گفت برو صنعت فولاد بزن. لاجوردی هم فرمایشی رفت صنعت فولاد زد. انتخاب خودش نبود. انتخاب خودش مونتاژ شورولت رویال بود. انتخاب خودش بانک شهریار به اسم پسرش بود. بنا نداشت سرمایه‌اش در حوزه‌ی صنعت ملی نشو و نما کند. باز ایروانی را می‌شود صنعت‌گر ملی خواند. خسروشاهی‌ها هم تا حدودی چنین بودند. اما آنهایی که مثل ایروانی بودند بروز و ظهور سیاسی نداشتند که رژیم بخواهد با آنها برخورد کند. این است که تجربه‌ی ایروانی مثبت بود. تجربه‌ی خسروشاهی‌ها مثبت بود. تجربه‌ی لاجوردی‌ها مثبت بود. تجربه‌ی رضایی هم تا حدودی مثبت بود. اگر اجازه بدهید تفصیل بیشتر اینها سر جای خودش باشد. این را هم اضافه کنم که زمان مصدق اقتصاد کوچک بود. بعد از دهه‌ی ۱۳۵۰ که اقتصاد ایران بزرگ‌تر شد مبانی پایگاه آماری بانک مرکزی و مرکز آمار هم تغییر پیدا کرد. تا دهه‌ی ۱۳۴۰ کارگاه‌های با ۲۵ کارگر را کارگاه بزرگ می‌خواندند. ولی دهه‌ی ۱۳۵۰ که اقتصاد ایران بزرگ‌تر شد کارگاه‌های بزرگ کارگاه‌هایی بودند که پنجاه کارگر به بالا داشتند. اصلاً مبنای آمارگیری مرکز آمار و بانک مرکزی در شمارش کارگاه‌های بزرگ شد کارگاه‌هایی که پنجاه کارگر داشته باشند. در دوران مصدق اقتصادها کوچک بود. نیروی کار چندان توده و گسترده نبود، آن طور که دهه‌ی ۱۳۵۰ بود. دهه‌ی ۱۳۵۰ جمعیت ایران حدود یک و هفت هشت برابر جمعیت زمان مصدق بود. وقتی اِشل‌ها بزرگ‌تر می‌شود کارخانه‌ها هم وسیع‌تر می‌شود. دوران مصدق اِشلی نبود که بخواهد از مصدق حمایت کند. کارگاه عالی‌نسب با ده نفر کارگر از بزرگترین کارگاه‌های زمان خودش بوده است. وقتی اِشل بزرگ‌تر می‌شود توده‌ی کارگر و تعداد تکنسین و تعداد سوله و ماشین آلات و خطوط تولید بیشتر می‌شود. اقتصاد کوچک‌مدار دهه‌ی ۱۳۲۰ و ۱۳۳۰ را نمی‌شود با اقتصاد بزرگ شده و رشد یافته‌ی دهه‌ی ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ مقایسه کرد. مصدق به هرکس که می‌شناخت و حدس می‌زد استعداد و ظرفیت ملی‌شدن سرمایه‌ی‌شان را دارد خط نشان داد. برای آقای عالی‌نسب هم توضیح داد که شما تا الان کارت بازرگانی داشتید، واردکننده بودید، الان سعی کنید همان وسایل نفت‌سوزی را که وارد می‌کردید تولید

کنید. این اتفاق هم افتاد دیگر. مگر همه جای جهان این اتفاقات چطور رخ می‌دهد؟ توصیه هست و بستری هست و حمایتی. مصدق هم این کار را شروع کرد. گرچه زمانش کوتاه بود و خودش هم درگیر کوران سیاسی دوران بود نتوانست چندان این نیروها را فعال کند. دهه‌ی ۱۳۳۰ هم که سرمایه‌داری وابسته آمد. دهه‌ی ۱۳۴۰ هم که با رفرم کندی خدمات بی حساب و کتابی در ایران آمد و فقط می‌خواست به نظام جهانی بچسبد. دهه‌ی ۱۳۵۰ هم که کمپرادوری وارد ایران شد که همه‌ی رد پای صنعت ملی را در ایران خشکاند و رفت. به بررسی دهه‌ی ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ که برسیم بر اقتصاد می‌ایستیم و نقش گروه‌ها را می‌بینیم. بعضی‌ها نقش‌های مثبت داشتند و اتفاقات مثبتی وارد اقتصاد ایران کردند. در این دهه‌ها پرنسیپ‌های تولیدی هم داشتیم. اگر اجازه دهید اینها را سر جای خودشان باز می‌کنیم.

خسته نباشید. خیلی متشکر.

جمع‌بندی فراز

نشست چهل و یکم

سه شنبه ۱۱ دی‌ماه ۱۳۸۶

به نام خدا. با شب بخیر خدمت دوستان، برادران و خواهران، بحث را آغاز می‌کنیم. نشست چهل و یکم با موضوع جلسه‌ی دهم و آخرین جلسه‌ی فراز نهضت ملی هستیم. انشاءالله از جلسه‌ی آینده سراغ فراز بعد می‌رویم.

جمع‌بندی فراز نهضت ملی شدن صنعت نفت

بعد از بررسی همه‌ی تیترها و سوتیترها به سرفصل جمع‌بندی رسیدیم.

پیش‌نیازهای جمع‌بندی

در جلسه‌ی پایانی فراز تنباکو چارچوبی برای جمع‌بندی خدمت دوستان عرضه شد، به این مفهوم که ببینیم پیش‌نیازهای جمع‌بندی چیست.

شناخت پدیده

به این رسیدیم که ابتدا باید پدیده‌شناسی دقیقی داشته باشیم. در شناخت پدیده‌ی موردنظر ماهیت، میل، مسیر و در نهایت فرجام پدیده باید بررسی شود. وراندازی از آغاز تا فرجام سوژه‌ی موردنظر داشته باشیم. سعی هم کردیم در حد وقت و دانش محدود بنده این کار صورت بگیرد.

توضیح پدیده

بعد از پدیده‌شناسی، نوبت توضیح پدیده است. مرحله‌ای که یک درجه از روایت جدی‌تر است.

تحلیل پدیده

در آخر هم نوبت تحلیل پدیده است.

در این جلسات سعی شد پدیده را شناسایی کنیم. بتوانیم در دل شناسایی سفره‌ی دوازده ساله‌ی ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ سفره‌ی نهضت ملی را بشناسیم. در حد امکان و توان هم آن را تحلیل کنیم.

اصول جمع‌بندی

بعد از این مرحله به اصول جمع‌بندی حول چهار پایه می‌رسیم.

مبنا و شرط را لحاظ کردن

پایه‌ی اول لحاظ کردن مبنا و شرط است. به این مفهوم که هر فعل و انفعالی درون پدیده است، قابل تدقیق و احترام است و آنچه بیرون از پدیده است به عنوان شرط خارجی محسوب می‌شود، نه عامل پدیداری. تحلیل‌هایی از این دست که مشروطه انگلیسی است، انقلاب ۱۳۵۷ را آمریکایی‌ها برپا کردند، اصلاحات توطئه‌ی بیگانه است، ساده‌انگارانه است، به این اعتبار که [در آنها] به مجموعه‌ی عوامل درونی اعتنا نمی‌شود و فقط تک‌سبب بیرونی فرعی اصل تلقی می‌شود و همه‌ی تحلیل بر آن استوار می‌شود.

رو به جلو بودن

وجه دیگر این است که در تاریخ نمانیم و در سه‌کنج دوره‌ی موردنظر گیر نکنیم. تحلیل باید بالنهایه رو به جلو باشد.

آینده ترسیم کردن

[تحلیل کارا باید] بتواند با عنصر رو به جلویی که دارد تا حدودی نقطه‌چین آینده را هم ترسیم کند.

معطوف به عمل بودن

خروجی تحلیل در نهایت باید معطوف به عمل باشد. اگر ما تدقیق کنیم، تحلیل کنیم، پدیده‌شناسی کنیم ولی نتوانیم از دل آنها عمل دورانی استخراج کنیمف بحثمان کلاسیک و روشنفکری محض خواهد بود.

عناصر جمع‌بندی

جمع‌بندی مشتمل بر سه عنصر است: ۱- سعی هم‌زمانی ـ فهم دورانی؛ ۲- برگیری قاعده؛ ۳- کاربست امروزین. سعی هم‌زمانی ـ فهم دورانی به این مفهوم است که شرایط دوره‌ی مورد بحث را بشناسیم. تنباکو ۱۱۵ سال قبل از دوران امروز، مشروطه صد سال پیش، جنگل بیش از هشتاد سال پیش بوده است و از نهضت ملی هم شش دهه می‌گذرد. هیچ‌کدام از این فرازها را نباید با پارادایم، ادبیات و دغدغه‌های امروزی تحلیل رکاب به رکاب کنیم. باید بتوانیم شرایط آن دوره را بشناسیم و سوژه را در ظرف شرایط آن دوره تحلیل کنیم. ذیل شناخت شرایط، طبیعتاً بذل توجه به فرهنگ و قالب عرف آن دوران ضرورت دارد. اینکه بتوانیم ظرفیت شرایط، ظرفیت تاریخی، ظرفیت رهبری، ظرفیت نیروها و ظرفیت مردم را درک و شناسایی کنیم، نیاز اصلی زمانه و روح زمانه را بشناسیم، کشش نیروها را فهم کنیم و سرانجام بتوانیم ولوم نهایی را با توجه به شناخت آن دورانی و آن زمانی تنظیم کنیم.

وجه دیگر عناصر جمع‌بندی این است که ضمن اینکه سعی می‌کنیم با پدیده‌ی مورد نظرمان هم‌زمان و هم فهم شویم، بتوانیم از آن قاعده بر بگیریم. اگر چیزی رسوب کند و بعد هم در تاریخ تکرار شود، به قاعده تبدیل می‌شود. اگر بخواهیم قواعد را برگیریم، باید بر درک قانون‌مندی امور متمرکز شویم. یعنی صرف اینکه تاریخ را روایت و آن را ورانداز کنیم مشکلی از مشکلات ما حل نمی‌شود. باید بتوانیم قواعد و قوانینش را استخراج کنیم. بخشی از قواعد غیرتاریخی و بخشی هم همه‌زمانی است. باید قوانین و قواعد همه‌زمانی را استخراج کنیم تا برای امروزمان کاربستی داشته باشد.

وجه سوم هم کاربست امروزین قواعد است. باید بتوانیم به طور دقیق قواعد را به امروز ترجمه‌ی کنیم، قواعد غیردورانی را کنار بگذاریم، در نهایت هم اسباب تغییر، تصحیح و تکمیل قواعد را فراهم کنیم.

با این توضیحات سراغ تفصیل هر بخش می‌رویم.

سعی هم‌زمانی ـ فهم دورانی

در این قسمت می‌خواهیم دوران را در حد توانمان درک کنیم و بعد از درک دوران سراغ مابقی جریان بریم.

شناخت شرایط

دوران جهانی جنبش‌های ملی

اگر نگاهی به جهان بیندازیم، دوران محل صحبتمان دوران جهانی جنبش‌های ملی است. غیر از انقلاب سال ۱۹۴۹ چین که وجه ایدئولوژیک داشت، در آن زمان هنوز بقیه‌ی جهان ایدئولوژیک‌اندیش نشده بودند. جنبش‌ها ملی بودند. [البته] جنبش‌های ملی هم ایدئولوژی دارند ولی ایدئولوژی‌شان مبتنی بر مبارزه‌ی ملی است، نه مبارزه‌ی طبقاتی و ایدئولوژی رادیکال و کُنْ فَیَکُونُ کننده که بخواهد همه چیز را از اساس تغییر دهد. این وجه مهمی در فهم دوران است. آن مقطع دوران جنبش‌های ملی است. این دوران از نیمه‌ی دهه‌ی ۱۹۵۰ شروع می‌شود و تا نیمه‌ی دهه‌ی ۱۹۸۰ خودش را می‌کشاند، که با نیمه‌ی دهه‌ی ۱۳۶۰ مصادف است.

دوران فرتوتی و خیز

در این دوران تقارنی بین فرتوتی امپریالیسم کهن، به ویژه امپریالیسم انگلستان، و خیز ملی در قاره‌ی لاتین، آسیا و آفریقا وجود دارد. تقارن فرتوتی امپریالیسم کهن و خارج شدنش از دور تاریخی با بازخیز نیروهای ملی در کشورها مبارک بود.

گفتمان حقوقی ـ احقاقی

وجه بعدی این است که در ذیل جنبش‌های ملی، گفتمان غالب حقوقی ـ احقاقی است. رهبری مبارزات هم در قاره‌ی سیاه آفریقا، هم در قاره‌ی سبز آسیا و هم درقاره‌ی لاتین بر گفتمان حقوقی ـ احقاقی استوار است. جوهر حقوقی به این مفهوم است که حقوق از دست رفته مطالبه می‌شود، مصادره‌ها به سر جای اول خودش برگردانده می‌شود، سیطره‌ها باید پایان پیدا کند، هویت‌های پاک‌شده باید اتود مجدد بخورند. احقاقی هم به این مفهوم است که آنچه از دست رفته است، دوباره تحقق پیدا کند، کشف شود و به دست بیاید. پس گفتمان ذیل پارادایم جنبش ملی گفتمان حقوقی ـ احقاقی است که مصدق هم به عینه از همین گفتمان حقوقی و احقاقی استفاده می‌کند.

جنگ سرد و دو اردو

دوران محل بحثل دوران جنگ سرد هم است. دو اردو تشکیل می‌شوند. کشورهای کوچک و متوسط با توجه به وضعیتشان و میل دو سر اردو، که یکی آمریکا و دیگری اتحاد شوروی است، خودشان را در یکی از این دو کمپ تعریف می‌کنند.

نفت دوران‌ساز

در این دوران نفت نقش دوران‌ساز دارد. هم از منظر اقتصادی و تکنولوژیک، که دیگر عصر سوخت‌هایی مثل ذغال‌سنگ سرآمده و جهان وارد استفاده‌ی کارا و بهینه از سوخت‌های فسیلی شده است. هم از نظر سیاسی و تاریخی که بالاخره حول نفت اتفاقات زیادی از این پسِ جهان راه می‌افتد که به نظرم تا امروز هم ادامه دارد. منتهی پیک این وضعیت همان دروانی است که از آن صحبت می‌کنیم.

وطن مطمع

آرام آرام از فهم جهان به فهم شرایط کشور خودمان شیفت می‌کنیم. وطن ما مطمع است، مورد طمع است. اسم مفعولی است که پس پیشانی قدرت‌های بزرگ نقش بسته است. هم به نفت آن طمع دارند، هم به جایگاه و موقعیت استراتژیک و ژئوپلتیکش عنایت دارند و دقت می‌ورزند. هم آمریکا و هم تا حدودی شوروی این مطامع را دارند. انگلستان هم که سنتاً همیشه، از قبل از ملی شدن، روی ایران زوم است. اینها شرایط دهه‌ی ۱۳۲۰ ایران است.

ایران، مستعد یارکشی

ایران مستعد یارکشی است. به این مفهوم که عنوان شده است دولت‌هایی که قبل از استقرار دولت ملی مصدق آمدند، به عبارتی از ابتدای فرار رضاخان در شهریور ۱۳۲۰ تا سرفصل دکتر مصدق، یازده نخست‌وزیر در ایران آمده‌اند و کابینه هم ۳۳ بار تغییر کرده است. از میان این یازده نخست‌وزیر بیشترشان گرایشات بیرونی داشتند و وضعیت نماد قدرت و دولت در ایران به نحوی بوده است که ایران، به ویژه در کمپ آمریکا، مستعد یارکشی بوده است.

پستوهای تاریخی

وجه دیگر این است که در ایران پستوها و صندوق‌خانه‌های تاریخی فرانسوی، انگلیسی و آمریکایی متعددی وجود داشته است. در دوران جدید برادران رشیدیان یکی از خانواده‌هایی هستند که کمپ آمریکایی‌ها هستند. خانواده‌ی مسعودی، مؤسس روزنامه‌ی اطلاعات، کمپ دیگر آمریکایی‌ها هستند. گرایش به آمریکا حتی در خانواده‌ی صالح، که خانواده‌ی خوش‌نامی بودند، وارد شده بود. تا حدی که جهانشاه صالح بسیار به آمریکا خوش‌بین بود. علی‌پاشا صالح هم که میانه بود بعد از کودتا

جلب و جذب رژیم شاه شد. گرچه خود اللهیار صالح، به عنوان برادر اصلی خانواده، ملی بود و به بیرون گرایش نداشت. پس در ایران خانواده‌های شاخصی بودند که در کنار باندهای تشکیلاتی، پستوهای تاریخی آمریکا و انگلستان در ایران محسوب می‌شدند. پستوهای تاریخی هم همیشه در ایران وجود داشته‌اند، الان هم وجود دارند. ظرفی حداقلی هستند برای بازسازی مناسباتی تاریخی، که هم آن زمان و هم در دوره‌های بعد وجود داشته است.

دولت عقب‌مانده

دولت در ایران عقب‌مانده بود. به این مفهوم که میانگین سنی دولت‌ها بسیار بالا بود، ضمن اینکه معدل تجربی‌شان هم بالا بوده است؛ ولی تجربه‌ی‌شان تا قبل از دولت مصدق در حوزه‌ی منافع ملی به کار نمی‌آمده است. غیر از شخص قوام، که در سال ۱۳۲۵ به اشغال ایران توسط شوروی پایان داد و حرکتش ملی بود، از بقیه‌ی دولت‌ها حرکتی ملی نمی‌بینیم. قوام هم آن حرکتش ملی بود، مابقی حرکات، اقدامات و مواضعش قابل تحلیل و تدقیق است. پس مسن بودن یکی از وجوه عقب‌مانده بودن دولت بود. مرادم هم از این حرف توهین نیست، مراد این است که دولت‌ها نو نبودند، به این مفهوم که بتوانند جهان جدید را درک کنند. بخشی‌شان شاهزاده‌های قاجار و بخشی‌شان رئیس و رؤسای دوران رضاخان و پیرامونیان رضاخان بودند. اغب این‌طور بود که تیپ‌های نو، جدید و جوان در دولت‌ها جلب و جذب نمی‌شدند.

وجه دیگر هم بروکراسی عقب‌مانده بود، بروکراسی سنگین دفترنویسی اندیکاتورنویسانه‌ی میرزابنویسی. بروکراسی ایران هنوز میرزابنویسی بود. در دروان مصدق بروکراسی ایران نو، سبک و تا حدودی سرعتی شد. ولی آن دوران دولت عقب‌مانده شاخصه‌هایی از این دست داشت: معدل سنی بالا، درک نکردن وضعیت جهان، تشکیلات قدیمی و چارت تشکیلاتی دولتی عقب‌مانده، به اضافه‌ی ویژگی‌های دیگری که جلسات قبل برایش ذکر شد.

تزلزل سیاسی

شاخص تزلزل سیاسی دوران این بود که دوران، دوران زمین‌لرزه‌های سیاسی از منظر قدرت در ایران بود، یازده نخست‌وزیر، ۳۳ کابینه و ۱۴۸ وزیر؛ مدام در حال تردد

بودند. مثل بازی‌های ورزشی دوستانه که در آنها تعویض آزاد است، در آن دوران هم تعویض آزاد بود. هر وقت دلشان می‌خواست کابینه عوض می‌کردند، وزیر عوض می‌کردند و ... .

بحران اقتصادی

شاخص بحران اقتصادی دوران هم کسری بودجه‌ها، بحران نان ۱۳۲۱ و ۱۳۲۲، طاعون، وبا، مصرف شکر سیاه، نان آجرگونه و بیات بود. دولت بحران داشت و در بعضی سال‌ها مجبور بود بودجه را به شکل ۱/۱۲ تخصیص بدهد؛ یعنی هرچه در خزانه داشت برای همان ماه تخصیص می‌داد. اشاره هم شد که در برخی ماه‌ها حقوق کارمندان دولت به صورت اعطای کالا بود. به عنوان مثال آجر می‌دادند و می‌گفتند خودشان آنها را در بازار بفروشند و پولش را به وضعیت معیشت حداقلی‌شان بزنند.

اینها وضعیت وطن مورد مطمع بود.

جامعه کلان‌شهری

به لایه‌های تحلیل اجتماعی می‌آییم. در آن دوران جامعه‌ی ایران کلان‌شهری بود. به این مفهوم که امکانات و جمعیت در پایتخت، که تهران بود، و چند کلان‌شهر، مثل اصفهان و تبریز و اهواز و تا حدودی شیراز و کرمان، متمرکز شده بود. این مسئله حائز اهمیت است. رهبری نهضت ملی این توان را داشت که در جامعه‌ی کلان‌شهری نهضت را به شهرهای درجه‌ی دوم و سوم و به خصوص به روستاها هم سرایت دهد. این در فهم دوران خیلی مهم است. جامعه کلان‌شهری بود؛ یعنی تمرکز و تخصیص امکانات و جمعیت در کلان‌شهرها بود.

روستای بیرون از مدار

روستا به طور کامل بیرون از مدار بود. از مدار آموزش، سیاست و طراحی‌های اقتصادی و اجتماعی بیرون بود. برنامه‌ی اول عمرانی، که برای هفت‌ساله‌ی ۱۳۲۷ تا ۱۳۳۴ طراحی شده بود، به بهبود وضعیت کشاورزی بها می‌داد، اما اگر آن برنامه را ورق بزنیدف می‌بینید که در آن هیچ عنایتی به روستا نشده است؛ به تولید کشاورزی، بهبودش و بهبود نهادهای کشاورزی بها داده است اما حرفی از رفتن آموزش و بهزیستی به روستاها در میان نیست. روستا در این حوزه‌ها به کلی از مدار بیرون بود. نشریه و

روزنامه هم که به روستا نمی‌رفت. روشنفکر هم که به روستا عنایت نداشت. روستا ابتدای دهه‌ی ۱۳۲۰ کاملاً از مدار خارج بود.

امکانات رسانه‌ای محدود

امکانات رسانه‌ای ایران محدود بود. فقط رادیو بود که موج همان هم به همه‌ی ایران نمی‌رسید. ابتدا معدود روزنامه‌های بعد از سقوط رضاخان را داشتیم، که البته بعد گسترش پیدا کردند.

اجتماع فاقد سازمان

جامعه‌ی ایران در آغاز دهه‌ی ۱۳۲۰ فاقد سازمان‌های حزبی، صنفی و پاتوق‌های مدنی بود.

دانشگاه، پشت خط سیاست

هفت سال از عمر دانشگاه گذشته بود ولی به طور کامل پشت خط سیاست بود. از درونش هفت هشت دانشجو در آمدند که به کمپ ۵۳ نفر پیوستند، اما این رگه‌ای پنهانی، غیرعلنی و حاصل کار تشکیلاتی مخفی و هسته‌گونه بود. عرصه‌ی دانشگاه به روی سیاست باز نبود.

سطح دانش نازل

سطح دانش و معارف اجتماعی پایین بود. سطح بی‌سوادی خیلی جدی بود.

آزادی پس از سرکوب

جامعه‌ی بیست سال سرکوب‌شده‌ی ایران، که اکنون داشت آزادی را تجربه می‌کرد، ویژگی‌هایی هم داشت. این خیلی مهم است.

جامعه در انتظار

جامعه در انتظار تحول است. به طور مشخص در انتظار مشی ملی، برنامه‌ی ملی و دولت ملی است.

گشایش ابواب

همچنان که قبلاً دیدیم، در این دوران باب‌ها گشایش پیدا کردند. باب احزاب، باب اصناف و باب ایدئولوژی در این دوره‌ی جدید در ایران باز می‌شود.

میل به مشارکت

اقشار مختلف، چه اقتصادی و چه اجتماعی، میل به مشارکت دارند.

اقلیت ملی هدف‌دار

اقلیت ملی هدف‌داری هم به محوریت مصدق به صحنه آمده است.

مصدق؛ جمع‌کن، نه سازمان‌دهنده

مصدق، به عنوان محور اقلیت ملی به صحنه‌آمده، نشان داد که جمع‌کن خوبی است، نه سازمان‌ده مناسب. توانست جمع کند، توانست سمفونی‌ای در ایران سازواره کند که همه‌ی گوش‌های ملی را بنوازد، به نحوی که همه جمع شوند تا ببینند تک‌نواز کیست. همه هم دور مصدق جمع شدند. ولی مصدق سازمان‌ده خوبی نبود. پیرامون مصدق هم که جبهه‌ی ملی را تشکیل دادند عناصر تشکیلاتی نبودند، عناصر اداری بودند.

اکنون که توانستیم دوران را فهم کنیم و زمان را مورد دقت قرار دهیم، با انتظار برتراویده از این ویژگی‌ها، سراغ جمع‌بندی نهضت ملی می‌رویم.

برگیری قاعده

فاز اول جمع‌بندی برگرفتن قراعد است. چیزی که چند بار تکرار شود تبدیل به قاعده می‌شود. اگر پدیده‌ای یک بار رخ ظاهر کند، شهابی آسمانی باشد و از عرصه‌ای عبور کند، به عنوان قاعده تلقی نمی‌شود. قاعده زمانی قابل‌برگیری است که یک مورد چند بار تکرار شود.

ظرفیت و میل به مشارکت، فرزند سرکوب

وجه اول برگیری قاعده این است که برای چندمین بار در ایران مشخص شد که ظرفیت و میل به مشارکت فرزند سرکوب است. کسی یا جریانی که سرکوب می‌کند تصور می‌کند که ظرفیت‌ها را دفن کرده است. تصور و توهمش این است که آن‌قدر لایه‌های دفن پایین است که ظرفیت‌های دورانی و تاریخی جامعه به مرکز زمین رسیده است و چون آنجا مواد گداخته است دیگر به طور کامل ذوب شده است و امکان بروز و ظهور پیدا نمی‌کند. تنباکو فرزند سرکوب قاجار بود. به دنبال سرکوب دورانی قاجار ظرفیت و میل به مشارکت خودش را در سطوحی در تنباکو نشان داد. بعد از تنباکو همان آش و همان کاسه برگشت و دوران توتالیتاریسم ناصرالدین‌شاهی شد. از دل آن مشروطه

بیرون آمد. فرزند سرکوب ناصرالدین‌شاهی در ایران مشروطه شد. فرزند سرکوب رضاخانی نهضت ملی ایران شد. این قاعده شد. برخلاف تصور سرکوب‌گران و سازمان‌دهندگان سرکوب، سرکوب موقت است و در لایه‌های زیرین جامعه اتفاقاتی می‌افتد که سرکوب‌گران و جریان ایدئولوژیک و تشکیلاتی سرکوب فکرش را نمی‌کنند. همه فکر می‌کنند در زمستان همه چیز سوخته است، نشو و نمایی وجود ندارد، اما مولوی می‌گوید: در بهمن میوه‌ها پزیده است؛ یعنی در اوج سرمایی که به قول قدیمی‌ها سیاه‌سرما و سرمای استخوان‌سوز است. نضج اولیه‌ی میوه، که بعدا در بهار و تابستان پدیدار می‌شود، در همان بهمن است. سرکوب‌گران ایدئولوژیک و تشکیلاتی در ایران این قاعده را درك نمی‌کنند. به نسبتی که سرکوب شدیدتر است فرزند سرکوب در آینده مطالبه‌گرتر است. تبدیل به فرزندی بیش‌فعال می‌شود. مثل بچه‌ای که دیگر در خانه نمی‌شود نگاهش داشت، از در و دیوار و کمد و تلویزیون و همه چیز بالا می‌رود. بیرون هم که برود غوغا به پا می‌کند. این نشان می‌دهد که این بچه فرصتی برای بروز ظرفیت‌هایش به طور متعادل نداشته است. ظرفیت مدام روی هم انباشه شده است. پدر و مادری هم که به تخلیه‌ی ظرفیت فرزند فکر نکرده‌اند و مدام سرکوبش کرده‌اند فکر می‌کنند این فرزند دیگر عقب‌مانده است، هیچ کدام از فکر و ذهنش کار نمی‌کند. ولی فرزند عقب‌مانده نیست. در جای خودش ابتدا بیش‌فعال می‌شود. بعد اگر رهبری معقولی سر کار بیاید می‌تواند آن بیش‌فعالی را به فعالیتی متعادل تبدیل کند. مصدق تا حدی توانست این کار را در ایران انجام دهد. بنابراین، بر خلاف تصور سرکوب‌گران، هر بار سرکوب در ایران جدی‌تر بوده است، در فاز بعدی، فرزند سرکوب آمده است؛ فرزند خوش قد و قامتی که ظرفیت و میل مشارکتی جدی از خودش نشان داده است. این اتفاق در دهه‌ی ۱۳۲۰ بعد از سرکوب ویژه‌ی رضاخان در ایران افتاد.

این تبدیل به قاعده شد. قبل از تنباکو تکرار شد. در حدفاصل تنباکو تا مشروطه تکرار دومش بود. زمان رضاخان هم تکرار سومش بود. جلوتر که بیاییم می‌بینیم دهه‌ی ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ هم این تکرارها وجود دارد. هر بار هم که این تکرار وجود دارد، فاز بعد تکاملی‌تر است. این خیلی مهم است. به جای اینکه فاز بعد عقب‌مانده‌تر باشد تکاملی‌تر است. بر همین منوال نهضت ملی متکامل‌تر از مشروطه و مشروطه متکامل‌تر از تنباکو است. این در دوره‌های بعد هم تکرار می‌شود.

انباشت، ملاط تحول

قاعده‌ی دیگر این است که هر بار در ایران انباشتی صورت گرفت، آن انباشت تبدیل به ملاط تحول شد. این فرمولاسیون بین‌المللی در ایران هم خودش را نمایان کرد. انباشت که صورت بگیرد، مطالبات روی آن سوار می‌شود و مطالبات هم اگر روی انباشت سوار شود، حرکت روی آنها سوار می‌شود. چهل سال پیش از مشروطه، تکاپوی به قصد انباشت در ایران صورت گرفت. بالاخره روشنفکران برای اولین بار سیلویی در ایران دست کردند. تصور عامه این بود که ایران فقط می‌تواند سیلوی گندم داشته باشد. در حالی که قبل از مشروطه و در خود دوران مشروطه سیلویی پیدا کرد که در آن جزوه بود، مقاله بود، رساله بود، کتاب بود، انگاره بود. برخی از آنها ترجمه و برخی هم اقتباس بود، ولی بخشی از آنها هم بومی بود. مجموع ترجمه، اقتباس و تراوش‌های بومی زمینه را برای تشکیل اولین سیلو در ایران فراهم کرد. سیلوی دوم هم دهه‌ی ۱۳۲۰ به وجود آمد. سیلوی بسیار پر و پیمانی بود. اندیشه‌ی بومی و اندیشه‌ی مذهبی نو در ایران آمدند. حتی اندیشه‌ی مذهبی سنتی هم تولید داشت. اندیشه‌ی ملی هم که در ایران نو بود تا حدودی تراوش ایدئولوژیک ـ استراتژیک و تاریخی داشت. انباشت که فراهم شود هیچ جریان و حاکمیتی نمی‌تواند جلویش را بگیرد. این قانون است. از انباشت متراکم مطالبه و از مطالبه حرکت بر می‌خیزد. دوره‌ای انباشت قبل از مشروطه تا مشروطه و دوره‌ای دیگر انباشت از مشروطه تا نهضت ملی بود.

چشم‌انداز، سرمایه پیش‌انداز

قاعده بعد این است که چشم‌انداز داشتن، سرمایه‌ی پیش‌انداز انسان است. به این مفهوم که در ایران پیش از مشروطه چهار پنج نفر آمدند که چشم‌انداز داشتند و صاحب افق بودند. صاحب افق بودن و چشم‌انداز داشتن آنها را چند گام استراتژیك از صاحب فکران و بقیه‌ی جامعه پیش انداخت. در دهه‌ی ۱۳۲۰ هم مجموعه‌ی افرادی که چشم‌انداز داشتند صاحب سرمایه‌ای شدند که هم خود و هم جامعه را جلو انداختند. به عنوان مثال، مصدق و فاطمی دارای چشم‌انداز بودند. هسته‌ای که فراکسیون اقلیت را در مجلس تشکیل داد، مجموعه‌ای که جبهه‌ی ملی ایران را تشکیل داد، از چشم‌اندازداران بودند. شخص شاخص همه‌ی اینها مرحوم دکتر مصدق بود.

آموزش کار ـ توضیح، پیش‌نیاز تجمیع

وجه بعدی این است که هر زمان در ایران، آموزش آمد و به کار ـ توضیح تبدیل شد، این آموزش و کار ـ توضیح پیش‌نیاز تجمیع اجتماعی شد. کار ـ توضیح‌های پیش از مشروطه و درون مشروطه تبدیل به تجمیع شد. یعنی همان سی و چند روزی که در سفارت انگلستان در تهران بست‌نشینی صورت گرفت و چادرها برپا شد، زیر چادرها تیپ‌های مختلفی از پیشه‌ور، کاسب، دوره‌گرد، آخوند و طلبه گرد آمدند. برای اولین بار در ایران تجمع مرکبی برقرار شد که آموزش دهندگان توانستند در آنجا آموزش دهند. اولین بار زیر همان چادرها بود که مردم دقیق‌تر و جدی‌تر فهمیدند مشروطیت یعنی پاسخ‌گو کردن قدرت مسلط و مطلقه. با استفاده از همان رسائل قبل از مشروطه و کار ـ توضیح ابتدایی دوران پیک مشروطه تجمیع در ایران صورت گرفت. روز اول تحصن در سفارت انگلستان دو هزار نفر آمده بودند، ولی روز آخر چهارده هزار نفر از آنجا بیرون آمدند. همان‌جا جمعیت هفت برابر شد. امکان آموزش که پیدا شود، جامعه‌ی تشنه‌ی آموزش بو می‌کشد و می‌آید. برخلاف تصور بسیاری از روشنفکران، جامعه ایران فقط بوی قیمه‌پلو و شله‌زرد را نمی‌فهمد، بوی فکر را هم می‌فهمد. شما کمپ و چادر آموزشی بزن و ببین چقدر مردم به هوای آموزش جمع می‌شوند. قیمه و پلو را در ده دقیقه می‌خورند و می‌روند. اما سی و سه روز در چادر نشستند و آموزش گرفتند. این خیلی مهم بود. پس آموزش و کار ـ توضیح پیش‌نیاز تجمیع است. در دوران جدید هم مصدق پیش‌تاز آموزش و کار ـ توضیح شد. از ابتدای دهه ۱۳۲۰ تا زمان ملی شدن صنعت نفت و حتی دوران دولتش، در هر منصبی که بود، کار ـ توضیح انجام داد، چه زمانی که وکیل نبود و فقط روشنفکر بود، چه زمانی که وکیل بود و چه زمانی که دولت‌مرد شد و نخست‌وزیر بود. همین آموزش و کار ـ توضیح پیش‌نیاز تجمیع شد و جریانی اجتماعی در ایران به وجود آورد.

خواسته درتنیده، تکبیر دورانی

وجه بعدی این است که در تنباکو، مشروطه و نهضت ملی خواسته درتنیده شد و مثل تکبیر دورانی عمل کرد. این اتفاق سه بار افتاده است، پس قاعده است. در بازار قدیم ایران و عربستان الان، صدای اذان بلند که می‌شود، همه جمع می‌شوند. بازار و

کسب و بحث رها می‌شود. اذان تکبیر دورانی بازار است. در ایران هر وقت خواسته‌ی درتنیده‌ای آمده است مانند تکبیر دورانی عمل کرده است. تنباکو با خیلی از اقشار جامعه‌ی ایران ارتباط عینی داشت، مثل تاجر، بنکدار و کشتکار، کِشنده و ... و طیف عظیمی را حول تنباکو، با همان سطح حداقلی‌ای که داشت، بسیج کرد. «پایان مطلقیت» و «آغاز مشروطیت» در ایران خواسته‌ی درتنیده‌ای بود، از کاسبی که چوب و فلك می‌شد و تاجر قندی که فلك می‌شد تا آخوندی که سرکوب می‌شد، روشنفکری که نمی‌توانست حزب درست کند، تاجری که بر خلاف توافق‌های اولیه‌ی ناصرالدین‌شاه نمی‌توانست مجلس تجار سوار کند، همه آمدند. بنابراین خواسته‌ی «پایان مطلقیت» و «آغاز مشروطیت» درتنیده بود. وقتی تکبیرش بر هوا بلند شد دوران را حول خودش جمع کرد.

در دوران مصدق و نهضت ملی هم همین اتفاق افتاد. خواسته‌های «تحقق هویت ملی»، «پایان غارت ملی»، «ملی کردن نفت» و «آزادی انتخابات» تکبیرهای دورانی بود. زمانی گلبانگ این تکبیر دورانی از مناره‌ها شنیده می‌شود که آن خواسته با بخش بسیار مهمی از جامعه‌ی ایران درتنیده باشد.

شعار استراتژیک، عامل مرزبندی دورانی

وجه بعدی این است که هرگاه در ایران شعار استراتژیکی آمده، این شعار استراتژیك عامل مرزبندی دورانی شده است. به عنوان مثال در مشروطه شعار تحول و نوسازی ایران آمد و این شعار متر اجتماعی نیروها شد. یك طرف شیخ فضل‌الله نوری و طرف دیگر آخوندخراسانی، میرزای نایینی، سید محمد طباطبایی و عبدالله بهبهانی و جریان‌های مترقی ایران قرار گرفتند. شعار استراتژیك دوران ملی شدن صنعت نفت هم «تحصیل منافع ملی» بود. این شعار مثل خط‌کش و متری بود که همه‌ی نیروها را اندازه گرفت. حزب توده، جریان ارتجاعی دربار و بعضی قشریون زیر سانت [قرار گرفتند و] مردود شدند؛ قدشان به سانت ملی نرسید. ولی جریان ملی ایران و مصدق برتر از سانت هم قرار گرفتند. به این ترتیب مرزبندی دورانی در ایران صورت گرفت. هر وقت شعار استراتژیکی آمده آن شعار وسط قرار گرفته است و نیروها را تقسیم‌بندی کرده است.

امید به آینده، پیش‌نیاز حرکت

وجه بعدی این است که هرگاه در ایران شعاری ملی، رو به جلو و دوران‌ساز از مناره‌ها بلند، جامعه‌ی ایران امیدی به آینده پیدا کرده و این امید پیش‌نیاز حرکتش شده است. این اتفاق در مشروطه، جنگل و جنبش ملی افتاد.

ره‌گشایی دستاورد

وجه دیگر قاعده این است که دستاورد ره‌گشاست. دستاوردهای نهضت ملی زیاد بودند. دستاورد جدی راه‌گشایی جدی‌تری هم دارد. مشروطه با خودش دستاوردهایی آورد. تنباکو دستاوردهایی داشت. به نسبتی که دستاوردها جمع، متعدد و متکثر می‌شوند، راه‌گشایی جنبش هم جدی‌تر می‌شود. این راه‌گشایی در دوران تنباکو در حد باریکه بود، در دوران مشروطه در حد نهر شد و در زمان نهضت ملی تبدیل به رودی شد که زمانی خروشان بود و زمانی هم حول و حوش کودتا خروشش پایان گرفت و به سرنوشت دیگری انجامید.

ملزومات تاریخی

وجه دیگر قاعده این است که جنبش‌های اجتماعی ملزومات تاریخی می‌خواهند. هدف‌داری، راهنمای عمل، تئوری، اقلیت پیش‌برنده، قطب‌های حامی مؤید، توده‌ی مجاب همراه و سازمان‌یافتگی از این ملزومات هستند. این فهرست، لیست و منو در تنباکو به طور ناقص شکل گرفت، در مشروطه کامل‌تر شد و در نهضت ملی هم سیر تکاملی خود را طی کند.

رهبران در دوران نهضت ملی هدف‌دار بودند. راهنمای عملی جدی نداشتند؛ به این مفهوم که در آن دروان ایدئولوژی جدی‌ای وجود نداشت. انگاره‌ی سرمایه‌داری ملی و بورژوازی ملی آمد ولی به دستگاه تفکر، اندیشه و ایدئولوژی تبدیل نشد. نهضت ملی تئوری تشکیل جبهه را در حوزه‌ی سیاسی ـ تشکیلاتی و تئوری موازنه‌ی منفی را در حوزه‌ی اقتصاد سیاسی و وزارت خارجه داشت. هفت هشت نفری هم در مجلس فراکسیون اقلیت را تشکیل دادند. بخشی از این فراکسیون با چند نفر دیگر جبهه‌ی ملی را تشکیل دادند. اقلیت پیش‌برنده در ایران در نهضت ملی وجود داشتند. قطب‌های حامی و مؤید وجود داشتند که شامل بازار ملی، دانشگاه و بخشی از مراجع بودند. این خیلی مهم بود که چهار پنج نفر از مراجع در حمایت از نهضت فتوا دادند. این خیلی

مهم بود که همه‌ی این چند نفر هم اسم و استخوان داشتند؛ مرجع درجه‌ی دو و سه نبودند، بازیگر نقش اصلی بودند. آقای خوانساری در قم، آقای کلباسی در مشهد، آقای مازندرانی در بابل، آقای محلاتی در شیراز و آقای چهارسوقی در اصفهان بودند. این مهم بود. همه‌ی کلان شهرهای ایران مرجعی داشتند که آن مرجع به نفع ملی شدن و در حمایت از مصدق فتوا داد. این اتفاق اهمیت ویژه‌ای داشت، مازندران، شیراز، اصفهان. قم هم که مرکزیت شرعی در ایران داشت. از قطب‌های حامی مؤید که بگذریم، نهضت ملی توده‌ی مجاب همراه هم داشت. اما این توده سازمان‌یافتگی نداشت. راهنمای عمل نداشت و عدم سازمان‌یافتگی از انتقادات جدی ما در این جلسه به شخص مصدق و جبهه‌ی ملی ایران، به عنوان تشکیلات اصلی نهضت، است که جلوتر آنها را باز می‌کنیم.

این قواعد قبلاً پدیدار شده بود. اتود اول را در مشروطه و اتود دوم را در جنگل خورده بود. درخت نهایی‌اش هم در نهضت ملی رشد کرد.

مدار رهبری

در مدار رهبری در ایران چند قاعده ظهور کرد. یعنی چیزی تکرار شد و تبدیل به قاعده شد.

شخصیت، سابقه، تجربه؛ سرمایه دورانی

اولین قاعده‌ی مدار رهبری این بود که شخصیت رهبر سابقه، تجربه و سرمایه‌ی دورانی است. در مشروطه این اتفاق افتاد. شخصیت، سابقه و تجربه‌ی امثال آخوندخراسانی و سید محمد طباطبایی کارساز شد، سرمایه‌ی دورانی تلقی شد. در تبریز هم ناطق، دواچی و تربیت همین‌گونه بودند؛ شخصیت، سابقه و تجربه داشتند و تبریز را به یکی از کمپ‌های اصلی نهضت مشروطه تبدیل کردند. در دوران استبداد صغیر شهر را اداره و سازمان‌یافته کردند. سازمان‌یافتگی شهر در حد توان خودش به سقوط استبداد صغیر محمدعلی‌شاهی منجر شد. در نهضت جنگل هم میرزا شخصیت و وزن داشت. سابقه‌ی مبارزه در مشروطه و حضور در سپاه گیلان به مقصد فتح و آزادی تهران را داشت. تجربه‌ی مبارزاتی کمابیشی هم داشت. سرمایه‌ی دورانی منطقه شد. شاید میرزا در حدی نبود که سرمایه‌ی ملی کل ایران قرار بگیرد، اما توانست سرمایه‌ی منطقه‌ای شود. مصدق هم که می‌شود گفت در این حوزه از اسلاف خودش

پیشرفته‌تر بود. به این مفهوم که پس از مشروطه شخصیت ویژه‌ای داشت. شخصیت، سابقه و تجربه‌اش چندجانبه بود. مدرّس بود و در نتیجه شخصیتی علمی بود. کاربلد اداری، وزیر، معاون وزیر و رئیس دایره بود. صاحب رساله، نوشته و کتاب بود. در هر حوزه‌ای نگاه کنید شخصتی از مصدق در آن می‌بینید. متشخص بود. سابقه و تجربه داشت. چنین کسی سرمایه‌ی این دوره قرار گرفت. برتر از آخوند، سید محمد طباطبایی و میرزا بود. توانست در حوزه‌ی وسیع ملی سرمایه‌ی دورانی تلقی شود.

خودمدلی

میرزا کوچك‌خان خودمدل بود. به این مفهوم که ساده‌زیست، کم‌مصرف و دموکرات بود، قائل به رأی‌گیری بود، توانست با طیف‌های مختلف منطقه‌ی خودش پیوند بخورد و به هر چه می‌گفت عمل می‌کرد، یعنی خودش تراز تحلیل خودش بود، خودش تراز ادعاهایش بود. در ایران کم بوده‌اند تعداد کسانی که خودشان شاقول خودشان باشند. می‌شود گفت میرزا اولین فردی بود که خودشاقول بود. یعنی این امکان را برای جامعه‌ی پیرامونش فراهم کرد که ببینند میرزا به آنچه می‌گوید و ادعایش را دارد عمل می‌کند و عامل است یا خیر. پس میرزا خودمدل بود. خودمدل بعدی مصدق بود. یعنی به آنچه می‌گفت واقعاً عمل می‌کرد. این خصلت خیلی مهم بود. در این دوران ۲۷ ماه و ۱۵ روز کسی به خاطر فکرش دستیگر نشد، شکنجه نشد، زندان‌ها پر نشد، چوب و فلک و گزمه‌ای برپا نشد. اجازه نداد ضاربش، که فردی غیرنظامی بود، در دادگاه نظامی محاکمه شود. به رئیس شهربانی وقت بخش‌نامه داد که همه‌ی نشریات در بار کردن طنز و اهانت به ما آزاداند. هیچ شخصیتی در تاریخ ایران وجود نداشته است که خودش اجازه‌ی مکتوب بدهد، پلیس و قانون را باز بدارد و بخواهد از تعرض به تمسخرکننده اهانت‌کننده به شخصیت دولتی خودداری کنند. از هر نظر خودمدل بود. حقوق نگرفت. از ماشین دولتی استفاده نکرد. کاملاً خودمدل بود. سر همین خصلتش هم بود که ایستاد، زندان رفت، تبعید شد و در همان تبعید هم دیده از هستی فروبست.

آمادگی روحی ـ روانی

وجه بعدی آمادگی روحی و روانی است. این آمادگی روحی و روانی در مشروطه خیلی وجود نداشت ولی در تنباکو تا حدودی بود. میرزای شیرازی این آمادگی روحی

و روانی را داشت که تا پای لغو قرار داد بایستد. تا پای لغو قرارداد هم پیش رفت، اما بعد از لغو قرارداد دیگر کاری نداشت. بخشی از آمادگی روحی و روانی به یقین درونی بر می‌گردد. میرزا یقین داشت که اگر تنباکو را تحریم کند، این تحریم اجتماعی می‌شود. کما اینکه اجتماعی هم شد و در اندرون و حرم‌سرای ناصرالدین‌شاه هم رفت. می‌دانست که اهرم برنده‌ای دستش است.

رهبران مشروطه چندان آمادگی روحی و روانی نداشتند. در شش و بش شخصیتی بودند. کمتر رهبر مشروطه‌ای بود که عزم ویژه و ایمان ایدئولوژیک داشته باشد. چرا، ستارخان این عزم و ایمان را داشت ولی او در سطح رهبر مشروطه نبود. سازمان‌ده محلی بود. رهبر فکری جریان نبود. استثناهای دیگری هم بودند که این عزم و یقین را داشتند، مانند علی موسیو، ولی هیچ کدام رهبر جریان نبودند.

در نهضت ملی دکتر مصدق واقعاً این آمادگی روحی و روانی را داشت. از یك دهه قبل این آمادگی را داشت. آقای خازنی، رئیس دفتر مصدق، تعریف کرده است که من یک دهه قبل از نهضت ملی رفتم پیش مصدق و تجربه‌ی خودم را از جنوب گفتم. گفتم دولت مسلط جنوب دولت مرکزی نیست، دوست انگلستان است. مصدق با قاطعیت ویژه‌ای گفته بود تا چند وقت دیگر جول و پلاس BP را به دریا می‌ریزیم. این یقین نشان‌دهنده‌ی یقین درونی مصدق است. با شش و بش و نسبی‌گری و نسبی‌بازی حرکتی سامان پیدا نمی‌کند. برای شکل‌گیری هر حرکتی یقین و ایمانی ایدئولوژیک لازم است تا حرکت پیش رود و به سرانجام برسد. تکرار وجود این آمادگی روحی و روانی در ستارخانف علی موسیو و رهبران درجه‌ی دو و سه مشروطه، بعد در دوران نهضت جنگل و شخص میرزا و نهایتاً در دکتر مصدق، لزوم وجود این آمادگی را در رهبر به قاعده تبدیل کرد. خلاصه آنکه رهبری در ایران باید آمادگی روحی و روانی آغازگری و پیش‌برندگی و به فرجام رسانی را داشته باشد.

چفت اجتماعی

در مشروطه بعضی از رهبران، چفت‌های اجتماعی داشتند. به عنوان نمونه، آقای طباطبایی طیف و پیرامون داشت؛ بازاری، کاسب و بعضی از روشنفکران پیرامونش بودند. چفت اجتماعی داشت و توانست جمع‌کن باشد. میرزا وقتی به منطقه رفت چفت اجتماعی پیدا کرد. با همان چفت‌های اجتماعی‌اش بود که توانست برای جنبش

گیلان ارتش توده‌ای برپا کند. در چفت‌هایش خیاط، بزاز، نانوا، دهقان و ... بود. درباره‌ی جفت‌های اجتماعی مصدق هم که در جلسات قبل توضیح مبسوطی داده شد. چفت‌های اجتماعی مصدق جدی بودند. از شمشیری چلوکبابی گرفته تا دستمال‌چی و لباس‌چی بازاری، حاج تقی انوری، آقای کریم‌آبادی سرصنف قهوه‌چی‌ها، ورزش‌کارانی مثل تختی و تاجیک، روشنفکرانی مثل مسعود، ژورنالیست‌هایی مثل حسین کی‌استوان[1] و سید حسین فاطمی و ... تا استادهای دانشگاه و حقوق‌دادن‌ها و ... دور و اطراف خودش داشت. چفت‌های اجتماعی مصدق جنبش اجتماعی به وجود آورد، نه ساز و کار تشکیلاتی جبهه‌ی ملی، که بیشتر ساز و کار اداری بود تا سازمان‌ده اجتماعی. چفت‌های اجتماعی سید محمد طباطبایی در یک سطح بود. چفت‌های اجتماعی میرزا در سطح اجتماعی بود. چفت‌های اجتماعی مصدق هم در سطح ملی بود. ملی بودن چفت‌های اجتماعی مصدق به این معنی است که در تهران، اصفهان، تبریز و برخی شهرهای دیگر چفت داشت. این خیلی مهم بود که چفت‌هایش فقط در تهران و برای اهالی مرکزنشین نبود. بنابراین، وجود چفت‌های اجتماعی در مدار رهبری به قاعده تبدیل شد. در دوره‌های بعد می‌بینید رهبرانی که چفت اجتماعی نداشتند نتوانستند توفیق پیدا کنند.

صداقت تاریخی

وجه آخر صداقت تاریخی است. در مشروطه برخی رهبران مثل طباطبایی و رهبران درجه‌ی دو مانند مرحوم شیخ هادی نجم‌آبادی، که روحانی بسیار بسیار صادق مردم‌گرا، زیست‌پاک، دست‌پاك و بیت پاک بود، صداقت تارخی بروز دادند و توانستند مردم را مجاب و با خود همراه کنند. این صداقت در جنگل تکرار شد و منطقه را برانگیخت. در نهضت ملی هم صداقت تاریخی رهبران در سطح ملی توانست انگیزاننده باشد.

اینها توضیحات لازم در مدار رهبری بود.

مدار مردم

در مدار مردم هم دو چیز شکل گرفت، یعنی با تکرار تبدیل به قاعده شد:

---

۱. سیاست موازنه‌ی منفی در مجلس چهاردهم، کی استوان، حسین، تهران، انتشارات مصدق، ۱۳۲۷.

تشخیص عیار

یکی از اتفاقات مشترک در تنباکو، مشروطه و دوران نهضت ملی، در اِشلی بزرگ‌تر، این بود که مردم، برخلاف تصور عمومی، نشان دادند که عیار سنج و حافظه دارند و دقت می‌کنند. ممکن است حافظه‌ی تاریخی مردم ایران کم‌رنگ شده باشد، اما همچنان دقت دارند، عینک ریزبین دارند و اهل تدقیق هستند. با همین توان تشخیص و عیار خودشان رهبران را محک می‌زنند. این اتفاق در مشروطه و جنگل افتاد؛ با این اختلاف که فاصله‌ی مردم با رهبری در جنگل کمتر بود، میرزا برای مردم منطقه کاملاً close up بود. همه‌ی ایران، و نه حتی همه‌ی تهران، که سید محمد طباطبایی را نمی‌دیدند. ولی میرزا هفت هشت سال در منطقه با مردم نشست و برخاست و باروت در تنگ کرد، چخماق زد، مبارزه کرد، پشت توپ ایستاد، در سنگر رفت، سر بالین بیمار و زخم‌خورده رفت و ... و خلاصه صداقت تاریخی‌اش را با نمای close upی اثبات کرد. در دوران مصدق هم این تشخیص عیار وجود داشت. مردم عیار مصدق از کاشانی را تشخیص دادند به همین علت آن رفراندوم رأی حداکثری آورد. از کل کسانی که در رفراندوم انحلال مجلس هفدهم شرکت کردند، فقط سی هزار نفر رای منفی دادند. ۲۳۰۰۰۰۰ نفر رأی مثبت دادند. این خیلی اهمیت داشت. آنجا جنگ مصدق ـ کاشانی بود. پس مردم با ملاکات سنجش خودشان مردم عیار کاشانی و عیار مصدق را تشخیص دادند و طبق تشخیصشان هم حمایت کردند. این خصلت مردم تبدیل به اصل شد. چون قبل از نهضت ملی هم چند بار دیگر رخ داده بود. بنابراین، از دل این رخ داد قاعده بیرون آمد.

هم‌پیوندی

وجه بعدی این است که اگر مردم تشخیص دهند که رهبری خودمدل و سرمایه‌ی دوران است، آمادگی روحی و روانی دارد، صادق هم است با او پیوند برقرار می‌کنند. پیوند دوران نهضت ملی جدی برقرار شد، که قبلاً شاخصه‌هایش را با هم مرور کرده بودیم.

جوهر ضدبیگانه

جوهر ضدبیگانه در تنباکو جرقه‌ی اول را زد، در استبداد صغیر مشروطه به بعد و حتی قبل از آن در مواجهه با نیروی بیگانه تشعشع دوم را به وجود آورد. در نهضت ملی

هم از تشعشع اولیه به تشعشع سراسری تبدیل شد و جوهر ضدبیگانه بروز و ظهوری جدی پیدا کرد. مصدق هم با استفاده از تشعشع انفجاری جوهر ضدبیگانه در دوران نهضت ملی توانست سفارت انگلستان در تهران را ببندد، انگلیسی‌ها را اخراج کند، به دوران BP در ایران پایان دهد و پرچم انگلیس را پایین بیاورد و پرچم سه رنگ را هوا ببرد.

توده سنتی کارآ

وجه بعدی توده‌ی سنتی کارا بود. این توده‌ی مذهبی سنتی در تنباکو کارایی خود را نشان داد، صحنه را پر کرد. صحنه که پر شد، ارتجاع عقب نشست. ارتجاع هم که عقب نشست قرارداد لغو شد. در مشروطه هم بدنه‌ی جنبش مشروطه هم توده‌ی سنتی مذهبی حاضر بودند. در نهضت ملی هم به همین ترتیب بود. آنهایی که به مصدق رأی دادند تا او نماینده‌ی اول تهران شد، آنهایی که با حمایت اجتماعی‌شان مصدق نخست‌وزیر شد، آنهایی که با حمایت خونینشان مصدق را پس از ۳۰ تیر دوباره به مسند رئیس‌الوزرایی نشاندند، آنهایی در رفراندم انحلال مجلس هفدهم رأی دادند، همین توده بودند.

الان جامعه‌ی روشنفکری ایران و طبقه‌ی متوسط فرهنگی ایران گسترده هستند. ۲۳۰۰۰۰۰ دانشجو داریم. هجده میلیون دانش آموز داریم، یک میلیون نفر معلم داریم، یک میلیون نفر استاد و مدرس و کادر آموزشی و اداری دانشگاه داریم، به اضافه‌ی جامعه‌ی ژورنالیست‌ها و جامعه‌ی نویسندگان گسترده‌ای که داریم. آن زمان این‌گونه نبود. اگر دانشجو، استاد، کادرهای اداری، دانش آموزان، معلم‌ها و ... همه را یک طرف زمین می‌ایستاندی جامعه‌ی چندان قابل توجهی تشکیل نمی‌دادند. بنابراین، رأی‌ها رأی توده‌ای به مفهوم اخص خودش بود. الان رأی روشنفکری و رأی طبقه‌ی متوسط فرهنگی رأی قابل‌توجهی است. ردی توده‌ای قابل‌توجه‌تر است. اما آن موقع رأی جامعه‌ی ایران رأی توده‌ای بود. بنابراین، کارآ بودن توده‌ی سنتی قاعده شد. الان هم که همه تصور می‌کنند کارآ نیست واقعیت این است که کارآ است.

مذهب دو لبه

وجه بعدی مذهب دو لبه بود. اولین بار در مشروطه مذهب دو لبه خود را نشان داد. یك انگاره‌ی مذهبی پشت مشروطه و نفی مطلقیت آمد. خط نجف، به خصوص آخوندخراسانی، مازندرانی، تهرانی، طباطبایی، بهبهانی، میرزای نایینی، شیخ هادی نجم‌آبادی و میلانی از مشهد آمدند. توده‌ی مذهبی هم آمد. ولی خب وجه دیگر قضیه، شیخ و پیرامونیان بودند. کاملاً هم صف‌بندی شد. زمانی که شیخ با پیرامونیانش رفت در توپ‌خانه چادر زد، مذهبی‌ها و روحانیون مشروطه‌خواه هم در بهارستان مقابل مجلس چادر و کمپ زدند. اتفاقاً کمپشان هم بسیار گسترده‌تر از کمپ توپ‌خانه بود. جریان کمپ‌ها کاملاً سمبولیک شد، کمپ توپ‌خانه به محوریت شیخ و کمپ بهارستان به محوریت جریان‌های مشروطه‌خواه.

مذهب دو لبه در نهضت ملی هم خود را نشان داد. چهار مرجع درجه‌ی یك حمایت کردند، بخشی از آخوندهای درجه‌ی دو و کمترمطرح پشت جبهه‌ی ملی و نهضت ملی قرار گرفتند و بخشی هم وارد شدند و عضو جبهه‌ی ملی اول و بعد عضو جبهه‌ی ملی دوم شدند. آقای طالقانی، زنجانی‌ها، [احمد صدر]حاج سید جوادی از قزوین و انگجی از تبریز حمایت کرند. آیت‌الله زنجانی هفته‌ی بعد از کودتا، خودش نهضت مقاومت ملی را تشکیل داد. این خیلی مهم بود. خیلی از روشنفکران جربزه و توان این کار را نداشتند. لبه‌ی دیگر جریان مذهبی نواب، کاشانی و شمس قنات‌آبادی بود. اصلاً خود کاشانی شاخص مذهب دو لب شد، یك لبه قبل از ۳۰ تیر ۱۳۳۱ و لبه‌ی دیگر پس از ۳۰ تیر. انصافاً اگر کاشانی نبود، ۳۰ تیر در آن حد و اندازه شکل نمی‌گرفت. حمایت کاشانی از نهضت ملی شدن نفت و دولت مصدق کارآ بود. رأی توده‌ای و رأی مذهبی آورد. بخش مهمی از توده‌ی سنتی کارآ، ضمن اینکه مصدق برایشان معتبر بود، ولی در نهایت به اعتبار کاشانی آمدند. پس کاشانی خودش دو لب بود. هم نقش ارتجاعی و هم نقش رو به رشد ایفا کرد.

تحلیل عاشورایی

تحلیل عاشورایی در ایران قاعده شد. این خیلی اهمیت داشت. در دوران مشروطه علی موسیو در تبریز برای مجاهدینی که می‌خواستند از تبریز به تهران بیایند سخنرانی کرد. محتوای آن سخنرانی تحلیل عاشورایی بود. خط امام حسین (ع) را مطرح کرد و اینکه مسیری که ما می‌رویم مسیر سیدالشهدایی است. ستارخان هم در حرکتش به

تهران انگاره‌ی عاشورایی داشت. در جنگل هم همین تکرار شد. میرزا کوچک‌خان هم در یکی از نطق‌های اصلی‌اش امام حسین (ع)، ۷۲ نفر و اردوی عاشورا را وسط گذشت و گفت ما هم عاشورایی هستیم. یکی از نطق‌های دوران نهضت ملی مصدق هم تکرار اظهارات نزدیک به عین علی موسیو و میرزا است. با این اختلاف که آنها امام حسین (ع) را به کار بردند، ولی مصدق در سخنرانی خودش عنوان می‌کند الگوی این دوران من الگوی سیدالهشدایی است؛ من می‌دانم در چه مسیری گام نهاده‌ام، می‌دانم فرجامش چیست و می‌دانم فرجامش سیدالشهدایی است. خیلی مهم بود. مصدق بیشتر در کفه‌ی روشنفکران بود. تظاهر مذهبی هم چندان نداشت. بعد از انقلاب هم خیلی‌ها گفتند که اصلاً مصدق مسلم نبود. با این اوصاف خیلی مهم است که رگه‌ی تحلیل عاشورایی به مصدق هم می‌رسد. پس این روند نادر نیست. علی موسیو، ستارخان، میرزا و مصدق دارای تحلیل عاشورایی‌اند. این تحلیل‌ها در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ هم که دیگر بسیار پررنگ‌تر هم می‌شود؛ در حد شب نما می‌شود. ستارخان اسب فروش و لوطی سرگذر، علی موسیوی مشروطه‌خواه و سازمان‌ده محلی، میرزا با تیپی شبه‌روشنفکر و مصدق روشنفکر پای تحلیل عاشورایی می‌ایستند. با مشی‌های مختلف همه حرف از راه سیدالشهدا زدند؛ مصدق مبارزه‌ی پارلمانتاریستی را انتخاب کرد و بقیه مبارزه‌ی مسلحانه را انتخاب کردند. با این اوصاف روشن است که تحلیل عاشورایی در ایران جدی است و به قاعده تبدیل شده است، در صورتی که روشنفکران به آن کم بها می‌دهند. در جریان انقلاب، بعد از انقلاب و جنگ هم که تحلیل عاشورایی از سطح تحلیل فردیف گروهی و جریانی تبدیل به حسین فهمیده و بعد هم تحلیل اجتماعی شد. اینها خیلی اهمیت داشت.

ارتجاع پس‌رونده

وجه بعدی این بود که مسلّم شد در ایران ارتجاع پس‌رونده است. قدرت ارتجاع در ایران کم نبود. مارخورده، افعی‌شده‌های حکومت رضاخان هم، نظیر فروغی، علی دشتی و تا حدودی قوام، رزم‌آرا و شخص شاه، مادرش، خواهرانش و جریان‌های مرتجع، آمده بودند. همه‌ی اینها هم کنار هم نشان دادند که مثل مشروطه پس‌رونده‌اند. مثل ارتجاع محلی در گیلان در زمان جنبش جنگل پس‌رونده‌اند. البته در زمان مصدق،

به خصوص پس از ۳۰ تیر، کاملاً به سه‌کنج رفتند و ایزوله شدند. می‌شود گفت ارتجاع از آن تاریخ به بعد به نازل‌ترین سطح خودش رسید.

بازار ملی

وجه بعدی بازار ملی بود. بازار ملی در ایران در ماجرای تنباکو خود را نشان داد. استارتر، سازمان‌ده، جمع‌کن و همه‌ی اینها بود. در مشروطه هم که اردودار، کمپ‌دار، لجستیک، سازمان‌ده و تظاهرات برپاکن بود. در نهضت ملی نقش بازار گسترده‌تر شد و بازار پای جدی کار شد. به این مفهوم که پشت دولت ملی ایستاد. در دوران مشروطه پشت نهضت ایستاد. در این دوران پشت دولت ایستاد، دولتی که حس می‌کرد ملی است. بازار استوانه‌ی مبارزاتی در ایران بود. البته الان نیست، شرایط خیلی تغییر کرده است. ولی اصل این پشتوانگی قاعده شد. در دهه‌ی ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ هم بازار ملی و مبارز پشت جبهه‌ی مبارزه‌ی مسلحانه ایستاد. این خیلی مهم است. همه فکر می‌کنند بازاری محافظه‌کار است و فقط پول می‌دهد و در صحنه نمی‌آید. ولی دیدیم که آن دوران در صحنه‌ی مبارزه‌ی مسلحانه آمد. بعضی از بازاری‌ها خودشان آمدند و بعضی دیگر فرزندانشان وارد سازمان‌های مسلح شدند. پولشان در سازمان‌های مسلح رفت، به خصوص در طیف مجاهدین که مذهبی بودند. بنابراین، در دوران نهضت ملی بازار ملی جریان جدی مبارزاتی شد.

صنف؛ سرپنجه

اصناف و بازاری‌ها در مقاطع مختلف، از جمله تنباکو، نشان دادند که سرپنجه‌های اجتماعی‌اند. میرزای شیرازی بدون سرپنجه‌های اجتماعی نمی‌توانست مردم را به صحنه بکشند. در مشروطه این سرپنجه‌ی اجتماعی نمایان‌تر و بالان‌تر شد. در نهضت ملی که دیگر خیلی جدی مطرح شد. بازار ، اصناف، ابراهیم کریم‌آبادی سرصنف قهوه‌چی‌ها، شمشیری چلوکبابی و ... همه شاخک‌های اجتماعی نهضت ملی و شخص دکتر مصدق شدند. قاعده شد که صنف سرپنجه است. اگر اصلاحات به جنبش اجتماعی تبدیل نشد، به این دلیل بود که سرپنجه نداشت. با دست بسته و مشت‌کرده که نمی‌شود با جامعه ارتباط برقرار کرد. سرپنجه و شاخک است که ارتباط برقرار می‌کند.

پارلمان ناظر

وقتی مجلس صدر مشروطه برای اولین برنامه‌ی بودجه را ریخت، برای شاه حقوق تعیین کرد، رانت‌ها را تا حدودی محدود کرد و قصد داشت از بین ببرد، و وقتی برای اولین بار به دولت محمدعلی‌شاه گفتند باید وزرایت را به مجلس بیاوری تا ما اعتبارشان را تأیید کنیم، برای اولین بار نهاد ناظری در ایران راه افتاد. برای اولین بار قدرت مطلقه‌ی قهریه‌ی مهارناپذیر مرزناشناس حس کرد کسی دارد به آن نگاه می‌کند. حضور پارلمان ناظر با مجلس‌های چهارده، پانزده و شانزه در دهه‌ی ۱۳۲۰ به قاعده تبدیل شد. بدین ترتیبف مجلس برای مجموعه‌ی دولت‌های مرتجع دهه‌ی ۱۳۲۰ تا سرفصل دولت ملی مصدق حائز اهمیت شد. مجلس بود که پای عدم انعقاد قرارداد گس ـ گلشائیان ایستاد، قانون ملی شدن را تصویب کرد، دولت ملی مصدق را تأیید کرد و ... .

روحانیت متأخر

در تنباکو بازار حرکت به راه‌انداخت و روحانیت به آنها پیوست. در مشروطه، روشنفکران حرکت به راه‌انداختند و روحانیت متأخر شد. در نهضت ملی هم همین‌طور [بود]. روشنفکران، دکتر مصدق و دکتر فاطمی حرکتی به راه‌انداختند، جبهه تشکیل دادند، شعار ملی شدن نفت را دادند و روحانیت در اینجا هم متأخر از آغازکنندگان به آنها پیوست. حرکت راه افتاد، پیش‌برندگان آستین بالا زدند، و جریان روحانیت متأخر از استارت قضایا به آنها ملحق شد. متأخر بودن روحانیت هم قاعده شد. در دوران بعد هم شاهد و ناظر این قاعده خواهیم بود.

سقوط آزاد

در مشروطه سقوط آزاد صورت گرفت. تقی‌زاده سقوط اخلاقی کرد، دست به ترور زد، برخورد مکانیکی با تقابل اندیشه کرد، سپس فرار کرد و میدان مشروطه در ایران را ملتهب کرد. برخی دیگر از رهبران درجه‌ی دو و درجه‌ی سه مشروطه هم سقوط آزاد کردند. این اتفاق در جنگل هم تکرار شد. بخشی از رهبران مثل احسان‌الله‌خان و خالوقربان سقوط آزاد کردند؛ اینها هیچ‌کدام رهبر فکری نبودند ولی بالاخره از رهبران جریان بودند. در نهضت ملی هم نزدیکترین‌ها به مصدق سقوط آزاد کردند. مکی، بقایی و عبدالقدیر آزاد سقوط آزاد کردند. بعداً مشخص شد که شخص شاه و دربار روی

مکی و بقایی کار می‌کردند و وعده‌ی نخست‌وزیری پس از مصدق را به آنها می‌دادند و از این طریق آنها را تحریک می‌کردند. کاشانی هم سقوط آزاد کرد. سقوط آزادها یکی از پی دیگری بود. سقوط آزاد هم در ایران قاعده شد. تا جایی که همه منتظر می‌مانند بخشی از رهبران سقوط آزاد کنند.

تشکیلات مرادف باند

در مشروطه ایران برای اولین بار تشکیلاتی شد. احزابی به وجود آمدند. ولی در کنار احزاب ساز و کارهای باندی در ایران شکل گرفتند و خود آن احزاب هم استعداد باند شدن داشتند؛ همان‌طور که تقی‌زاده و حیدرخان بخشی از ظرفیت حزبی را تبدیل به باند ترور کردند. در دوران مصدق هم همین‌طور شد، مثلاً بقایی فردی کمابیش تشکیلاتی و در حزب زحمتکشان بود، ولی بعداً که از حزب بیرون آمد باند ترور درست کرد. مکی هم رابط اشرف با درباره شده بود و در این رابطه باند درست کرده بود. عبدالقدیر آزاد هم برای خودش باند تشکیل داده بود. پیرامون کاشانی هم باند شکل گرفت. مجمع مسلمانان مجاهد، شمس قنات‌آبادی و بخشی از فرزندان کاشانی و ... باند پیرامون او شدند. بنابراین مرادف بودن تشکیلات با باند قاعده شد.

اندیشه سیاه ضدتحول

وجه بعدی این است که همان‌طور که‌اندیشه‌ی سیاه ضد تحول شکل گرفت در صف بندی‌های نهضت ملی هم اندیشه‌ی سیاه ضدتحول شکل گرفت و این هم به قاعده تبدیل شد.

کاربست امروزین

تشخیص دورانی

تشخیص دورانی ضروری است. ملی کردن صنعت نفت در ایران و باز شدن فاز دموکراتیك تشخیص مصدقی بود. در زمان خودش تشخیصی جدی بود. امروز برای ما تشخیص دورانی ضرورت دارد. شعارهای «ایران برای همه‌ی ایرانیان»، «پاسخ‌گو شدن قدرت» و «جامعه‌ی مدنی» هم مطرح شد. پشت این شعارها تا حدودی تشخیص دورانی بود ولی به پررنگی شعار نهضت ملی نبود و همه‌گیر نشد.

ایدئولوژی دورانی

در زمان مصدق کاربست معکوسی داریم. مصدق انگاره‌ی ایدئولوژی ملی آورد ولی همچنان که جلسات پیش عنوان شد، ساز و کار فراروندگی پیدا نکرد، قوام پیدا نکرد، منطوق داخلی پیدا نکرد. نتیجه اینکه مصدق در بسط، پرورش و حفاظت از ایدئولوژی ملی نمره‌ی قبولی و موفقیت نگرفت. امروز هم ما به ایدئولوژی دورانی نیاز داریم، ایدئولوژی ملی‌ای که بتواند صحن ملی را پوشش دهد. ملی، مذهبی مدرن، مذهبی سنتی، غیرمذهبی، شیعه، سنی، همه‌ی اقوام، لاییک و حتی مارکسیست ملی را پوشش دهد. البته طبیعی است که هرکسی ایدئولوژی خودش را دارد اما منظور از ایدئولوژی دورانی، ایدئولوژی فرانحله‌ای، فراگروهی و فراحزبی است که بتواند چتر وحدتی روی همه‌ی اقشار و آحاد باشد.

تئوری دورانی

تئوری دورانی لازم داریم که در دوران مصدق تشکیل جبهه و موازنه‌ی منفی بود. ما امروز تئوری دورانی نداریم. یکی از علل رسیدن اصلاحات در ایران به این سرانجام این بود که تئوری دورانی همه‌فهم نداشت. پاندول تئوری دورانی از جامعه‌ی مدنی تا جامعه‌ی غربی تاب خورد تا جایی که دیگر آقای خاتمی این اواخر می‌گفت منظور من از جامعه‌ی مدنی همان جامعه‌ی مدنی حضرت محمد (ص) در مدینه است. یعنی از غلظت لاییک به غلظت مذهبی ایدئولوژیک رسید. جایی نایستاد که همه‌فهم شود.

مشی ملی

مشی ملی هم لازم داریم. مصدق بر اساس مشی‌ای که داشت در یکی از نطق‌هایش می‌گوید: «ما به خاطر يك معامله تجاری کم و زیاد عایدات، نفت خود را ملی نکردیم. بی‌پرده بگویم استقلال ما در صورت ادامه‌ی فعالیت کمپانی انگلیسی برای همیشه خدشه دار بود و حفظ غرور ملی و احساسات پاك به ما امر می‌کرد که این راه را بپیماییم و با تأییدات خداوندی قسمت مهم این مشکل خاتمه پیدا کرد. ملت‌های ما زنجیرها را یکی بعد از دیگری از دست و پای خود برمی‌دارد و به آنها که هنوز خواب امپراتوری مستعمراتی را می‌بینند پوزخند تمسخر می‌زند. گذشت آن زمان که ملت‌ها را می‌توانستند بدوشند و حکومت‌هایی را بر آنها تحمیل کنند و ضجر و گرسنگی را به آنان بقبولانند. شرط اساسی بقای صلح و آرامش دنیای این است که آنها دست از

ستمگری و تجاوز خود بردارند و بگذارند ملت‌های کوچك و بزرگ موجب سعادت و رفاه خود را خود برآورند.» به این می‌گویند مشی ملی. به این مفهوم که بومی است و رویکرد درونی دارد.

دلادلی دو توسعه

وجه بعدی کاربست امروزین دوران مصدق که می‌توانیم از آن برای امروز درس مثبت بگیریم، در عین اینکه ایدئولوژی دورانی و سازمان‌دهی نداشت، ولی مشی ملی داشت، تشخیص و تئوری دورانی داشت، این بود که دلادلی دو توسعه را داشت. نمی‌شود توسعه‌ی سیاسی را بدون توسعه‌ی اقتصادی بسط و گسترش آن پیگیری کرد. اصلاحات هشت ساله‌ی ۱۳۷۶-۱۳۸۴ این کاملاً نقش بست که این دو توسعه را باید دلادل و تنگاتنگ یکدیگر داشته باشیم و این قاعده را برای کاربست امروزین فرا بگیریم.

تشخص اجتماعی

تشخص طبقاتی

برای به راه افتادن حرکت ملی باید کل جامعه تشخص یابد و باید طبقات هم ذیل جامعه‌ی کل دارای تشخص شوند. این تشخص در زمان مصدق رخ داد. معلم، کارگر و روستایی دور از مدار تشخص یافتند. ولی در سال‌های اخیر اصلاحات معلم‌ها آمدند تشخص پیدا کنند که دولت خاتمی با آنها فعال برخورد نکرد و بعد از خاتمی هم که سرکوب شد. کارگر آمد خودش را نو کند ولی کسی به آنها بها نداد، نه روشنفکری درون حاکمیت و نه روشنفکری بیرون از حاکمیت. روستایی هم که کماکان بیرون از مدار بود و تشخص طبقاتی پیدا نشد. بنابراین، ضرورت تشخص طبقاتی، که دوره‌ی مصدق در اوج خودش بود، کاربست امروزین دارد.

اقدام دوسویه

وجه بعدی این است که رهبری و مردم باید مشترکاً به سمت هم قدم بردارند. باید هر دو با قدم‌هایی که بر می‌دارند به ایستگاه مشترك تاریخی برسند. دیگر گذشت دورانی که مردم بدوند و رهبری‌ها به جلو نیاید. رهبری‌ها مراجع سنگین‌وزنی باشند که مردم به سراغشان بروند. مصدق قدم برداشت، جلو آمد، قدم آهسته آمد. مردم قدم آهسته آمدند و با هم به سرفصل مشترکی رسیدند.

پیوند دولت ـ ملت

پیوند دولت ـ ملت برای اولین بار در زمان مصدق رقم خورد، که ما الان فاقد آن هستیم. بحث هم فقط درباره‌ی دولت مسقر و دولت احمدی‌نژاد نیست. بحث این است که اگر قرار است تحول و توسعه‌ای در ایران راه بیفتد، باید به هر دو نهاد دولت و ملت بها داده شود. اگر دولت ملی با مردم ملی پیوند بخورد، امکان تحول و توسعه وجود دارد. این اتفاق زمان مصدق افتاد. مرحوم مهندس بازرگان خاطره‌ای نقل می‌کند که کاملاً نشان می‌دهد زمان مصدق چه اتفاق افتاد و دیگر چندان نیازی به بدیهه‌سرایی نیست. بازرگان تعریف می‌کند: «در ایام مأموریت نفت به تهران آمده بودم. در باشگاه دانشگاه جشنی بود.» بازرگان در هیئت خلع ید بود که به جنوب رفته بودند. «به مدیر کل اداره‌ی دفع آفات که استاد دانشگاهم بود برخورده، تبریک گفتم که به طوری که در روزنامه‌ها می‌نویسند امسال موفق شدید با آنکه سطح آلوده شده به ملخ چهار برابر سال قبل بود، با بودجه‌ای معادل یک سوم آن سال دفع آفات کنید. ایشان تشکر کرد و گفت می‌دانید علت آن چیست؟ علتش در این است که مردم این دفعه با مأموران ما همکاری داشتند. همه جا به استقبال آمده، سم و وسایل می‌گرفتند و خودشان می‌بردند و می‌پاشیدند. اما سابق یا فرار می‌کردند یا موادی را که تحویلشان می‌دادیم به ترتیبی از بین می‌بردند. علت موفقیت بزرگ ما همکاری ملت با دولت است.» امروز این خلأ بسیار بسیار قابل لمس است. ملت یک طرف است و هیچ کاری به نهاد دولت و دولت مستقر ندارد. ضروری است که پیوند دولت ـ ملت برقرار شود. البته طبیعتاً با دولت فعلی امکان برقراری ارتباط نیست. دولتی که یک وجهش پوپولیستی و پخش تراول است، وجه دیگرش این است که اصلاً مردم را داخل آدم حساب نمی‌کند، دولتی که یک‌شبه سازمان برنامه را می‌بندد، مرکز آمار را به اداره تبدیل می‌کند، بانک مرکزی را از حیز انتفاع می‌اندازد، می‌خواهد رئیس فدراسیون فوتبال بکارد و خلاصه دولتی است که اصلاً به ساز و کارهای دموکراتیک و رأی و نظر مردم اعتنایی ندارد. اما به هر حال ضروری است که پیوند بین نهاد دولت و نهاد ملت برقرار شود.

اقتصاد دورانی

وجه دیگر اقتصاد دورانی است. جنگل با خودش اقتصادی دورانی نصفه و نیمه‌ای آورد. ولی دولت مصدق با خودش اقتصاد دورانی کامل آورد. همه حس کردند در تحول

اقتصادی ـ اجتماعی شریک هستند و زندگی همه هم تحول پیدا کرد. کارگران بیمه شدند. حقوق معلمان افزایش یافت، برایش خانه‌ی ارزان‌قیمت تهیه شد و سر کلاس و بیرون از کلاس تشخص پیدا کرد. دهقانان دیگر بهره‌ی مالکانه نمی‌دادند، در ساخت و ساز دهشان مشارکت پیدا کردند و بدین طریق تشخص پیدا کرد. خلاصه آنکه اقتصاد دورانی با خودش معیشت دورانی و تشخص اجتماعی آورد، چیزی که الان غایب است و دوران اصلاحات هم غایب بود.

سرایت جغرافیایی

وجه دیگر شرایط جغرافیایی است؛ اینکه جنبش بتواند مسری شود. جنبش‌هایی که اخیراً در ذهن ما هستند نتوانستند این امکان را برای خودشان فراهم کنند.

ساختار، نه ماکت

در این قسمت باید تازیانه‌ای تاریخی دست گرفت و بر نهضت ملی و تشکیلات جبهه‌ی ملی و شخص دکتر مصدق وارد کرد. اینجا اوج کم‌کاری و بی‌اعتنایی به لوازم حرکت بود. نهضت ملی و تشکیلات جبهه‌ی ملی نشان داد که ساختار مهم است نه ماکت. احزابی که الان وجو دارند مانند جبهه‌ی ملی آن زمان هستند که ماکت دارند، ولی درونشان خالی است و محتوا ندارند. بیرونشان آجر سه سانتی است، داخلشان می‌روی گلیم نمی‌بینی روی آن بنشینی. هیچ آموزش، کادرسازی، جزوه، CD و ملاتی وجود ندارد. جبهه‌ی ملی یك ماکت بود نه ساختار. بخش کارای جبهه‌ی ملی هم ساختارهای واقعا موجود اجتماعی بودند. شاخه‌ی بازار، شاخه‌ی محلات، شاخه‌ی دانشجویان ربطی به جبهه‌ی ملی نداشتند، نهادها یا ساختارهای واقعاً موجود شاخه‌های اجتماعی بودند که جبهه‌ی ملی در دورانی به اعتباری از آنها استفاده کرد. خودش نه چیزی آورد و نه ساختاری تشکیل داد. نه خود مصدق ساختار تشکیلاتی آورد، نه نوزده نفر بنیان‌گذار جبهه‌ی ملی و نه بقیه‌ی احزاب جبهه‌ی ملی.

سازمان، نه اداره

[باید توجه داشت که] تشکیلات نوعی سازمان است، اداره نیست. همه‌ی کسانی که به جبهه ملی پیوستند انتظار داشتند شغل دولتی پیدا کنند. به حزب ایران کارگزینی دولت مصدق می‌گفتند. اعضای سطوح برتر حزب ایران می‌خواستند وزیر یا معاون وزیر شوند و اعضای رده‌ی پایین می‌خواستند کارمند دولت شوند. تلقی‌شان از

تشکیلات، تلقی اداری بود نه تلقی سازمانی. مصدق جمله‌ی جالبی دارد. در خاطرات و تأملاتش می‌گوید: «احزاب چپ هر موقع می‌خواستند توانایی استفاده از آخرین افراد خود را داشتند ولی احزاب ملی چون تشکیلات منسجمی نداشتند از این استفاده محروم بودند.» مصدق در نامه‌اش به مهندس بازرگان افسوس خورد از اینکه چرا خودش و جبهه‌ی ملی به کار ایدئولوژی بها ندادند و به بازرگان تبریك می‌گوید که در دهه‌ی ۱۳۳۰ و ۱۳۴۰ بها دادند و برای خودشان دستگاه ایدئولوژیک درست کردند. دکتر مصدق یک بار قبل از کودتا و یک بار هم بعد از کودتا افسوس تشکیلاتی خورد.

تخصیص و حل مسئله، نه سخنرانی

وجه بعدی اینکه اهل تخصیص نبودند. مسعود حجازی[1] از تشکیلاتی‌ترین‌های دانشجویان دهه‌ی ۱۳۲۰ و ۱۳۳۰ بود؛ به طوری که به او و پیرامونیانش باندی‌ها می‌گفتند. مسعود حجازی در خاطراتش می‌گوید: «همه‌ی کسانی که به جبهه‌ی ملی پیوستند انتظار منفعت شخصی داشتند و تلقی تشکیلاتی نداشتند و اهل تخصیص هم نبودند. بیشتر مرد جلسه بودند تا مرد تشکیلات.» در ایران همه اهل جلسه و گفت و گو و گپ سیاسی هستند اما اینکه کسی پای تشکیلات بایستد، پاچه‌ی شلوار بالا بزند، گل لقد کند، آستین بالا بزند، پیرهنش جوهری شود و دستش زمخت شود در ایران کم است. کار تشکیلاتی یعنی تمیارداری. کسی که پای کار تشکیلاتی می‌آید کار می‌خواهد، عاشق می‌شود، زندان می‌رود، وکیل می‌خواهد و ... نمی‌شود که رهبری هر وقت بخواهد و سوت بزند همه به خط شوند، ولی به هیچ چیز کسی که به تشکیلات پیوسته فکر نکند. این اتفاق در دوران اصلاحات، هم در درون دانشگاه و هم در بیرون دانشگاه، افتاد. آن وقت هم همین‌طور بود. خاطرات آقای مسعود حجازی از این نظر مهم است که نشان می‌دهد کسانی که داعیه‌ی تشکیلاتی داشتند اهل تخصیص نبودند. این در حالی بود که جبهه‌ی ملی در گازانبر تشکیلاتی چپ توده‌ای و راست ارتجاعی

---

۱. مسعود حجازی. (۱۳۰۸-۱۳۸۳). بنیان‌گذار سازمان دانشجویان و جوانان مبارز وابسته به جبهه‌ی ملی ایران. رویدادها و داوری، خاطرات مسعود حجازی، حجازی، مسعود، تهران، نیلوفر، ۱۳۷۵؛ توطئه ی قتل دکتر مصدق ۱۹ اسفند ۱۳۳۱، حجازی، مسعود، تهران، نشر مرسا، ۱۳۷۸.

قرار داشت. هر دو اهرم گازانبر تشکیلاتی بودند. حزب توده به غایت تشکیلاتی بود. جریان درباری که به آمریکا پیوند خورد و کرمیت روزولت به ایران آمد و کودتا را هم تشکیل داد تشکیلاتی بود. کاشانی و شعبان تشکیلات داشتند. روسپی‌ها را هم توانستند سازمان‌دهی کنند. همه تشکیلاتی بودند. اما نیروی ملی نتوانست سازمان یابد. این خیلی خیلی مهم بود. نازل‌ترین طبقات اجتماعی ایران صاحب تشکیلات بودند، غیر از مصدق و جبهه‌ی ملی ایران. مهندس سحابی از مهندس بازرگان در زندان نقل می‌کنند که مهندس بازرگان می‌گفت کودتا موهبتی برای جبهه ملی ایران بود. اگر کودتا نبود، خودش منحل می‌شد؛ به این دلیل که خودش اهل تخصیص نبود، مردان جلسه و سخنرانی بودند. همه‌ی اعضای جبهه‌ی ملی ناطق و نویسنده بودند. اگر قرار باشد همه سخنرانی کنند و مقاله بنویسند، پس چه کسی کار جهان را کند؟ اگر خدا می‌خواست، با توان شگرفش می‌نشست و تمام‌وقت مقاله می‌نوشت. دو آیه هست که می‌گوید اگر همه‌ی درختان قلم می‌شدند و همه‌ی دریاها مرکب، باز گفتار ما قلم و جوهر کم می‌آورد.[1] ولی آیا با سخنرانی کردن، نوشتن، مقاله‌نویسی، مدام مشت روی میز کوبیدن و هیجان ایجاد کردن جهان ساخته می‌شود؟ انسان ساخته می‌شود؟ مردان و زنان دوران‌ساز هم این‌گونه‌اند که «حداقل کلام، حداکثر کار».

بازسازی ـ نوسازی اندیشه

تمام وجوه ذکر شده در جبهه‌ی ملی بود به اضافه‌ی اینکه بازسازی و نوسازی اندیشه درون جبهه‌ی ملی و نهضت ملی شکل نگرفت. فقط خلیل ملکی بود که در جبهه‌ی ملی کار تئوریک می‌کرد. ایشان هم در نهاد جبهه‌ی ملی ایران نبود؛ از حزب توده جدا شده بود و بعد حزب زحمتکشان را درست کرده بود. از احزاب درون تشکیلات جبهه‌ی ملی بود. از امثال حزب ایران و مردم و ایران و اینها نبود. نهضت ملی و جبهه‌ی ملی اهمال ویژه‌ای کردند. شخص مرحوم دکتر مصدق هم در این اهمال مشارکت داشت.

---

۱. از جمله آیه‌ی ۲۷ سوره‌ی لقمان: «وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» (و اگر آنچه درخت در زمین است قلم باشد و دریا را هفت دریای دیگر به یاری آید، سخنان خدا پایان نپذیرد. قطعاً خداست که شکست‌ناپذیر حکیم است./ ترجمه‌ی فولادوند)

شاهدان تاریخی می‌گویند ۳۰ تیر ۱۳۳۲ (اولین سالگرد ۳۰ تیر) تظاهرات بود. تظاهرات حزب توده کل تهران را پر کرد، تظاهرات جبهه‌ی ملی یك دهم حزب توده هم نبود. به همین علل بود مردمی که در تظاهرات ضدکودتای ۲۵ مرداد شرکت کردند در ۲۸ مرداد دچار رخوت شدند. اگر در کار تشکیلاتی تشکیلات، اراده و ایمان ایدئولوژیك وجود داشت این اتفاق نمی‌افتاد. آخرالامر گروهان هفتاد هشتاد نفره‌ای تحت امر آقای فشارکی یا همان تیمسار مهران مانده بودند. حدود چهارده نفر از آنها شهید شدند. بخشی از آنها با دستور آقای مهران رفتند. حتی سرهنگ ممتاز ساعت سه و چهار بعد از ظهر رفت. یك تیمسار مهران مانده بود و دو گروهبان کادر که با لوطی‌گری پای مصدق ایستادند. سه نفر تا ساعت هشت شب در خانه‌ی مخروبه‌ی دکتر مصدق ایستادند. خود آقای مهران می‌گوید ما حالت تدافعی داشتیم. آیا نمی‌شد نهضت ملی با امکاناتی که داشت حالت تهاجمی بگیرد مقابل خطر کودتا؟

تمییز تاریخی

حفظ سرمایه

بخش آخر تمییز تاریخی است که تشخیص تاریخی نیروهاست. در این حوزه حزب توده با آن امکانات، ظرفیت، ایمان و توان تشکیلاتی‌ای که بدنه‌اش داشت نهایتاً تمییز تاریخی نداد و پرت سرمایه کرد. در ایران الی ماشاءالله پرت سرمایه تکرار و قاعده شد. در مشروطه و جنگل پرت سرمایه‌ی انسانی و امکانات داشتیم. این اتفاق در نهضت ملی هم افتاد. حزب توده در قطعنامه‌ی چهارمین پلنوم کمیته‌ی مرکزی خارج از کشور، پس از کودتا و هرز امکانات، شروع به مدیحه‌سرایی می‌کند. «عدم شناخت بورژوازی ملی ایران، درك نکردن ماهیت آن و عدم تشخیص خصلت ضدامپریالیستی جبهه‌ی ملی سبب شد که حزب ما مرتکب اشتباهات سیاسی مهمی گردید و با آنکه از ابتدای تأسیس خود در بیدار کردن و متشکل کردن توده‌ی مردم و نیروهای ضداستعمار کشور و آموختن شیوه‌های مبارزه نقش مهم و مؤثری ایفا نموده بود. در این دوره عملاً ابتکار سیاسی در مبارزه با استعمار را از دست داد. سمت‌گیری غلط درباره‌ی ملی شدن صنایع نفت و خط مشی نادرست درمورد جبهه‌ی ملی و حکومت دکتر مصدق، مهم‌ترین اشتباه سیاسی حزب ما در جریان‌های سال‌های قبل از کودتای ۲۸ مرداد

است.» این انتقادات و اعترافات دیگر بعد از واقع شدن زیر فشار افکار عمومی داخل و خارج بود. نه آبی برای مردم و نه نانی برای جامعه‌ی ایران می‌شد. بنابراین، حفظ سرمایه به دنبال تمییز تاریخی خیلی مهم است. الان هم خیلی نیاز به تمییز تاریخی و به دنبال آن حفظ سرمایه، نه پرت سرمایه، داریم.

منش مبارزاتی

مبارزه منهای اخلاق در مشروطه، جنگل و نهضت ملی خود را نشان داد. مبارزه برای نفس مبارزه، مبارزه به صورت وظیفه‌ای حرفه‌ای و مبارزه منهای اخلاق مفت گران است. بهتر است جریاناتی که پای‌بند به منش و اخلاق نیستند اصلاً نیایند. آمدنشان فاجعه ایجاد می‌کند. در دوران مشروطه و جنگل فاجعه ایجاد کرد. دوران نهضت ملی هم فاجعه‌ای ملی ایجاد کرد. در همین دوران هم فاجعه ایجاد کرد. مبارزه‌ی سیاسی ـ اجتماعی منهای منش مفت گران است، هم برای مردم و هم برای مجموعه‌ی کسانی که داعیه‌ی مبارزه دارند.

آمادگی مواجهه

جبهه ملی و شخص دکتر مصدق رهبران دوران و شرایط دموکراتیك بودند. آمادگی مواجهه با شرایط جدید را نداشتند. نتوانستند دوزیست شوند. رهبری دوزیست رهبری جدی است. از بهار سال ۱۳۳۲ بوی کودتا می‌آمد. تحرکی وجود داشت، اشرف و روزولت به ایران آمدند، تانك‌ها جا به جا می‌شدند، لانه‌هایی در تحرک بودند. مصدق و جبهه‌ی پیرامون این فرصت را دادند که اینها خودشان را جمع و جور کنند، سازمان‌دهی کنند. حتی بعد از دستگیری نصیری در ۲۵ مردادف باز توانستند خودشان را سامان دهند. مصدق و رهبران جبهه‌ی ملی رهبران شرایط دموکراتیك بودند. شخصیتی نبودند که بتوانند در دوران فشار و تنگنا بحران را مدیریت کنند.

این بحث امشب ما بود. خیلی طول کشید. من معذرت می‌خواهم. بعد از ده دقیقه خدمتتان هستیم. خسته نباشید.

پرسش و پاسخ

پرسش: من ابتدا انتقادی از شما داشتم. به نظر می‌رسد شما در موارد نه چندان کمی مشی‌ها را با هم خلط می‌کنید. برای مثال در ارزیابی مشی مصدق می‌گویید اشکال کار او این بود که مشی تشکیلاتی نداشت. خب مصدق از اساس اندیشه‌ی تشکیلاتی نداشت. اصلاً این‌طور فکر نمی‌کرد. می‌شود گفت مبنای اندیشه‌ی او اصلاح‌طلبانه و او به نوعی پایه‌گذار اصلاحات در ایران بود. زمانی هست که جریانی به این فکر می‌کند که چطور کاری را یک ساله یا دو ساله انجام دهد، خب این جریانات نیاز به‌اندیشه‌ی تشکیلاتی دارند. ولی زمانی هم هست که بعضی از جریانات یا افراد برای حرکتشان افق دید پنجاه شصت ساله دارند. به عنوان مثال درباره‌ی شخص مصدق به نظرم می‌رسد او در پنجاه سالگی‌اش حرفی زده است که الان نتیجه‌اش روشن شده است و تازه الان ما داریم آن را می‌فهمیم. تازه داریم می‌فهمیم بعضی صحبت‌های مرحوم مصدق فوق‌العاده درست بوده است. در حالی که درباره‌ی مجاهدین که مشی تشکیلاتی داشتند تازه الان می‌فهمیم چه کارهایی‌شان چقدر غلط بوده است. نظر من این است که نمی‌شود همه‌ی افراد و طیف‌ها را با یک فکر بررسی کرد. در حالی که فکر می‌کنم شما یک طرز فکر را در ذهنتان مسلم گرفته‌اید و صد درصد پذیرفته‌اید، بعد می‌خواهید همه‌ی حرکت‌های دیگران را از همان زاویه ببینید. به گمان بنده در این طرز نگاه ایرادات زیادی پیش می‌آید. من حتی به نظرم می‌رسد هرچه ایام بیشتر می‌گذرد، به خصوص این یکی دو سال اخیر، مصدق خیلی نوتر می‌شود. آدم در خیلی نقاط نگاه‌های مرحوم مصدق را می‌بیند. به نظر من کارهای ایشان خیلی ارزشمند بوده است. سری مقالاتی در روزنامه‌ی شرق منتشر می‌شد که موضوعش گفتگو میان آقای باقی با نوه‌ی آیت الله کاشانی بود. در یکی از مقالات آقای کاشانی می‌گوید مصدق علیه خودش کودتا کرد. شاید ایشان خواسته است از منظر خودش مچ مصدق را گرفته باشد، ولی من فکر می‌کنم اگر بخواهیم از این دید به منش آقای مصدق نگاه کنیم، به نظرمان می‌رسد که این حرف درست بوده است. به نظر می‌رسد آقای مصدق راهی جز تن‌دادن به کودتا نداشت. داشت کودتا می‌شد، ولی او نشست و به مردم

نگاه کرد. من فکر می‌کنم مرحوم دکتر مصدق سیری را شروع کرد که هرچه می‌گذرد ابعادی از آن سیر روشن می‌شود. به عنوان مثال، مرحوم بازرگان در این سطح نبودند. امروز که بعضی مواضع ایشان را می‌خوانیم به نظر می‌رسد دیگر کهنه شده‌اند و دست کم برخی از مواضع ایشان به درد امروز ما نمی‌خورد. ولی من فکر می‌کنم مشی اصلاح‌طلبانه در مقابل مشی انقلاب‌گرایانه کاربرد بیشتری دارد و ما نباید اینها را با هم خلط کنیم. ببخشید.

پاسخ: خواهش می‌کنم. خیلی ممنون. درباره‌ی انتقادی که فرمودید باید بگویم اگر ما بخواهیم همه‌ی شخصیت‌های تاریخی را با چارچوب فکری خودمان محک بزنیم، بله، اشتباه است. ولی ما سعی کرده‌ایم عملاً این‌طور نباشیم. ما برای محک زدن تیپ‌های مختلف فکری مبارزاتی چند شاخص داریم، مانند شاخص تئوریک و شاخص تشکیلاتی. مصدق در چارچوب خودش نقد می‌شود. مشی پارلمانتاریستی داشته است. پارلمانتاریستی بود که دولت مرد می‌شود، به قول شما اصلاح‌طلب هم است. برای خودش تئوری تشکیلاتی و سیاسی و مبارزاتی هم دارد. اکنون می‌توانیم او را از این منظر و در چارچوبی که خودش داشته است نقد کنیم. ما که مصدق را از منظر مشی چریکی یا گفتمان انقلابی نقد نکردیم. همان‌طور که مصدق نمی‌توانست اسلحه دست بگیرد، حنیف‌نژاد هم نمی‌توانست با تفکری که داشت نماینده‌ی مجلس می‌شد. مگر اینکه ایران شرایطی باز داشت و او هم پارلمانتاریست می‌شد. بنابراین، هر کسی سر جای خودش دیده می‌شود و سر جای خودش، با مشی خودش، با گفتمان خودش قابل نقد است. دکتر مصدق کسی بود که جنبش اجتماعی به وجود آورد. شما وقتی فراخوان می‌دهی، مردم را بسیج می‌کنی، جنبش اجتماعی به وجود می‌آوری، باید به سازمان‌دهی‌شان هم فکر کنی. اینکه شما می‌گویید مصدق خودش کاری کرد که کودتا دست بدهد یا کودتا حتماً باید صورت می‌گرفت اصلاً مطابق داده‌های تاریخی نیست. خود مصدق هم تا آخرین لحظه اقدامات نصفه و نیمه‌ای برای کنترل وضعیت کرد. دستور دستگیری نصیری را خود مصدق داد. نصیری رفت عزل مصدق را ابلاغ کند، همان جا او را دستگیر کردند. اگر مصدق می‌خواست کودتا شود، طبیعتاً نباید نصیری را دستگیر می‌کرد. چراکه نصیری با جیپ ارتشی آمده بود مصدق را ببرد. بنابراین، خود مصدق نمی‌خواست کودتا شود. تا لحظات آخر و ساعت چهار و پنج بعد از ظهر هم

در خانه‌اش مقاوت کرد. بنابراین، آنچه گفته شد به مصدق وارد است. کسی که همه را بسیج کرده و جنبش اجتماعی راه‌انداخته باید تا آخرین لحظه حمایت و حفاظت می‌کرد از مجموع کسانی که دعوتشان کرده است و دستاوردهایی که تا آن زمان تحقق پیدا کرده است. مصدق این حفاظت را نکرد. بسیار سست و سهل گرفت. مصدق جاهایی پیچیده عمل کرد. مثل زمانی که از روی تاکتیک به او پیشنهاد نخست‌وزیری کردند. او هم بنا بر مقتضیات استراتژیک این پیشنهاد را گرفت. ارتجاع فکر نمی‌کرد مصدق نخست‌وزیری را بپذیرد. پیچیدگی‌هایی داشت، اما سر بزنگاه‌های آخر پیچیدگی نداشت. لذا امپریالیسم آمریکایی و انگلیسی هم دست به کار شدند. کودتا محصول آمریکا و انگلیس و ارتجاع بود. آمریکایی بود به این دلیل که کرمیت روزولت آمد ده روز در ایران مستقر شد و هر آنچه را لازم بود انجام داد. ده هزار دلار بین شعبان و فواحش و ... پخش کرد و همه را سازمان‌دهی کرد. اینها در زمان دولت مصدق اتفاق افتاد. آیا دولت نباید شاخک اطلاعاتی داشته باشد؟ نباید متوجه رفت و آمد روزولت شود؟ متوجه ورود پنهانی اشرف نشود؟ روزهای آخر، قبل از ۲۵ مرداد در پادگان‌ها تحرک نظامی در حال صورت گرفتن بود. جا به جا شدن تانک، نشان دهنده‌ی پوز تهاجمی است. وقتی گروهان‌های زرهی در شهرستان‌ها جا به جا می‌شوند و برخی‌شان سمت تهران می‌آیند، آیا رئیس دولت یا وزیر دفاع یا دیگر دولت مردانش نباید حساسیت نشان دهند؟ بالاخره پیام این اتفاقات مشخص است. هدف هر تحرکی روشن است. هیچ اتفاقی نیفتاد. آخرالامر هم گروهانی هفتاد هشتاد نفره مسئول حفاظت از خانه‌ی مصدق شد در حالی که کل جنبش نیاز به حفاظت داشت. وزیر دفاعی که مصدق سر کار گذاشته بود بسیار بسیار مسئله‌دار بود. بنابر آنچه نقل می‌کنند، خود سرهنگ ممتاز فرد بسیار بسیار شریفی بوده است ولی تیپ ممتاز، که مسئول خانه‌ی مصدق بوده است، تیپ اصلی کودتا بوده است. این خیلی مهم است. مصدق به سرهنگ دفتری، که از اقوام مصدق و مورد اعتماد او بود، حکم داد در صورتی که دفتری از عوامل اصلی کودتا بود. مصدق سادگی کرد. بعد از کودتا، دفتری، به پاس مشارکتش در کودتا، رئیس سازمان تربیت بدنی و بعد هم رئیس فدراسیون کشتی شد. کانون افسران بازنشسته محل تجمع همه‌ی افسران دزد، زن‌باره، پلید و خشنی بود که مصدق بعد از ۳۰ تیر آنها را از ارتش تصفیه کرده بود. کانون افسران بازنشسته تابلو و دفتر داشت. رفت و آمد داشت و

کار تشکیلاتی می‌کرد و کسی هم به آنها کاری نداشت. این اخلاقیات لیبرالیسم محض می‌شود. نمی‌شود رهبری که جنبشی را سامان داده، مردمی را در حد توان خودش بیدار کرده، بسیج کرده، انگلیس را بیرون کرده، ساز و کار دفاعی جدی به وجود نیاورد. هر فردی را باید در مشی خودش نقد کرد ولی این انتقادات به همان مشی مصدق وارد است. کمی جلوتر می‌آییم. آقای خمینی نه چریک بود، نه آن مبارزه را قبول داشت و نه پارلمانتاریست بود. بعد از خرداد ۱۳۴۲ هم به درستی با شخص شاه و رژیم شاه به آنتاگونیسم رسید. ولی مشی‌اش مشی مبارزه‌ی توده‌ای علیه استبداد سلطنتی بود. با این اوصاف، هر انتقادی می‌خواهیم به آقای خمینی کنیم باید در مشی خودش و روش و منش خودش او را ببینی. ما که از مصدق و خمینی و سید محمد طباطبایی و بچه‌های جنبش مسلحانه انتظارات واحدی نداشتیم. نگفتیم چرا مصدق در دوران گفتمان اصلاحی انقلاب راه نینداخت، چرا سلطنت را بر نینداخت تا جمهوری برقرار کند. اگر اینچنین انتقاداتی وارد شود، کاملاً حق با شماست. درباره‌ی مصدق هم باید گفت سنت پارلمانی و فراخوان ملی‌اش مثبت بود، تئوری‌دار بودنش مثبت بود، دلادلی پیش بردن توسعه‌ی سیاسی و اقتصادی‌اش مثبت بود، در مجموع مثبت‌های بسیاری داشت. ولی خب منفی‌هایی هم داشت. از جمله اینکه سازمان‌دهی را جدی نگرفت. لازم هم نبود خودش سازمان‌ده جدی باشد. این انتظار هم بیهوده است که فکر کنیم فردی هم ایدئولوگ است، هم طراح است، هم استراتژیست است و ... . اصلاً چنین چیزی شدنی نیست. ولی بالاخره جور کردن تیم مهم است. مصدق به وجه ژورنالیست بها داد، فاطمی و کی استوان بودند، خود روزنامه‌ی شاهد بود پیش از اینکه بقایی برانداز مصدق شود، خلاصه آنکه مدار ژورنالیست مدار کاملی بود. به‌اندازه‌ی کافی سخنران و مبلغ هم داشت. ولی لازم بود مصدق کسانی را از کابینه و پیرامونش منفک کند و پای تشکیلات جبهه‌ی ملی بایستاند. جبهه‌ی ملی فقط جلسه برگزار می‌کرد. در جبهه‌ی ملی از این خبرها نبود که کار آموزشی صورت بگیرد، کار تشکیلاتی انجام شود، خبر حزبی بیاید و ... . جبهه‌ی ملی با پول بازار و توان سازمان‌دهی بازار و محلات و دانشجویان جاهایی شاخک زد ولی خودش کاری نکرد، خودش سازمان و تشکیلاتی به هم نزد. همه‌ی سران جبهه‌ی ملی اعضای کابینه هم بودند. مرد هزار زن که نمی‌شود! فردی مرد تشکیلات است، فردی مرد کابینه است، فردی مرد میدان ژورنالیسم است.

افراد باید توانشان را توزیع می‌کردند. این اتفاق در دوران اصلاحات هم افتاد. همه‌ی نیروها در مدار ژورنالیسم لانه کردند، به جای اینکه حزبی درست کنند، صنفی سازمان دهند، پاتوقی به وجود بیاورند. خود آقای خاتمی دفتر ندارد در آن مستقر شود، سید حسن خمینی به او دفتر داده است. در حد دفتر داشتن هم نهاد به وجود نیاوردند. زمان مصدق هم همین‌طور بود. بالاخره فردی که فراخوان می‌دهد مسئولیت دارد. شما من را صدا بزنید بگویید بیا برویم با هم کسب راه بیندازیم. شما در قبال من، که مرا وارد کار کرده ای، مسئولیت دارید. وقتی کسی بیاید در اِشل ملی فراخوان بدهد مسئولیتش بسیار بیشتر است. انتقاد به مصدق تشکیلاتی است و اینکه پیچیدگی‌اش در ماه‌های آخر به کار گرفته نشد و بسیار ساده بر خورد می‌کرد. با آمریکا ساده برخورد کرد. با لانه‌های انگلیس، مثل کانون بازنشستگان، ساده برخورد کرد، با طبقه‌ی شکل یافته‌ی لومپن اجتماعی ساده برخورد کرد. لومپن‌ها سازمان داشتند. طیب سازمانی داشت متشکل از قمارخانه، شیره‌کش‌خانه، میدان، خیلی پیرامون و نوچه‌های نوخواسته داشت. رمضان یخی و شعبان هم لومپن‌های طیف دار بودند. خیلی به اینها کم بها داد. همین‌ها ناگهان سازمان درست کردند و سازمان ارتجاعی کودتا را سامان دادند. از این رو، انتقاداتی جدی به مصدق در حوزه‌ی پیچیدگی نداشتن، توزیع نکردن امکانات پیرامون و همه‌ی مردان سخنران را گرد خود آوردن و بها ندادن به تشکیلات وارد است. بخشی از انتقادات خلیل ملکی کیفی است. اینکه می‌گوید در دوران بحران استراتژی و تشکیلات نداشتیم انتقادات جدی کیفی است. منتهی همان‌طور که شما عنوان کردید، از مجموع رهبرانی که می‌شناسیم مصدق رهبر فرادورانی است. به این مفهوم که هرچه جلوتر می‌رویم جدی تر می‌توانیم مشی، پرنسیپ‌ها و نبوغ او را کشف کنیم، ضمن اینکه به او انتقاد هم داریم، مدحش هم نمی‌کنیم و نمی‌خواهیم از او مقدس تاریخی بسازیم. می‌خواهیم او را کاربردی کنیم. برای این منظور باید نقاط ضعفش را بشناسیم و روش و منشش را بررسی کنیم.

پرسش: فرمودید که دوران نهضت ملی ایدئولوژیک نبوده است. این در حالی است که همه‌ی تلاش مصدق این بود که به هیچ یک از ایدئولوژی‌های سرمایه‌داری و کمونیستی نپیوندد. به نظر می‌رسد خود همین کار هم نیاز به ایدئولوژی دارد. اگر

هم آن دوران چنین بوده است که همه‌ی دنیا تلاش می کردند در یکی از این دو کمپ باشند یا کمپ وسط داشته باشند، پس گریزی نبوده است از وجود ایدئولوژی مقاومتی که تولید و پذیرفته شده باشد. این فضا با فضایی که فرمودید در دوران نهضت ملی فضای جهانی ایدئولوژیک نبود در ذهنم متناقض شده‌اند. سؤال دیگر اینکه فرض کنیم بله، دوران جهانی ایدئولوژیک نبوده است، در این صورت این نقد که جبهه‌ی ملی چندان ایدئولوژی مدونی نداشت مبهم می‌شود.

پاسخ: هر دو نکته‌ای که گفتید خوب بود. دوران و گفتمان ایدئولوژیک ویژگی‌هایی دارد. فرد یا جریان دست‌اندرکار مبارزه از جهان‌بینی شروع می‌کند. از جهان‌بینی دستگاه فکری خودش را استخراج می‌کند که ایدئولوژی‌اش می‌شود. از دل دستگاه فکری و ایدئولوژی‌اش تضاد اصلی و فرعی پیدا می‌کند. مشی متناسب با آن ایدئولوژی سازمان‌دهی می‌کند. می‌خواهد روی طبقه بایستد، جهت‌گیری طبقاتی دارد، آرمانش آرمان ایدئولوژی طبقاتی است و دغدغه‌ی بسیج همه‌ی توده، طبق ادبیات آن روز همه‌ی خلق، را ندارد. مبارزه‌ی ملی ویژگی‌های دیگری دارد. چندان دستگاه نمی‌خواهد. سدار سنگور در سنگال، قوام نکرومه در غنا، مصدق در ایران، گاندی در هند، سوکارنو در اندونزی و ناصر در مصر همگی رهبران ملی بودند. هیچ‌کدام تیپ‌های ایدئولوگ نبودند. ولی کاسترو، چه‌گورا، هوشی‌مین، بن بلا و دیگر رهبران جنبش الجزایر، همه ایدئولوگ بودند. یعنی ایدئولوژیک می‌اندیشند. انقلاب الجزایر، دفاع ویتنامی‌ها، انقلاب چین همه ایدئولوژیک بودند. به عنوان مثال، مائو تبیین جهان می‌کند، چند اصل تضاد مائو به اصول دیالکتیک خام تبصره می‌زند، کامشان می‌کند، خلاصه آنکه فردی ایدئولوژیک بود. تئوری تشکیلاتی داشت. ابتدا می‌خواست روی طبقه‌ی دهقان بایستد. یعنی مبارزه، گفتمان، جهان‌بینی، دستگاه فکری، انتخاب طبقاتی، مبارزه‌ی سازمان‌یافته‌ی تا حدودی نخبه‌گرایانه ویژگی‌های دوران ایدئولوژیک است که در ایران هم آمد. ولی در مبارزه‌ی ملی انتخاب طبقاتی حضور چندانی ندارد. به عنوان نمونه، در غنا می‌خواستند همه‌ی ملت را بسیج کنند، علیه یونایتد فروت[1] که دهه‌هایی مزرعه‌های آنجا را می‌دوشید. این کار نیاز چندانی به تئوری ایدئولوژیک نداشت.

1 .united fruit

بنابراین، گفتمان تفاوت می‌کرد. البته مبارزه‌ی ملی هم ایدئولوژی خاص خودش را دارد. یعنی باید چند اصل داشته باشد که آن چند اصل همه‌ی ملت را پوشش دهد. تئوری‌ای به وجود بیاورد یا بازسازی کند که آن تئوری جنبه‌های تجربی، دورانی و ایدئولوژیک داشته باشد. بنابراین، تا حدودی دست‌یازی ایدئولوژیک دارد. اینجا ایدئولوژی چاشنی است. ولی در جنبش‌های تشکیلاتی ماده‌ی خورش است. سبزی قورمه سبزی و لپه‌ی قیمه و بادمجان مسما است. ناصر رگه‌هایی از گرایش ایدئولوژیک داشت. در همین حد که سازمان‌دهی اقتصاد مصر دنبال راه رشد غیرسرمایه‌داری رفت. سدار سنگور، سوکارنو و آلنده همه همین‌طور بودند که رگه‌هایی از چپ داشتند. ولی خب کوبایی‌ها و عبدالکریم قاسم در عراق[1] ایدئولوژی داشتند. عبدالکریم قاسم تا آمد دهقانان را بسیج و مسلط کرد، زمین را رادیکال تقسیم کرد. حزب بعث ایدئولوژی ناسیونالیسم ـ سوسیالیسم دارد. قذافی ایدئولوژی داشت. ولی دیگرانی که نامشان را بردیم ایدئولوژی نداشتند، دست یازی‌های به ایدئولوژی داشتند. مصدق هم در دوران بعدی انتقاد از خود نکرد. جمله‌اش را خطاب با بازرگان در جلسه‌ی گذشته خوانیدم. گفته است ما و جبهه‌ی ملی به کار ایدئولوژیک کم بها دادیم، به آن اعتنا نکردیم، از آن اهمال ورزیدیم. آن زمان هم می‌توانستند بر انگاره‌ی بورژوازی ملی کار کنند، آن را فراوری کنند، آن را به مبارزه‌ی ملی تبدیل کنند. پس به نظر خود مصدق هم خودش و جبهه‌ی ملی در حوزه‌ی ایدئولوژیک کم کاری کردند. شما ابتدای کار پاراگراف ایدئولوژیک یا تئوریک دارید. اگر آن پاراگراف ضمن کار نو و بازسازی و متناسب با شرایط پیش رو فرآوری نشود، تا همیشه دست‌مایه‌ی شما نمی‌ماند. کما اینکه آن پاراگراف اولیه فقط منجر به عالی‌نسب شد، منجر به جریان نشد. اگر جریان شده بود، رژیم شاه نمی‌توانست با کمپرادوریسم آن را حذف کند. همان یک نمونه‌ی عالی‌نسب هم ایزوله شد. دوره‌ی بعد کمپرادوریسم آمد و آن یک نمونه به پرنسیپ‌های خودش وفادار ماند. الان از هرکس سراغ نماینده‌ی بورژوازی ملی زمان مصدق را بگیرید، فقط می‌تواند آقای عالی‌نسب را نام ببرد. پس مصدق نتوانست برای انگاره‌اش جریان بسازد. اگر حزب ایران انگاره‌ی‌شان را فراوری ایدئولوژیک می‌کردند و آن را با با شعار

---

۱. عبدالکریم قاسم. (۱۹۱۴-۱۹۶۳). سرتیپ ناسیونالیست ارتش عراق.

ایدئولوژیک «کار ایرانی، فکر ایرانی، به دست ایرانی، برای ایرانی» ترکیب می‌کردند می‌توانستند جریانی شکل دهند. باید شعارشان را ترجمه می‌کردند. هر بندش را فربه و پرواربندی می‌شد. مگر تئوری‌های آن طرف آب چطور به وجود می‌آیند؟ آنها هم تئوری‌های محیرالعقولی که نیستند. آنها دوره به دوره تئوری هایشان را تیک می‌زنند. به عنوان مثال در اقتصاد غرب «دولت مداخله‌گر» به عنوان پاراگراف تئوریک اولیه آمد. نئوکلاسیک‌ها قبل از بحران ۱۹۲۹ دولت را نقد کردند که دولت نباید در اقتصاد دخالت کند. چرا که تعادل را به هم می‌زند و نمی‌گذار عرضه و تقاضا در پیچ خودشان به تعادل منطقی و واقعی و طبیعی برسند. ولی بحران ۱۹۲۹ که پیش آمد، به تئوری شان تبصره زدند. گفتند دولت در بحران باید مدیریت کند. دولت انگلیس و آمریکا وارد بحران شدند. این خیلی مهم بود. ۱۹۸۰ ریگان در آمریکا و تاچر در انگلیس بود. هر دو بر دولت مداخله گر پافشاری کردند. در این سیاست جدید، بعضی از کالاها را دولت باید تأمین کند، سیاست پولی ـ مالی را دولت باید تنظیم کند. بانک مرکزی‌شان جدی‌تر از بانک مرکزی دوران قبل شد. هم فدرال رزرو آمریکا و هم بانک مرکزی انگلستان خیلی جدی‌تر از گذشته بر سیاست‌های پولی و مالی ایستادند. الان هم به دولت کمتر مداخله‌گر رسیده‌اند. این نوع مداخله‌ی دولت دم به دم تبصره خورد. به این می‌گویند کار ایدئولوژیک مستمر. الان شما بخواهید در غرب نهاد دولت را به لحاظ ایدئولوژیک بررسی کنید، به مفصل‌های تحلیلی بر می‌خورید. دولت‌های ماقبل بحران ۱۹۲۹، دولت بحران ۱۹۲۹ و ... . خیلی مهم بود. در جنگ جهانی دوم انگلستان دو کابینه داشت، کابینه‌ی استوکس و کابینه‌ی چرچیل. یک کابینه فقط بر جنگ و سیاست خارجی و بیرون مرزهای ملی متمرکز بود. کابینه‌ی دیگر هم بر داخل و اقتصاد و دولت مداخله‌گر دوران جنگ متمرکز بود. آنها همیشه اتاق‌های فکر دارند، تبصره می‌زنند و دوره به دوره کار ایدئولوژیک نو می‌کنند. یکی از دوستان ما که در انگلیس درس خوانده بود و برگشته بود برایمان از حزب کارگر انگلیس تعریف می‌کرد. ما فکر می‌کنیم اینها لیبرال هستند و کار تشکیلاتی و کار ایدئولوژیک نمی‌کنند. ولی دوست ما می‌گفت اعضای حزب هر تابستان ده روز در برادفورد[1] جمع می‌شوند. هتل ده طبقه‌ای را در آن

1 .Bradford

منطقه اجاره می‌کنند. مرکزیت حزب در بالاترین طبقه است و سایر مراتب حزب به همین ترتیب در طبقات پایین‌تر مستقر می‌شوند. ده روز نظرها از پایین به بالا می‌رود، از بالا به پایین می‌آید. در زنگ تفریح‌ها هم که با اتوبوس به پیک‌نیک می‌روند با گوشی‌ها و هدفون‌هایی که دارند با هم تبادل فکر می‌کنند. پایان این ده روز مجموع این گفتگوها دو صفحه تئوریک ـ ایدئولوژیک خروجی می‌دهند. عامل اجرای آن دو صفحه ایدئولوژیک همین تونی بلر[1] می‌شود. دوست دیگری داشتیم که در دوران اصلاحات به آلمان رفته بود. چند جزوه از حزب دموکرات مسیحی آلمان با خودش آورده بود که همه‌ی آنها ایدئولوژیک بود. بخشی از جزوه‌ها به تبیین جهان پرداخته بود. ما فکر می‌کنیم آنها فقط می‌نشینند پوکر سیاسی می‌زنند. در حالی که اصلا این‌طور نیست. می‌نشینند کار می‌کنند. لذا حتی در دوران و گفتمان‌های غیرایدئولوژیک دست یازی‌های ایدئولوژیک باید داشت. مصدق این دست یازی‌ها را نداشت. انگاره‌ای داشت. ولی غیر از اینکه خودش در کوران بود، تیمی برای کار بر روی آن انگاره نگذاشت. در تشکیلات قرار نیست همه کس همه کار کنند. خدا هم همین را می‌گوید. آیه‌ی ۱۲۲ سوره‌ی توبه[2] به همین موضوع اشاره دارد. پیامبر می‌خواستند به یکی از غزوه‌ها بروند. فراخوان می‌دهد که همه به جنگ بیایند. چند نفر نمی‌آیند. پیامبر از آنها می‌پرسد چرا جنگ نمی‌آیید؟ می‌گویند ما می‌خواهیم کار فکری کنیم. پیامبر مخالفت می‌کند تا اینکه آیه می‌آید. خیلی مهم است. آیه‌ای بسیار تشکیلاتی و ایدئولوژیک هم است. در این آیه به پیغمبر گفته می‌شود اجباری نیست همه به جنگ بیایند. بگذار تعداد محدودی يَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ کنند، کار ایدئولوژیک کنند، که هم خودشان قوی شوند و هم آنان که از جنگ بر می‌گردند بتوانند از اینها آموزش ببینند. این خیلی مهم است. در

---

۱. آنتونی بلر. Anthony Blair. (۱۹۵۳ تا کنون). نخست‌وزیر وقت انگلستان.

۲. وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ. (و شایسته نیست مؤمنان همگی [برای جهاد] کوچ کنند پس چرا از هر فرقه ای از آنان دسته ای کوچ نمی کنند تا [دسته ای بمانند و] در دین آگاهی پیدا کنند و قوم خود را وقتی به سوی آنان بازگشتند بیم دهند باشد که آنان [از کیفر الهی] بترسند. سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۱۲۲، ترجمه‌ی فولادوند)

تشکیلات عده‌ای کار تئوریک می‌کنند، عده‌ای کار سازمان دهی می‌کنند. در تشکیلات جبهه‌ی ملی همه سخنران و نویسنده و ژورنالیست بودند. فرد وزیر بود، میتینگ می‌رفت، سرمقاله‌ی روزنامه هم می‌نوشت. کجای دیگر دنیا این چنین بود؟ مصدق باید تقسیم کار می‌کرد. بعضی از اعضای حزب ایران بودند، مثل آقای فریور و حسیبی، که جهان‌دیده بودند، پلی تکنیک فرانسه رفته بودند، می‌توانستند بر شعار چهاربنده‌ی «کار ایرانی، فکر ایرانی، به دست ایرانی، برای ایرانی» کار کنند، آن را فربه و به‌روز کنند. ولی در جبهه‌ی ملی این کارها نشد. در مبارزه‌ی ملی دست یازی ایدئولوژیک داریم. البته فرمایش شما هم درست است. مصدق نه در کمپ آمریکا رفت و نه در کمپ شوروی رفت و نه در کمپ ضدشوروی رفت. خب خیلی زمینه فراهم بود که مصدق مواضع ضدمارکسیستی ضدشوروی بگیرد، ولی نگرفت. خیلی خوب بود. با حزب توده هم برخورد چماقی نکرد. برخورد فکری کرد. اینکه فرد هیچ یک از کمپ‌های ایدئولوژیک را نپذیرد و وسط بایستد خودش حامل گزاره‌ای ایدئولوژیک است. به نظر من ناصر، سوکارنو و برخی افراد دیگر در پروراندن کمپ وسط بیشتر از مصدق از خودشان مساعی بروز دادند. البته خب مصدق در کوران بود، ولی آنها در دوران‌های آرامششان بود که تلاش‌هایی کردند. مصدق آرامش هم نداشت. ولی خب خودش کم کاری ایدئولوژیک هم کرد. این اعترافی بود که خودش در آن دوران کرد، حرفی نیست که ما الان با فاصله‌ای که گرفتیم بزنیم. اعتراف کرده است که در آن دوران من و جبهه‌ی ملی به کار ایدئولوژیک بها ندادیم. کار ایدئولوژیک هم از نظر مصدق طبیعتاً از جنس کارهای مجاهدین دهه‌ی ۱۳۴۰ نبود که بر قرآن و نهج‌البلاغه و بر انقلابات کار کنند. زمان مصدق که دوره‌ی این حرف‌ها نبود. منظور مصدق این است که همان ایدئولوژی مبارزه‌ی ملی را نتوانستند فراوری و غنی سازی کنند.

پرسش: برای من هنوز حل نشده است که کسی با عظمت مصدق و با آن تفکر و آن سطح از روشنفکری و روشن‌بینی نتواند کودتا را پیش‌بینی یا از آن پیش‌گیری کند و این‌گونه ضربه بخورد. چه تحلیلی می‌توان داشت که در آن فضا این حرکت عادی قلمداد شود؟

پاسخ: می‌شود این‌طور فکر کرد که تخصیص و توزیع صورت نگرفته است ولی واقعیت این است که نهضت ملی خیلی نیرو آزاد کرد. ولی خب رهبری، اعم از مصدق

و جبهه‌ی ملی، نتوانستند این نیروها را توزیع کنند. بالاخره در هم فراخوانی بخشی از نیروها فکری ـ ایدئولوژیک هستند، برخی سازمان‌ده هستند، بعضی‌ها مردم بسیج کن هستند، بعضی پول و امکانات می‌آورند. ولی این توزیع صورت نگرفت. همه‌ی توان جبهه‌ی ملی در دولت مصدق تجمیع شد. همه‌ی جبهه‌ی ملی‌ها و حزب ایرانی‌ها وزیر و معاون وزیر و نماینده‌ی مجلس بودند. نمی‌شود چند کار را با هم کرد. این تجربه را در دوران اصلاحات هم دیدیم. خیلی از تیپ‌های حزبی بودند که وزیر یا نماینده‌ی مجلس بودند. در انجمن صنفی مطبوعات هم بودند. سخنران هم بودند. میتینگ هم می‌خواستند بگذارند. کار تشکیلاتی نشد بکنند. در شماره‌ی صد روزنامه‌ی عصر ما انتقاد از خودی درج شده بود که خیلی مهم بود. فکر می‌کنم سال ۱۳۸۷ بود. نوشته بود بعد از اصلاحات همه‌ی مان وارد دولت شدیم و به کار فکری کم بها دادیم. در نتیجه موضع ایدئولوژیکمان ضعیف شد. همه جا همین‌طور است. باید تقسیم کاری صورت بگیرد. مصدق کسی بود که همه از او پذیرش و حرف شنوی داشتند، می‌توانست نیروها را توزیع بهینه کند. ولی این کار را نکرد. همه وارد حوزه‌ی حاد سیاسی شدند. حوزه‌ی تشکیلات، حوزه‌ی تئوریک و ایدئولوژیک، حوزه‌ی سازمان‌دهی و ربط اجتماعی ماند. ضربه هم از همین جا به جبهه‌ی ملی وارد شد. مصدق ضربه‌ی اخلاقی که نخورد، آبرویش که نرفت، مشکل شخصیتی که پیدا نکرد. خیلی‌ها مصدق را زیر میکروسکوپ بردند و نتوانستند از او چیزی بیرون بیاورند. تئوری، شخصیت، سابقه و تجربه داشت، دوتا ضربه خور هم داشت. کمتر پیچیده بودنش، غفلت از سامان‌دهی، غفلت از کار مستمر تئوریک. این اتفاقات که بیفتد جنبش کله پا می‌شود. البته کابینه‌ی اول مصدق زیاد مشکل داشت. چهار نفرشان سلطنت طلب بودند، ستون پنجم بودند. در کابینه‌ی دوم از این سنخ افراد کمتر بود ولی خب در کابینه‌ی دوم هم وزیر دفاعش اهمال مسلم کرد. استدلال وزیر دفاع مصدق در آستانه‌ی کودتا چه بود؟ فردی که با او مرتبط بود می‌گفت من به او گفتم چرا شما نشستید؟ وزیر می‌گفت من حکمم را از شاه گرفتم، نه از مصدق. خب او وزیر دولت ملی بود! خیلی از ناحیه‌ی وزیردفاع ضربه وارد شد. کسی بودکه مرتب به او اطلاع می‌دادند، تیپ‌ها از قزوین دارند به تهران می‌آیند، جا به جایی زرهی دارد صورت می‌گیرد، دست از پا خطا نکرد. گفت من از اعلی حضرت حکمم را گرفتم، از مصدق که حکمم را نگرفتم. در حالی

که وزیر کابینه‌ی مصدق بود، شاه منصوبش نکرده بود. می‌گفت من ارتشی هستم و زیر نظر بزرگ‌ارتش‌داران هستم که اعلی‌حضرت است. این عامل خیانتش بود. ضربه خور جدی‌ای هم شد. آنها سازمان‌ده و تشکیلاتی بودند، این طرف غیرتشکیلاتی. در نتیجه پایه‌ی ایدئولوژیک به همان مفهوم آن دورانی، پایه‌ی تشکیلاتی، پایه‌ی ذکاوت و پیچیدگی. سرانجام ضربه خورد. درباره‌ی مقابله کردن‌های مصدق هم باید توجه داشت که او مقابله‌هایی هم کرد. اشرف را تبعید کرد. دفتر و دستک خانواده‌ی شاه را برچید، شاه را محدود کرد، وزارت دفاع را گرفت، اینها مهم بود. اینها نشان می‌دهد که پیشگیری‌هایی کرد. ولی برای کارهای اصلی‌ای که باید انجام می‌داد طرح و برنامه نداشت. مشکل این بود.

خسته نباشید دوستان. خیلی متشکرم.

هشت فراز
هزار نیاز

در سده جنبش خجسته‌ی مشروطه، مغتنم فرصت و نیکو زمانی است برای یک ورانداز تاریخی بر پهنه‌ی قرنی که پشت سر نهاده‌ایم و نظر افکندن بر فـرازها و فـرودها، دستاوردها و ناکامی‌های فصل به فصل مبارزات سیاسی و اجتماعی میهن‌مان.

در بزنگاه سده‌ی مشروطیت، برگ زنیم ایده‌ها، آرمان‌ها، طلب‌ها، مهرها، دردها، زخم‌ها، شعف‌ها، ظفرها، نافرجامی‌ها و... تجربه‌ها و درس‌های پُرپژواک صدساله ۱۲۸۵ تا ۱۳۸۵ را. ما برگ نزنیم که برگ زند؟

فرصتی اختصاص دهیم برای برگ‌زدن آموزشی و پردقت هشت فـراز مبارزاتی سده اخیر.